

## فصل سیزدهم:

### دوره جدید کهنانت وپراکندگی قوم یهود

دولت شمالی یهود در سال ۷۲۲ ق. م توسط آشوری ها و دولت جنوبی در دوران سلطنت بخت النصر در ۵۸۶ ق. م مضمحل شد و اور شلیم و معبد آن ویران گردید. یهودی ها را به اسارت به بابل بردند و مدت پنجاه سال در اسارت بابلی ها بودند. بخت النصر سرزمین پرآب و حاصلخیزی بین بابل و نیپور (Nippur)، را در اختیار آنان گذاشت و در اجرای مراسم مذهبی آزادی کامل به آنان داد. در دوران تبعید، معبدی وجود نداشت و یهودی ها برای دعاخوانی و قرائت تورا، ابتدا در منازل یکدیگر و بعداً در مکان های مخصوصی که آن را کنست (کبسه) و به یونانی سیناگوگ (Sinagogue) می نامیدند، اجتماع می کردند. در این مجامع علاوه بر قرائت و تعلیم تورا، تدریس اطفال و آموزش های مذهبی نیز جزئی از وظایف مسئولین کنست بود. چون به عقیده یهودی ها تقدیم قربانی باید منحصرأ در معبد انجام می گرفت، درطول مدت اسارت، این فریضه دینی صورت نگرفت. پس از بازگشت به فلسطین و پرداختن و تعمیر معبد اورشلیم، تقدیم قربانی های سوختنی و کفاره ای مجدداً آغاز شد.

کوروش پادشاه ایران، پس از تصرف بابل، یهودی ها را آزاد گذاشت تا به هرجا که مایلند بروند. عده زیادی از آنان از بازگشت به فلسطین امتناع نمودند و به تجارت پرداختند. عده ای نیز به موطن اصلی خود باز گشتند. فلسطین در مدت دوپست سال تحت قیمومت ایران بود و فرمانده آن سرزمین از بین شاهزادگان همان منطقه انتخاب می گردید. ولی سپاه مستقر در آن ناحیه تحت فرماندهی يك افسر ایرانی بود که مستقیماً از طرف شاهنشاه ایران برگزیده می شد. زرو بابل (zerubbabie) از شاهزادگان خانواده دارد، به ساتراپی ناحیه فلسطین برگزیده شد و با کمک مالی خشایارشاه، یهودی ها

معبد اورشلیم را بار دیگر آباد نمودند. عزرا و نحمیا، از طرف دربار ایران، مأمور تنظیم و تدوین تورا (قانون) شدند. ادبیات و کتب یهود به زبان آرامی، زبان دربار ایران، نوشته شد. این دوره از تاریخ مذهبی یهود را باید دوره ظهور روحانیت جدید در اسرائیل نامید. عزرا و نحمیا، در تجدید حیات این دوره نقش بزرگی داشتند و انبیاء این عصر مانند زکریا و حجتی مردم را تشویق و موعظه می کردند تا تشریفات و آداب دینی را، به طوری که در تورا نوشته شده، و متن قانونی را که عزرا تهیه کرده بود، رعایت و به آن عمل کنند. عزرا و نحمیا، در اجتماع بزرگ یهودی ها در اورشلیم در برابر معبد هیکل، کتاب قانون (تورا) را بر آنان خواندند. همه باهم پیمان بستند که اوامر و نواهی کتاب مقدس را به دقت مراعات کنند. هسته مرکزی این میثاق، پرستش یهود، رعایت حلال و حرام، پرداخت عشریه به معبد و اجرای مراسم قربانی های سوختنی و کفاره ای بود. اصل مهم جدیدی که بر اصول قدیم در این عصر اضافه شد، قانون منع ازدواج یهود با دیگران بود. در طول این مدت تا خراب شدن معبد اورشلیم به دست رومی ها، قوم یهود به رعایت شریعت جدید به طوری خو گرفت که رعایت هر یک از نکات آن به صورت عادت ثانوی درآمد.

دولتی روحانی در اسرائیل تشکیل شد و حل و فصل امور به دست کاهنان و گردانندگان معبد افتاد. این روش به مدت ۴۰۰ سال و تا ویرانی کامل هیکل ادامه داشت. جنب و جوش تازه ای در کلیه شئون مذهبی به وجود آمد. تقویت مذهب و ایمان شدید مردم به یک معبد، موجبات هم بستگی بیشتر قوم یهود را فراهم آورد. در جامعه جدید روحانیت، رئیس کهنه در عالیترین مقام اداری و مذهبی قرار داشت و مقر او همیشه در معبد بود. این شخص از بین اولادان زدوک (Zadok) که در زمان داود کاهن بزرگ معبد بود، انتخاب می شد و بقیه کاهنان و افراد طایفه لاوی (قبیله خود موسی) زیر دست او انجام وظیفه می کردند.

اسکندر، پس از تسلط بر فلسطین، با قوم یهود به مهربانی رفتار کرد و به آنان آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا نمود و حتی عده ای از آنان را به سکونت در شهر جدید البناای اسکندریه در شمال مصر تشویق کرد و محلات مخصوصی از این شهر را به سکونت یهودیان اختصاص داد. یهود نیز متقابلاً با اسکندر از در سازش درآمد و تمدن یونانی در فلسطین رواج کامل یافت. تا سه نسل بعد تفاهم کامل بین یهود و جانشینان اسکندر برقرار بود. کثب امثال سلیمان، ایوب، روت، استرا، یونس و

مزامیر، محصول این دوره هستند و در آن ها اثر نفوذ هلنیسم به خوبی مشهود است. گروهی از فضلاء یهود در اسکندریه به ترجمه کتاب مقدس به زبان یونانی پرداختند. این ترجمه که در قرن سوم قبل از میلاد آغاز و مقارن تولد عیسی به پایان رسید، قدیمی ترین و موثق ترین اثری است که از کتاب مقدس در دست است.

وقتی که یهودی های خارج از فلسطین، زبان یونانی را به جای زبان آرامی به عنوان زبان دوم همپراز زبان مادری خود پذیرفتند، به ناچار تغییراتی نیز در چشم اندازهای مذهبی به وجود آمد. آشنائی به زبان یونانی، وسیله ای برای گسترش افکار، سنت ها و طرق استدلال یونانی در خاورمیانه گردید. گرچه غنای فکری و استدالات منطقی زبان، در اثر اختلاط با افکار مردم طبقات پائین اجتماع، خیلی ضعیف و مبثتل شده بود، ولی هنوز مشوق خوبی برای فراگرفتن زبان و استدلال به روش فلاسفه یونان بود. فراگرفتن زبان و استدلال به سنت فلاسفه یونان، به هیچوجه موجب جدائی یهودیان مقیم اسکندریه از سنت اجدادی نبود. آنان نیز مرتباً در مراسم عبادی و حتی زیارت معبد در اورشلیم، شرکت می کردند.

با پیروی از نحوه استدلال فلاسفه یونان، یهودیها کوشش می نمودند تا تورا را از طریق فلسفه یونانی به نمایش بگذارند. فیلولوی اسکندریه ای (Philo of Alexandria) بیشتر معلم و مفسر یهود بود تا یک فیلسوف شبیه فلاسفه یونانی. او وقایع بزرگ تاریخ اسرائیل را به عنوان نمونه ای از حقایق ابدی، تفسیر و لوگوس (Logos) را از راه استدلال، به عنوان واسطه بین خدای بزرگ و عالم هستی معرفی می نمود. بسیاری از نوشته های یهود در این دوره، همچون کتاب خرد (Book of Wisdom)، به منظور متقاعد نمودن خوانندگان یونانی زبان نوشته شده. ولی به نظر می رسد که در وصول به هدف خود، راه درازی نرفتند. بزرگ ترین انتقادی که یهودیها می توانستند بر عقاید یونانی ها وارد آورند، مسئله پرستیدن خدایان متعدد و ارواح بوده که آن هم به نوبه خود تبلیغات و کوشش بی ثمری بود.

زندگی روزانه یهودی های مقیم مصر، از نظر اجتماعات مذهبی و مراسم بیابش، در سیناگوگ خلاصه می گردید. در سیناگوگ، به مردم غریب مسکن می دادند و به مغرک ها کمک های لازم می شد. اطفال یهودی در آن محل آموزش های مذهبی و زبان عبری و یونانی فرا می گرفتند. در مجاورت سیناگوگ، «مرکز مطالعات» و کتابخانه ای برای اهل تحقیق وجود داشت. سخنرانی های مذهبی در سیناگوگ، از طرف مبلغان

نازه وارد مذهبی به عمل می آمد، نه توسط رابی های محلی.

پس از درگذشت اسکندر، امپراتوری عظیم او به قطعات کوچکتر تقسیم شد. مرکز امپراتوری (مقدونیه Macedonia) توسط یونانی ها، مصر در دست بطلمیوس ها (Ptolemies)، و ایران و بین النهرین و خاورمیانه نصیب سلوکیدها شد. در قرن سوم قبل از میلاد عیسی، اشکانیان در ایران به قدرت رسیدند و قلمرو فرمانروائی سلوکید ها به تدریج منحصر به سوریه و فلسطین گردید. انطیاکوس اپی فانوس (Antiacus Epiphanes) سردار یونانی که علاقمند به گسترش هر چه سریعتر تمدن و زبان یونانی در قلمرو فرمانروائی خود بود، شخصی بیگانه از خاندان زدوک را به کهنات اورشلیم منصوب کرد. کاهن جدید، الزامات دینی مربوط به ختنه و رعایت سیث را برداشت. حفظ وتلاوت توراها را ممنوع ساخت و متحلفین از این دستور را به اعدام تهدید کرد. یهودی ها از اجرای دستورات منلاتوس، کاهن جدید، سر باز زدند و او را از اورشلیم اخراج نمودند. انطیاکوس، که سرگرم جنگ با مصری ها بود، نتوانست کمک در آن زمان به منلاتوس بسناید. ولی پس از غلبه بر مصر و خاتمه جنگ، به اورشلیم آمد. یهودی ها را سرکوب و به کبفر شورش، مجبور به خوردن گوشت خوک نمود. حتی در محراب هیکل، معبدی برای زئوس، خدای یونانیان، برپا و خوک قربانی کرد. این اعمال، احساسات خصمانه قوم یهود را که به شدت وابسته به عقاید و رسوم مذهبی خود بودند، برانگیخت. روزی که حاکم مدین (Modin) یکی از کاهنان کهنال یهود به نام ماتاتیاس (Mattatias) را مجبور کرد تا در مراسم قربانی برای زئوس شرکت کند، او تحمل نیاورد و حاکم را کشت. همین امر مقدمه شورش عظیمی در فلسطین به فرماندهی یهوداماکابوس (Judas Maccabeus) پسر ماتاتیاس شد. یهودی ها پس از شکست های متوالی که بر یونانیان وارد آوردند، اورشلیم را در سال ۱۶۵ قبل از میلاد فتح کردند. معبدرا شنسشر و آیین و مراسم قدیم را از نو برقرار نمودند. یهودا در جنگ های بعدی با یونانیان کشته شد، ولی ارتش یهودیونانیان را به کلی از خاک فلسطین بیرون راند. سامره و ماوراء اردن را نیز ضمیمه قلمرو اسرائیل کرد و حکومت مکابیان را که تا سال ۶۶ میلادی ادامه داشت، تاسیس نمود.

فتح معبد و انجام مراسم قربانی، در نظر یهود واجد اهمیت بسیار بود. چنانکه حتی امروزه نیز همه ساله در روز تصرف اورشلیم و تجدید مناسک عبادی در معبد، جشن بزرگی به نام جشن نورها (Hanu kkah) در مقام نواחי یهود نشین برپا می

شود.

در دوران کهنانت جدید، فرقه ای از اولادان زدوک، به نام صدیقیان بوجود آمد. این جماعت همه متمول و اشراف منش و اهل دنیا و منکر شریعت بودند. تنها به تعالیم موسی در توراها اعتقاد داشتند و بقیه کتب عهد عتیق را مردود می دانستند. وجود فرشتگان، مکاشفات انبیاء، قیامت و روز محشر و زندگی پس از مرگ را انکار می کردند و می گفتند که پس از مرگ، نفس آدمی با جسم او از بین می رود و چیزی باقی نمی ماند تا جوابگوی اعمال گذشته خود باشد. صدیقیان به علت عدم توجه به مناسک و تشریفات معبدی، در میان مردم عوام شهرت خوبی نداشتند.

دسته ای از معلمین و مبلغین یهود، به نام رابی ها (Rabbis)، که موظف به استنساخ، تفسیر توراها و مسافرت به نقاط مختلف یهودی نشین برای ارشاد مردم و برپاداشتن مراسم مذهبی بودند، مکتب جدیدی به نام فریسیان به وجود آوردند. نسخ متعدد توراها هم در بابل و هم در فلسطین تهیه و بین یهودی ها توزیع شد. شرایع، آن چنان که کاهنان دهکنه می کردند، و قوانین و قواعدی که عزرا و نحسیا از ایران با خود آورده بودند، رسالات انبیاء بعد از تبعید بر اساس گفتار خودشان و صحائف انبیای پیشین پس از تجدید نظرها، تحریر و توزیع گردید. ترانه سرایان نغمات و غزل های مذهبی را که در معبد می خواندند، به انضمام نغماتی از غزل های غیر مذهبی، در کتابی به نام غزل الاغزال منتشر نمودند. فریسیان بیشتر به تفسیر شرایع و فروع دین و حل مشکلات دینی روزمره مردم می پرداختند و با اجرای مراسم عبادی، آن چنان که در کتاب مقدس آمده بود، طرفداران بسیاری در بین فقرا و طبقات پائین اجتماع برای خود دست و پا کردند. فریسیان مردم را به توبه قبل از فوت فرصت و فرارسیدن پایان دنیا، تشویق و مقررات دینی را بر اساس قیاس و اجتهاد خود به نحوی تفسیر و تعبیر می کردند که با وضع مردم زمانه سازگار باشد.

به مرور ایام، اختلافات بین دو فرقه صدیقیان و فریسیان از مخالفت ها و انتقادات لفظی به خصامت و خونریزی کشیده شد. فریسیان مردم را برضد حکومت سکاییان شوراندند. دولت یهودعه ای از فریسیان را کشت و عده زیادی را مجبور به مهاجرت کرد. وقتی هیرکانوس (Hyrcanus)، کاهن اعظم اورشلم، از ترس نفوذ فریسیان، روی موافق به صدیقیان نشان داد، فریسیان بر مخالفت خود افزودند و جنگ داخلی شروع شد. ناگزیر طرفین حمایت و مداخله رومی ها را خواستار شدند. روم نیز

از اختلافاتی که بین دستجات مختلف یهود ایجاد شده بود، حداکثر استفاده را نمود. پمپئی سردار رومی، فلسطین را به تصرف خود درآورد، ولی به یهودی ها آزادی اجرای مراسم مذهبی عطا کرد. فلسطین به چهاربخش: یودا، جلیله، پرا و ادر تقسیم گردید. سامره ضمیمه مستملکات روم شد. پس از اندک زمانی یودا نیز جزئی از خاک روم اعلام و برای سه قسمت دیگر فرماندارانی از طرف روم تعیین شد.

پس از حمله شدید ایرانی ها به عساکر رومی مقیم فلسطین و سوریه در سال ۴۰ ق. م، سنای روم مصلحت چنان دید که با اعطای عنوان پادشاه یهود به « هرود »، او را به فرمانروائی فلسطین منصوب و دستورات خود را به پادشاه دست نشانده خود ابلاغ نماید. گر چه هرود در آبادانی شهرها و شکوفائی اقتصاد مملکت گام های مثبتی برداشت، ولی هیچگاه نتوانست قلوب کسانی را که با حکمفرمائی روم و دست نشاندهگان آنان مخالف بودند، جلب نماید. یهودی ها چندین بار در دوران حکومت هرود وجانشینانش شوریدند. فلسطین به محل نا امنی تبدیل شده بود. مسازعات بین یهودی ها و یونانی های مقیم شهرهای ساحلی مدیترانه و اختلافات بین مردم و حکومت، روز به روز درتزیاید بود. در سال ۶۶ میلادی این عقده، دیرین گشوده شد و نارضائی ها به طوفانی مبلل گردید. شورش، که مقدمتاً از طرف مستندان و فقرا که از سایر طبقات اجتماعی بیشتر تحت فشار بودند آغاز شده بود، پس از اندک زمان همگانی گردید. عده کثیری از ثروتمندان و وابستگان به حکومت کشته شدند. شورشیان، سربازان رومی مستقر در ماسااولا (Masaola) را قتل عام کردند و اورشلیم را متصرف شدند. روم که امنیت امپراتوری را در معرض خطر دید، و سپازیان (Vespasian) را به سرکردگی سپاهی به فلسطین فرستاد. سپازیان اورشلیم را محاصره کرد ولی پس از مدتی برای احراز مقام امپراتوری به روم بازگشت و فرماندهی سپاه را به پسرش تیتوس (Titus) سپرد. تیتوس پس از فتح شهر، به یکی از فجیع ترین قتل عام های تاریخی دست زد. رومی ها هر که را یافتند، کشتند و زنان و اطفال را به اسارت به روم بردند. شهر و معبد هیکل را به آتش کشیدند و باخاک یکسان کردند. از این پس فلسطین و سوریه قسمتی از مستملکات روم شد و یهودی ها در اکناف دنیا پراکنده شدند.

تفرقه و پراکندگی قوم یهود در حقیقت از سال ۵۸۶ ق. م و تصرف اورشلیم به دست بابلی ها آغاز شد. یهودی هائی که در بین النهرین و ایران باقی ماندند، در زمان حکومت اشکانیان، از زندگی مرفهی برخوردار بودند و مانعی برای پرستش یهود و

اجرای مراسم و شعائر مذهبی وجود نداشت. ولی با از بین رفتن اشکانیان و روی کار آمدن ساسانیان و رسمی شدن دین زرتشت در ایران، تصادمات بسیار شدیدی بین یهودی ها و حکام محلی پیدا شد. زرتشتیها خاک و آتش را از عناصر مقدس می دانند که نباید به نجاسات آلوده شود. به همین دلیل، از دفن اجساد یهودی و روشن کردن شمع در سیناگوک ها در روزهای شنبه، جلوگیری می نمودند. در درگیریهایی که بین یهودیها و امپراتور محلی درمی گرفت، عده زیادی از یهودی ها کشته شدند. به همین مناسبت، یهودی های مقیم ایران، هجوم اعراب و برقراری حکومت اسلامی در این منطقه را با آغوش باز پذیرفتند. ویران شدن معبد، آخرین ضربه شدیدی بود که به قوم یهود وارد آمد و یهود یکی از پایه های اساسی اتحاد قومی خود را برای همیشه از دست داد. معبد و تصور این که یهود در قدس الاقدس منزل دارد، در نظر یهودی ها اهمیت فوق العاده ای داشت. دیگر محلی برای زیارت خدا، تقدیم قربانی و تجمع مقامات روحانی و شورای مذهبی (Sanherdin) وجود نداشت. یهودی ها از این پس اقلیت کوچکی بودند در بین ملل مختلف، که گرچه در نگهداری هبستگی و یگانگی قومی و معتقدات مذهبی خود از هیچ کوششی دریغ نمی کردند، ولی به تدریج و خواهی نخواهی تحت تأثیر تمدن و آداب ملل میزبان قرار می گرفتند و اگر اقدام فوری به عمل نمی آمد، اجتماعات یهود برای همیشه از هم پاشیده می شد. جوشنان بن ذکائی (Joshanan - ben Zokkai) اقدام به تأسیس مدرسه ای برای هدایت یهودی هادرشهر جامنیا (Jamnia) نمود که چون فاقد آلودگی های سیاسی بود، رومی ها با تأسیس آن مخالفتی نکردند. معلمین مدرسه به نام رابی نامیده می شدند و به تدریج وظایف شورای مذهبی (Sanberdin) را که پس از حمله رومی ها تعطیل شده بود، در دست گرفتند و راهنمایانی برای هدایت یهودی های مقیم سایر کشورها اعزام نمودند. یهودی ها برای حل مشکلات مذهبی و کسب نظر، به این مدرسه مراجعه می کردند. فارغ التحصیلان مدرسه به نام تانا (Tanna) و در جمع تانائیم (Tanaim)، نامیده می شدند. از آثار باقیمانده از شاگردان این مدرسه «امثله مشهور» در کتاب (Pirkay Avot) و همچنین «تفسیر قرن دوم»، و یاقانون بزبان عبری است (۱)

۱ - پیرکی آوت. کتاب آموزش مذهبی است که به زبانی ساده و به طریق سنوال و جواب نگارش یافته و بیشتر برای آموزش مسال مذهبی، به اطفال از آن استفاده می شود.

فرق دیگر یهود به تدریج از بین رفتند. تنها یهودی - مسیحیان باقی ماندند که با وجود کوشش بسیار رابی ها برای طرد آنان از سیناگوگ، هم چنان به حیات مذهبی خود ادامه دادند. عبادتگاهی به نام کلیسا برای خود ساختند. تمام رشته های همبستگی خود را با آئین یهود بریدند و حتی به دسته ای مخالف یهود تبدیل شدند.

شصت سال از ویرانی شهر و سوختن هیکل گذشت. نان که هادریان (Hadrian) امپراتور روم در سفر خود به فلسطین دستور بنای شهر جدیدی به نام ایلیا کاپی نولینا (Aelia Capitolina) بر روی خرابه های اورشلیم و معبدی برای ژوپیتر در محل هیکل را صادر کرد. پس از مراجعت قیصر به روم، یهودیانی که با بنیانگذاری شهر جدید بر روی خرابه های اورشلیم مخالف بودند، در سال ۱۳۲ میلادی به رهبری سیمون بن کوزبا (Simon - ben Koseba) به شورش همه جانبه دست زدند. این شورش که توسط بزرگترین رابی آن دوران، رابی اکیبا (Rabbi Akiba)، نیز نابید و حمایت می شد، در ابتدا تلفات سنگینی به رومی ها وارد آورد. ولی شکست پایانی آن فاجعه انگیز بود. رومی ها بار دیگر به کشتار دستجمعی یهود و اسیر نمودن زنان و اطفال دست زدند. شهر آلیا کاپی نولینا، بر روی خرابه های اورشلیم، و معبد ژوپیتر در محلی که فعلاً مسجدالاقصی قرار دارد، ساخته شد. نزدیک شدن به معبد بر تمام افراد یهود ممنوع گردید. تنها در روز نهم ماه آب رومی، که روز سالگرد ویرانی معبد بود، به یهودی ها اجازه داده شد در کنار دیوار خرابه ای که باقی مانده بود، بایستند و دعا کنند. رسم و سنت « دیوار ندبه » از آن روز تا کنون همچنان برقرار است. با برقراری محدودیت ختنه کردن و سایر شعائر دینی، اجرای مراسم عبادی بر یهودی ها مشکل شد و بسیاری از آنان آرزو می کردند که بار دیگر ایرانی ها حمله کنند و آنان را از ستم رومی ها نجات دهند. سیمون دوم، پسر عمالاتیل، که به ریاست مذهبی یهود بر گزیده شده بود، مرکز یهودیت و شورای روحانی را به جلیله، طبریه و سایر شهرهای فلسطین منتقل نمود. سیمون یکی از یهودی های بسیار متعصب بود و در زمان پدر سالاری او « میثنا » منتشر شد. گرچه پدرسالاری و شیخوخیت قومی رو به افول نهاده بود، ولی در مقابل، مباحثات رابی ها در فلسطین و بابل و حتی روم شیوع کامل داشت. پدر سالاری و شیخوخیت قومی در سال ۴۲۹ میلادی توسط رومی ها به کنی برچیده شد. ولی شورای روحانی (Sanherdin) تا سال ۶۴۰ میلادی هم چنان ادامه داشت.

قبول دین مسیح در سال ۳۱۳ میلادی از طرف کنستانتین، به عنوان دین



امپراتوری روم، مزده، فرح بخشی برای یهود نبود. گرچه دین یهود هیچگاه غیرقانونی اعلام نگردد، ولی زندگی برای یهودی ها طاقت فرسا شد. غالب پیشوایان مسیحی و نویسندگان، کشیش ها و مقامات بالای مذهبی مسیحی، از یهودی ها متنفر بودند و یهود را مسئول قتل عیسی به مردم معرفی می کردند.

خشونت رومی ها، موجب شد که یهودی ها برای رهائی خود، به هر نیروی خارجی متوسل گردند. چنانچه در جنگ بین ایرانیان و روم شرقی (۶۱۴ - ۶۱۷ م) به کمک نیروهای ایرانیان شتافتند. ولی پس از عقب نشینی ایرانیان و ورود مجدد قوای بیزانس به اورشلیم، یهودی ها بار دیگر از شهر مقدس تبعید شدند. پیشرفت سریع مسلمانان تا حومه، قسطنطنیه، تمام کشورهای حوزه شرقی دریای مدیترانه را به تصرف آنان درآورد. مصر و شمال افریقا و اسپانیا تا سال ۷۱۱ میلادی، متعاقبا به دست مسلمان ها افتاد. طی مدتی قریب یکصد سال پس از ظهور اسلام، بسیاری از سرزمین های یهودی نشین جزئی از مستملکات عرب گردید.

با ورود آئین جدید مذهبی، شرایط زندگی یهود بهیودی یافت. یهودی ها در شعب گوناگون علمی از قبیل نجوم، ریاضیات، فلسفه، شیمی، طب و زبان شناسی شایستگی کامل از خود نشان دادند.

در همین دوران، صلاحیت و اهمیت مجمع روحانیون تبعیدی یهود (گوان Goan) در بابل شهرت بسیار یافت. تلمود بابلی، در اثر مساعی آنان در سراسر عالم یهود، مورد قبول قرار گرفت. شعبه ای از گوان در قرن نهم در فنسطنین تاسیس شد که به زودی از طرف یهودی های منبم مصر، ایتالیا و اسپانیا، به عنوان کانون صلاحیت دار مذهبی، مورد تأیید قرار گرفت. مجموعه قوانین تلمودی تحت سرپرستی گوان تدوین گردید. اشعار سیناگورگ نوشته و کتاب دعا طراحی و متن توراها با تفسیرهائی منتشر شد. بزرگترین اقدام مؤثر مذهبی گوان، انتشار «پاسخ ها» (Responsa) بود. این انتشارات جاری پاسخ هائی بود که پس از مطالعات دقیق به سنوالات و مشکلات مذهبی که هر یک از افراد یهود در عمل با آنها مواجه بود، داده می شد.

در قرن هشتم میلادی آنان بن داود (Anan ben - David) و در قرن دهم کارائیت ها (Karaites)، تلمود و تمام قوانین شفاهی مربوطه را مردود اعلام کردند و تنها توراها را به عنوان کتاب دینی، پذیرفتند. ولی نظرات آنان که ممکن بود باعث ایجاد نفاق در قوم یهود و از هم پاشیدگی قومی گردد، طرفداران زیادی پیدا نکرد و

امروزه تعداد معتقدان به این مکاتب از قریب ۱۵ هزار نفر در روسیه، اسرائیل و مصر تجاوز نمی کند.

در قرون ده و یازده میلادی که اسپانیا تحت تسلط اعراب بود، عده ای از یهودی ها، در محیط آزاد فکری، به مقامات عالی درباری راه یافتند. اسپانیا عصر طلایی علمی و ادبی خود را بیشتر مدیون افراد یهودی بود. در این دوره فرقه، جدیدی از یهودیت به نام سفاردیک (Sephardic) با سیناگوک و مراسم عبادی ویژه ای بوجود آمد. زبان طرفداران این فرقه مخلوطی از عبری و اسپانیولی عامیانه به نام لادینو (Ladino) است. مقارن همین ایام فرقه، دیگری به نام اشکنازی (Ashkenazi) در آلمان ظهور کرد. در فرانسه تا قرن یازدهم میلادی وضع یهودی ها نسبت به سایر کشورهای اروپائی بهتر بود. در اواسط قرن یازدهم میلادی، شهرت مکتب یهودی های مقیم فرانسه بر گوان فلسطینی پیشی گرفت. یکی از فضلاء معروف این مکتب رابی سلیمان بن اسحق (Rabbi Solomon ben Isaac) بود که با حروف اختصاری اول اسامی به نام «راشی» معروف بود. تفسیری که او بر تورا و تلمود نوشته، مورد استفاده بسیاری از پیشوایان مکتب یهود است و در تلمودهای امروزی نیز چاپ می شود. در اثر تبلیغات کلیسا و تجهیز مردم برای شرکت در جنگ های صلیبی، نفرت از یهود که در اروپا آغاز شده بود، به فرانسه نیز سرایت نمود. نیروی مجاهدین صلیبی در سر راه خود به طرف ارض موعود، هرجا که یهودی یافتند کشتند و اموال آنان را غارت کردند. تصرف اورشلیم که در دنیای مسیحیت به عنوان بزرگترین پیروزی تلقی می شد، برای یهودی ها به معنای مرگ و نابودی بود. مسیحیان سیناگوک هارا به آتش کشیدند و هرجا یهودی یافتند، کشتند. زندگی بر یهودی های مقیم اروپا و فلسطین بسیار ناگوار شده بود. یهود، مرگ را شهادت و آخرین مرحله قداست (کی دوش هاشم Kiddush ha shem) تلقی می کرد. بسیاری از یهودی ها مرگ را بر ترك اعتقادات اجدادی و شکستن فرامین تورا، ترجیح دادند. خودکشی کردند و با خود را برای نابودی در اختیار شکنجه گران قرار دادند.

یهودی هائی که از قتل عام مسیحیان جان سالم بدر برده بودند، در سرزمین های جدید اجتماعی تشکیل دادند. یهود در قرن یازده وارد خالک انگلیس شد. ولی در سال ۱۲۹۰ از این سرزمین طرد شد. تا آن که مجدداً در سال ۱۶۵۰ به این جزیره بازگشت.

در قتل عام دومی که در قرن سیزدهم در سراسر خاک اروپا شروع شد، تقریباً تمام یهودیهای مقیم جنوب ایتالیا، بین سال های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ میلادی کشته شدند و یا در اثر فشار مقامات کلیسایی از آئین اجدادی خود دست کشیدند و مسیحی شدند. در سال ۱۳۰۶، یهود از خاک فرانسه طرد شد و در قتل عام ۱۳۴۸، آنچه باقی مانده بود به هلاکت رسید. در این سال یهودی ها متهم شدند که با مسموم کردن چاه های آب، «مرگ سیاهی» را که باعث از بین رفتن ثلث جمعیت اروپا شده بود، بوجود آورده اند. دو دروغ هولناک دیگر نیز درباره یهودی ها در افواه شایع گردید: افتراء خون و افتراء بی حرمتی به کشور میزبان. با شایعه افتراء خون، مسیحیان مدعی بودند که یهودی ها اطفال مسیحی را در مراسم عید فصح قربانی می کنند. قتل عام یهود، صورت بین المللی به خود گرفت. از اسپانیا تا لهستان، هرکجا که یهودی یافتند کشتند. عصر طلایی علمی اسپانیا نیز در همین قرن به پایان رسید.

در قرن دوازدهم، مسیحیان در صدد باز پس گرفتن اسپانیا از مسیحین برآمدند. قبایل بدوی به حمایت از مسلمانان، از شمال افریقا به اسپانیا هجوم آوردند. این قبایل قائل به مسالمت با قوم یهود نبودند. یهودی ها به شمال اسپانیا گریختند. مسیحیان در ابتدا با مسالمت با آنان رفتار کردند. ولی خوشرفتاری فرماندهان مسیحی دیری نپائید و تمامی یهودی ها را ازدم نیخ گذراندند. این کشتار در سال ۱۳۹۱ به اوج خود رسید. و به یهودی ها لقب خوک داده شد. با در شهر سویل سی هزار یهودی را کشتند. در سال ۱۴۹۲ به باقیمانده یهودیها اختیار داده شده یا دین مسیح را بپذیرند و یا خاک اسپانیا را ترک گویند. عده ای از دانشمندان و روشنفکران یهودی، از ترس جان مسیحی شدند ولی تعداد کثیری از طبقه عوام گریختند و به مشرق اروپا و افریقا و آسیا رفتند. آنان که در کشورهای جنوبی اروپا ماندند، مجبور بودند در محله های پائین شهر درکتو (Ghetto) و دور از سایر اجتماعات زندگی کنند. شب ها حق خروج از محله را که با دیوارهای بلند محصور شده بود، نداشتند. برای شناسائی خود به مردم می بایستی قطعه پارچه زردی را روی لباس خود بنویسند. در دوران تفتیش عقاید مذهبی در اروپا، وضع یهودی های مقیم اروپا نا گوارتر از دوران جنگ های صلیبی بود. الحام شعائر مذهبی از قبیل ختنه، روز سیب و برپائی اعیاد بر آنها ممنوع بود. متخلفان را به شدیدترین وجه شکنجه می کردند. در سال ۱۴۲۰، دوهزار نفر از یهودی ها توسط افراد فرقه، دومی نیکن که مأمور تفتیش عقاید بودند، بر روی توده

های هیزم سوزانده شدند.

سال های آخر قرن هفدهم میلادی، دنیا شاهد زنده شدن افکار نبیه مرده مربوط به ظهور مسیح برای رهائی قوم یهود بود. شکی نیست که این نهضت ها به عنایت عدم امنیت اجتماعی قوم یهود بوجود آمدند. مهم ترین جنبشی که در سال های ۱۶۲۸ تا ۱۷۱۶ پیدا شد، توسط دو نفر به نام های شابتائی زوی (Shabbetai-Zevi) و ناتان غزه (Natan of Gaza) رهبری می شد. شابتائی در سال ۱۶۶۵ دستگیر و زندانی، سپس مسلمان شد. رفتار ناتان از گفتار پحیی معینان سرمشق می گرفت. او مردم را به توبه، ریاضت های سخت، نفس کشی، روزه داری، حمام در آب یخ، دعا و نیایش مداوم، دعوت می کرد.

از وقایع مهم یهود در این قرن، انتقادات شدیدی بود که باروخ اسپینوزا (Baruch - Spinoza) (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷م)، فیلسوف و دانشمند یهودی هلندی، بر آئین یهود وارد آورد. اسپینوزا، اصالت کتاب مقدس یهود را مورد تردید قرار داد و منکر وحی الهی، به صورتی که در تورا آمده است، گردید. غلط های متن و آشفتگی های کتاب را بهترین دلیل غیر آسمانی بودن کتاب، و آن را محصول افکار متحول و متغیر یهودیان در طول چند قرن معرفی کرد. اسپینوزا می گفت، معجزات بهره در تورا واقعیت ندارد و قوانین تورا، نه تنها نمی توانند موجب نظام صحیح و آرامش و خوشبختی بشر باشند، بلکه مانع بزرگی در راه پیشرفت فکری و اختیار آزادبشر بوجود می آوردند. به نظر او بالاترین قانون، قانون عقل است که از عقل کسی جهان (لوگوس Logos)، سرچشمه گرفته باشد. کتاب طبیعت که با زبان اعداد و ارقام ریاضی تنظیم و از عقل کلی جهان سیراب شده، و عشق به خداوند که در آن صحبت به بشریت پدید می آید، بهترین سرمشق اصول اخلاقی و نظام جامعه است.

اسپینوزا چون یهودی بود و اعتراضات او تنها کتاب مقدس یهود را در بر می گرفت، توانست از دادگاه «تفتیش عقاید» مسیحیان جان سالم بدر برد. ولی سیناگوک یهودیان او را دشمن خدا و کتاب مقدس نامید و طی نفرین نامه، معروفی او را از جامعه یهود طرد کرد. اسپینوزا آئین یهود را ترك گفت و تا پایان عمر دین دیگری هم نپذیرفت.

پس از انقلاب کبیر فرانسه و اعلام حقوق بشر و آزادی فردی، یهودیان به تدریج از متصرفات دولت عثمانی و اروپای شرقی و روسیه خارج شدند و به طرف

کشورهای غرب اروپا و امریکا روی آوردند. توانائی و قدرت یهودی ها در امور اقتصادی و بانکی، سیستم های پیشرفته اقتصادی در این کشورها بوجود آورد.

گرچه در قرن نوزدهم حقوق مساوی به کثیه افراد ساکن هرکشور اعطا و امور مذهب از سیاست مجزا اعلام و دین یهود یکی از ادیان زنده دنیا، و هر یهودی یکی از اتباع کشور محل سکونت خود با حقوق مساوی با سایر اتباع آن کشور شناخته شد، ولی عکس العمل مردم در مقابله با سیاست نژاد دولت ها و مخالفت با مداخلات یهودی ها در امور سیاسی که به ظاهر بر پایه، زیست شناسی و تفوق نژاد آریا، متظاهر گردیده بود، مشکلات جدیدی را برای یهودیها به وجود آورد. بزرگترین جنیش ضد نژاد سامی، که عملا تنها یهودی هارا در بر می گرفت، در اواخر قرن نوزدهم در فرانسه با واقعه دریفوس (Dreyfus) افسریهودی، فرانسوی متظاهر و سپس طی سال های ۱۹۳۸ - ۱۹۴۵ در تمام اروپا به اوج شدت خود رسید و به نابودی بیش از شش میلیون، یعنی قریب يك سوم از یهودی های روی زمین، منتهی شد. ضربه عظیمی که به امنیت، سلامت و ایمان یهود وارد آمد و نقشی که متأسفانه دین مسیح و رهبران و پیروان آئین عیسی در کشتار بزرگ (Holo Caust) یهودی ها بازی کردند، حقیقت تلخی است که در تاریخ روابط ادیان ومذاهب گوناگون محصول کارگاه خداسازی بشر، برای همیشه زنده باقی خواهد ماند.

اگر به دقت تاریخ دین یهود مطالعه شود، به خوبی مشاهده می گردد که تمام کشتارهای بیهوده یهود، به دست مردمی خرافه پرست و پای بند به معتقدات بی پایه و اساس مذهب دیگری، به منظور تسلط سیاسی و بهره برداری های اقتصادی صورت گرفته است. یهود از نظر مهارت و استنادی که در علوم و صنایع گوناگون از خود نشان می داد، مورد تحسین و نیاز طبقه حاکمه و از نظر رباخواری و حرصی که در جمع آوری ثروت داشت، مورد کینه و حسد طبقه عوام بود.

## فصل چهاردهم:

### فرق مختلف یهود

مسلمانان یهودی ها از يك نژاد معين نیستند و یهودیت نیز مکتب غیرقابل تغییرى نمی باشد. به علت پراکندگی در بین ملل گوناگون، اختلافات بزرگی در عقاید فرق یهود به وجود آمده است. مثلا بین معتقدات یهودیان فلاشا (Flasha)، مقسم حبشه، با یهودی های مکزیک فاصله بسیار است. به طور کلی اکثریت یهودی هائی که در سراسر جهان پراکنده اند، یا از اعقاب فرقه اشکانازیم (Ashkenazism) (۱۱) و یا فرقه سفاردیم (Sephardim) هستند. اشکانازیم در اروپای مرکزی بویژه در آلمان و فرانسه پیدا شد و سپس به روسیه و لهستان وارد گردید. یهودیان اشکنازی با زبانی مخلوط از عبری و آلمانی قرون وسطانی به نام یدیش (Yidish) تکلم می کنند و در هنر موسیقی، ادبیات و نقاشی آثار گرانبهائی به دنیا هدیه نموده اند. یهودیان متعلق به فرقه سفاردیک (به معنای اسپانیا)، تا قبل از آن که توسط محاکم «تفتیش عقاید» مسیحیان کشته و یا تبعید شوند، در بوجود آمدن عصر طلایی ادبی و علمی اسپانیا، در دوران حکومت مسلمان ها، نقش بزرگی داشته اند. مدارس یهود در شهر قرطبه، پرورش دهنده فضلا و علمای بسیاری در عالم فلسفه و ادب بود. از شاگردان برجسته و معروف این مدارس، موسی بن میسونه (۱۱۳۵ - ۱۲۰۴) می باشد که در علوم فلسفه، طب و زبان عرب تبحر کامل داشت. موسی پس از مهاجرت

به مصر طبیب مخصوص صلاح الدین ابوی گردید و افکار و مکاتب یهودی - اسپانیائی را با خود به شرق برد. در کتاب معروف خود به نام (دلالة الحائرین و هداية المضلین) (راهنمای سرگردانان و هادی گمشدگان) که به منظور تطبیق دیانت یهود با فلسفه افلاطون نوشته، برای مسائل غیر عقلی تورا، تائویلات و تفسیرات رمزی قائل شده و به اشاعه افکار خود پرداخته است. پیروان موسی بن میمونه که به فرقه میمونیه معروفند، معتقدند که، ایمان درست در درجه اول اهمیت است و سیزده باور خود را، که شدیداً مورد انتقاد خاخام های معاصر بود، بر پایه ایمان به وجود خدای یکتای ازلی، دانای مطلق، در خور پرستش استوار و به وحی الهی به موسی، وجود مکافات در این دنیا و جهان عقیسی، ظهور مسیح موعود و زنده شدن مردگان در روز رستاخیز، متکی نموده بودند.

این میمونه در کتابی به نام «میشنا و تورا» تمام قواعد مربوط به رفتار و اعمال یهود (Hala Khah) را جمع آوری و منتشر نمود. یک قرن بعد، وقتی فیلسوف مسیحی به نام توماس آکیناس (Thomas Aquinas) فلسفه افلاطون را مورد نقد قرار داد، از نظرات موسی بن میمونه، در آثار خود استفاده کرد و از او به نام رابی موسی (Rabbi Moyse) یاد نمود.

فلاسفه یهود، در این عصر به مسئله «قوم برگزیده خدا»، کمتر توجهی داشتند و در ۱۳ اصل مورد اعتقاد فرقه میمونیه نیز از آن ذکری به میان نیامده، بلکه بیشتر توجه آنان به حقیقت مطلق معطوف می گردید. شاید به همین دلیل بود که وقتی که یهودی های سفید اسپانیا از طرف مسیحیان مورد شکنجه قرار گرفتند و تهدید به مرگ شدند، بسیاری از فلاسفه یهود، دین مسیح را پذیرفتند و حال آن که یهودی های عامی متعصب، مقاومت کردند و کشته شدند.

### هازیدیسیم Hasidism

هازیدیسیم در قرن هیجدهم در لهستان پدید آمد و از بدو پیدایش مورد استقبال قرار گرفت. این مکتب به مردم محروم و وحشت زده، هیجان و امیدواری می داد. هازیدیسیم وقتی به وجود آمد که جنبش شابتائی (shabbetai) به سر خوردگی انجامیده بود و تعلیمات رابی نیسم (rabbinism) هم مایه تسلط نبود. هازیدیسیم بر احساسات شخصی و از خودگنشتگی متکی است. چهره اصلی در این جنبش،

شخصی به نام اسرائیل بعل شم تو (Israel Baal Sham Toy) (۱۷۰۰ - ۱۷۶۰م) بود. اسرائیل مردی بسیار فعال و کلامش به حدی نافذ بود که به او لقب معجزه گر داده بودند. تعلیمات مذهبی او بیشتر از «کابالا» و مخصوصا از زهار (Zohar) ریشه گرفته بود. محور اساسی تعلیمات او را فلذکاری پرشور نسبت به خدای خود که از طریق دعاها و وجد آور و رقص و آواز متظاهر می گردید، تشکیل می داد. افسانه های بسیاری در اطراف او گفته شده و خرافات نیز در جنبش او بسیار دیده می شود. افراد فرقه، گرچه به ظاهر نیکت بار و محروم به نظر برسند، ولی در حقیقت و در باطن از نشاط و شادی و روحیه عالی مذهبی برخوردارند. از نخستین روز پیدایش هازیدیسیم، ریاضت کشیدن و سختی برخوردار نمودن از این فرقه طرد، و شادی و رقص و آواز جانشین آن شد. رهبران فرقه که به نام ربه (Rabbe) یا زادیک (Zaddik) نامیده می شوند، از طبقه گروهها (Gurus) و بسیار مورد اعتماد و اطمینان اعضای فرقه می باشند. زادیک ها با پیروی از زندگی فداکارانه، به عنوان واسطه بین مردم و خدا عمل می نمایند. پیروان هر «زادیک»، اطفال خود را تحت سرپرستی او رها می کنند و حتی باقیمانده غذای او را با میل پذیرا می شوند. کلام رهبر قطعی و قاطع است. زنان در آغاز پیدایش فرقه، وظیفه ای بزرگتر از آنچه امروزه به عهده آنان محول است، دارا بودند. ولی به تدریج اهمیت خود را از نظر ادامه حیات فرقه از دست دادند و امروزه حتی نادیده گرفته می شوند.

عقاید یهودیان متعصب، از عقاید رابی ها، و هر دو از آئین تورا سرچشمه می گیرد. یهودی های متعصب، خود را تنها یهودی واقعی می دانند. این فرقه در نیمه اول قرن نوزدهم شروع به شکل گرفتن کرد و در صدد حفظ یهودیت سنتی در مقابل جنبش های اصلاحی در شرق اروپا برآمد. یهودی های متعصب تورا را راه صحیح زندگی می دانند و معتقدند، که خدا به هنگام ادای کلمات تورا، مسلما و شخصا ظاهر شده است. بنا براین کلمات تورا، کلام الهی و مستند هستند. آنها نشانی از تجلی الهی و غیرقابل تعبیرند و زندگی هر یهودی باید از هر لحاظ منطبق با قوانین تورا (Mitzvot) باشد. یهودی های متعصب، مسیح (ناجی آراء) به عنوان آرمان زندگی و نجات دهنده، قوم یهود، قبول دارند و طرفدار وجود دولت اسرائیل هستند. در بین فرق مختلف یهود، پیروان فرقه هازیدیسیم از همه متعصب ترند و علاقه شدیدی به اجرای هر يك از اوامر مذهبی از خود نشان می دهند. علائم مشخصه آنان در اجتماع، لباس و



کلاه سیاه و موهای آویزان در کناره، گوش‌ها است. و بهترین آداب پرستش آنان «آواز رقص» می‌باشد. هازیدیسم نیز به نوبه خود به فرقه‌های مختلف تقسیم می‌شود و هر یک دارای پیشرو مذهبی مخصوص خود می‌باشند. در امریکا دو شعبه لوباوویچ (Lubavitch) و ساتمار (Satmar) از سایر شعب هازیدیسم بانفوذترینند.

یهودی‌های مقیم کشورهای اروپای شرقی، که تا قرن نوزدهم در اجتماعات بسته ای به نام شتتل (Shtetl)، مجزا از دنیای غیر روحانی زندگی می‌کردند، پس از مهاجرت به امریکا به اخذ تعلیمات دانشگاهی مبادرت کردند و معتقد به انطباق مذهب با پیشرفت‌های دنیای جدید شدند.

جنبش اصلاحی یهود، برای اولین بار در آلمان آغاز شد. تنویر افکار مذهبی در قرن هیجدهم بر منطق و دلیل متکی بود. اعلام آزادی در کشورهای غربی اروپا، یهود را به آزادی‌های نوینی نائل کرد. کسب حقوق مساوی با سایر همشهریها، فرصتی به دست یهود داد تا در دنیای غیر روحانی نیز اکتشافاتی بکنند. دنیا، آماده برای توسعه و پیشرفت سریع از نقطه نظر علمی و صنعتی شده بود. یهودیان اروپا نیز خود را با تغییرات جدید منطبق نمودند و برای حفظ یهودیت در برابر امواج تند توسعه علمی، برخی تغییرات را در آئین یهود ضروری دانستند. پیشرو این تغییرات بزرگ شخصی به نام ابراهیم گی گر (Abraham Geiger) (۱۸۱۰ - ۱۸۷۴) بود. ابراهیم و سایر پیروان او بانوجه به جنبش‌های سریع و اکتشافات علمی و صنعتی، دریافتند که هیچ دانشمندی نمی‌تواند وحی تورا را به منزله امری واقعی و حقیقی بپذیرد، و لازم است که تغییراتی در مراسم عبادی و قوانین مذهبی به عمل آید. قوانین مربوط به پرهیز غذایی و روزه داری مشروک شد. دعاها از زبان عبری به زبان‌های محلی ترجمه گردید. مراسم عبادی در سیناگوگ مختصر شد. ارگ بزرگ در کنیسه به نوازش درآمد. نیکت‌های فامیلی، جانشین جدائی زنان از مردان شد. حتی روزهای یکشنبه را به جای شنبه به عنوان روز عبادت پذیرفتند.

در امریکا جنبش پرتحرکی تحت رهبری اسحق وایز (Isaac Wise) در اواخر قرن نوزدهم آغاز شد. اسحق وایز پس از افتتاح تاسیساتی به نام «جمعیت اصلاح طلبان»، در سال ۱۸۷۵ مدرسه ای نیز به نام (Hebrew Union College) که امروزه مهم‌ترین آموزشگاه تربیت «رابی» در امریکاست، گشود. طرفداران اصلاحات اسحق وایز پیشرفته‌ترین جنبش اصلاحی یهودی‌ها را تشکیل می‌دهند و معتقدند که وحی

الهی امری مداوم و انقطاع ناپذیر است و هر روز دستخوش تغییرات جدید می باشد. بنا براین باید کوشش نمود که در هر نسل از راه تجربه و استدلال، بین مذهب و پیشرفت های علمی هماهنگی ایجاد نمود. با این اعتقاد، مذهب را امری خصوصی، فردی و غیرتعبدی می دانند و بیشتر بر تعلیمات اخلاقی انبیای یهودتکیه می کنند تا بر مراسم عبادی و قوانین خشک و سخت مذهبی. حتی آنان از این مرز نیز گامی فراتر نهاده و از دهه ۱۹۷۰، به زنان نیز برای تحصیل در مدرسه مذهبی و اخذ درجه اجتهاد «رابی» اجازه ورود داده اند.

عده ای از یهودیان مقیم اروپا که از تغییراتی که از طرف یهودی های اصلاح طلب به عمل می آمدنگران و ناراضی بودند، در اواخر قرن نوزدهم دسته محافظه کاران را، که بر سوابق تاریخی به عنوان رکن اساسی تکیه می کرد، بوجود آوردند. در امریکا شخصی به نام سلیمان شختر (Soloman Schechter) (۱۸۵۰ - ۱۹۱۵) رئیس آموزشگاه الهیات یهود (Jewish Theological Seminary)، بر لزوم وابستگی به سنت های مذهبی تکیه می کرد و در مورد تطابق دین، در صورت لزوم، با پیشرفت های علمی و فلسفی می گفت که برای حفظ جامعه یهود، تغییرات مذهبی باید به طریقی باشد که به سنن و سوابق تاریخی لطمه ای وارد نشود. محافظه کاران ضمناً از طرفداران پروپا قرص صهیونیسم و یهودیان مقیم اسرائیل اند.

## فصل پانزدهم:

### فلسفه یهود

شکوفایی فلسفه یهود در قرن نهم میلادی را باید مدیون امپراطوری عرب دانست. اعراب جوهر و غنای فکری تمام تمدن های گذشته را جمع آوری کردند و کتاب های فلسفی و علمی یونانی، ایرانی، هندی و حتی چینی را به عربی ترجمه نمودند. بیشتر آثار مربوط به فلسفه، حساب، علوم و طب به دست دانشمندان یهودی ترجمه و یا نوشته شد. تعداد زیادی از این آثار مربوط به فلسفه مذهبی بود. یکی از بزرگان فلسفه، یهود به نام سعدیابن یوسف (۸۲۲ - ۹۴۲) از یهودیان عراق، مؤسس مبادی «راسیونالیسم عقلانی» است و در نوشته ها بیشتر کوشش خود را بر «ایمان و عقل» و دلایل وجود خدا، متمرکز می کند. سعدیا معتقد بود که دین و عقل مکمل و متمم یکدیگرند. اعتقاد به یکی، بدون ایمان به دیگری، میسر نیست. سعدیا کتاب مقدس یهود را به عربی ترجمه کرد و در دسترس یهودیان ساکن متصرفات اسلامی قرار داد.

تا قرن یازدهم میلادی، فلسفه، یهود تحت نفوذ فلسفه، جدید افلاطون بود. فلاسفه، یهود حتی از آئین یهود نیز قدمی فراتر نهاده و می گفتند که خوارندیس از تجلیات گوناگون و متعدد، از عالم هستی کنار گرفته است. آثار سلیمان بن جبرئیل (Solomon ben Gabriel) که به لاتین نیز ترجمه شده بود، اثرات عمیقی در افکار فیلسوفان مسیحی باقی گذاشت. اثر نفوذی نوشته های سلیمان را حتی در سن عرفانی یهود به نام کالابا (Kabbalah) می توان یافت. جوداهالوی (Juda Halevi) (۱۰۸۵ - ۱۱۴۰م) در تولدو (Toledo)، داستانی درباره گفتگوی دانشمند یهودی

و پادشاه فزارا (Khazars) قبیله ای از ترك ها که یهودی شده بودند) برای اثبات وجود خدا از راه فلسفه نوشت و نتیجه گرفت که وجود وحی نیز برای آشنائی بیشتر بوجود خداوند ضروری است.

در قرن یازدهم میلادی، تغییراتی در افکار فلسفی یهود به وجود آمد و فلسفه افلاطون جای خود را به فلسفه ارسطو واگذار کرد. در فلسفه ارسطو محلی برای وجود خدا پیش بینی نشده و فلاسفه یهود در صدد یافتن راهی برای تلفیق عقاید فلسفی ارسطو با عقاید مذهبی تورا برآمدند. عانان بن داود، (۱۱۸۰ میلادی) بیانگذار فرقه قاریان (در جمع قرانیم)، اولین کسی بود که سنگ بنای شك در مطالب تلمود را پایه گذاری کرد و گفت که در دنیای دین نباید از حدود کتاب مقدس تورا تجاوز کرد. ولی بزرگترین منفکر این مکتب، موسی بن میمون بود که از اسپانیا به مصر تبعید شد و افکار شك و تردید در مطالب تلمود را با خود از اسپانیا به شرق برد.

### تجلیات غیبی

ایمان به رؤیای مستقیم تجلیات الهی، و وقوف به روینادها به طریقی غیر از راه حواس پنجگانه، کانون اصلی عرفان یهود را تشکیل می دهد. معتقدین به تجلیات غیبی و فلاسفه ممکن است مطالب مشترکی را مورد مطالعه قرار دهند، ولی مسیماً راه وصول به نتیجه مختلف خواهد بود. دسته اول، تنها به تحریبات و تجلیات غیبی متکی هستند و فلاسفه به استدلال و منطق.

کابالا (Kabala) (اخذ تعالیم رمزی) برپایه، مجموعه ای از سنن قدیمی، مطالب تلمود، نوشته های سفر آفرینش (سفریت سیرت Sefer Yetsirot)، در اسپانیا بوجود آمد و بوجود معانی رمزی و سری در هر یک از کلمات عبری تورا و فلسفه جدید افلاطونی متکی است (۱). افکار مربوط به وابستگی خدا با جهان هستی را کابالا از فلسفه جدید افلاطون اخذ نموده است. در کابالا خداوند معرف لایتناهی، Ensof، است.

---

۱- فلسفه جدید افلاطونی توسط فلوتن (۲۰۵-۲۷۰ میلادی) که در روم تدریس می کرد، پایه گذاری شد و معتقد بود که واقعیت اجسام با آنچه ما مشاهده می کنیم متفاوت است.

از خدا مناظردهگانه «Sefirot» یا طرفی که خداوند تجنی کرده است و خود را به جهانیان شناسانده، به ظهور می‌رسند. تجلیات خداوندی واسطه ای بین «لایتهای» و جهان هستی هستند. مهم ترین اثر کابالا، کتاب «ظواهر Zohar» است که به رابی سیمون باریوهائی (Rabbi Simon bar Yohai) در قرن دوم میلادی نسبت داده می‌شود. ولی در حقیقت کتاب در قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و مؤلف و ناشر آن رابی موسی دو لئون (Rabbi Moses de Leon) بود. این کتاب، از نظر تاریخی واجد اهمیت بسیار و به منزله نمود اسرارآمیز یهود است. بعد از تبعید یهودی‌ها از اسپانیا، این کتاب موجب پیدایش فرقه «مسیحیان کابالائی» گردید و امروزه نیز کسانی که به معانی رمزی کلمات علاقمند هستند از آن استفاده می‌کنند. (۱)

مطالعه نوره، محور اساسی کابالا را تشکیل می‌دهد. ولی هدف از مطالعه، کشف معانی اسرار آمیز کلمات است. ظواهر به تفسیر نوره از راه بیان معانی تحت اللفظی، امثله و تفسیر توضیحی می‌پردازد و مخصوصاً بر معانی اسرارآمیز کلمات از راه کشف ارزش عددی آنان تکیه می‌کند. برای رسیدن به هدف خود و کشف اسرار کلمات کتاب مقدس به کمک رمل و اسطرلاب، هر روز ایام هفته را تحت اثر مستقیم یکی از تجلیات دهگانه الهی (Sefirot) قرار می‌دهد.

بعد از خروج یهودی‌ها از اسپانیا، مرکز تفسیرات رمز آمیز نوره به جلیله منتقل شد. رابی اسحق لونی را (Rabbi Isaac Luira) (۱۵۴۱ - ۱۵۷۲) رونق تازه ای در کابالا ایجاد کرد. کتاب او که حاوی تصورات عاشقانه بسیار است، اثرات عمیقی در اعتقادات فرقه، هازیدپسم که بعدها به وجود آمد، به جا گذاشت. به عقیده لونی را، وقتی که «لایتهای»، جهان هستی را خلق کرد، خود را کنار کشید. تجلیات الهی (Sefirot)، مجراهایی هستند که حاوی نور الهی می‌باشند. ولی شش تجلی پایانی نتوانستند حاوی نور الهی باشند و داغون شدند. بعضی از آن‌ها سقوط کردند، ولی اخگر خدائی که در آنها بود، به تله افتاد. و همین امر مبداء پیدایش شیطان شد. رهائی و استخلاص، تنها پس از بارگشت ذره های نورانی موجود در این مجراها به مبدا اصلی خود، به دست خواهد آمد.

---

۱ - حساب جمل که برای حروف الفبا (ا، ب، ج، د، هـ، و، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، و، ز، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، و، ز) ارزش عددی قائل شده و در بین مسلمانان رایج است، از طریق کابالا تقلید شده است.

## اثرات دین یهود در تمدن بشر

دین یهود، در طول حیات خود از بدو پیدایش تا کنون، دچار تحولات بسیاری شده و عقاید و باورهای فراوانی را از مذاهب مختلف به قرض گرفته و اعتقاداتی را نیز به سایر ادیان وام داده است. رویه حرفه‌ای، بیشتر از آنچه از دیگران اقتباس نموده به سایر ادیان قرض داده.

اگر یونان در فنون فلسفه و هنر زیبایی، آثار بسیار ارزنده‌ای به دنیا هدیه نموده و اگر روم از جنبه سیاست و قانون، راهنمای جهان امروز بوده، یهود نیز با ابتکارات مذهبی خود، خلق خدای نادیده و رساندن وحی الهی و اراده خداوندی به مردم، اثر نفوذی عمیقی در تمدن امروزی بشریاتی گذاشته است. لغات عبری تورا، در افکار و ادبیات و حتی سخنان روزمره مردم غرب، صورت کلمات قصار و ضرب‌المثل به خود گرفته است. از ریشه، قدیمی یهودیت، دو شاخه، مسیحیت و اسلام جوانه زدند که هر یک به نوبه خود در ساختار جهان امروزی نقش بزرگی داشته‌اند. قوانین اجتماعی و روابط افراد با یکدیگر را مسیحیت و اسلام از یهود آموختند. انجیل‌ها، بر اساس پیشگویی‌های کتاب مقدس یهود نوشته شدند. سیناگوگ یهود، بوجود آورنده کلیسای عیسی به عنوان محل اجتماع مؤمنان برای دعا و پرستش بود. موعظه، استعمال بخورات، خواندن بخش‌هایی از تورا، شبیه تفسیر کتاب مقدس، غسل تعمید، تشکیلات کلیسائی، همه ریشه در دین یهود دارد. تعلیمات عیسی در انجیل‌ها، دنباله همان مطالب تورا بود. درست‌ایس و پرستش خدا، از ادعیه مذکور در مزامیر، کتاب مقدس یهود استفاده می‌شود.

از طرف دیگر دین اسلام، فرزند دیگر یهود، مقلد بسیاری از دستورات و قوانینی است که در تورا آمده. قصص قرآنی با اندکی تحریف، تکرار قصص تورا و شخصیت‌های معروف قرآن از قبیل ابراهیم، لوط، نوح، یعقوب و یوسف، همان کسانی هستند که یهود آنان را اجداد و نیاکان خود می‌دانند. قوانین کیفری، مدنی، امور شخصیه، ارث، بیع، زکوة، صدقه، خمس، سنگسار کردن مجرمین، قصاص و بسیاری از قوانین دیگر که در قرآن آمده، همه ریشه در دین یهود دارد. غالب مراسم و شعائر مذهبی، تقلیدی از مراسم عبادی یهود است. مسجد، برپایه سیناگوگ یهود بنیانگذاری شد.

الهیات و اخلاق یهود نه تنها دنیای مذهب، بلکه زندگی سیاسی و عالم ادبیات را نیز تحت تأثیر فراوان قرار داده است. لئو تولستوی نویسنده بزرگ روسی در مورد قوم یهود

عقبه دارد:

«کسانی که در طول مدتی دراز نکهبان رسالت بوده اند و آن را به سایر ملل ابلاغ کرده اند، چنین ملتی نابود شدنی نیست. قوم یهود جاودانی است.»

### تشکیل مجدد دولت یهود:

از زمانی که فلسطین به تصرف رومی ها در آمد و قوم یهود در اطراف عالم پراکنده شدند، آرزوی هرفرد یهودی بازگشت به فلسطین و ثلک سرزمین موعود بود، سرزمینی که یهوه به ابراهیم و یعقوب و اعقاب او بخشیده بود. قبل از جنگ اول بین الملل (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸)، اقداماتی صورت گرفت تا شاید عثمانی ها را راضی به مهاجرت یهودیان به فلسطین بنمایند. ولی عثمانی ها به این امر تن در ندادند. پس از خاتمه جنگ و شکست دولت عثمانی، فیصومت منصرفات این کشور در خاور میانه به کشورهای فاتح جنگ واگذار گردید. فلسطین نصیب انگلیس شد. یهودی ها با اتکاء به اعلامیه بالفور، وزیر امور خارجه انگلیس در زمان جنگ، مشغول تهیه مقدمات مهاجرت دسته جمعی اسرائیلیان به فلسطین و تشکیل دولت یهود شدند. مبالغ هنگفتی در این سرزمین سرمایه گذاری کردند. چاه های آب حفر شد. جاده های متعدد برپا گردید. طرح های آبیاری به مرحله عمل درآمد. مدارس متعدده و حتی يك دانشگاه افتتاح گردید. از هیچ کوششی برای تبدیل فلسطین به سرزمین پیشرفته و آباد و مرکز فرهنگی یهود دریغ نشد. آغاز جنگ بین الملل دوم در ۱۹۳۹ و ادامه آن تا ۱۹۴۵ و سوختن تقریباً شش میلیون یهودی در کوره های آدم سوزی آلمان، مسئله، صهیونیسم را تیزتر و اصرار یهودی ها در تشکیل دولت یهود در سرزمین موعود را شدیدتر کرد. ولی این بار دولت انگلیس سیاست دیگری درباره مستعمرات خود در خاور میانه در پیش گرفته بود. یهودی ها به ترورهای مخفی و خرابکاری دست زدند. تا بالاخره با صدور منشور سازمان ملل در سال ۱۹۴۸، دولت اسرائیل در خاک فلسطین تشکیل گردید.

با اختصاص قسمتی از سرزمین فلسطین برای تشکیل دولت اسرائیل و سکونت قوم یهود، تصویری رفت که یهودنیز پس از قریب دو هزار سال آوارگی و دریدری بالاخره برای خود وطنی خواهد داشت و در آن محدوده به آسودگی به حیات سیاسی و مناسک

عبادی خود ادامه خواهد داد. متأسفانه اصرار پیش از حد رهبران مذهبی در پیش انداختن تبلیغات دینی و دخالت دادن مسائل مذهبی در امور سیاسی، تشکیل دولت یهود را به بهای کسب دشمنی تمام کشورهای عرب مسلمان منطقه تمام کرد. دولت جدید یهود، نه تنها در راه برقراری حسن تفاهم با همسایگان عرب و مسلمانان رفیقان قسری و حکمفرمانی خود قدمی برنداشت، بلکه باتکیه بر مطالب تورا، نژاد برگزیده خدا و رؤیای اسرائیل بزرگ از نهر فرات تا دریای مدیترانه، درخت کینه و نفرتی را که سالیان دراز در قلوب اعراب و یهود نسبت به یکدیگر ریشه دوانیده بود، تنومندتر کرد.

سیاست دولت های بزرگ وقت نیز بر شدت آتش کینه بین برادران سامی می افزود. ایالات متحده آمریکا وجود اسرائیل را بعنوان پایگاه مستحکم خود در خاور میانه برای مقابله با سیاست انحصاری اتحاد جماهیر شوروی حیاتی می دانست و از هیچ کوششی برای حفظ و حمایت آن فروگذار نمی کرد. دولت اتحاد جماهیر شوروی، که نفوذ سیاسی و نظامی خود را در کشورهای عراق، سوریه، مصر و لبنان مستقر نموده بود، با تبلیغات شدید خود اسرائیل و دول سرمایه داری را مسئول عقب ماندگی و بدبختی جهان سوم و اعراب معرفی می کرد.

پیروزی سریع اسرائیل در جنگ شش روزه صحرا در ۱۹۶۷، رؤیای صهیونیستی و تشکیل اسرائیل بزرگ از نهر فرات تا دریای مدیترانه را زنده کرد. اسرائیل به بهانه ایجاد حریم امن در سرزمین خود، و در حقیقت برای یهودی نشین کردن تمام سرزمین فلسطین، به کشتار دسته جمعی اعراب غیر مسلح در سرزمین های اشغالی و با سرزمین های مجاور آنها دست زد. دنیا حوادث تلخ دیگری از اختلافات مذهبی را در مدت ۳۵ سال تجربه کرد. یهودیها نشان دادند که، در صورت دست یابی به قدرت، برای اثبات مطالب پوچ مذهبی خود، در کشتار مردم بی گناه غیر مسلح، از مجاهدین جنگ های صلیبی چیزی کم ندارند.

اعراب نیز متقابلاً با تشکیل دسته های سری، به مقابله با ارتش اسرائیل و دست نشانندگان آنان در منطقه برآمدند و خسارات جانی و مالی فراوان وارد کردند. ترورهای فردی، چاقوکشی، تهاجم دسته های مسلح در مرزها و حملات توپخانه و موشکی به آبادیهای یهودی نشین، به نهایت رسید.

هزینه تسلیحاتی منطقه خاور نزدیک به صورت سرسام آوری بالا رفت. بنا به گفته شیمون پرزوزیر خارجه اسرائیل در مصاحبه خود با منبر مجله آلمانی اشپگل در اکتبر



۱۹۹۳، هزینه تسلیحاتی خاور نزدیک به پنجاه میلیارد در سال بالغ شد. با فروپاشی زادگاه و قلعه مستحکم کمونیست در ۱۹۹۱ و آزاد شدن افسار انحصار جماهیر شوروی سوسیالیستی، دنیا را سیاست دیگری ضرور آمد. اسرائیل اهمیت حیاتی خود را برای مقابله با کمونیسم در خاور میانه از دست داد. نظم نوین جهانی، سیاستمداران اسرائیل و رؤسای عرب منطقه را به درک واقعیت‌ها و لزوم همزیستی مسالمت آمیز به پشت میز مذاکره کشاند و با کوشش‌های مستمردولت‌های اسپانیا، نروژ و آمریکا اولین قدم در راه انعقاد قرارداد صلح در تاریخ ۳۱ سپتامبر ۱۹۹۳ برداشته شد. نخست وزیر و وزیر امور خارجه اسرائیل از یک طرف و پاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین از طرف دیگر، در یک نشست تاریخی در محوطه کاخ سفید واشنگتن، به پیمان صلح صحه گذاشتند.

اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، در نطق قبل از امضای پیمان گفت: «ما از اورشلیم آمده ایم، از سرزمین رنج و اضطراب. از ملت و خانه و خانواده ای آمده ایم که حتی ماهی را به خود ندیده است که مادری در ماتم فرزندش نگریسته باشد. ما شاهد به قتل رسیدن اعضای خانواده دوستان بوده ایم. ما که در خاکسپاری آنان شرکت جسته ایم. ما که باشما جنگیده ایم، امروز با صدای رسا و روشن به شما فلسطینیان می گوئیم، خون بس است، اشک بس است.»

شیمون پرز، وزیر امور خارجه اسرائیل نیز در نطق خود گفت: «بیانید یکبار برای همیشه با جنگ و تهدید و بادشمنی وداع گوئیم. باشد که دیگر از هیچ سو کسی قربانی نگردد.»

ولی اشتباه بزرگی خواهد بود که اگر تصور شود که این تظاهرات و تبلیغات سیاسی به نتایجی قادر به برقراری صلح و خاموش شدن غرش توپ‌ها در فلسطین خواهد بود. نازمانی که مسلمان و یهود به حقیقت و واقع امر پی نبرده اند و مذاهب در تماس های روزانه و زندگی سیاسی آنان دخالت می کنند، امیدی به برقراری صلحی دائم در منطقه وجود ندارد. یهود، اورشلیم را شهر مقدس خود و منزل یهوه می دانند و صریحا اعلام می نمایند که این شهر هیچگاه به مسلمانان تعلق نخواهد داشت. اعراب، اورشلیم را مرکز حکومت اسلامی در فلسطین و مسجدالاقصی را قبله اول مسلمین می نامند. اختلافات مذهبی ممکن است مدت کوتاهی کم فروغ زیر خاکستر بمانند، ولی بالاخره روزی منفجر خواهند شد و کشتارهای دیگری را بدنیال خواهند آورد.

## بخش سوم : عیسی و مسیحیت

فصل اول : اوضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

فصل دوم : دین مسیح

فصل سوم : عیسی و سرگذشت او بر طبق روایات اناجیل اربعه

فصل چهارم : مسیحیت پس از کشته شدن عیسی

فصل پنجم : خدا در دین مسیح

فصل ششم : معجزات عیسی

فصل هفتم : بهشت و دوزخ

فصل هشتم : کلیسای ارتودکس شرق و تحولات مذهبی

فصل نهم : فرق گوناگون

## عیسی و مسیحیت

### فصل اول:

#### • اوضاع فلسطین در سال های مقارن تولد عیسی

به طوری که در مبحث مربوط به آئین یهود گفته شد، پس از بازگشت بنی اسرائیل از اسارت، عزرا و نحمیا به تجدید حیات روحانیت یهود همت گماشتند و دولتی مرکب از کاهنان بوجود آوردند که چندین قرن بر اسرائیل حکومت کرد. در این دوره رعایت آداب شریعت بر طبق نوشته های تورا و اجرای دستورات یهود، به صورت عادت و عمل روزانه مردم درآمد. وابستگی شدید یهودیان به مناسک مذهبی، موجب وحدت بیشتر قومی و جنائی آنان از ملت های دیگر گردید. یکی دیگر از نتایج تعصبات و پیوندهای مذهبی، پیدا شدن فرق مختلف دینی در فلسطین بود. در آن جامعه مذهبی رئیس کاهنان در مقام نخست قرار داشت. این شخص، از بین اعقاب صدوقی (Zadok) که در زمان دارد کاهن بزرگ معبد اورشلیم بود، انتخاب می شد. او نه تنها پیشوای دینی بود، بلکه ریاست عالیه بر تمام امور مملکت را هم داشت. وضع مالیات و خراج و دستور هزینه ها نیز با او بود. گرچه شورای مشایخ بر اعمال کاهن بزرگ حق نظارت داشت، ولی عملاً کلیه اختیارات در انجام امور دنیوی و مذهبی در دست او بود. یکی از فرق جدیدالتاسیس مذهبی، جماعت صدوقیان بودند که با کاهن بزرگ نسبتی داشتند و همگی از نسل صدوقی بودند. افراد این جماعت همه از اشراف و متمول و با تلفیق عقاید و دستورات خشک مذهبی با تعالیم و افکار جدید یونانی موافق بودند. باره ای از عقاید مذهبی یهود، از قبیل قیامت و زندگی پس از مرگ را

انکار می کردند. در مقابل این فرقه، گروه زاهدان و پرهیزگاران نسبت به هرگونه تغییر و تفسیر کتاب مقدس از خود حساسیت نشان می دادند. به کتاب موسی و شرع مقدس وفادارمانده و معتقد بودند که دستورها و قواعد شرعی باید سر به سر اجرا گردد. از میان گروه زاهدان، فرقه فریسیان قدرت بسیاری یافت و بزرگ ترین فرقه مذهبی متشکل درجلیل را تشکیل داد. غالب رابی ها و کاهنان فقیر متعلق به این گروه بودند و در روی کار آمدن مکابیان و شکست قطعی یونانیان نقش بزرگی داشتند. اعضاء این فرقه در بین مردم نیز نفوذ و محبوبیت زیادی پیدا کرده بودند. تشریفات و مناسک دینی را هر روز طبق کتاب مقدس و روایات انجام می دادند. در دوران حکومت مکابیان، اختلافات شدیدی بین صدوقیان و فریسیان بروز نمود.

دولت یهود، ناگزیر، از سردار رومی که در شامات بود، طلب کمک کرد. پمپنی نیز با استفاده از ضعف یهود، تمام فلسطین را به تصرف خود درآورد. اورشلیم را پس از سه ماه محاصره، اشغال کرد و هیرکانوس را که فریسیان از کار برکنار کرده بودند، مجدداً به کهنات معبد گماشت.

مقامات رومی، در ابتدا مصلحت چنان دیدند که به جای اداره مستقیم فلسطین، سلطانی از بین یهودیان برای اداره این سرزمین انتخاب کنند و نظارت کامل خود را از طریق ابلاغ دستورات به آن پادشاه اعمال نمایند و خود تنها به حفظ امنیت و انتظامات در فلسطین اکتفا کنند. به این ترتیب یهودیان که کوشیده بودند از ستم حکام خودی نجات یابند، به مصیبت بزرگ تری گرفتار آمدند و مجبور شدند همه رضایت رومی ها را به دست آورند و هم ظلم و ستم حکام محلی را تحمل کنند. در نتیجه، هیچ گاه در فلسطین رابطه نزدیک بین غالب و مغلوب، برقرار نگردید و در طول مدتی که فلسطین جزئی از مستملکات روم محسوب می شد، این دو ملت در دو قطب مخالف یکدیگر قرار داشتند. گرچه به ظاهر رومی ها به قوم یهود آزادی مذهب و اجرای مراسم دینی داده بودند، ولی در عمل سرداران رومی از قدرت نظامی برای اجرای برنامه های خود استفاده می کردند و یهودیان را تحت کنترل شدید داشتند. کسی را که مورد نظر آنان بود به کهنات معبد بزرگ بر می گزیدند.

در سال های مقارن تولد عیسی، هرود (Herod)، که به هرود کبیر معروف شده بود، بر فلسطین حکمرمائی می کرد. او مرد سفاک و بیرحمی بود و به کوچک ترین بهانه ای دستور قتل عام صادر می کرد. هرود دستور داد تا پرچم عقاب امپراتوری

روم را بر دروازه معبد اورشلیم آویزان کنند تا یهودی ها به هنگام رود به معبد، مقابل پرچم، ستایش امپراطور را نیز به جای آورند. هرکس از این دستور سر باز می زد، زنده در آتش سوخته می شد.

علاوه بر دو فرقه، صدوقیان و فریسیان، احزاب دیگری نیز با تمایلات مذهبی و سیاسی گوناگون در گوشه و کنار فلسطین بوجود آمدند. از جمله فرقه، هرودیان، حزب درباری و طرفدار بقای سلطنت درخانواده هرود، و زلوت ها (Zealots) یا فرقه، غیرمتمندان بودند. غالب زلوت ها از ناحیه جلیل و ازجان و دل مخالف با رومی ها بودند. اعضای این فرقه، به تبعیت از دستورات رهبر خود، یهودای جلیل، بارومی ها جنگیدند. گرچه رومی ها شورش را سرکوب کردند ولی فرقه هم چنان به حیات خود و مخالفت با رومی ها ادامه می داد.

فرقه، دیگر جماعت اسن ها (Essenes) یا اسنه ها بودند. این عده طرفدار گوشه گیری از درگیری ها دنیائی و پیرو زهد و تقوی و دعا و نیایش بودند. بعضی از مراسم شریعت یهود از قبیل، آداب غسل و احترام بوم سنت، را رعایت می کردند ولی با تقدیم قربانی، قصاص، شرکت در معابد و اجرای مناسک عبادی مخالف بودند. زندگی آنان بر پایه، اصولی شبیه به اصول اشتراکی بنیان گذاشته شده بود. در توماری (۱) که در غار کومران در سال ۱۹۴۷ میلادی کشف شد و مربوط به یک قرن قبل از میلاد مسیح است، شرح مفصلی از عقاید این فرقه مذهبی بیان گردیده. بر اساس نوشته های این تومار در تفسیر صحیفه هاباکوک (Chabakuk)، بنیانگذار فرقه اسن ها کاهنی به نام «معلم عدالت» بوده که بر ضد کاهنان و شعائر مذهبی یهود قیام کرد و آنان را منحرف و کافر خواند. با گروهی از پیروان خود فرقه «میشاق جدید» را در ناحیه کومران به وجود آورد. چون کاهنان را به شدت ملامت و انتقاد می کرد، به دستور کاهن بزرگ معبد اورشلیم دستگیر، شکنجه و اعدام گردید. اسن ها نسبت به معلم عدالت حساسیت خاص از خود نشان می دادند و اگر کسی نام او را به زشتی یاد می کرد، اورامستحق مرگ می دانستند. شعار این فرقه آرامش، سکوت و تسلط بر نفس

---

۱ - این نوشته هارا محتملا در بین سال های ۶۰ تا ۷۰ میلادی که فلسطین در آتش جنگ با لژیون های رومی و بلوهای داخلی می سوخت، در کوره های گلی به دقت ریاد در داخل عمار مخفی کرده اند.

بود. از حرفه هائی از قبیل ساختن اسلحه و داد و ستد و تجارت پرهیز می کردند. روزگار خود را از راه شبانی، زراعت و کارهای دستی می گذرانند. با ازدواج نظر مخالف داشتند، ولی فرزندان دیگران را برای تربیت و آموزش مقررات فرقه ای، به فرزندی می پذیرفتند. در پاکی و نظافت مراعات کامل داشتند و هر روز بدن خود را با آب سرد می شستند. جامه، خود را نظیف نگه می داشتند. هر کس مزد خود را به صندوق فرقه تحویل می داد و صندوق احتیاجات عمومی را برطرف می کرد. اعضای فرقه، به هنگام قبول عضویت، تمام اموال خود را تحویل صندوق اشتراکی می دادند. اسن ها با هرگونه قربانی مخالف بودند و نیار به درگاه خدا را، عمل نیک و دعا از روی خلوص نیت می دانستند. درین آنان برابری و تساوی کامل برقرار بود و همه برادر وار نسبت به یکدیگر محبت می کردند.

اعضای این فرقه، با ایمان به نوشته های تورا، در انتظار ظهور مسیح به سر می بردند و عقیده داشتند که در آخرالزمان معلم عدالت باز خواهد گشت و مشخصات مسیحی که در کتاب مقدس وعده ظهور و داده شده، در او تجلی خواهد یافت. درتومار کومران، از طعام عمومی خاصی به نام «سفره مقدس مسیحانی» نام برده می شود، که در آن معلم عدالت نیز بنا بر اراده، خداوندی شرکت می کند. عشق به خدا، عشق به نیکی کردن و عشق به بشر پایه اساس اعتقادات اسن ها را تشکیل می داد.

شبهات های عجیبی که بین باورهای اسن ها با اعتقادات و اعمال مسیحیان صدر مسیحیت وجود دارد، پژوهشگران را به این اعتقاد رهنمون شده است که یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت، همان اسن ها بوده اند که تغییر نام داده و مسیحی شده بودند و با آن که مسیحیت اعتقادات فرقه، اسن ها را منشاء تعلیمات خود قرار داده است. شبهات های بین عقاید اسن ها و باورهای یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت به حدیست که نمی توان آن ها را اتفاقی دانست و قبول کرد که جامعه یهودی - مسیحی اورشلیم از وجود جمعیت دیگری که قبل از آن ها تشکیل شده و اصول و عقایدی مشابه اصول و عقاید آنان را در نزدیکی اورشلیم تبلیغ می نموده، بی خبر بوده اند.

پس از مرگ هرود، سه پسر او نزد قیصر روم رفتند تا سرزمین فلسطین را بین آنان تقسیم نماید. اگوست قیصر روم، ناحیه جلیل و پریا (Perea) را به آنتی پاس (Antipas)، نسمنی را که در شمال دریاچه جلیل بود به فیلیپ، و یهودیه و سامرا را

به ارشلوس (Archelaus) داد، ولی در تحویل سهه ارشلوس تماماً تعلل نمود و بعداً او را به گال تبعید کرد و یکی از سرداران رومی را به جای او گذاشت. مردم ناحیه جلیل، که مفر حکمرانی انٹی پاس بود، مخلوطی از نژادهای مختلف یونانی، فنیقی، شامی و یهود بودند. نسبت قوم یهود به سایر اقوام قابل ملاحظه نبود. انٹی پاس نیز با اجرای سیاست فرهنگ مختلط، وحدت اتباع را در این سرزمین برقرار آورده بود.

کرتی نیوس (Quirinius) حکمران رومی دستور داد تا از مردم سرشماری به عمل آید تا بتواند مالیات بیشتری وصول کند. مردم جلیل در برابر این دستور مقاومت کردند. زینت ها شهر صفوریه را به تصرف در آوردند و انبار اسنحه این شهر را مالک شدند. شورش این عده به حدی بود که سردار رومی مجبور شد دو لژیون سرباز برای سرکوبی آنها اعزام کند. سربازان شهر صفوریه را به آتش کشیدند و عده زیادی از اهالی را کشتند. گرچه به ظاهر فتنه خاموش شد، ولی فکر مقاومت و ضدیت با روم در بین مردم و زنده ماندگان فرقه غیرتمندان، همچنان مشتعل باقی ماند.

فشار بی حد هرود، و تساوت قلبی که رومی ها در کشتار یهودیان از خود نشان دادند، مردم فلسطین را به شدت از خاندان هرود، رومی ها و روحانیون درباری متنفر کرد. یهودیها به پیشگونی های انبیا در تورا و ظهور منجی یهود روی آوردند و راه حل مشکلات خود را در آمدن مسیح و برقراری سلطنت الهی یهود جستجو و آرزو می کردند تا هرچه زودتر این پیش بینی ها صورت تحقق به خود بگیرد. حالت انتظاری در تمام طبقات جامعه، یهود به وجود آمده بود و همگان چشم به راه ظهور مسیح و نجات بنی اسرائیل بودند. محیط برای قبول هرکسی که خود را مسیح موعود معرفی می کرد، آماده شده بود. گردآمدن سریع مردم به گرد عیسی نیز معلول همین کینه و نفرت تاریخی یهود نسبت به خاندان هرود و رومی ها و حالت انتظاری بود که برای نجات قوم بنی اسرائیل در جامعه یهود بوجود آمده بود. فکر بنیانی ظهور منجی، از دین زرتشت و آمدن سوشیانت برای نجات بشریت، به دین یهود نفوذ کرده بود. در اثر فشاری که رومی ها بر قوم یهود اعمال می کردند، این فکر به منتهای حدت و شدت رسید. توجه تمام مردم به این بخش از تورا معطوف شده بود که می گفت:

از سلاله داود، مسیحی ظهور خواهد کرد که صلح و آرامش را در جهان برپا خواهد نمود. همه یهودیان پراکنده در جهان را جمع خواهد کرد و برفراز کوه صیون

حکومت خدا را اعلام خواهد نمود. اشعیا ۱۱-۱۱

مسیح در اصل به معنای تدهین شده و متعلق به خنا و مقدس است. ریشه این لغت در رسوم مذهبی یهود نهفته است. انبیای یهود هرکس را که مورد نظر خدا بود، با ریختن روغن بر سر او و ذکر پاره ای او را و ادعیه، مقدس اعلام می کردند. در کتاب اول سموئیل در باب نهم می نویسد: یهودی ها از سموئیل نبی درخواست کردند تا شاهی برای آنان تعیین کند. در ابتدا سموئیل از انجام این درخواست ابا می کرد، ولی در اثر اصرار یهودی ها:

«خداوند بر سموئیل ظاهر شد و گفت فردا این وقت شخصی را از سرزمین بنیامین نزد تو می فرستم، او رامسح نما تا بر قوم اسرائیل رئیس باشد و قوم مرا از دست فلسطینیان رهائی دهد.» سموئیل ۱ / ۱۶ - ۹

پس سموئیل ظرف روغن را گرفت و بر سر شاول ریخت و او را بوسید و گفت: «خداوند تو را مسح نموده تا بر میراث او حاکم شوی.» سموئیل ۱ / ۱ - ۱۰  
هم چنین درباره انتخاب داود به ریاست قوم یهود، در همین کتاب می نویسد: «خداوند به سموئیل گفت تا به کی برای کارهای خلاف شاول زاری می کنی. من او را از سلطت خنوع نمودم. پس حقه خود را از روغن بر کن، بیاناتورا نزد بسای بیت لحمی بفرستم. زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.» سموئیل ۱، ۱-۱۶  
سموئیل برخاست و نزد داود رفت. وقتی که داود را در بین پسران او دید، خداوند به او گفت:

برخیز و او را مسح نما. زیرا که همین است. پس سموئیل حقه روغن را گرفت و داود را در میان برادرانش مسح نمود و از آن روز به بعد روح خداوند بر او مستولی شد. سموئیل ۱، ۱۳ - ۱۶



## فصل دوم =

### دین مسیح

دین مسیح، دین انسان - خدائی به حد کمال است. خدا در جسم انسان تجلی می کند، به زمین فرود می آید، مدتی با سایر انسان ها زندگی می کند و وقتی که به دست یهودیها به صلیب کشیده می شود و در می گذرد، بار دیگر به آسمان ها صعود می کند و به کار خدائی خود می پردازد.

در سایر ادیان نیز گهگاه خدا در هیئت انسان مجسم می شود و به کارهای انسانی دست می زند، ولی هیچ کدام به درجه ای که مسیحیان وجود خدا را در جسم عیسی متجلی می بینند، پیش نرفته اند. در تمام ادیان زنده - دنیا آنچه مرکز اعتقاد است، پیام های بنیانگذاران آن ادیان است، ولی در مسیحیت، این شخص عیسی است که در کانون باورها قرار گرفته است. سراسر تعلیمات دین مسیح حول و حوش این مسئله دور می زنده که وجود عیسی، تجلی خدا است. (۱)

بنا بر اعتقاد کلیسا، خداوند در دوران قدیم با ابراهیم سپس با یعقوب و موسی پیمان بست و قوم یهود را به عنوان قوم برگزیده خود انتخاب نمود. پیمان خدا با قوم یهود، مقدمه پیمانی بود که او با تمام مؤمنین بست تا با فرستادن یگانه پسر خود بر روی زمین و قربانی کردن او، گناهی را که آدم ابوالبشر مرتکب شده بود پاک نماید و موجبات

---

۱- باید به این نکته توجه داشت که اگر ما اصل نیادی مسیحیت، یعنی تولد عیسی از مادر باکره و پدری به نام روح القدس، و الوهیت عیسی را از دین مسیح حذف کنیم، چیزی جز دین یهود در دست ما باقی نمی ماند.

رستگاری همه مؤمنان را فراهم آورد. هرکس به این خدای خدازاده ایمان بیاورد و به نام او تعمید شود، پس از مرگ در زمره رستگاران ابدی است و در کنار عیسی مسیح جای خواهد داشت. در بیانیه اعترافی که مسیحیان هر یکشنبه در کلیساها هم آواز با یکدیگر می خوانند، تمام این سخنان به دقت بیان شده است:

من به يك خدا معتقدم، پدر، قادر مطلق، خالق آسمان و زمین، من معتقدم به خداوندگار عیسی مسیح، پسر خداوند، متولد شده از پدر. او از مریم باکره به وسیله روح القدس قالب جسمانی یافت و در زمان پونتیوس پیلاتوس (Pontius Pilatus) تحمل درد کرد، مصلوب شد و به خاک سپرده شد و به اعماق زمین فرو رفت. روز سوم از بین مردگان بار دیگر برخاست و به آسمان ها صعود نمود. طرف راست پدر نشسته است و از آنجا دوباره با جلال خواهد آمد تا زنده ها و مرده ها را داوری کند. من به روح القدس معتقدم. من به کلیسای اسقفی کاتولیک، به غسل تعمید، بخشش گناهان در روز رستاخیز و حیات جاودانی دنیای دیگر معتقدم.

اصول اعتقادی با کانون مسیحیت عبارتست از:

Old Testament	۱- کتاب مقدس یهود
New Testament	۲- عهد جدید که مشتمل است بر
Mathieu	الف - انجیل متی
Marc	ب - انجیل مرقس
Luc	پ - انجیل لوقا
Jean	ت - انجیل یوحنا
	ث - اعمال رسولان

ج - نامه های پولس به: رومی ها Romans و قرنتیان Corinthiens

Galates	به غلاطیان
Ephesiens	به افسسیان
Philippiens	به فیلیپیان
Colosiens	به کولوسیای
Thesaloniens	تسالونیکیان
Timothee	به تیموتاس
Tites	به تیتس
Philemon	به فیلمون
Hebreux	به عبرانیان

Jacques	ج - نامه های بعقوب
	ح - رسالات پطرس
	خ - رسالات یوحنا
Jude	د - رساله یهودا
Apocalypse de jean	ذ - مکاشفات یوحنا

(اعمال رسولان عبارت از دستوراتی است که عده ای از حواریین و رسولان صدر مسیحیت برای مؤمنان و معتقدان به کلیسا نوشته اند و به آن ها تعلیمات مذهبی داده اند. مکاشفات یوحنا، عبارت است از پیشگوییها و رؤیاهای او).

این رسالات در صدر مسیحیت به زبان یونانی نوشته شده بود ولی پس از قبول مسیحیت از طرف روم به عنوان دین رسمی امپراطوری و اشاعه این دین در سراسر اروپا، رسالات به لاتین، زبان رسمی روم، ترجمه شد. در سال ۲۸۳ میلادی، در زمانی که داماسوس (damasus)، اسقف روم بود، هیرونیموس (Hieronimus)، کشیشی که پس از مرگش مقدس اعلام شد، این رسالات را از یونانی به لاتین ترجمه کرد و پس از اصلاحات بسیاری که با سیاست کلیسا تطبیق می کرد، به نام «وولگاتا» منتشر نمود. قدیمی ترین نسخی که از کائن مسیحیت موجود است سه مجموعه به نام های:

کودکس سیناتی تی کوس (Codex Sinaiticus) که در صومعه کاترین در سینا کشف شده است.

کودکس الکساندرینوس (Codex Alexandrinus) که در مصر کشف شد. این دو نسخه در موزه بریتانیا در لندن نگاهداری می شوند.

کودکس واتیکانوس که در کتابخانه واتیکان در روم موجود است. قدیمی ترین مجموعه ای که به صورت يك کائن در دست است، مجموعه ابست که در قرن هیجدهم میلادی در کتابخانه امبروزیانا (Ambrosiana) در میلان پیدا شد و متعلق به اواخر قرن سوم میلادی است. در آن از بیست و دو رساله عهد جدید نام برده شده است.

کلیسا معتقد است، آنچه در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) نوشته شده وحی الهی است که به موسی و سایر انبیای یهود نازل شده و نویسندگان انجیل ها

بیز با الهام از روح القدس، چهار المجیل را نوشته اند و تمامی نوشته های این کتب مورد نقدیسی است. به اعتقاد کلیسا، نام المجیل دارای ریشه، عبری است و فلا در رسالات یهود از این کلمه استفاده شده است. این کلمه از لغت (گیلیون) که در امینسا، به کار رفته، مشتق شده است. المجیل مرقس، قدیمیترین رساله است که درباره عیسی نوشته شده. به اعتقاد کلیسا، نویسندگان المجیل های متی و یوحنا دومی از حواریون مسیح و شاهد عینی زندگانی عیسی بوده اند. اطلاعاتی را که کلیسا درباره مؤلفین المجیل ها به دست می دهد، آن چنان ترتیب یافته است که جای هیچگونه شبهه ای در اصالت نوشته های المجیل ها و گفتار رسولان باقی نگذارد. مثلاً به هنگام معرفی نویسندگان المجیل ها می نویسد: متی شخصیتی است شناخته شده، کارمند دفتر گمرک یا «باجگاه کفر ناحوم» و آشنائی اش با زبان های آرامی و سریانی مستم و معلوم است. مرقس هم شخصیتی است کاملاً معروف و همکار بطرس. در این که او نیز شاهد عینی زندگانی عیسی بوده شك و تردیدی نیست. لوقا، همان طبیب نامی است که پولس از او به کرات سخن گفته است. یوحنا از حواریون همیشه همراه عیسی بوده است.

با فرا رسیدن دوره رنسانس و اعلام آزادی در اثر انقلاب کبیر فرانسه، پژوهش گرانی که تحقیقات خود را درباره نورا آغاز کرده بودند، دامنه مطالعات خود را به قلمرو عهد جدید گسترش دادند و به نتایج بسیار جالبی رسیدند. نتیجه، تحقیقات به دست آمده، مؤید این نظر گردید که هیچ کدام از مطالبی که کلیسا مدعی صحت آنهاست، با حقیقت و واقع امر تطبیق نمی کند. آنچه که امروزه به نام کائن مسیحیت و کتاب مقدس مورد قبول مسیحیان است، نه تنها کلام الهی نیست، بلکه در طول زمان، دستخوش تغییرات و اصلاحات بیشماری گردیده است. کلمه «المجیل» هیچ ارتباطی به کلمه «گیلیون» عبری ندارد. بلکه از کلمه یونانی ایوانجلیون (Eu-angelion) به معنی مزده فرح بخش، یا خبر خوب، اقتباس و برای نخستین بار در المجیل مرقس به کار برده شده است.

محققین این ادعای کلیسا که اناجیل، نوشته های حواریون هستند که درباره عیسی و تعلیمات او نوشته شده و حتی برخی از آن ها منسوب به دوره فعالیت عیسی می باشند، را مردود می دانند و می گویند:

۱ - عیسی حواریون و شاگردان خود را از بین صیادان و مردم عامی انتخاب می نموده و آنان در سطحی نبوده اند که سراد خواندن و نوشتن داشته باشند. در زمان عیسی، تعلیم خواندن و نوشتن در اختیار کاهنان و روحانیان بود و برای جهال (اصطلاحی که پولس برای نامیدن حواریون به کار می برده) امکان و استطاعت چنین امری وجود نداشته است.

۲ - مسلم است که خود عیسی هیچ خط و نوشته ای از خود باقی نگذاشته و تعلیمی هم در باره تحریر و ضبط مطالب خود ننشانیده است. بعلاوه، آنچه در آن دوران مرسوم بوده، ضبط مطالب و رویدادها در حافظه ها و بازگوکردن آن سینه به سینه به دیگران بوده است، نه به صورت تهیه گزارش و وقایع نگاری. پس از مصلوب شدن عیسی، حواریون و معتقدان به او در انتظار بازگشت او و برقراری حکومت خدا بودند. بنا براین تهیه کتابی از وقایع زندگی او در دوران بلافاصله و یا قریب به فوت او، با حالت انتظاری که در همه وجود داشته، منطقی به نظر نمی رسد.

۳ - چهار المجیلی که امروزه در شمار کتب مقدس مسیحی شناخته شده اند، از آغاز مشخص نبوده، بلکه از میان آثار و المجیل های گوناگونی که توسط اشخاص متعدد نوشته شده بوده، انتخاب گردیده و درباره سندیت و اعتبار آنها چندین قرن بحث و گفتگو به عمل آمده تا پس از جرح و تعدیلات بی شمار، مورد توافق قرار گرفته اند.

۴ - در المجیل متی در باب ۲۸ درباره پایان کار یهودای اسخریوطی تسلیم کننده عیسی به فریسیان می نویسد:

«گناه کردم که خون بی گناهی را تسلیم نمودم. پس سی سکه را در هیکل انداخته روانه شد و رفته خود را خفه کرد. اما رؤسای کهنه، نقره را برداشته گفتند: انناختن آن در بیت المال جایز نیست، زیرا خونبهاست. پس شوری نموده با آن مبلغ مزرعه کوزه گر را به جهت مقبره غربا خریدند. از آن جهت آن مزرعه تا به امروزه حقل الدم مشهور است.»

ذکر عبارت «تا به امروز» خود حکایت از آن می کند که کتاب متی پس از مرگ عیسی و با سال های بلافاصله پس از مرگ او نوشته شده، بلکه این جمله اشاره به فاصله زمانی بسیار دور است. باید لااقل در حدود صدسال از حدوث واقعه

گذشته باشد تا بتوان چنین عبارتی را در جمله به کار برد.

۵ - نویسنده المجیل لوقا در مقدمه کتاب خود صریحا اعتراف می کند که خود او نه از شاگردان و نه از شاهدان عینی زندگی عیسی بوده و این کتاب را براساس مطالعاتی که بر روی نوشته ها و آثار دیگران به عمل آورده، تنظیم نموده است. به نظر محققین نویسنده این کتاب به احتمال قوی از اهالی روم و از شاگردان پولس بوده که از ترکیب المجیل های مرقس و متی کتابی بر اساس گفته ها و عقاید پولس تهیه کرده است. کلیسا، نویسنده این کتاب را لوقای طبیب و دوست پولس معرفی می نماید. این عقیده امروز اعتبار خود را از دست داده و دیگر طرفداری ندارد. محققین، تاریخ تنظیم کتاب را مربوط به قرن دوم میلادی می دانند. در این المجیل غیر از سبط مطالب مذکور در المجیل های دیگر و اضافه نمودن چند معجزه بر معجزاتی که در سایر المجیل ها ذکر شده، مطلب تازه ای که اعتبار تاریخی داشته باشد، دیده نمی شود. تنها در مورد رستاخیز عیسی، که از اصول مهم عقیدتی کلیسا و مسیحیان است، با تفصیل بیشتری رو برو می شویم. به نظر المجیل لوقا، که مورد تأیید کلیسا نیز می باشد، عروج عیسی به آسمان ها جسمانی بوده و حواریون نیز او را پس از مرگ در قالب مادی دیده و به او سجده کرده اند.

«چرا شك و شبهه به دل های شما رخنه می کند. به دست ها و پاهاى من نگاه کنید. خود من هستم. به دست من دست بزنید و ببینید شیخ که مانند من گوشت و استخوان ندارد.» لوقا ۳۸ - ۲۴

شاگردان که درابتلا تصور می کردند شیخ عیسی را می بینند، یقین کردند که او شیخ نیست.

«پس عیسی دست های خود را بلند کرد. آنان را برکت داد. از آنان جدا شد و به سوی آسمان بالا برده شد.» لوقا ۵۱ - ۲۴

۶ - در شماره ۱۸ از باب سیزدهم المجیل لوقا آمده است:

«پس گفت ملکوت آسمان خدا چه چیز را مانند و آن کلام را به کدام شیبی تشبیه نمایم. دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته و درباغی کاشت. پس روئید و درخت بزرگ شد به حدی که مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه کردند.»

این عبارت به روشنی مؤید این مطلب است که نویسنده کتاب نه تنها از اهالی

فلسطین نبوده و از اوضاع جغرافیائی و اقلیمی این سرزمین و عادات و آداب مردم آن اطلاعی نداشته، بلکه حتی اگر سفر کوتاهی نیز به فلسطین نموده بود، می دانست که خردل از گیاهان بوته ایست و هرگز به آن چنان بلندی و قدرتی نمی رسد که مرغمان هوا در شاخه های آن آشیانه بسازند.

۷ - کلیسا در طی قرن های طولانی، نویسندهء المجیل یوحنا را یوحنا زیدی از شاگردان عیسی و کتاب را یکی از قدیمی ترین اسناد مربوط به عیسی تبلیغ می کرد. امروزه بر محققان و حتی بر خود کلیسا، بی پایه بودن این نظریه به ثبوت رسیده و معلوم شده است که مؤلف این کتاب، یک نفر روحانی اهل آسیای صغیر و تاریخ تنظیم کتاب نیز در اواسط قرن دوم میلادی می باشد. کتاب در جریان تدوین و شکل، تحولات زیادی بخود دیده است. نکته جالبی که در المجیل یوحنا به چشم می خورد این است که بنا بر مفاد سه المجیل دیگر، شاگردان عیسی تا آخرین لحظات حیات او و حتی پس از مرگ عیسی به هویت واقعی او واقف نبوده اند و او را مسیح موعود یا پسر خدا نمی دانستند. ولی در المجیل یوحنا شاگردان عیسی در زمان حیات او به این راز پی می برند و به صراحت می گویند:

«الان دانستیم که همه چیز را می دانی بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمده ای.» یوحنا ۲۹ - ۱۶

صحت و اصالت المجیل یوحنا مدت ها مورد بحث و گفتگو بود. تنها در قرن چهارم میلادی این المجیل توانست مرافقت عمومی کلیسا را جلب نماید و در زمره کتب مقدس درآید.

۸ - کلیسا قرن ها این نظریه را شایع نموده بود که المجیل مرقس قدیمی ترین نوشته دربارہ عیسی است و توسط یوحنا مرقس همکار بطرس و اهل اورشلیم نوشته شده و تاریخ تدوین آن سال ۷۰ میلادی است. تحقیقات پژوهشگران این مطلب را ثابت نموده که نویسنده این کتاب نه تنها از شاگردان عیسی و اهل اورشلیم نبوده، بلکه او یونانی بوده و کتاب در اوائل قرن دوم میلادی نوشته شده است. گفتارهای تحفیر آمیزی که دربارہ بطرس به کار برده شده (۲۳ - ۸ و ۲۷ - ۱۴ و ۶۸ - ۱۴) نمایشگر آن است که نویسنده کتاب اصولاً با بطرس نظرمساعدی نداشته است. در این کتاب، عیسی بطرس را در مقاومت به صخره ای تشبیه می کند که بر آن صخره بنیان

کلیسا استوار خواهد بود و از طرف دیگر به علت نزدیکی و نرس، چندین بار او را مورد سرزنش قرار می دهد و پیش بینی می کند که بطرس آشنائی خود با عیسی را سه بار انکار خواهد کرد.

۹ - نویسنده انجیل متی نیز تا قرن ها از طرف کلیسا یکی از حواریون عیسی معرفی و تزیین می شد. کلیسا معتقد بود که انجیل متی در اورشليم و به زبان عبری نوشته شده. ولی امروز حتی خود کلیسا نیز این عقیده را مردود می شناسد و رساله را متعلق به اوائل قرن دوم میلادی و محل نگارش آن را سوریه و به زبان آرامی می داند. نویسندگان این کتاب، بادر دست داشتن نسخه ای از انجیل مرقس، کوشش در رفع کمبودها و افزودن نکات جالب تازه ای می نمایند. شجره نامه چند صد ساله برای شخص گننامی چون یوسف نجار، در یکی از دهات دورافتاده فلسطین، تهیه می کند و به شیوه انجیل مرقس، یهودیان را مورد لعن و نفرین قرار می دهد. نکته شایان توجه در این کتاب، مطالب ضدو نقیضی است که نویسنده انجیل متی از عیسی نقل می کند. در این کتاب، عیسی را از يك طرف پیام آور عشق و محبت و صفا و درستی می خوانند، شخصیتی که مردم را به ترك قصاص و نیکی با دوست و دشمن دعوت می کند، از طرف دیگر می گوید:

«گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی را بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی را بگذارم بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهر جدا سازم.» متی ۳۴ - ۱۰

این تناقضات، که نتیجه تفهيق عقاید مختلف شایع در آن زمان بوده، ناهم آهنگی و عدم تجانس در کتاب بوجود آورده است.

۱۰ - در نامه های پولس که تا اواخر قرن اول میلادی ادامه داشته است، به هیچوجه نامی از انجیل دیده نمی شود. تنها در اواسط قرن دوم میلادی است که در نوشته های کلیسا به کلمه انجیل بر می خوریم. قدیمیترین اثری که در آن اشاراتی به شرح حال عیسی دیده می شود، مجموعه ایست به نام «تفسیر کلمات خداوندگار عیسی» مشتمل بر پنج کتاب که در سال ۱۴۰ میلادی توسط «پاپیاس» نوشته شده و در آن از انجیل شیوخ، انجیل مرقس و انجیل متی اسم برده می شود.

با توجه به دلایل فوق، محققین به این نتیجه رسیدند که هیچیک از انجیل ها



نوشته، حواریون و با شاهدان عینی زندگی عیسی نیست. پس از درگذشت عیسی، حواریون درانتظار بازگشت او می مانند. چون دوران این انتظار به درازا می کشد و از پاروزی (Parusie) و بازگشت عیسی و برقراری حکومت خدا اثری نمی بینند، به فکر تبلیغ و اشاعه دین و جمع آوری آثار و گفته های عیسی می افتند. این عمل نیز توسط عیسویان خارج از فلسطین و هبشت های یونانی زبان براساس گفته ها و تلقینات پولس، پطرس و سایر رسولان صورت می گیرد. یونانی ها که بیشتر از سایر اقوام حوزه دریای مدیترانه به رساله نویسی و کتابت آشنائی داشتند، به نوشتن رساله ها و اناجیل مبادرت کردند. به مرور زمان و باتوجه به سیاست مذهبی که کلیسا پیروی می کرد، در این نوشته ها جرح و تعدیل فراوان به عمل آمد. این اضافات و کسری ها در دوران اول مسیحیت بیشتر از سایر اوقات برده است. مؤلفین هر یک از انجیل ها، باتوجه به منبعی که برای تکمیل کتاب خود در اختیار داشته اند، درباره موضوع بخصوصی بحث می کنند که در سایر انجیل ها دیده نمی شود و یا فقط به اشاره ای گذرا اکتفا شده است.

در این که قسمتی از انجیل ها گفتار خود عیسی است شکی نیست. بحث و اختلاف نظر بر سر آن قسمت از کتاب است که در زمان رشد مسیحیت و صدر کلیسا به آن اضافه شده است. از آنجا که از خود عیسی و یا حواریون او هیچگونه اثر کتبی در دست نیست، نمی توان به طور قطع و یقین هیچ اصل و عقیده ای را به عیسی نسبت داد و پایه تعلیمات او دانست. مبارزانی که در صدر مسیحیت بین یهودی - مسیحیان فلسطین از یک طرف، و مبلغین مسیحی در اروپا از قبیل پولس و پطرس از طرف دیگر، بوجود آمده بود، شاهد زنده ای بر عدم وجود آموزش های مشخص عیسی می باشد. در نامه رسولان، علیرغم دستکاریهای متعددی که کلیسا بعداً در آنها به عمل آورده، ریشه این اختلاف نظرها به روشنی دیده می شود.

دلایلی وجود دارد که انسان ناچار است قبول کند که زندگی عیسی به طوری که در انجیل ها نوشته شده است، بیشتر بر مدار اعتقادات نویسندگان و سیاست کلیسا دور می زند، تا حقایق تاریخی. مؤمنین به عیسی، از فرط تعصب مذهبی، به ساختن اساطیری پرداخته اند تا خدای خود را بهتر و والاتر توصیف کنند. کلیسا نیز که این داستان ها را برای سکون و تجمهر فکری عامه، مردم مفید تشخیص می داده، آنها را تأیید می کرد. صاحبان قلم، گزافه گونی و غنود را اساطیر را سرلوحه برنامه های

مذهبی خود قراردادند. کلیسا کسانی را که مخالف این سیاست بودند، با حربه، تکفیر از میدان بدر می برد و معدوم می کرد. چنانکه نستوریوس اسقف کلیسای قسطنطنیه را که در مقدس بودن مریم تردید نموده بود، تکفیر و از کلیسا اخراج کرد. انتساب المجیل ها و رساله های کائن مسیحیت به مبدا الهی، شرط اساسی بقای کلیسا است. بدون داشتن يك كتاب آسمانی که مستقیماً از طرف خدا وحی شده باشد، اعتبار و منزلت کلیسا متزلزل می گردد. بنا بر این روحانیت کلیسای مسیح، مانند روحانیت سایر مذاهب، به وکالت از طرف خدا فتوی داد، که المجیل ها و رساله های «عهد جدید» تماماً و کلاً کلام خدا و وحی الهی است که به نویسندگان این کتب الهام شده است. بدین ترتیب کلیسا پایه های وجودی حکومت خود را تثبیت کرد.

## فصل سوم:

### عیسی

«از کوه بلند صیون بالابرو تا خیر حوشی را اعلام کنی. صدایت را با قوت بلند کن، آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان خنای شمس است. اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می کند. او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره هارا جمع کرده به آغوش خود خواهد گرفت.»

اشعیا ۹/۱۲ - ۱۰

عیسی یا یهوشوعا، که در انجیل ها به نام منجی توجیه گردیده و به لاتین (Jesus Christ) (۱) ترجمه شده، بنیانگذار یکی از ادیان بزرگ جهانی است. اگر پیرایه های مذهبی و اساطیری را که از نظر الوهیت و دینی به دوران تنیده شده، به کناری بزنیم و آنها را فراموش کنیم، عیسی را براساس نوشته های انجیل ها، می توان بهترین نمونه فرد بشر و بزرگترین معلم و مصلح اخلاق جامعه دانست. او پرچمدار مهر و محبت، دوستی و برادری است. عیسی از شخصیت های نادری است که چون کنفوسیوس و زرتشت، که گاه در جوامع بشری برای هدایت اخلاقی مردم ظهور می کنند. ولی متأسفانه بعد از گذشت زمانی، موهومات مذهبی و داستان های تخیلی چنان گرداگرد آنان را فرا می گیرد که شخصیت حقیقی و صفات برگزیده آنان در زیر انبوهی از خرافات محو می شود.

---

۱ - کلمه Christ از لغت یونانی Christos یعنی مسح شده ناروغن ترك، اخذ شده است

آنچه در پیام عیسی در حور توجه است، هدف غائی او در برقراری عشق و محبت و نیکی و بیکخواهی به جای کینه و حسد و خشونت و خودخواهیست. این چنین دنیائی، بهشتی است که وعده آن را تمام معلمان اخلاق به افراد بشر داده اند. این حکومت واقعی خداست. با وجود چنین دنیائی، خدایکریبازی به بهشت و دوزخ ندارد. عیسی با آن که بسیاری از شعائر دست و پای گیر سنتی یهود را منسوخ کرد، خود هیچ کتاب و قانون الهی ابلاغ نمود. پیروی از عیسی، مستلزم وابستگی به معبودکنیسا نیست. عشق و محبت نسبت به هموعان و حتی نسبت به دشمنان و احساس برابری و برادری، راهی است که ابناء آدم را به تکامل انسانی می رساند.

کنیسا و نویسندگان انجیل ها، عیسای معلم اخلاق را به عنوان فخرمان داستان خود برگزیدند. به داستانسراشی درباره او پرداختند و شخصیتی افسانه ای از او بر خود آوردند. آنقدر در این راه مبالغه کردند تا شخصیتی موهوم و خیالی، جدا از شخصیت مردی یهودی که در فلسطین زندگی می کرده و درس عشق و برادری به مردم می داده، خلق وار را به عنوان عیسی مسیح، خدای حمازاده، خالق همه عالم، بوجود آورنده جهان هستی، موجودی که در ازل وجود داشته و در روز رستاخیز برای داوری اقوام مختلف، در کنار پدر خواهد بود، به پیروان او و به جهانیان عرضه کردند. دین مسیح، دومین دین ابراهیمی است که بر اساس نوشته های تورا پایه گذاری و حتی نام این دین نیز از کتاب مقدس یهود اقتباس شده است. در عمل، این دین تحولات زیادی بخود دیده و در بسیاری موارد، از کتاب مقدس یهود و احکام یهود کناره گرفته و به شکل مجزوی از کتاب مقدس یهود، آئین زرتشتی و سایر عقایدی که در سراسر امپراتوری روم وجود داشته، درآمده است.

چهار انجیل مورد تقدیس کلیسا، که مدارک موجود درباره زندگی عیسی هستند، هر یک به گونه ای متفاوت، به شرح حال عیسی می پردازند. حتی درباره سال تولد او نیز در کتب مزبور اتفاق نظر وجود ندارد. تواریخی را که انجیل متی و انجیل لوقا به عنوان سال تولد عیسی ذکر می کنند، با مدارک تاریخی تطبیق نمی نمایند. انجیل لوقا، سال تولد عیسی را در زمان کری نیوس (Quirinius) حکمران رومی سوریه ذکر می کند، در این صورت تولد عیسی شش سال بانقویم یعنی مورد قبول مسیحیان اختلاف پیدا می کند و عیسی در سال ششم میلادی به دنیا می آید. از

طرف دیگر، بنا به روایت المجیل متی، عیسی در زمان پادشاهی هرود در بیت لحم متولد می شود. در صورتی که هرود، ده سال قبل از فرمانداری کری نیوس در سوریه وفات یافته بود. ریچارد فرانس (Richard France) مسئول کالج مضامعات المجیلی در لندن، با کسانی که معتقدند که عیسی در سال چهارم میلادی به دنیا آمده، هم آواز است.

درباره روز تولد عیسی نیز همین اختلافات مشاهده می شود. مسیحیان در ابتدای امر روز ششم ژانویه را به عنوان روز تولد عیسی جشن می گرفتند. ولی پس از تفکیک کلیسا، به دو کلیسای شرقی و غربی، کلیسای روم روز ۲۵ دسامبر، یعنی روز «جشن مپتوا» و روز جشن رومیان را به عنوان روز تولد عیسی انتخاب کرد. کلیسای شرق که بر همان منای تقویم قدیم وفادار مانده بود، کلیسای روم را به آفتاب پرستی متهم نمود.

درباره محل سکونت پدر و مادر عیسی و سی سال زندگی او در شهر ناصره با ناصره نیز بین المجیل ها اتفاق نظر دیده نمی شود. مسلم است که در زمان حیات عیسی شهری به نام ناصره یا ناصره، در فلسطین وجود نداشته است، بلکه قریه کوچکی به این نام بوده که پس از نشر دین مسیح و در اثر تبلیغات مسیحیان در قرن چهارم میلادی، به زیارتگاه عیسویان تبدیل شده است.

نسبت دادن عیسی به ناصره یا ناصره را باید از اشتقاق لغت نظیر (متدین) و یا نذیر (نذر خدا شده) دانست که نویسندگان یونانی المجیل ها در ترجمه لغت به زبان یونانی، با اندکی تحریف در نگارش، عیسای منتسب به فرقه نذیره را به عیسای ناصره تبدیل نموده اند. تا با آنچه از زبان انبیا یهود در تورا گفته شده، تطبیق نماید و به عیسای ناصری ملقب گردد.

المجیل مرقس، به گفته کلیسا، نخستین و کهن ترین رساله ایست که به شرح حال عیسی می پردازد. این کتاب در سال ۷۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است. بنا به روایت پاپی یاس (Papias) یکی از مسیحیان اوائل قرن دوم، این المجیل خاطرات بطرس است که توسط مرقس در اورشلیم نوشته شده است. این المجیل کوتاه ترین المجیلی است که در دست است و فقط ۱۶ باب دارد. این کتاب، داستان زندگی عیسی را چنین آغاز می کند:

«ابتدا المخیل عیسی مسیح پسر خدا. چنانکه در اشعیا، نبی مکتوب است اینک رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه را پیش تو مهیا سازد. یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر می شود.»

سپس به شرح حال یحیی، موعظه های او و چگونگی تعمید مردم به دست او می پردازد. تا دوباره به داستان عیسی بر می گردد و می نویسد:

«واقع شد که در آن ایام عیسی از ناصره به جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. چون از آب درآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح خدا را که مانند کبوتری بر وی نازل می شود. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که من از تو خوشنودم. پس بی درنگ روح وی را به بیابان برد و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می کرد و با وحوش به سر می برد.»

بدین طریق نویسنده المخیل مرقس، بدون کوچک ترین اشاره ای به زندگانی سی سال گذشته عیسی، در فصل اول کتاب به بیان دوران نبوت عیسی می پردازد و تمام کوشش خود را متوجه شخصیت عیسی و اثبات این مطلب می نماید که عیسی پسر خدا است که از آسمان برای بخشایش گناه اولیه بشر به زمین فرود آمده است.

المخیل یوحنا، با پیروی از شیوه ای که پولس برای بیان اعتقادات خود برگزیده بود، داستان عیسی را به گونه ای دیگر آغاز می کند و از الوهیت عیسی واضح تر از سایر المخیل ها صحبت می کند. پولس، ده سال قبل از تحریر المخیل یوحنا، به عبرانیان نوشته بود:

«خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طرق مختلف به وسیله انبیاء به پدران ما تکلم می کرد، در این ایام آخر به وسیله پسر خود متکلم شد. که او را وارث جمیع موجودات قرار داد. او عالم ها را آفرید که دروغ و جلالتش و خانم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده. چون طهارت گناهان را به اقام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی علین نشست.» ۱ - ۱/۴

در این نوشته، پولس، تأثیر فلسفه یونانیان و یهودیها به ویژه فیلیون، به خوبی مشاهده می شود. فیلیون معتقد بود که خداوند در ابتدا کلمه (Logos) را آفرید که مثال خلقت و آفرینش بود. لوگوس، در عین این که با خدا بود، نخستین آفریده خدا و رابط او با سایر مخلوقات و موجودات گردید.

نویسنده انجیل یوحنا، تحت تأثیر همین افکار فلسفی، کتاب خود را با این جمله آغاز می کند:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود (۱). همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در همه تاریکی ها می درخشید. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای بشارت آمد تا برنور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند و آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند. او در جهان بود و جهان به وسیله او آفریده شد..... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. پر از فیض و راستی و جلال. او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر، و یحیی بر او شهادت داد و گفت اینست آن که درباره او گفتیم..... خدا را هرگز کسی ندیده است. پسر یگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.» یوحنا ۱۹ - ۱

بدین ترتیب، کوشش نویسنده کتاب بر آن است که تمام توجه خواننده را به الوهیت عیسی و این که همه چیز توسط او آفریده شده است، جلب نماید. چگونگی تولد خدا و دوران جوانی او را درخور بحث و گفتگو نمی داند.

دو کتاب متی و لوقا که بعداً نوشته شده اند، صفحات بیشتری را به این امر اختصاص می دهند و اطلاعات جالبی، گرچه بر اساس تعصبات مذهبی و اعتقادات شخصی نویسندگان، در اختیار خواننده می گذارند. نویسنده انجیل لوقا در مقدمه کتاب خود می نویسد:

«از آنجا که بسیاری شروع به تدریس وقایعی کرده اند براساس آنچه که برای ما نقل شده است، توسط کسانی که خود شاهان عینی و خادمان کلام بوده اند، من نیز پس از تحقیقات و مطالعات دقیق درباره اصل و ابتدای هر چیز، مصلحت چنان دیدم، تنوفیل بزرگوار، که به تالیفی بر همان اساس مبادرت نمایم.»

---

۱ - ذکر کلمه در آیه ۱۰ از سوره عمران هنگامی که فرشته به مریم گفت که خداوند تو را به کلمه از طرف خود بشارت می دهد که اسم او مسیح عیسی پسر مریم است و از مغربین درگاه خدا و صاحب مقام در دنیا و آخرت است. هم چنین در آیه ۱۶۹ سوره نساء «ای اهل کتاب در دین غلو نکنید..... همانا مسیح عیسی بن مریم فرستاده اله بود و کلمه ای از طرف او به مریم القا شد.» اثنیاسی از همین (Logos). در انجیل یوحنا است.

سپس به شرح بارداری مریم و تولد عیسی می پردازد و عنان تخیلات خود را آزاد می گذارد که نا آنجا که در توان دارد به پرواز درآید. در فصل اول کتاب خود، وقوع سه معجزه راییابی بیان می کند و قبل از آن که عیسی متولد شود، خدا بودن او را اعلام می نماید. یکی معجزه باردارشدن زن کهنسال پیرمرد گاهی به نام زکریا، و شش ماه بعد از باردارشدن پیرزن، معجزه بزرگ دوم و مأموریت جدید جبرئیل فرشته خداوند به:

«بلدی از جنیل که ناصره نام داشت نزد باکره ای، نامزد مردی مسی به

یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. پس فرشته نزد او داخل شد و گفت سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تست و تو در میان زنان مبارک هستی. مریم چون او را دید از سخن او مضطرب و متفکر شد که این چه نوع نعت است. فرشته به او گفت ای مریم ترسان مباش، زیرا که نزد خداوند نعمت بافته ای و ایسک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و پسر بارینتعالی نامیده خواهد شد و خداوند سلطنت داود را به او عطا خواهد کرد و او برخاستن بعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد. مریم به فرشته گفت این چگونه می شود رحال آن که من مردی را شناخته ام. فرشته در جواب گفت که روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت بارینتعالی بر تو سایه خواهد افکند و از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خوانده خواهد شد. ....»

«در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت و به خانه زکریا در آمد و الیزابت (Elizabeth) از خویشان مریم سلام کرد. الیزابت چون سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت درآمد و الیزابت به روح القدس پر شد. « ۱-۲۶ / ۴۱

«و گفت از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، بدیدن من آمد.»

لوقا ۴۴ - ۱

«در آن ایام حکمی از اگوست (August) صادر گشت که در تمام روی زمین آمار گیری به عمل آید و این سرشماری به هنگامی که کری نبوس حکمران سوریه بود اتفاق افتاد. هر کسی در شهر خود اسم نویسی می کرد (۱). یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره

---

۱ - اولین سرشماری در یهودیه در سال هفتم میلادی به عمل آمد و آن هم صورت برداری از اموال بوده است نه سرشماری افراد، و اشخاص مجبور نبوده اند برای شرکت در سرشماری از محل سکونت خود کوچ کنند و به زادگاه اصلی خود بروند. بلکه برعکس باید در محل سکونت خود می ماندند و صورت اموال خود را ارائه می دادند.



به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت رفت. زیرا که او از خاندان آل داود بود، تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک بزائیدن بوده، ثبت گردد. وقتی که ایشان در آنجا بودند هنگام وضع حمل او رسیده بود. پسر نخستین را زائید و او را در قنذاقه پیچید و در آخور خواباند زیرا که برای ایشان در منزل جانی نبود. « لوقا ۷ / ۱ - ۲

«در آن نواحی شبانان در صحرا به سر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش را می کردند. ناگاه فرشته خداوند برایشان ظاهر شد و کبریائی خدا بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسیدند. فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوش عظیمی به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود که امروز برای شما و در شهر داود نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد و علامت برای شما اینست که طفل را در قنذاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت. چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند الان به بیت لحم برویم و این چیزی که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم. پس به شتاب رفته مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. چون این را دیدند آن سخنی را که درباره طفل به ایشان گفته شده بود، شهرت دادند.» لوقا ۸ / ۸ - ۲

چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند. چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن در رحم او را نامیده بود. چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید مقدس خداوند خوانده شود تا قربانی بگذرانند. چنان که در شریعت مقرر است، یعنی جفت فاخته یا کبوتر. « ۲۵ / ۲۱ - ۲

«و چون قلمی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر ناصره مراجعت کردند و طفل نمو کرد و به روح خدا قوی گشت و از حکمت پر شد. فیض خدا بروی می بود. چون دوازده ساله شد، موافق رسم عیبید به اورشلیم آمدند. چون روزها را تمام کرده مراجعت می نمودند، آن طفل، یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود. یوسف و مادرش نمی دانستند. بلکه چون گمان می بردند که او در قافله است. سفر یک روزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می جستند و چون او را نیافتند در طلب او به اورشلیم باز گشتند. بعد از سه روز او را در هیکل یافتند که در میان معلمان

نشسته، سخنان آنان را می شنود و از ایشان سؤال می کرد. پس مادرش به او گفت ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کنیم. او به ایشان گفت از بهر چه مرا جستجو می کردید، مگر نمی دانید که باید در امور پدر خود باشم.» لوقا ۵۳/۲۲ - ۲

در المجیل متی، تولد عیسی و دوران کودکی او به نحو دیگری بیان شده است و مطالب تازه ای در آن دیده می شود. ضمناً از طویله و قنناق در آخور اثری نیست. از نزول فرشتگان، دیدار شبانان و شیوع خیر تولد عیسی در شهر نیز مطلبی دیده نمی شود. بلکه داستان به نحو دیگری آغاز می شود و فرشته در خواب به یوسف می گوید، که چون هرود قصد کشتن طفل را دارد، هرچه زودتر بانوزاد و مادرش به مصر فرار کند. نویسنده المجیل متی کتاب خود را با جمله «کتاب نسب نامه، عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم» آغاز و شجره نامه تفصیلی غام اولاد ابراهیم تا یوسف شوهر مریم «که عیسیای مسیحی به مسیح از او متولد شد» را بیان می کند. با این اعتقاد که شجره نامه کامل ابراهیم تا آدم در توراها مفصلاً بیان شده است، نسب یوسف شوهر مریم را به حضرت آدم وصل می کند و اضافه می نماید:

«و اما ولادت عیسی چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم درآیند او را از روح القدس حامله یافتند و شوهرش چون مرد صالح بود، نخواست او را عبرت نماید. پس اراده نمود پنهانی او را رها کند. اما چون در این چیزها تفکر می کرد، ناگه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده گفت، ای یوسف پسردارد، از گرفتن زن خود مریم مترس، زیرا که آنچه در روی قرار گرفته است از روح القدس است. او پسری خواهد زائید و نام او را عیسی خواهی نهاد. زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان انبیاء گفته بود، تمام گردد که اینک باکره - آبتن شده پسری خواهد زائید و نام او را امانوتل خواهند خوانند، که تفسیرش این است خدا با ما. پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنان که فرشته، خداوند به او امر کرده بود به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را زائید او را شناخت و او را عیسی نام نهاد.»

متی ۱/۲۵-۱

«چون عیسی در زمان هرود در بیت لحم بهود متولد شد، ناگاه مجوسی چند از

مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست این مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم. اما هرود پادشاه چون این را بشنید مضطرب شد و تمام اسرائیل باری. سپس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرد و از ایشان پرسید، که مسیح کجا باید متولد شود. به او گفتند، در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی مکتوب است. آنگاه هرود مجوسان را در خلوت خواند و وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرده پس ایشان را به بیت لحم روانه کرد و گفت بروید و از احوال آن طفل به تدقیق تحقیق کنید. چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز او را پرستش کنم. مجوسان چون سخن پادشاه را شنیدند روانه شدند که ناگاه ستاره ای که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان می رفت تا آنجائی که طفل بود رسید، بایستاد. چون ستاره را دیدند بی نهایت شاد شدند. به خانه درآمدند و طفل را با مادرش مریم یافتند. به روی درافتادند و او را پرستش کردند. هدایای طلا و کندر و صندل و زعفران دادند. چون در خواب، وحی بدیشان رسید که نزد هرود مراجعت نکنند. پس از راه دیگر به وطن بازگشتند. فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر گشت و گفت، برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا تو را خبر کنم. زیرا که هرود طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. پس یوسف شبانگاه برخاسته طفل و مادرش را برداشته به مصر روانه شد و تا وفات هرود آنجا ماند. .... اما چون هرود وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده گفت، برخیز طفل و مادرش را برداشته به زمین اسرائیل روانه شو. پس برخاسته طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. اما چون شنید که آرکه لاوس (Archelaus) به جای پدر خود هرود، بر یهودیه پادشاهی می کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافت به نواحی جلیل برگشت و در بلده عسلی به ناصره ساکن شد. تا آنچه به زبان انبیاء گفته شده تمام گردد و عیسی به ناصری خوانده شود. مثنی ۲۲ / ۱ - ۲

در نامه های پولس، که قدیمی ترین آثار مسیحیت است، اثری از تاریخ زندگی عیسی دیده نمی شود. پولس و نویسندگان مجلیل مرقس، تمام کوشش خود را متوجه شخصیت الهی عیسی و اثبات این مطلب نموده اند که عیسی پسر خدا است که از آسمان برای بخشایش گناه اولیه بشر به زمین آمده، و پس از مصلوب شدن و فنا کردن خون خود در راه آموزش بشریت، به آسمان ها صعود کرده و در دست راست پدر نشسته است.

بژدهشگرانی که داستان های مربوط به تولد عیسی را در المجیل های لوقا و متی و به ویژه شجره نامه عیسی را تا آدم ابرالبشره مورد تحقیق و بررسی قرار داده اند، آن را موهوم و خیالی می دانند. سکوت مطلق پولس و نویسندگان المجیل های مرقس و یوحنا، بهترین دلیل بر بی اطلاعی آنان از زندگی عیسی است. متن نوشته های متی و لوقا نیز تائیدگر این مطلب است که، نویسندگان این کتب نه تنها از شاهدان عینی زندگی و یا از حواریون عیسی نبوده اند، بلکه از شرح زندگانی عیسی نیز فقط اطلاعات مختصری، بر اساس آنچه بر سر زبان ها جاری بوده، داشته اند. اینان سرگذشت عیسی را بازسازی و بتوسل به اعتقادات شخصی و قدرت تخیل خود، داستانی ابداع کرده اند، و هدفشان اثبات الوهیت عیسی از راه قبولاندن مطالبی است که انبیای اسرائیل در تورا پیش بینی نموده اند. سپس کنیسا، این نوشته های خیالی را به صورتی که با مقاصدش تطبیق می کرده و عیسی را به هیئت مورد قبول کلیسا مجسم می نموده، در آورده است. ولی در حقیقت، خود این داستان ها و شجره نامه ابداعی بهترین دلیل موهوم بودن داستان تولد عیسی بدان گونه که در المجیل ها آمده است، می باشد.

۱ - مسیحیان معتقدند که عیسی پسر خدا و خود خداست. وجود این شجره نامه خوددلیلی بر بطلان این عقیده است. مگر خدا نیازی به معرفی اجداد خود و زاده شجره نامه دارد؟ این بندگان خدا هستند که برای اثبات اصالت نژادی خود به معرفی اجداد خویش می پردازند، نه خدا.

۲ - شجره نامه ای که در المجیل متی ذکر گردیده و نویسنده کوشش نموده است نسب عیسی را تا آدم ابرالبشر برساند، شجره نامه یوسف است نه شجره نامه مریم. و مریم از یوسف باردار نشد تا اجداد عیسی به ابراهیم برسد. بلکه بنا بر باور مسیحیان، مریم از روح القدس نطفه گرفت و باردار شده است، نه از یوسف. در صورتی می توان عیسی را از اخلاف داود دانست که یوسف پدر حقیقی او باشد.

۳ - اگرما این شجره نامه را قبول کنیم، و مجبور به قبول آن هستیم چون در کتاب مقدس مسیحیان آمده است، پس عیسی نیز مانند هر بشر دیگری دارای هویت تاریخی است و الوهیت او افسانه ای بیش نیست.

۴ - معلوم نیست داستان باکره بودن مریم و حلول روح القدس در شکم او

چگونه پس از گذشت قریب صدسال از مرگ عیسی، به گوش نویسندگان انجیل های متی و لوقا رسیده است. مسلم است که شخص عیسی در این باره كوچك ترین مطلبی به کسی اظهار نکرده و از طرف پدر و مادرش هم هیچ دلیلی برای اثبات این موضوع ارائه نگردیده است. نویسندگان انجیل های متی و لوقا این گفته اشعیا در بند ۴ از فصل هفتم :

« ای خاندان داود بشنوید..... خود خدا به شما آیتی خواهد داد. اینك باكره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را امانوئیل خواهد خواند. کره و غسل خواهد خورد تا آنکه ترك بدی و اختیار خوبی کردن را بداند.» را مآخذ داستانسراشی خود قرارداد و برای اثبات این مطلب، که تمام وقایع بر اساس پیش بینی های انبیا در توراہ اتفاق افتاده است، عیسی را از مریم باکره متولد می نمایند.

ذکر کلمه باکره در ترجمه توراہ به زبان یونانی (در پیش بینی های اشعیا) ناشی از اشتباهی است که در ترجمه کلمه عبری الماه (Almah)، یعنی (زن جوان)، به کلمه (پارتنوس Parthenos) یونانی، یعنی باکره، پیش آمده است. در کتاب اشعیا به عبری نوشته شده است:

«ببینید زن جوان بچه خواهد یافت. او پسری خواهد زائید به او نام امانوئیل خواهد داد.» و چون انجیل متی با استفاده از متن یونانی توراہ نوشته شده، به جای کلمه «زن جوان»، از لغت «باکره» استفاده شده و انجیل لوقا نیز که با مطالعه و استفاده از کتبی که پیش از آن نوشته شده بوده، تنظیم و تدوین گردیده، مطالب انجیل متی را با عبارت دیگری :

«مریم به فرشته گفت این چگونه می شود و حال آنکه من مردی را نشناخته ام.» در کتاب خود منعکس می نماید. هر دو نویسنده، بدون توجه به زمان پیش بینی، و اسمی که اشعیا در پیش بینی خود بر سر نهاده است، (امانوئیل)، این پیشگویی را به ولادت عیسی نسبت می دهند، تا دلیلی بر اثبات الوهیت عیسی و وقوع حوادثی که در کتاب یهود پیش بینی شده است، ارائه نمایند. و حال آن که این پیشگویی اشعیا، مربوط به سال های قبل از تسلط آشور بر فلسطین و ویرانی آن سرزمین بوده و مربوط به جنگی است که بین پادشاه آرام و اسرائیل اتفاق افتاده بود. خداوند توسط اشعیا به پادشاه اسرائیل پیغام می فرستد که:

«آن دو پادشاه نمی توانند بر اسرائیل تسلط یابند و قبل از ۶۵ سال «افرایم» به طوری شکسته خواهد شد که دیگر قومی در آنجا نخواهد ماند و خدا آیتی برای شما خواهد آورد و زن جوان پسری خواهد زائید و نام او امانوئل خواهد بود. کره و عسل خواهد خورد تا آن که ترک بدی و اختیار خوبی را بدانند و قبل از آن که پسر ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بدانند، زمین متعلق به پادشاهی که شما از آن می ترسید، متروک خواهد شد.» اشعیا ۱/۱۶ - ۷

نویسنده المجیل متی، که احتمالاً یونانی بوده، بدون توجه به لغت عبری الماه و بدون مطالعه کافی در اطراف پیش بینی اشعیا، و درک صحیح این نکته که این پیش بینی مربوط به چه زمان و گویای چه حادثه ای بوده است، يك جمله از تمامی پیش بینی اشعیا را انتخاب می نماید، با تبدیل نام امانوئل به عیسی، روح القدس را وارد خوابگاه مریم باکره می کند.

۵ - اگر پدر و مادر عیسی حقیقتاً بر این امر واقف بودند که عیسی فرزند مستقیم روح القدس است و دست خدا در بستن نطفه او در رحم مریم درکار بوده است، به طور قطع، آنان از نخستین کسانی می بودند که به عیسی ایمان می آوردند و جزء معتقدین او قرار می گرفتند. حال آن که در المجیل، نه تنها اثری از ایمان اینان به عیسی دیده نمی شود، بلکه برعکس، موقعی که فریسیان و صدوقیان برای از پا درآوردن عیسی شایع می کنند که، عیسی دچار دربوزگی شده است، پدر و مادر او نیز این شایعه را باور می کنند. و وقتی که عیسی برای موعظه مردم به موطن خود باز می گردد، والدین عیسی برای بازگرداندن او به خانه و معالجه بیماری اش به جستجوی او به در کنیسه می آیند. عیسی که تمام جریان را حدس زده بود، از دین والدین خود خودداری می کند.» مرقس ۲۱ - ۳

۶ - اگر بنا به ادعای کلیسا، عیسی پسر خدا است که ازل وجود داشته پس ذکر این جمله:

«اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کبوتری نزول کرد، بروی آمد. آنگاه خطابی از آسمان رسید که اینست پسر حبیب من که از او شنودم.» متی ۱۶ - ۳. مرقس ۱۰ - ۱ - لوقا ۲۲ - ۳. چه معنا و مفهومی می تواند داشته باشد؟ چگونه روح خدا به

صورت کبوتری به سوی خود خدا پرواز می کند. او که خدا است و از ازل هم وجود داشته، دیگر چه احتیاجی دارد که از خودش تعریف کند و رضایت خاطر خودش را از خودش اعلام نماید و حتی از این صحنه جالب تر، آزمایشی است که شیطان از خدا به عمل می آورد. شیطان چهل روز، عیسیای خدا را در بیابان ها می گرداند و تحت آزمایشات متعدد قرار می دهد تا با ارتقاء او به مقام الوهیت موافقت کند.

۷ - نویسندگان المجیل منی و لوقا، برای اثبات این مطلب که عیسی پسر یوسف، همان شخصیتی است که در توراہ مژده، آمدن او داده شده، شجره نامه چند هزارساله ای برای آدم گمنامی چون یوسف بحار در یکی از قراء فلسطین، دست و پا می کنند و او را فرزند مستقیم داود می سازند، برای وابسته نمودن عیسی به پیشگونی های انبیای یهود، ستارگان متحرک در آسمان، مجوسان شرقی، قتل عام کودکان به دست هرود، فرمان سرشماری امپراطور روم و عزیمت یوسف و خانواده اش را به بیت لحم برای شرکت در سرشماری، از خود ابداع می کنند و داستان زیبایی بهم می بافند، تا عیسی را در خانواده ای از سلاله داود نبی، در بیت لحم به دنیا آورند و ثابت کنند که تولد عیسی قبلا در کتاب مقدس یهود پیش بینی شده و عیسی، همان مسیح موعود است.

پیشگونی های انبیای یهود، برای نویسندگان المجیل ها به حدی واجد ارزش است که تمام کوشش خود را برای اثبات صحت آن پیشگوئیهها بکار می برند و به کرات این مطلب را در کتب خود یادآور می شوند. در المجیل متی در باب ۲۶ هنگام دستگیری عیسی، عیسی به یکی از شاگردانش که با شمشیر گوش رئیس کهنه را از بدن جدا نموده بود، می گوید:

«شمشیر خود را غلاف کن، آیا گمان می بری که من توانم الحال از پدر درخواست کنم که زیاده از درازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد. لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود.» هم چنین در باب ۲۲ المجیل لوقا بند ۳۷، عیسی می گوید:

«آنچه درباره من نوشته شده است می باید به انجام برسد.»

محققین معتقدند، اصولا مطالبی که از عهد عتیق مورد استناد و بهره برداری نویسندگان المجیل ها قرار گرفته، به داستان مسیح کوچک ترین ارتباطی ندارد و

نویسندگان اناجیل به مفهوم و مقصود اصلی نوشته های توراہ پی نبرده اند و یا در تفسیر آنها دچار اشتباه شده اند. نمونه ای از آن اشتباهات را در تفسیر پیش بینی اشعیا درباره تولد امانوتل از دختر باکره دیدیم و هم چنین این مطلب که در انجیل یوحنا در باب نوزدهم آمده است:

«پس لشکریان چون عیسی را به صلیب کردند جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند. اما پیراهن درز نداشت بلکه تماماً از بالا بافته شده بود. پس به یکدیگر گفتند آن را پاره نکنیم. بلکه قرعه بر آن بیاندازیم تا از آن که شود. تا تمام گردد آنچه در توراہ نوشته شده که می گوید در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» یوحنا ۲۳ - ۱۹

این عبارت اشاره ای به بند ۱۸ از مزمور ۲۲ است:

«رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.»

و این مزمور کوچکترین ارتباطی به سرگشت عیسی ندارد. بلکه درباره مرد محتضری آمده است که از خدا طلب کمک می کند و خداوند نیز دعای او را مستجاب می نماید.

شک و تردید در صحت مطالب انجیل ها، به حدی است که «اشتراس»، یکی از محققین مسلم کتب مقدس، اعلام می کند که گذشته عیسی در انجیل اسطوره ایست که از معتقدات عهد عتیق و انتظار ظهور مسیح حاصل و ابداع شده است. نکته بسیار جالب که مزید نظر اشتراس می باشد، اینست، که در نوشته هایی که از مورخان معاصر عیسی در دست است اشاره ای و یا نامی از عیسی دیده نمی شود. جودائوس فیلو اسکندانی (Judaeus Philo) (۲۰ ق.م - ۵۰ م) خود به فلسطین مسافرت نموده از فرقه اسن ها نام می برد ولی از عیسی و مسیحیت چیزی نمی نویسد. یوسف فلاویانی، نویسنده یهودی که در قرن اول میلادی می زیسته و تاریخ جنگ های یهود از دو قرن قبل از میلاد تا سال ۷۵ میلادی را به رشته تحریر در آورده است، از فرقه های مذهبی یهود از قبیل مکابیان، فریسیان، زلوت ها، رابی ها و حتی یحیی معمران اسم می برد و سرگشت آنان را می نویسد، ولی تنها اشاره مختصری به صلیب کشیدن عیسی مسیح در کتاب او که در سال ۹۳ میلادی نوشته شده است، دیده می شود.



پلوتارک مورخ یونانی که کتب بسیاری درباره مصر، یونان، فلسطین (صحنه فعالیت عیسی) نوشته مطلبی درباره عیسی در کتب او دیده نمی شود. آلبرت شوایزر (Albert Schweiser) کشیش معروف سویی در اوایل قرن بیستم میلادی، در کتابی که درباره زندگی عیسی مسیح نوشته، پس از بحث مفصل چنین نتیجه می گیرد که با وجود تمام کوشش هائی که از طرف مقامات کلیسایی به عمل آمده تا به عیسی مسیح هریت تاریخی داده شود، باید قبول کرد که چنین عیسانی باصفات و مختصاتی که کلیسا معرفی می کند، مسلماً وجود نداشته است.

اگر عیسی حقیقتاً وجود خارجی داشت و چنین شخصیتی روزی زندگی می کرده است، پس چرا در هیچیک از نوشته های تاریخنگاران مشهور همان دوران اثری از وجود مسیح دیده نمی شود. بنا بر این باید قبول کرد که:

تمام تضایب و انفاقات داستانیست ساخته و پرداخته روحانیت مسیحی و یا حادثه آنقدر بی اهمیت بوده که به عنوان واقعه و سند تاریخی درخور ذکر در تواریخ نبوده است. به دار کشیدن عیسی مانند به دار کشیدن يك راهزن، از جمله انفاقات روزانه و غیر مهم، در مستملکات رومی بوده و جمله انجیل مرقس که «در اعدام او فقط چند سرباز رومی و زنی چند که از دور نظرمی کردند حضور داشتند» مؤید کوچکی و بی اهمیت بودن حادثه است.

## دنباله، سرگذشت عیسی بر طبق انجیل ها:

از سرگذشت دوران جوانی عیسی، جز آنچه در انجیل لوقا راجع به گم شدن او در اورشلیم نوشته شده، اطلاع دیگری در دست نیست. از مفاد انجیل ها و سایر نوشته های رسولان چنین استنباط می شود که او و پدرش یوسف در قریه ناضره (Nazareth) در ناحیه جلیل سکونت و به شغل نجاری اشتغال داشته اند. خانواده یوسف در دین خود بسیار متعصب بودند و هر شبیه برای اجرای مراسم عبادی به کنیسه می رفته اند. خود عیسی به مسائل مذهبی بسیار علاقمند بوده و قطعات طولانی از کتاب مقدس یهود را از بر می خوانده است. در خانواده یوسف، علاوه بر عیسی، شش کودک دیگر زندگی می کرده اند. پسران به نام های یعقوب، شمعون و یهوذا نامیده می شدند.

وقتی عیسی به مرز سی سالگی نزدیک شد، یکی از حوادث بزرگ زندگی او به وقوع پیوست. در آن زمان یحیی معتمدان، پسر زکریا، در بیابان یهودیه به موعظه و هدایت مردم به سوی خدا مشغول بود. عده زیادی برای شنیدن سخنان او، اعتراف به گناهان و غسل در رودخانه اردن به گرد او گرد آمده بودند. یحیی در موقع تعمید به مردم می گفت:

« من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم، لیکن او که بعد از من می آید از من تواناتر است و او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. »  
متی ۱۲ / ۱۰ - ۳

« آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب بردرآمد و درهای آسمان بروی گشاده شد. » متی ۱۶ - ۳  
چون یحیی معتمدان، هرود پادشاه اسرائیل را به مناسبت ازدواج با دختر زوجه برادرش مورد انتقاد و لعن قرار می داد، او را دستگیر و به زندان انداختند و سپس کشته شد. عیسی پس از تعمید و مدتی اقامت در بیابان ها، موقع را برای شروع تبلیغات مذهبی و موعظه مردم مناسب تشخیص داد و کار خود را آغاز کرد. چهارتن

از ماهیگیران کنار دریا به اسامی شمعون (پطرس) و برادرش اندریاس، یعقوب و برادرش یوحنا، دام های ماهیگیری خود را رها کردند و به دنبال عیسی راه افتادند. عیسی به موعظه مردم در شهرهای طبریا، تریکه و کفرناحوم (۱) در سواحل دریای جلیل، پرداخت و کفرناحوم را به عنوان مرکز تبلیغات خود انتخاب نمود. او در ابتدا در کنیسه موعظه می کرد. چون جمعیت زیاد شد و کنیسه گنجایش همه مردم را نداشت، هوای آزاد و کرانه دریا را انتخاب کرد. در یکی از روزهایی که در کنیسه سخنرانی می کرد، اولین معجزه او به وقوع پیوست و مردی از میان جمعیت فریاد زد:

«ای عیسی ناصره مارا باتو چه کاراست. ما تو رامی شناسیم آیا برای هلاک کردن ما آمدی! عیسی به وی نهیب زد گفت خاموش باش و از او بیرون شو. در آن ساعت روح خبیث که آن مرد را مصروع نموده بود، آوازی بلند داده و از او بیرون آمد.» مرقس ۱ - ۲۵

عیسی برای ابلاغ پیام های خود، راه و روشی غیر از آنچه متداول زمان و رسم انبیاء بود، برگزید. او رویه غیرمتندان و توسل به اسلحه را مردود می دانست و می گفت:

«آنان که شمشیر برمی دارند با همان شمشیر هلاک می شوند.»

شکست های متوالی و نابودی فرقه غیرمتندان به دست رومی ها، صحت این گفته را در نظر مردم به ثبوت رساند. عیسی روش زندگی اسن هارا نیز نمی پسندید. انزوا و گوشه گیری و دوری از اجتماع را برای انجام وظیفه مهمی که بر عهده گرفته بود، راه مناسبی نمی دانست. در جشن ها و عروسی ها شرکت می کرد و با طبقات مختلف مردم آمیزش داشت. درباره مسائل عادی و روزانه با آن ها گفتگو می کرد. عیسی با روش مذهبی فریسیان نیز مخالف بود و بیشتر از این نظر که فریسیان تشریفات و شعائر ظاهری دینی را جانشین معنویت مذهبی می کردند، آنان را ریاکار می نامید و می گفت:

«ای ریاکاران شما چون قیور سفید شده می مانید که در بیرون نیکو می نمائید و در درون از استخوان مردگان و سایر نجاسات پر است. وای بر شما ای کاهنان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشریه می دهید، ولی اعظم کارهای شریعت یعنی عدالت، رحمت و ایمان را ترک کرده اید.» متی ۲۳ - ۲۳

۱ - کفر به معنی قریه است و کفر ناحوم یعنی قریه ناحوم.

عیسی به سادگی و بازیان مردم سخن می گفت و اصطلاحاتی را در بیان مسائل مذهبی به کار می برد که در خود فهم عموم بود. درك مطالب مشکل خود را با بیان امثله برای مردم ساده دل زمان، آسان می کرد. او به زبانی سخن می گفت که اندیشه های باطنی و افکار درونی مردم بود. عیسی طبیعت را کارگاه با صحنه، نمایش قدرت خداوندی می دانست که در آن اعمال خداوندی ظاهر می شود و می کوشید از راه شناخت طبیعت، مردم را به ایمان به خالق بزرگ راهنمایی کند.

«از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه می خورید و چه می آشامید و نه برای بدن خود که چه می پوشید. صرغان هوارا نظر کنید که نه می کارند و نه درو می کنند و نه درانیارها ذخیره می نمایند و پدر آسمانی آن هارا می پروراند. آیا شما از آن ها بمراتب بهتر نیستید.» متی ۲۵ - ۶

عیسی برای خدای خود، شأن و منزلتی بالاتر از هر موجودی قائل بود. او خالق خود را با تمام وجود می پرستید و دعا و نماز را با خلوص کامل به جای می آورد و به دیگران نیز آموزش می داد و توصیه می کرد. عیسی، وجود خالق را امری مسلم و ثابت می دانست. در تمام تعالیم خود اتصال قلبی خود را با خداوند همیشه پایدار نگه داشت و هرگز درصدد برنیامد دلالتی بر اثبات وجود خدا ارائه نماید. خدا، کانون تعالیم او بود و همواره با اضبانه و ایمان قاطع از او یاد می کرد. پدران آسمانی را بخشاینده و مهربان معرفی می نمود. در تعالیم عیسی، محبت الهی نسبت به بشر حدی محدودی ندارد و درباره نیکان و بدان یکسان است. هر قدر هم که کفران نعمت از طرف گناهکار زیاده باشد، باز از عنایات الهی چیزی کم نخواهد شد. مانند پدری که فرزندان زشت و زیاروی خود هر دو را دوست دارد، او نیز به همه یکسان و به یک نظر نگاه می کند. در تعالیم مسیحیت:

«خدا عشق است و در عشق ترس و هراس وجود ندارد. هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او.» نامه ۱ یوحنا ۴ - ۴

عیسی، امثله متعددی برای نشان دادن درجه عفو و بخشایش پدر بیان می کند:

«گرچه آن پسر تمام وسایل زندگی صرفی را که پدر برای او فراهم آورده به عیش و نوش تباه ساخته است، ولی آن پدر باز هم او را دوست می دارد و گناهان او را

می آمد و زمانی که به سوی پدر باز گردد او را در آغوش خود می پذیرد.»

این موضوع که آیا عیسی خود را پسر خدا می دانست و رابطه خود را با پدر بر چه اساسی استوار کرده بود، به تحقیق روشن نیست و در هیچیک از انجیل ها، از عیسی مطلبی نقل نشده است. قدمسالم او خود را لاقبل رسولی می دانست که مأموریت ارشاد خلق یهود به او واگذار شده است.

عیسی مطالب کتاب مقدس یهود را ناپید می کرد و می گفت :

«گمان مبرید که آمده ام تا توراه یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل کنم. زیرا هر آینه به شما می گویم تا آسمان و زمین زائل نشود، همزه ای و یا نقطه ای از توراه هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود. پس هر که یکی از احکام کوچک توبین را بشکند و به مردم تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم دهد او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.»  
متی ۲۱ / ۷ - ۵

ولی خود عیسی در شش مورد همین شریعت را می شکند و در قوانین آن تجدید نظر می کند:

«شنیده اید که به شما گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم است. لیکن من به شما می گویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم است ... و هر که برادر خود را احق خطاب کند، مستحق آتش جهنم است.»  
«شنیده اید که به شما گفته شده است، زنا نکنید. لیکن من به شما می گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است.»

«شنیده اید که گفته اند، چشمی به چشمی و دندانانی به دندانانی، لیکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید، بلکه هر که بر رخساره راست تو سیلی زد، دیگری را نیز به سوی او بگردان. و اگر کسی خواست با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را به او واگذار.» متی ۴۸ - ۵

«چنین اتفاق افتاد که روز سبتی از میان مزرعه می گذشتند و شاگردانش در حین راه رفتن، بچیدن خوشه های گندم مشغول بودند. فریسیان گفتند، چرا روز سبت مرتکب عملی می شوند که روا نیست. عیسی به آنان گفت... سبت به جهت انسان مقرر شده نه انسان به جهت سبت. بنابراین، انسان مالک سبت نیز هست.» مرقس ۲۸ / ۲۳ - ۲

«شنیده اید که به اولین گفته اند همسایه خود را محبت نماز بادشمنان خود عداوت کن، اما من به شما می گویم که دشمنان خود را دوست بنارید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید. و آنان که با شما بدرفتاری می کنند و شما را عذاب می دهند، برای آن ها دعا کنید تا شما پسران پدر خود که در آسمان هاست باشید، زیرا که او خورشید را بر فراز اشخاص شریر و اشخاص خوب هر دو بلند می کند و برای مردمان عادل و ظالم هر دو باران می باراند، اگر شما آنان که شما را دوست دارند دوست داشته باشید، چه پاداشی انتظار دارید.»

«آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان، سؤال کردند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جائز است. عیسی در جواب گفت... از ابتدای خلقت، خدا انسان را زن و مرد آفرید. از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده بازن خویش به پیوندد و این دو يك تن خواهند بود. پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند. هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر وی زنا کرده باشد. و اگر زن از شوهرش جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.» مرقس ۱۳ / ۱۲ - ۱۰

عیسی در تمام تعالیم خود، مردم و پیروان خود را از ظاهر سازی و ریاکاری برحذر می داشت و موعظه های خود را بر مبادی درونی و قلبی متکی می کرد. او به پیروان خود می گفت:

«تا به فروتنی و عصمت يك طفل نرسید، در ملکوت آسمان جایی نخواهید داشت.» متی ۸ - ۱۸

محبت و نیکی به دوستان و دشمنان، کانون و هسته مرکزی تعلیمات عیسی را تشکیل می داد. به نظر او در قانون محبت استثنائی وجود ندارد. براساس همین عقیده، خود او با هر دسته از مردم مجالست می کرد. گناهکار و دورافتاده و بی گناه در نظر او یکسان بودند.

از عیسی پرسیدند که بزرگترین دستور مذهبی چیست؟ او پاسخ داد:

«تو خدا را با تمام قلب و با تمام روح و با تمام افکار و اندیشه، خود دوست بنار. این اولین فرمان است و این دومین که شبیه به فرمان اولی است، تو همسایگان و نزدیکان خود را مانند خودت دوست بنار. تمام قوانین دنیا بر اساس این دو فرمان متکی است.» متی ۴۰ / ۳۶ - ۲۲

عیسی در موعظه، گروه، به وضوح شرایط ورود به ملکوت آسمان را بیان می کند و می گوید:

«خوشا به حال مسکینان، حلیمان، گرسنگان و نشنگان عدالت، پاکدلان و زحمت کشان برای اجرای عدالت و خوشا به حال رحم کنندگان.»

عیسی قلمرو آسمان را در روز داوری، متعلق به کسانی می داند که گرسنگان را سیر کرده اند، نشنگان را آب داده و برهنه ها را پوشانده اند، بیماران را پرستاری کرده اند و اسیران و گرفتاران را یاری داده اند. عیسی مردم را از عیبجویی و تهمت به دیگران باز می داشت و می گفت:

«حکم نکنید، تا بر شما حکم نشود. زیرا به همان طریقی که درباره دیگران قضاوت می کنید، در باره شما قضاوت خواهد شد. چگونه است که خسی را در چشم برادر خود می بینی، و تیری را که در چشم توست، متوجه نمی شوی.» مکی ۱/۵ - ۷

«رحیم باشید، چنانکه پدر رحیم است. عفو کنید، تا آمرزیده شوید. بدهید، تا به شما بدهند. بدون امید قرض بدهید.» لوقا ۳۰ - ۶

بهترین دستور اخلاقی که در تعلیمات عیسی دیده می شود، این دستور است:

«چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همان طور با مردم سلوک کنید.»

عیسی هیچگاه پیروان خود را به ترك لذت جسمانی و دنیائی تشویق نکرد. جسم انسان را منبع و سرچشمه بدی ها معرفی ننمود. بلکه او عقیده داشت که، بدن انسان می تواند معبد و جایگاه روح القدس شود.

شهرت شفابخشی و موعظه های عیسی، خیلی زود در اطراف و اکناف منتشر شد. به هر جا که می رفت تعدادی از بیماران، برای شفا نزد او می آمدند. در بعضی اوقات کثرت جمعیت به حدی بود که امکان موعظه در کنیسه وجود نداشت و عیسی تعالیم خود را از فراز تپه ها، کنار دریا و حتی سوار بر قایق به مردم می داد. فریسیان، که خود را موظف به مراقبت در اجرای آداب و شعائر دین یهود می دانستند، برای تحقیق در حقیقت قضیه و چگونگی موعظه عیسی، عده ای را برای بازرسی و جاسوسی به جلیل فرستادند. چون گزارش های واصله از بازرسان اعزامی با هم تناقض داشت، عده ای از فریسیان مأمور شدند شخصاً به جلیل مسافرت کنند و از

نزدیک با عیسی مصاحبه نمایند. مباحثات افراد اعزامی با عیسی در نقاط مختلف و مراحل گوناگون کرارا اتفاق افتاد. آنچه بیشتر باعث ناراحتی فریسیان می شد، ارادی عملی بود که عیسی در تفسیر شریعت تورات از آن استفاده می کرد و می گفت:

«شبیبه اید که گفته اند..... و لیکن من به شما می گویم» و بعد فرامین کتاب مقدس را تغییر می داد و مقررات جدیدی جانشین دستورات یهوه می کرد.

چون در مقابل فصاحت و بلاغت عیسی و اشتیاقی که مردم برای شنیدن سخنان عیسی از خود نشان می دادند، فریسیان حربه متقابلی نداشتند، به شایعه سازی دست زدند. عیسی را به این که مسخر ارواح شریر و دیبوزده شده است و برخلاف شریعت موسی برخاسته، متهم کردند. این شایعات در وطن خود عیسی بیشتر از همه جا مؤثر افتاد. به طوری که روز شنبه ای که عیسی برای موعظه در کنیسه حاضر شد از تغییر رفتار مردم در شگفت شد و گفت:

«هیچ نیی بی حرمت نباشد مگر در وطن خود و بین خویشاوندان خود.»

مرقس ۵ - ۶

شایعه دیبوزدگی عیسی آنقدر شدید و باور مردم بر این امر یحیدی قوی بود که موجب نگرانی مادر و برادران او را فراهم آورد. روزی که عیسی در کفر ناحوم موعظه می کرد، به در کنیسه آمدند تا او را منع نمایند و برای معالجه با خود به خانه ببرند.

«آنگاه جماعتی که گرد او نشسته بودند به وی گفتند ایک مادرت و برادرانت بیرون کنیسه تو را می طلبند. وی در جواب آنان گفت کیست مادرم؟ برادرانم کیانند؟ سپس به آنان که گرد وی نشسته بودند نظر افکند و گفت، اینانند مادر و برادرانم. هر که اراده خداوند را به جای آورد همان برادر و خواهر من می باشد.»

مرقس ۳۱ - ۳

شایعه، دیبوزدگی عیسی اندک اندک مؤثر افتاد. و مردم از دور او پراکنده شدند. در این موقع عیسی تصمیم به سفر شمال گرفت و به بلاد جنوب شامات رفت. عیسی به حواریون گفت:

«پسر انسان بایستی رنج بسیار ببیند، باید از طرف کاهنان بزرگ و کاتبان

طرد شود و کشته شود.» مرقس ۳۱ - ۸



پطرس او را از رفتن به اورشلیم منع کرد. ولی عیسی او را ملامت کرد و به سوی اورشلیم رهسپار شد تا روز عید فصح در جوار معبد باشد. در روز عید فصح جمعیت کثیری برای شرکت در مراسم عبادی و زیارت معبد به اورشلیم آمده بودند. پیلاتوس حکمران رومی، برای مراقبت در نظم عمومی شهر، انٹی پاس برای شرکت در مراسم مذهبی عید، در شهر حضور داشتند. عیسی نیز خری به عاریت گرفت و وارد شهر شد. اهالی جلیل که در اورشلیم بودند با فریادهای شادی مقدم او را گرامی داشتند و او را به مردمی که عیسی را نمی شناختند معرفی می کردند:

«این عیسی نبی اهل ناصره جلیل است.» متی ۱۲ - ۲۱

عیسی به هیکل رفت و صرافان و دکاندارانی را که در آنجا به کاسبی مشغول بودند، بیرون کرد و هر که را در صحن معبد خرید و فروش می کرده، خارج نمود. روزهای پایانی به موعظه مردم مشغول بود. ولی سخنان او در گوش مخالفان خوش آیند نبود. آنها توطئه قتل و از بین بردن او را چیدند. یکی از شاگردان عیسی، به نام یهوذا اسخریوطی را با پرداخت سی سکه نقره خریداری کردند، توافقی که مأموران برای دستگیری عیسی می آیند، یهوذا او را به مأموران بشناساند. عیسی در شب آخر حیات خود، مجلس شامی با حضور تمامی دوازده نفر شاگردان خود تشکیل داد. بنا به نوشته انجیل ها، نه تنها موضوع قتل خود به دست مخالفان را پیش بینی کرد، بلکه خیانت کننده خود را نیز معرفی نمود و گفت چگونه حواریون در آخرین لحظه از گرداگرد او پراکنده خواهند شد، و آشنائی با او را انکار خواهند نمود. مهم ترین قسمتی که از آخرین شام عیسی حکایت می شود، موضوع عشاء ربانی است:

«چون غذا می خورد، نان را گرفت و برکت داد و پاره کرد به ایشان داد و گفت: بگیری و بخورید، این جسد من است. و پیاله ای از شراب را گرفت و شکر نمود و به ایشان داد که همه آشامیدند. و گفت: این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود.» مرقس ۲۲/۲۴ - ۱۴

بعد از شام، عیسی به کوچه زیتون رفت. در این موقع که مرگ را در نزدیکی خود احساس می کرد، ترس و وحشت عظیمی او را فرا گرفت و گفت:

«نفس من از شدت حزن مشرف به موت است.» مرقس ۲۴ - ۱۴

بعد در باغ جتسمانی (Gethsemani)، یهوذا بنا برقراری که با فریسیان گذاشته

بود. به دامان عیسی آویخت و او را بوسید و همین علامت شناساندن عیسی به مأموران بود. عیسی را دستگیر کردند و در جمع کاهنان و اهل شورا بردند و او را محکوم به مرگ نمودند. چون اجازه اعدام در اختیار حکمران رومی بود، حکم اعدام را برای تصویب و تأیید نزد پیلاتوس بردند. حکمران رومی از عیسی سؤال کرد:

«آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی در جواب گفت «تو می گویی»

متی ۱۱ - ۲۷

و به همین جرم، فرماندار رومی با اعدام عیسی موافقت کرد. بنا بر سنت زمان، جرم عیسی را بر لوحی به این شرح: «این است عیسی پادشاه یهود» نوشتند و بالای سرش نصب کردند. بنابراین عیسی را به جرم ادعای این که او مسیح موعود و پسر خداست، محاکمه و اعدام نکردند، بلکه جرمی که به او نسبت دادند «شاهی بریهود» بود. چون اشاعه این عنوان در سرزمینی که همیشه کانون فتنه و آشوب برای روم بوده، ممکن بود مخاطرات بیشتری برای امپراتوری بوجود آورد، فرماندار رومی از نظر پیشگیری، با اعدام عیسی موافقت کرد.

عیسی را نازیانه زدند، تاجی از خار به علامت تاج شاهی بر سر او نهادند و در مکانی به نام جلجنا (جمعیه) به صلیب کشیدند. سه ساعت از نیمه روز گذشته بود که عیسی را به صلیب آویختند. بنا بر نوشته لوقا، عیسی در بالای صلیب برای دشمنان خود دعا کرد و گفت:

«پدر، این ها را ببامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند.» لوقا ۲۴ - ۲۳

برای آنکه جسد عیسی در شب سبت در بالای صلیب نماند، شخص ثروتمندی به نام یوسف، جسد عیسی را در قبری نو در ملک خود گذاشت و سنگ بزرگی بر آن غلطاند. به هنگام درگذشت او هیچیک از حواریون، جز یوحنا و چند زن غریبه از جمله مریم مجدلیه که عیسی او را شفا داده بود، کس دیگری، حتی مادر عیسی، درپای صلیب نبود.

با کشته شدن عیسی، قوم یهود که انتظارات خود را عملی ندیدند، متفرق شدند و از عقاید عیسی دست کشیدند. ولی اندیشه، آمدن مسیح و نجات بنی اسرائیل همچنان در دل ها مشتعل و زنده باقی ماند. در سال ۵۳ میلادی یهودی ها به گرد مردی به نام «بنی مصری» جمع شدند و او را مسیح اتلام نمودند و سر به شورش

برداشتند. فلیکس، حکمران رومی فلسطین، این پیام را سرکوب کرد. در همین قیام بود که پولس در معبد مورد حمله غیرممندان قرار گرفت و فلیکس با دستگیری و زندانی نمودن او، جانس را نجات داد.

## فصل چهارم =

### مسیحیت پس از کشته شدن عیسی

تحولاتی که در دین مسیح پس از مصلوب شدن عیسی رخ داد، آنقدر عظیم بود که وقایع دوران حیات او را کاملاً تحت الشعاع قرار داد و دگرگونی کاملی در این آئین به وجود آورد. مقایسه مختصری بین معتقدات و عمل عیسویان امروزی، با تعلیمات عیسی در زمان حیات او، و روشی که یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت پیش گرفته بودند، جهت چرخش این تحولات و دگرگونی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. البته محور اصلی در همه حال، همان نام عیسی و سرگذشت مختصری است که از زندگانی او در دست می‌باشد.

آنچه عیسی به عنوان دین، در سرزمین فلسطین عرضه نمود، درحقیقت فرقه‌ای از دین یهود بود. این دین توسط یک یهودی متعصب، که از پدر و مادر یهودی به دنیا آمده و در سرزمین یهودی نشین با فرهنگ یهودی نشو و نما یافته بود. پایه‌گذاری شد. اساس تعلیمات او نیز تکرار همان مطالبی بود که در کتاب مقدس یهود نوشته شده بود. خود عیسی، هیچگاه نظری خلاف آن که او یهودی است ابراز نکرده و موکناً می‌گفت: «او نیامده است تا تورا و صحف انبیاء را باطل کند، بلکه آن را تکمیل نماید.» و درباره اشاعه دین، به شاگردان خود توصیه می‌نمود که از ورود به سرزمین‌های غیر یهودی خودداری کنند و تمام کوشش خود را مصرف بره‌های گمشده، اسرائیل نمایند. عیسی صریحاً می‌گفت:

«من فقط برای گوسفندان گم شده، اسرائیل فرستاده شده‌ام» متی ۲۵ - ۱۵

«درست نیست که نان فرزندان اسرائیل را برداریم و پیش سگ‌ها بیاندازیم.»

متی ۷ - ۵

شاگردان عیسی نیز دارای اعتقاداتی مشابه اعتقادات عیسی بودند و آن ها نیز از اجداد یهودی به دنیا آمده بودند. علاوه بر این، آنچه در پیشگویی های انبیاء درباره ظهور مسیح، بیش از همه چیز جلب توجه می کند این است که، ظهور مسیح فقط و تنها برای نجات قوم یهود و تجدید عظمت و فخرت دیرین این قوم بوده است. در انجیل های مرقس، متی و لوقا که دارای دیدگاه های مشابه و واحدی هستند، سعی شده است ارتباطی بین ظهور عیسی و پیشگویی های انبیاء یهود برقرار شود.

از مفاد انجیل ها چنین استنباط می شود که عیسی هیچگاه خود را خدا، پسر خدا و یا حتی مسیح موعود نخوانده است. حتی هنگامی که یحیی تعمید دهنده مژده آمدن عیسی را می دهد، از مسیح و پاپس خدا صحبت نمی کند بلکه می گوید: «بعد از من مردی خواهد آمد که من لایق آن نیستم که خم شوم بند کفش او را بازکنم.»

بنا به نوشته انجیل ها، شاگردان عیسی نیز او را استاد خطاب می کردند. لوقا ۴۹ - ۹، مرقس ۱۷ - ۹، متی ۱۱ - ۹

در دو مورد نیز او را به نام عیسیای نبی که از جلیل آمده است نام می برند. در صدر مسیحیت، یعنی در دوران بلافاصله پس از درگذشت عیسی و آغاز پیدایش یهودی - مسیحیان فلسطین، عیسی در حدود يك نبی یهود مورد ستایش بوده است. حواریون و طرفداران عیسی به خود اجازه نمی دادند داستان هائی درباره الوهیت عیسی و مادر او مطرح نمایند. در اعمال رسولان، پطرس خطاب به یهودی ها، عیسی را بنده خدا می نامد که برای هدایت مردم صیوئوت گردید:

«ای مردان اسرائیل به این سخنان گوش فرا دهید. عیسیای ناصری مردی بود که مأموریتش از جانب خدا به وسیله معجزات و نشانه هائی که خدا توسط او در میان شما انجام داد به ثبوت رسید. شما این مرد را که طبق نشانه و پیشگویی خدا به دست شما تسلیم شد، به وسیله کفار به صلیب میخکوب کردید و کشتید.» ۲۲ - ۲  
و در باب ۳ می گوید:

«خدا، بنده خود عیسی را برخیزاند تا به شما برکت دهد.» ۲۶ - ۳

از مفاد عبارات فوق، به خوبی مستفاد می گردد که در نظر پطرس و سایر حواریون که در زمان حیات عیسی با او زندگی می کرده اند و تا پایان زندگی وی با

او بوده اند، عیسی نه خدا و نه پسر خدا بوده است. و برای عیسی، شخصیت دیگری غیر از بنده خدا قائل نبوده اند. بنده ای که برای هدایت خلق یهود از طرف خدا مأمور شده، ولی به دست همان قوم به صلیب کشیده شد. مسیحیان اولیه نیز یهودیانی بودند که تمام شعائر و مراسم عبادی و عقیدتی یهود را اجرامی کردند و خود را یهودی می دانستند. تنها اختلافی که بین عقاید یهود و باورهای مسیحی- یهودی ها وجود داشت این بود که، مسیحی ها معتقد بودند که مسیح موعود که در تورا به آن اشاره شده است، همان عیسی می باشد. ولی یهودی ها این عقیده را مردود می دانستند و هم چنان در انتظار ظهور مسیح موعود روزشماری می کردند.

این چنین آئینی که کاملاً وابسته به فرهنگ، سنت ها و محیط یهود بود، وقتی به سرزمینی غیر از محیط یهود برده شد، رنگ و بوی محیط تازه و معتقدات دیگری به خود گرفت و نوزاد یهودی به موجودی تبدیل شد، که به هیچوجه با برداشت های فکری و اخلاقی و سوابق خود کمترین شباهتی نداشت. محیط یونانی و رومی و برخورد با مذاهب دیگر، مسیحیت فلسطینی را به دین جدیدی در مقابل دین یهود تبدیل کرد. شعائر دینی، که اصول اعتقادی دین یهود را تشکیل می داد، به کلی متروک شد. سنت ها وجود دستورات مؤکدنی که یهود دربارہ رعایت آن صادر نموده بود، فراموش شد. قوانین مربوط به نجسی و پاکی، حلال و حرام، حج، دعا خوانی، جشن ها و اعیاد مقدس، قصاص، منع وصلت با غیر یهود، ختنه، توجیه خدا و حتی نام او، وظائف انسان در برابر یهود، تقدیم قربانی ها، کاهنان و وظائف اجتماعی آنان، معبد و زیارت آن، به طور خلاصه، کلیه دستورات مذهبی و شواہع دینی تورا، مشمول تحول بزرگ شد و متروک گردید. از همه مهم تر شخصیت خود عیسی بود، که هاله ای از معجزات، صفات خدائی و ازلی بودن، گرداگرد او پیچیده شد. در قرن دوم میلادی، عیسی دیگر پسر یوسف نجار و بنده خدا نبود، او خدا، پسر خدا و خالق جهان هستی بود. عیسی، آن گونه که محیط اقتضا می کرد تغییر شخصیت داده بود.

مسیحیت، آن گونه که امروزه در دنیا شایع است و عیسوی ها به آن اعتقاد دارند، توسط عیسی در فلسطین بنیانگذاری نشد. بلکه این دین، دین دیگری است که در روم توسط پولس و کلیسا مشترکاً ساخته و پرداخته شد. مسیح موعود، که بر طبق نوشته کتاب مقدس، می بایستی منجی قوم یهود گردد و سلطنت یهود را بر فراز کوه صیون اعلام نماید، خود به صورت خدای عالم خلقت و منجی بشریت در آمد و به

دشمن سرسخت یهود تبدیل شد. مخالفت با یهودی ها، قرن ها سرلوحه، برنامه های تبلیغاتی کلیسا قرار گرفت. مسیحیت در اروپا در دامن فرهنگ و اعتقادات یونان و روم، راهی جدا از آنچه در زمان عیسی در فلسطین آغاز کرده بود، پیش گرفت و با حمایت و قدرت امپراطوری روم گسترش سریع یافت.

برای روشن شدن مطلب و درك علل و چگونگی این تحول عظیم، چندسالی به عقب برمی گردیم.

پس از آن که عیسی به جرم اعلام پادشاهی بریهود به صلیب کشیده شد، حواریون روز سبت را باپاس و نا امیدي به سر بردند. صبح روز بعد عده ای از زنان، قبل از بازگشت به جلیل، به سر قبر عیسی رفتند. ولی آن را شکافته و خالی دیدند. شاگردان عیسی را از این امر مطلع نمودند. خالی بودن قبر، حواریون را متقاعد کرد که عیسی به آسمان ها صعود نموده است و مجدداً سوار بر ابرها به زمین باز خواهد گشت و هم چنانکه در کتب انبیاء پیش بینی شده است، در محضر الهی درباره اقوام مختلف داوری خواهد کرد. قدیمی ترین روایتی که درباب رجعت عیسی بعد از صعود به آسمان ها در دست است، روایتی است که از پولس نقل می کنند. او درسال ۵۶ میلادی به کلیسای شهر کورینت نوشت:

«الان ای برادران شما را از مزده، بزرگی که بشارت دادم اعلام می نمایم. به شرطی که کلامی را که به شما بشارت دادم محکم نگه دارید و به وسیله آن هم نجات می یابید. زیرا که اول به شما سپردم آنچه یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد و این که مدفون شد و در روز سیم برحسب کتب برخاست و این که به کپفا (Cephas) ظاهر شد. بعد از آن به آن دوازده نفر و پس از آن به زیاده ازپانصد برادر، یکبار ظاهر شد که بیشتر ایشان تا به امروزباقی هستند. اما بعضی خفته اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد، به جمع رسولان و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر شد.» رساله اول ۱/۱۰ - ۱۵

پس از درگذشت عیسی، شاگردان او جلیل را ترك کردند و به اورشلیم رفتند و جایگاه بزرگی را برای نماز و دعای خود اختصاص دادند. در این سفر، یعقوب برادر عیسی و مادرش نیز همراه ۱۲۰ نفر دیگر به اورشلیم رفتند. برای آن که تعداد حواریون به همان دوازده نفر که در زمان حیات عیسی بود، باقی بماند، یکی از همراهان

عیسی به نام میثاس را به جای بهودا بر گزیدند.

طبق نوشته اعمال رسولان:

«چون روز پنتاکوست (Pentecost) رسید، شاگردان و پیروان عیسی در يك جا بودند که به ناگاه آوازی شنیدند. چون صدای وزیدن باد شدید که تمام حانه ای را که در آن نشسته بودند پر کرد، و زبان های منقسم شده، چون زیانه های آتش، بر ایشان ظاهر شد و بر هر يك از ایشان قرار گرفت و همه از روح القدس پر گشته به زبان های مختلف به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند. پس چون این صدا بلند شد، گروهی گردآمدند و به حیرت افتادند. زیرا هر کس زبان مادری خود را از دهان آنان می شنید، همه متعجب و مبهور شدند و بهم دیگر گفتند مگر این اشخاص که صحبت می کنند اهل جلیل نیستند؟ پس چگونه است که هر يك از ما زبان مادری خود را از دهان آنان می شنویم.» اعمال رسولان ۱: ۹ - ۲

مسیحیان، وزش باد در روز پنتاکوست و سخن گفتن حضار به زبان های بیگانه در آن جلسه را دلیل نزول روح القدس و حقانیت دین مسیح می دانند که به پیروان خود قدرت و جسارت بخشید تا به نشر دین او در اکناف عالم بپردازند. این روز را که مصادف با یکی از اعیاد بزرگ بهود است، در سراسر کشورهای مسیحی نیز جشن می گیرند.

در اثر تبلیغات شدید مردمی که از جلیل به اورشلیم آمده بودند، عده زیادی از بهودی ها که در اثر مصلوب شدن عیسی به شدت متأثر شده بودند، به مسیحیان پیوستند. به طوری که فریسیان و صدوقیان از سرعت انتشار این دین به وحشت افتادند. یوحنا و پطرس را توقیف کردند و به آنها امر کردند که از روش تبلیغی خود دست بردارند. لیکن پس از آزادی این دو نفر، تبلیغات شدیدتر از پیش آغاز شد. باز هم عده ای از مبلغین مسیحی توقیف شدند و به آنها گفته شد: مگر امر نشده بود که از تبلیغات مذهبی خود دست بردارند؟ پطرس در جواب گفت:

«خدا را می باید بیش از انسان اطاعت کرد.» اعمال رسولان ۴: ۲۹ - ۵

یکی از زعمای فریسیان به نام غمالاتیل (Goma leil) که مفتی و نزد قوم محترم بود در مجلس برخاست و گفت تا رسولان را از مجلس بیرون ببرند. پس به اعضای شورا گفت:



«ای اسرائیل، برحذر باشید از آنچه می خواهید با این اشخاص بکنید..... الان به شما می گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید. زیرا که اگر این رأی و عمل انسان باشد، خود تباه خواهد شد. ولی اگر از خدا باشد نمی توانید آن را برطرف نمائید. مبادا با خدا منازعه کنید. پس به سخن او رضا دادند و جمع را آزاد کردند.» اعمال رسولان ۴۰/۳۴ - ۵

از آنجا که پیروان عیسی، تمام آداب و رسوم و شعائر دینی موسی را رعایت می کردند، بهانه ای به دست فریسیان و صدوقیان نمی دادند تا مزاحمتی ایجاد کنند. به علاوه این فرقه فاقد رتیس و پیشوا بودند تا بتوان رتیس آنان را توقیف کرد. آنها کسی را مسیح و پیشوای خود میدانستند که دیگر در قید حیات نبود. مسیحیان در اجتماعات علنی و در کنبسه ها مراسم مذهبی را چون سایر یهودیان بجای آوردند. ولی در اجتماعاتی که در منازل پیروان و حواریون تشکیل می دادند، به تقسیم نان و خواندن دعا، به یاد آخرین شب زندگی عیسی، می پرداختند. و سخنان عیسی را تکرار می کردند.

مسیحیان به تقلید از اسن ها، جمعیت اشتراکی تشکیل دادند. هرکس هرچه داشت متعلق به همه شد. اموال و دارائی خود را می فروختند و صرف احتیاجات عمومی می کردند. کسانی که دین عیسی را می پذیرفتند و به جرگه آنان در می آمدند، کلمات و تعلیمات عیسی را فرا می گرفتند. اعتراضات و انتقاداتی را که عیسی به کاهنان و فریسیان وارد می کرده، تکرار می نمودند. برای اداره امور جمعیت اشتراکی و رعایت عدالت عمومی، مسیحیان اورشلم از بین خود هفت نفر را برای تقسیم و توزیع غذا و نگاهداری حساب ها انتخاب کردند. یهودی ها که به روش زندگی و نحوه عبادت و مراسم مذهبی آنان مشکوک شده بودند، از تعقیب و شکنجه مسیحیان دست برداشتند و استیفان یهودی الاصل را دستگیر و در شورا محکوم و سنگسار کردند.

«مردان صالح، استیفان را دفن کردند. برای او ماتم گرفتند و همه به جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند.» رسولان ۳ / ۱ - ۸

از این تاریخ به بعد، دین مسیح در دو جهت مخالف حرکت کرد و هیچوقت به حالت اول برنگشت و اتحادی بین دو جناح برقرار نشد:

۱ - جناحی که یعقوب برادر عیسی آن را سر پرستی می کرد و رسولان با او همراه بودند. این عده عقیده داشتند که مسیحیان ضمن قبول عیسی به عنوان مسیح موعود، باید تمام جزئیات شریعت موسی از قبیل ختنه، حلال و حرام، نجس و پاک را نیز اطاعت و اجرا کنند.

۲ - جناح معتدل و میانه رو، که برای نشر دین و تشویق مردم به قبول این آئین، تعصب در اجرای شریعت را به جا نمی دانستند. در بین حواریون کسی که طرفدار اعتدال بود، بطرس بود. او در کلیساهای جدیدالتاسیس خود، افراد غیرمختون را غسل تعمید می داد و به جرگه مسیحیان می پذیرفت و اجازه می داد که از رعایت حلال و حرام به شیوه یهودی ها، چشم ببوشند. چون روش تبلیغی او مورد اعتراض جناح اول قرار گرفت از اورشلیم به روم مهاجرت کرد. جناح معتدل و آزاد منش به تبلیغ نهضت دینی خود همچنان ادامه داد و به مرور بر جناح اول پیشی گرفت و دین مستقل و جدیدی به وجود آورد که به سرعت در بین مثل حوزه دریای مدیترانه منتشر گردید. پیشوای این نهضت دینی جدید، مرد یهودی متعصبی بود که بعداً دین عیسی را پذیرفته و نام خود را از ساؤل به پولس (Paulus) تغییر داد.

به عقیده اکثر محققین، پولس را باید به حق بنیانگذار مسیحیت کنونی دانست که با استفاده از نام عیسی و قسمت های حقیقی زندگی تاریخی او، بقیه داستان را به رنگ محیط و برای پیشرفت کار، از خود ابداع نموده است. پولس با داشتن تابعیت روم و حق شهر نشینی، آزادانه در تمام قلمرو امپراتوری روم رفت و آمد می کرد و برای اشاعه دین جدید تبلیغ می نمود. او در تمام کشورهای شامات، آسیای صغیر و یونان پیشوای مطلق مسیحیان بود و در این ممالک کلیساهای متعدد برپا کرد. او ضمن تبلیغات مذهبی و مواعظ دینی مطالبی را به میان کشید و تعلیماتی را بر اساس آن مطالب به مسیحیان داد که خود عیسی به هیچوجه در باره آنها سخنی نگفته بود. نامه های پولس، شاهد روشنی از بهم بافتن و سعی در اثبات اسطوره ای به نام عیسی مسیح است. در دین یهود، دیدار با خدا ممکن نبود، بلکه از آثار و علائم و اعمالی که خدا انجام می داد، یهودی ها بوجود خدا پی می بردند. ولی پولس، خدا را به صورت عیسی مسیح و در قالب انسان، به مردم ظاهر کرد. و قیافه مشخصی از خدای نادیده و نامرئی، به مردم ارائه نمود که با رستخیز خود، امید به بازگشت را در دل پیروانش ایجاد می کرد.

پولس با استفاده از مبادی روانشناسی و جامعه‌شناسی مثل مختلف و اصول باورهای مثل حوزه مدیترانه، اصول و مبادی الوهیت خاصی را به وجود آورد که آثار روحانی عیسی را در ضمیر مردمان سرزمین آسیای صغیر، یونان و روم قابل قبول و ثابت کرد.

پولس، به طوری که خود او می‌نویسد، مردی یهودی بود که در طارس (Tarse) در سیلی سی (Cilicie) به دنیا آمد و از شاگردان عمالائیل از زعمای فریسیان بود و در مکتب او عنون شریعت و دین را فرا گرفت. شوق بسیاری در اطاعت از اوامر یهوه از خود نشان می‌داد. مردان و زنان بسیاری را که در رعایت اصول مذهبی و شریعت یهود کوتاهی می‌کردند، مجازات کرده بود و خود شاهد سنگسار کردن استیفان بود. به او مأموریتی برای آوردن گنهکاران از دمشق محول گردید تا اگر کسی را از اهل طریقت جدید بیابد برای مجازات به اورشلیم بیاورد. در راه همین سفر، ناگهان نوری از آسمان تمام اطراف او را روشن کرد. پولس به زمین افتاد، موقتا نابینا شد و صدائی شنید که به او می‌گوید:

«شاؤل، شاؤل، چرا به من ستم می‌کنی» او جواب می‌دهد: «تو کی هستی؟»

«من عیسی ناصره هستم که تو به من ستم می‌کنی.» ۱۰ / ۳ - ۲۲

پس از این مکاشفه، تغییر شگرفی در زندگی شاؤل پدیدمی‌آید و حیات خود را وقف تعلیمات عیسی می‌نماید. به کشورهای گوناگون برای تبلیغ دین مسیح سفر می‌کند. مهم‌ترین سفر او سفری است که به اتفاق سه تن از رسولان به قبرس، آسیای صغیر و از آنجا به مقدونیه می‌نماید. در شهرهای ساحلی یونان، مجامع بزرگ و کلیسا تاسیس می‌کند و دوباره از راهی که رفته بود باز می‌گردد.

در این سفرها بارها جان او به مخاطره می‌افتد. چندبار مورد شکنجه یهودیها قرار می‌گیرد. در یکی از سفرها به دریا می‌افتد و شبانه روزی را در آب می‌گذراند. ولی هیچیک از این حوادث او را از تعقیب تبلیغات دین مسیح و هدفی که در سر داشته، باز نمی‌دارد و با ایمان کامل تا زمان فوت به کار خود ادامه می‌دهد.

پولس، برای مردمی که با شوق فراوان به دین عیسی گرویده بودند، اجرای هیچیک از شرایع موسی را ضرور نمی‌دانست:

«واضح است که هیچکس در حضور خدا به وسیله، شریعت عادل شمرده نمی‌

شود. زیرا که عادل به ایمان زیست می کند. اما شریعت از ایمان نیست. بلکه به قوانین عمل می کند و در آنها زیست می کند. مسیح ما را از لعنت شریعت آزاد کرد.   
 غلاطیان ۱۴ / ۱۱ - ۳

پولس به این نکته اساسی پی برده بود که توسعه ادیان از راه توده های عوام امکان پذیر است نه از طریق متعکران و عقلا. دین هر چه قدر ساده تر و عاری از تکلفات و مراسم سنگین مذهبی باشد. مردم پسندتر است و زودتر راه خود را بین مردم باز می کند. رعایت پای بندهای واهی و سخت مذهبی، هیچگاه در هیچ مذهب و آئینی نمی تواند ضامن هدایت شخص به راه درست و گسترش سریع دین باشد. پولس با قبول این اصل، پایه تبلیغات مذهبی خود را بر این اساس قرار داد که مذهب باید در ضمیر و روح شخص تجلی کند تا از بدی بپرهیزد. از این رو، مسیحیان را از اجرای شرایع دست و پاگیر مذهب یهود آزاد کرد. او صریحا اعلام نمود که ختنه برای پیروان عیسی وجوبی ندارد. رعایت حلال و حرام در غذا و نوشیدنی ها ضروری نیست. تقسیم افراد به نجس و پاک مردود است. این تصمیمات و ابتدعات پولس، مورد قبول جناح اول یهودی - مسیحی اورشلیم نبود و اعتراضات شدیدی به دستورات مذهبی او وارد کردند. ولی عده زیادی از یهودی ها را که از محدودیت ها و مناسک سنگین عبادی دین موسی خسته شده بودند، به خود جلب نمود.

پولس تبلیغات دینی خود را در بین مللی آغاز نموده بود. که در اثر نفوذ باورهای یونانی، معتقد به وجود خدایانی شده بودند که در آسمان ها زندگی می کنند و انسان می تواند از طریق عبادات، به جسد فانی خود جنبه الهی و ابدی ببخشد. بنا بر این، تنها بیان این مطلب که عیسی، مسیح موعود در توراه بود که برای برقراری ملکوت آسمان به زمین آمد و پس از صعود به آسمان ها بار دیگر سوار بر ابرها رجعت خواهد کرد، این ملت ها را که در جستجوی خدائی برای پرستش بودند قانع و آماده برای پذیرفتن مسیحیت، به عنوان مذهب نمی کرد. تغییراتی متناسب با فطرت فکر مردم این سرزمین ها در اصول دین مسیح ضروری بود. لازم بود که از زبان يك شاهد عینی که مدتی با عیسی زندگی کرده و عیسی را دیده و تعالیم او را به گوش شنیده، حکایات و مطالبی نقل شود و به عیسای زمینی، صفات آسمانی و الوهیت بخشیده شود تا دین، مورد قبول مردم سرزمین های حوزه مدیترانه قرار گیرد. بدون چنین تغییرات و وجود چنین معبودی، امکان توسعه آئین مسیح وجود نداشت.

پولس، به طوری که خود او می نویسد، نه عیسی را دیده بود و نه تا زمانی که نور آسمانی چشمان او را برای مدت چند روز کور نمود، از تعلیمات عیسی چیزی می دانست. در این صورت، اگر او عیسی را در حد يك نبی بنی اسرائیل به مردم اروپا معرفی می کرد، سبب خود او در تبلیغ دستورات عیسی و اشاعه، مسیحیت چگونه توجیه می شد؟ برای این که او بگفتار خود اعتیاری بخشد و خود را در حد رسول عیسی به مردم معرفی نماید و مستقیماً با خدا ارتباط برقرار سازد و دستورات او را به مردم ابلاغ کند، لازم بود عیسی به درجه الوهیت ارتقا یابد تا پولس رسول خدا باشد. باید عیسی «به صورت خدای نادیده که در او همه چیز آفریده شده و آنچه در آسمان و در روی زمین است، همه به وسیله، او آفریده شده.» (۱) درآید تا جانی برای پولس و سخنان او باز شود. پولس به این اعتقاد رسیده بود که:

«او با مسیح مصلوب شده است به طوری که آنکه حیات دارد پولس نیست، بلکه مسیح است که در او زندگی می کند.» غلاطیان ۲۰ - ۲

و تعالیمی را که به مردم می دهد مستقیماً از جانب خدا دریافت می کند. او به رسالت خود از طرف خدا مسیح، خدائی که ساخته و پرداخته، خودار بود، ایمان کامل داشت و می گفت:

«خدا مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند و رضا به این داد که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت ها به او بشارت دهم.» غلاطیان ۱۵ - ۱  
به همین مناسبت، در دستورات خود تا آن حد پیش می رفت که گاه شریعت یهود را به میل خود تغییر میداد و می گفت:

«این را من می گویم نه خداوند... قرنطیان ۱۴ - ۱۲ - ۷

سپس دستورات جدیدی در فتح شریعت توراه، به مسیحیان ابلاغ می نمود. پولس با استفاده از مطالبی که در توراه یهود خوانده بود، به ابداع شکر فی درعالم مسیحیت دست زد. او داستان آدم و حوا و گناه اولیه، آدم ابوالبشر را، که منجر به اخراج او از بهشت شد، از سفر آفرینش گنجهین کرد و نوشت:

---

۱ - نامه پولس به کورنسان ۱۸ / ۱۵ - ۱

«چون گناه اولیه را انسانی مادی مرتکب شده بود، خداوند بیگانه پسر خود را به صورت انسان مادی برای آموزش و کفاره گناهان فرستاد تا بر جسم او گناه را محکوم کند.» رومیان ۱/۴ - ۸

همین اصول و مسائلی را که پولس برقرار کرد، کانون تبلیغاتی کلیسا و هسته مرکزی نوشته های انجیل ها را تشکیل دادند. برای آن که انجیل ها قبولیت عامه پیدا کنند، هر يك از آنها را به نام یکی از شخصیت های آشنا و شاگردان عیسی نامگذاری کردند و مقدمه ای هم متناسب با هر يك از آنان برکتاب افزودند، تا هرگونه شك و تردید را برطرف نمایند.

پولس در رساله خود به کولوسین ها (Colossiens) می نویسد:

«پدر را شکر گذارید که ما را لایق میراث مقدسان در نور کرده است و ما را از قدرت ظلمت رها نموده و به سرزمین محبت پسر منتقل نموده که در وجود او، ما باز خرید گناه خود را پیدا کردیم. او صورت خدای نادیده است. اولین موجود در تمام موجودات، زیرا آنچه در آسمان ها و در روی زمین و آنچه قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت است از چیزهای دیدنی و نادیدنی، تخت ها، سلطنت ها، ریاست ها، سلطه ها، تمام به وسیله او و برای خاطر او به وجود آمده اند (۱). او قبل از همه است و در وی همه چیز متمرکز است.» کولوسین ۱۸ / ۱۵ - ۱

و به مردم مشتاق به آئین عیسی می گفت:

«حیات ازلی وقتی برای فرد حاصل می شود که خود را روحاً با عیسی متصل سازد.»

مسئله مرگ و رجعت مجدد عیسی را به این طریق تفسیر می کرد:

«عیسی موجودی است ازلی و آسمانی که دارای ذات الهی است. او به میل خود به زمین نزول کرد و رضایت داد تا او را به صلیب بکشند، تا گناه اولیه بشر بخشوده شود و بار دیگر صعود کند و دست راست پدر خود بنشیند و قدرت مطلق حیات و مرگ را در دست گیرد. اگر ما بر مثال موت او متحد شویم، هرآینه در قیامت نیز چنین خواهیم شد.» رومیان ۵ - ۶

---

۱ - نظیر این طرز تفکر، در حدیث قدسی لولاك لما خلقت الافلاك که مسلمانان از محمد روایت می کنند، دیده می شود.

بنا بر تعلیمات پولس، مؤمن با اتصال به عیسی و ایمان کامل به او نه تنها از گناهان خود رها خواهد شد، بلکه حیات جاودان خواهد یافت. شخص مؤمن باید با اجرای مراسمی چند از قبیل غسل تعمید، عشاء ربانی و پیروی از دستورات و اعمال عیسی، وابستگی خود را به مسیح به اثبات برساند.

پولس، خود را ملزم کرده بود که برای فقرای کلیسای اورشلیم وجهی جمع آوری نماید و خود، آن وجه را به اورشلیم ببرد. ولی وقتی به اورشلیم رسید، یهودی ها بر او شوریدند و او را دستگیر و زندانی کردند. چون پولس دارای تابعیت روم بود، به تصور این که در روم او را آزاد خواهند کرد، تقاضا کرد تا او را برای محاکمه به روم بفرستند. در روم پس از مدتی حبس و شکنجه، به جرم ایجاد آشوب در مستملکات روم، محکوم به مرگ شد. ولی وقتی پولس از میان رفت، دین مسیح با عقایدی که او از خود ابداع نموده بود، به قدر کافی قوت و نفوذ گرفته بود و تعداد کثیری از اقوام مختلف یهودی، یونانی و رومی زیر پرچم مسیح - خدا گردآمده بودند، تا مذهب بتواند بدون وجود پولس با استقلال به حیات خود ادامه دهد.

کامیابی و پیشرفت سریع دین عیسی در صدر مسیحیت، در درجه اول معلول کوشش بی حد و فداکاری های شبانه روزی پولس و سایر رسولان جناح معتدل، و در درجه دوم به علت وجود کنیسه های یهودی نشین در سراسر کشورهای حوزه دریای مدیترانه و مراکز عمده تجاری و مستملکات روم بود. در این شهرها، یهودی ها از مدت ها قبل کنیسه هایی برای اجتماع و عبادت برپا کرده بودند. هر جا که دین موسی وجود داشت، دین عیسی نیز آن را تعقیب می کرد و مراسم عبادی و تبلیغی خود را در همان کنیسه های آماده برپا می داشت. وقتی یهودی ها به خود آمدند و از ورود مسیحیان به کنیسه ها جلوگیری کردند که جوامع مسیحی طرفداران زیادی در بین طبقات مختلف مردم پیدا کردند و از دست دادن کنیسه به عنوان محل اجتماع، مانع گسترش دین مسیح در بین مردم نبود. تبلیغات دینی به همان سرعت که شروع شده بود به کار خود ادامه داد. این عمل نخست در بین یونانی نشین های مراکز تجارتی آغاز شد و سپس در بین طبقات مختلف مردم گسترش یافت و در همه جهات جغرافیائی دامنه عملیات تبلیغ مذهبی بجلو رفت، بطوریکه علاوه بر اروپا، تا حدود دجله و سرحدات غربی ایران در شرق، و تاجیکه در جنوب، پیش رفت.

نباید فراموش کرد که کلیسا نیز در به وجود آمدن مسیحیت و آنچه که امروزه مورد اعتقاد مسیحیان جهان است، نقش بسیار مهمی را برعهده داشته و مسیر جریان را به نحوی که سیاست کلیسا اقتضا می کرده، تغییر می داد. چنانچه حتی در نامه های پولس و انجیل ها، با توجه به همین سیاست، دستکاریهایی به عمل آورد و پس از نصیفه و پاک کردن این نامه ها، به عنوان کاتب مسیحیت مورد تقدیر قرار داد. پژوهشگران، هر سیزده نامه ای را که عهد جدید منسوب به پولس معرفی می کند، اصیل و دست نخورده نمی دانند و حتی برخی از آن ها را جعلی و ساختگی می شناسند. در همین نامه هاست که اندیشه، مبری نمودن رومی ها از قتل عیسی برای نخستین بار در مسیحیت دیده می شود، و یهودی ها را کشنده عیسی و سایر پیغمبران معرفی می نماید. در صورتی که فکر نبرته نمودن رومی ها از قتل عیسی، مربوط به سال ها پس از درگذشت پولس، و متعلق به زمانی است که شکنجه و آزار مسیحیان از طرف رومی ها به نهایت رسیده بود و مسیحیان برای برطرف نمودن سوختن رومی ها و مجزا کردن دو دین یهود و مسیحی، به این وسیله متوسل شدند.

با قبول مسیحیت از طرف یونانیان، کم کم مفاهیم مسیحیت با فلسفه یونانی آمیخته شد و به جامعه لغات یونانی آراسته گردید و دین نیرومندی شد که می توانست در میدان فلسفه عمومی نیز خودنمایی کند. سازمان کشیشی و رهبری بزرگی برای ایجاد وحدت دینی، در جامعه مسیحیت بوجود آمد که به مبلغان مسیحی اجازه می داد کیش کاتولیک را به عنوان دین برتر جهانی اعلام نمایند.

در دورانی که پولس اداره کلیساهای مسیحی را به عهده داشت، عبادات مسیحیان عبارت بودند از:

۱- اجتماع در محل هایی که به سبک کنیسه برپا می شد. قرائت صفحاتی از تورا و مزامیر. نماز و دعا. در این مجامع همه کس، حتی کسانی که به مسیحیت ایمان نداشتند، می توانستند شرکت کنند.

۲- ضیافت و شکر گذاری، که مخصوص مؤمنان به عیسی بود. در این مجلس، سفره طعامی که آن را آگاپ (Agape جشن محبت) می نامیدند، برابر حضار گشوده می شد و قبل از صرف غذا مراسمی به یاد آخرین شب عیسی، با تقسیم نان و شراب بین حضار، انجام می گرفت. به تدریج که دامنه مسیحیت گسترش یافت و



بر تعداد مسیحیان افزوده شد، برپائی این مراسم مشکل گردید. مراسم ضیافت و شکر گذاری، به مراسم عشاء ربانی بعد از خاتمه مراسم عبادت در کلیساها، تبدیل شد. مؤمنان تعمید یافته، پس از ختم نماز و دعا، در کلیسا می ماندند و مراسم عشاء ربانی را به عمل می آوردند.

کم کم مراسم دیگری نیز برای ورود به جرگه مسیحیان وضع شد. شخص داوطلب، می بایستی دوره ای از تعلیمات را طی می کرد و امتحاناتی را می گذراند تا آماده تعمید می شد. تعمید، معمولا در ایام فصیح انجام می شد. داوطلب، لباس سفیدی می پوشید. پس از تعمید، مراسم «تصدیق دادن» و پس از آن آیین مسح با روغن به جا آورده می شد. کشش با انگشت آلوده به روغن، علامت صلیب بر روی سینه تازه وارد نقش می کرد و او متعهد می شد که خدایان قدیم را ترك کند و از قوانین مسیح با ایمان کامل پیروی نماید.

برای جلوگیری از ابراز هرگونه عقیده مخالف و ایجاد بدعت در دین نوییاد مسیحیت، اقرارنامه ای نیز تنظیم شد که به اعتقادنامه رسولان The Apostles Creed شهرت یافت و شخص داوطلب می بایستی آن را تکرار می کرد:

«من ایمان دارم به خدای پدر و قادر متعال و به عیسی، پسر یگانه او و خداوند ما که از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد پبلاطوس پونتیسوس به صلیب آویخته شد و مدفون گشت و در روز سوم از میان اموات قیام کرد و به آسمان ها صعود نمود و اکنون در پیش پدر نشسته است و از آنجا بار دیگر خواهد آمد که در باره زندگان و مردگان به عدالت حکم فرماید. من ایمان دارم به روح القدس و کیسای مقدس و به غفران ذنوب و رستخیز مردگان بعد از موت.»

مسیحیان، برای تنظیم امور خود شورائی مرکب از کسانی که سابق بیشتری داشتند تشکیل دادند. يك نفر را به عنوان رئیس شورا انتخاب کردند و او را اسقف نامیدند. در صدر مسیحیت، تعلیم و موعظه مخصوص رسولان بود که در شهرهای مختلف گردش می کردند و در محل اجتماعات مسیحیان موعظه می نمودند. با از بین رفتن رسولان، عمل تعلیم و موعظه نیز به خود اسقف ها واگذار شد. این تشکیلات بعدا صورت ثابتی به خود گرفت. مقام اسقفی، ابتدا در مجامع مسیحیان شرق چون آسیای صغیر و سوریه شکل گرفت و در اواخر قرن دوم در روم تثبیت شد.

ایگناسیوس، رهبر اقلیت مسیحی متقیم انطاکیه، از نخستین اسقف های کلیساست. او معتقد به نظام سلطنت اسقفی بود و می گفت که مقام اسقفی، از طرف رسولان به آنها اعطا شده است. اسقف ها، جانشین حواریون و نماینده مسیح، مظهر خدا در روی زمین هستند. به همین جهت اسقف ها قابل عزل نیستند. دستوراتشان واجب الاطاعت می باشد.

در صخر مسیحیت، که هنوز کتاب منظمی به نام کاتن مسیحیت بوجود نیامده بود، هر ناحیه ای تابع نظرات و تصمیمات اسقف محل بود. بعد از آن که «مارکیون» برای خود کاتنی تشکیل داد و کلیسای مستقلی برپا کرد، اسقف روم نیز که از نظر اهمیت شهر روم دارای امتیاز ویژه ای بود، به تشکیل کاتن و پایه گذاری کلیسای واحد اقدام نمود. در سال ۲۰۰ میلادی، اسقف روم نظامی مطرح ساخت که مبنای اسقفی در تمام سرزمین های مسیحی نشین گردید. اسقف روم در مقام ارشدیت تمام اسقف ها به لقب «پاپ» پذیرفته شد. در مواردی که اختلاف نظری در مسائل مذهبی بروز می کرد، رأی کلیسای واتیکان فاطمین داشت. امروزه نیز پاپ، به عنوان نماینده عیسی مسیح در روی زمین، در اجتماع از تمام کاردینال ها انتخاب می گردد و ریاست عالی بر تمام سازمانهای مذهبی مسیحیت دارد.

پس از درگذشت رسولان، چون بیم آن می رفت که عقایدی را که پولس پایه گذاری کرده و رواج داده بود، از خاطره ها محو گردد، لذا مسیحیان در صدد جمع آوری نوشته ها بر آمدند، تا تاریخ و سرگذشت بنیانگذار دین و عقاید مذهبی را زنده نگهدارند. در حدود صدسال پس از درگذشت عیسی، نوشته جاتی به تقلید از کتاب مقدس یهود و با همان سبک نگارش، تنظیم شد. اولین کسی که در صدد جمع آوری این نوشته ها و تنظیم اسناد مربوطه به اصول اعتقادی مسیحیت برآمد، مارکیون بود. او به تقلید از کاتن یهود در سال ۱۴۵ میلادی، نخستین کاتن مسیحیت را پایه گذاری کرد. کاتن مارکیون، مرکب از ده نامه پولس و المجیل لوفنا بود، که به انضمام کتاب مقدس یهود، اصول اعتقادی کلیسای او را تشکیل می دادند. مارکیون، به بررسی نامه های پولس پرداخت و آن ها را به نظر خود، از اضافاتی که بعدا به آنها الحاق شده بود، پاک کرد.

کلیسا نیز به رقابت با مارکیون، به جمع آوری و تدوین کاتن خود پرداخت و

به پیروی از روش مارکیون، اصلاحات لازم را به نظر خود، در کتبی که وارد کائن کلیسا می‌کرد، به عمل آورد. تنظیم کائن کلیسا، بحث در اصالت نامه‌ها و حك و اصلاحاتی که باید در آنها به عمل آید، تا قرن چهارم میلادی طول کشید. وجود المجیل‌های مختلف و رسالات متعدد، کار تصمیم‌گیری و انتخاب را مشکل می‌کرد. المجیل‌ها و رسالاتی هم که برای ضمیمه نمودن به مجموعه کائن انتخاب می‌شدند، برای تطبیق آنها با سیاست کلیسا، احتیاج به دوباره سازی داشتند. کلیسا پس از به قدرت رسیدن، تمام نوشته‌های پیشین را که با سیاست و تعلیمات مذهبی کلیسا هماهنگی نداشتند، سوزاند و نابود کرد. بدیهیست کلیسا هیچ رساله‌ای را به علت اعتبار منطقی و یا تاریخی آن نمی‌پذیرفت و یا سردود نمی‌کرد. بلکه در انتخاب آنها اعتقادات شخصی و اثر نفوذی رساله در بین مردم، مورد نظر بوده است. اختلاف نظرهایی که درباره مسائل مذهبی از قبیل الهیت عیسی و مادر او پیش می‌آمد، کار تنظیم کائن را مشکل‌تر می‌کرد. بعضی از اسقف‌ها، مانند آریوس، به این عقیده رسیده بودند که عیسی خدا نیست بلکه موجودی است که به وسیله خدا آفریده شده و او را در مرحله‌ای پائین‌تر از خدا قرار می‌دادند. کلیسا، ضمن تکفیر آریوس، برای جلوگیری از بروز و انتشار این قبیل عقاید و اظهار نظرها، عده‌ای از برگزیدگان خود را به نام «اصلاح‌کنندگان» مأمور تجدید نظر در کتب مورد قبول نمود، تا در آنها مطابق سیاست کلیسا اصلاحاتی به عمل آورند. در این اصلاحات و تجدید نظرها که در اواخر قرن دوم میلادی به عمل آمد، رسالات صحیح و با رسالاتی که در صحت انتساب آنها به یکی از رسولان تردید وجود داشت، و همچنین رسالاتی که با سیاست مذهبی کلیسا تطابق و هماهنگی نداشتند، از متن کائن خارج شدند و کلیسا به کتاب موسوم به «عهد جدید» پس از این تجدید نظرها سندیت بخشید و آن را کتاب رسمی کلیسای مسیح اعلام نمود.

یکی از دگرگونی‌های مهمی که در نوشته‌ها و رسالات این دوره به چشم می‌خورد، کوششی است که کلیسا و مبلغین مذهبی برای جلب نظر مساعد روم از خود نشان می‌دادند. کلیسا به این نتیجه رسیده بود که بدون جلب حمایت روم، امکان توسعه و جهانی شدن دین عیسی وجود ندارد، و این دین برای همیشه فرقه‌ای از دین یهود باقی خواهد ماند. از طرف دیگر، امپراطوران روم، که در اثر اغتشاشات پیایی یهودی‌ها در فلسطین ناراحت و عصبانی بودند، به آزار و شکنجه یهودی‌ها در سراسر

مستملکات روم پرداختند. در زمان سلطنت دومی سیان (Domicianus) (۸۱-۹۶ م.) ، سنای روم قانونی تصویب کرد که اگر کسی یهودیت را به عنوان دین بپذیرد، به اعدام محکوم و اموالش مصادره خواهد شد.

چون رومی ها، مسیحیان را فرقه ای از یهود تصور می کردند، قوانینی را که بر ضد یهود وضع می شد، درباره مسیحیان نیز اجرا می نمودند. آنچه سوء ظن رومی ها را نسبت به مسیحیان تشدید می کرد، این بود که مسیحیان به علت کار روزانه مراسم عبادی خود را در صبحگاه یا در شب، درخفا انجام می دادند. رومی ها این خفا کاری را حمل بر توطئه پنهانی بر علیه امپراطوری و خطری جدی می پنداشتند. قبول مسیحیت را مترادف با تمرد از احکام امپراطور، تلقی می کردند، برای ریشه کن کردن مسیحیت، بر شدت و آزار و قتل مسیحیان می افزودند. اولین کشتار بزرگ عیسویان در زمان نرون به سال ۶۴ میلادی اتفاق افتاد، و بعد از آن تا مدت يك قرن ادامه داشت. مسیحیان را به وحشیانه ترین وضع می کشتند و با در میدان های مسابقه، طعمه شیران می کردند. در زمان هادریان، رفتار روم با مسیحیان رو به ملایمت نهاد. ولی این خوشرفتاری دیری نپایید و دور دوم شکنجه و آزار مسیحیان در زمان مارکوس اوری لیوس (۱۸۰-۱۶۱ م.) آغاز شد و تا سال های بعد با شدتی کم و زیاد ادامه داشت.

کلیسا برای مقابله با چنین وضع دشوار و حمایت از پیروان خود، اتخاذ سیاست جدیدی را ضروری تشخیص داد و برای از بین بردن سوء ظن رومی ها، در چند جنبه به فعالیت پرداخت. دین عیسی را دینی جدا از یهود اعلام نمود. در لعن و بدگویی به یهودی ها، با رومی ها هم آواز شد. یهودی ها را منفور خواند. دعا به جان امپراطور را جزو شعار رسمی خود قرار داد. کم کم کار به جایی رسید که امپراطور واسطه بین خدا و انسان گردید و پس از خداوند باید از امپراطور ترسید. با آن که در تمام مستملکات روم تصویب و دستور اجرای حکم اعدام از اختیارات فرمانداران رومی منصفه بود، کلیسا برای دلجویی رومی ها، پبلاطوس فرماندار رومی فلسطین در زمان اعدام عیسی را که ذاتاً مردی خشن، ظالم و قسی القلب بود، انسانی بلند نظر و والی مهربان، مبرا از قتل عیسی و طرفدار نجات او اعلام نمود؛ که می کوشید عیسی را از مرگ نجات دهد و حتی به مناسبت نزدیک بودن عید فصیح، پیشنهاد آزادی عیسی را به یهودی ها نمود، ولی این یهودی ها بودند که به تحریک کاهنان یکصد نفره می زدند و حکم قتل

عیسی را از پیلاتوس در خواست می کردند.

«پیلاتوس گفت چرا او چه بدی کرده است؟ یهودی ها فریادزدندمصلوب شود. چون پیلاتوس دید که مقاومت ثمری ندارد و احتمال زیاده شدن آشوب می رفت، آب طلبید و بیش روی مردم دست های خود را شست و گفت من بری هستم از خون این شخص عادل شما ببینید. تمام قوم گفتند خون او بر ما و فرزندان ما.»  
متی ۲۶/۱۱-۲۷

صلح جوئی که در بین مؤمنین صدرمسیحیت وجود داشت و دست دوستی که کلیسا به طرف روم دراز کرده بود، بالاخره موثر افتاد. امپراطوران روم برای مقابله با دشمنان خارجی که موجودیت روم را تهدید می کردند، نرمش بیشتری را با کلیه فرق مذهبی لازم دیدند، تا بتوانند از آنان سرباز و مردان جنگی اجیر کنند. به همین جهت در سیاست خشونت آمیز خودنسبت به مسیحیان تجدید نظر کردند و به تدریج خود را متایل به آئین مسیحی نشان دادند. در سال ۳۱۱ میلادی، فرمانی صادر شد که به موجب آن مسیحیت به عنوان دین، به رسمیت شناخته شد و مسیحیان برای همیشه از تعقیب و آزار مصون اعلام شدند.

دو سال بعد کنستانتین تمام اموال مصادره شده مسیحیان را مسترد نمود. نرمش و ملامطتی که روم نسبت به مسیحیان از خود نشان داد، موجب استقبال بیشتر مردم از آئین مسیح و تقویت آن در سراسر امپراطوری روم گردید. کنستانتین برای استفاده از قدرت این توده عظیم در اجرای مقاصد سیاسی خود، ریاست عالی کلیسارا در سال ۳۲۵ میلادی پذیرفت و روزیکشنه را که روز تولد «عیتر» و روزخورشید بود، تعطیل عمومی مذهبی و روز استراحت در سراسر امپراطوری اعلام نمود. نخستین شورای سراسری کلیسای مسیح را افتتاح کرد و مسیحیت را به عنوان دین رسمی روم و صلیب را به عنوان سمبل رسمی مسیحیت پذیرفت.

از این تاریخ به بعد، بدون جنگ و خوسریزی، تمام حکومت ها و دولت ها در قاره اروپا، به دین واحدی پیوستند و تا دوره رنسانس، کلیسا فرمانروای مطلق قلوب و افکار مردم اروپا شد. از این زمان، دولت با قدرت نظامی خود بقای کلیسارا تضمین می کرد و کلیسا نیز وسائل وحدت عمومی و اطاعت مردم از فرامین دولت را فراهم می آورد. این همکاری کلیسا تحت ریاست امپراطوری، تا قرن ششم میلادی ادامه داشت و

امپراطور روم، قدرت فائقه کلیسا و اسقف اعظم برگزیده خدا بود .

«یوستینیان» (۵۶۵ - ۵۲۷ م) امپراطور روم شرقی و بنا کننده کلیسای حیا صوفیه، اعلام کرد که مهم ترین وظیفه امپراطور، رسیدگی به امور عقیدتی مسیحیان است.

در صدر مسیحیت و در نخستین سال های پایه گذاری کلیسا، روحانیون به ملایمت و ملاحظف با مردم برخورد می کردند و با مخالفان مسیحیت مباحثات می نمودند و حد اکثر به لعن و نفرین اکتفا می کردند. ولی پس از قدرت گرفتن کلیسا و اعلام مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراطوری، فشار روحانیون بر مردم برای اجرای مناسک و شعائر دینی و شدت عمل در برابر مخالفان، افزایش یافت و صورت جدی تری به خود گرفت. از این تاریخ به بعد کلیسا قیم مردم شد، و با فشار و زور حکومت، عقاید خود را به مردم تحمیل می کرد. هر کس را که زیان به مخالفت با کلیسا می گشود، به این بهانه که شیطان بر روح او مسلط شده است، مورد شکنجه قرار می داد و هلاک می کرد. حتی بزرگان کلیسا، مانند سنت اگوستین و توماس آکینو، معتقد بودند که تنها اخراج این دسته از مردم از کلیسا کافی نیست، بلکه باید جهان را از وجود بحسشان پاک ساخت و آن ها را اعدام کرد.

تعصب مذهبی، کسانی را که بنا به تعالیم عیسی باید سرا پا عشق و محبت نسبت به هم نوع خود باشند، به تدریج به حیوانات درنده ای تبدیل کرد که از هیچ نوع جنایتی برای اثبات عقاید پوچ و واهی خود دریغ نمی کردند. نخستین جنایت در سال ۳۵۸ م، یعنی چهل و پنج سال پس از فرمان کنستانتین و قبول مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری، در اسپانیارخ داد. يك مرد روحانی را که به تثلیث و روز رستاخیز اعتقاد نداشت، گردن زدند و تمام پیروان او را در آتش سوزاندند. و در سال ۳۸۸ میلادی، سبناگورگ یهودیان روم را به آتش کشیدند و با خاک يك سان کردند. از آن پس، نادره رنسانس و انقلاب کبیرفرانسه، عده زیادی از مسیحیان را به اتهام رافضی بودن، زنده در آتش انداختند. در قرن ششم میلادی، امپراطور روم به موجب قانونی که از سنای روم گذراند، مبارزه با رافضیان را قانونی اعلام کرد.

پس از حمله ژرمن ها از شمال به روم و تسخیر این شهر، امپراطوری روم برای بار دوم تجزیه شد. مرکز امپراطوری به قسطنطنیه منتقل گردید. ولی پاپ همچنان در

روم باقی ماند و کلیسا به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد. پاپ لئون اول (۴۶۰-۴۸۱م) فرمانروای مطلق روم گردید. حملات پی در پی اقوام مختلف (Visigoths) و (Ostrogoths) و (Vandals) و (Burgundians) بنیان امپراطوری روم را فروریخت. گرچه این اقوام در اثر تعلیماتی که از مبلغین مذهبی دریافت کرده بودند، پاپ را مورد لطف و محبت قرار دادند و به املاک او تجاوز نکردند، ولی سراسر ناحیه شمالی ایتالیا را غارت و ویران نمودند.

در قرن هفتم میلادی، بار دیگر قلمرو مذهبی مسیحیان از طرف شرق و جنوب مورد تجاوز اعراب مسلمان قرار گرفت. دفاع شجاعانه رومی ها از شهر قسطنطنیه، جلوی تجاوزات عرب را در شرق گرفت. در مغرب نیز در نبردی که در ۷۳۲ م در پواتیه اتفاق افتاد، اعراب به سختی از شارل مارتل (Charles Martel) شکست خوردند و به خاک اسپانیا عقب نشستند. نتیجه مستقیم حملات اعراب به اروپا، تجزیه قطعی کلیسا به دو قسمت شرقی و غربی بود. امپراتور روم شرقی، در اثر انتقادات شدید مسلمانان و حتی بعضی از مسیحیان در مورد احترام در حد پرستشی که عیسویان نسبت به مجسمه ها و تصاویر کلیسا معمول می داشتند، در سال ۷۳۶ نصب تصاویر و مجسمه ها را در کلیسا ها قدغن کرد. دستور امپراتور در قلمرو حکومتی او به وسیله قدرت نظامی اجرا شد. ولی روم از اطاعت این دستور سر باز زد و فتوای صادر کرد که هر کس مراتب احترام نسبت به صور و تائیل را رعایت نکند، از اهل ایمان خارج است. امپراتور نیز متقابلاً ناحیه سیسیل در جنوب ایتالیا را از قلمرو مذهبی پاپ خارج و تابع اسقف یونان نمود.

چون لمباردها (Lombards) از طرف شمال ایتالیا کلیسای روم را تهدید می کردند، پاپ گریگوری دوم از شارل مارتل، که اعراب را شکست داده بود، تقاضای کمک کرد. پاپ و شارل مارتل، قبل از آمدن لشکریان فرانسوی به ایتالیا، هردو درگذشتند. فیلیپ، پسر شارل به ایتالیا لشکر کشید و لمباردها را شکست داد و ناحیه رونا (Ravenna) در شمال ایتالیا را به پاپ هدیه کرد. در سال ۸۰۰ میلادی شارلمانی، که بر قسمت اعظم اروپا تسلط داشت، به روم آمد و پاپ تاج امپراتوری را بر سر او نهاد و او را مقدس خواند. دو قرن بعد، شکاف عابین دو کلیسای کاتولیک و اتیکان و کلیسای اورتودکس شرقی عمیق تر شد و بالاخره در سال ۱۰۵۴ م به انفصال قطعی منجر گردید. در آن سال، پاپ روم، اسقف قسطنطنیه را تکفیر کرد و اسقف قسطنطنیه نیز پاپ را

ملحد و کافر خواند. دو شاخه کلیسا، هر يك راه خویش در پیش گرفتند.

در قرون وسطی، کلیسای کاتولیک به اوج قدرت خود رسید. علاوه بر اقتدار معنوی روحانی، در زمینه سیاست و مال اندوزی نیز توفیق بسیار یافت و در ردیف بزرگترین سلاطین اروپا قرار گرفت. شاهان کشورهای اروپا در برابر اقتدار و نفوذ معنوی پاپ بر مردم، مجبور به اطاعت از دستورات او بودند. ثروت و مالکیت کلیسا به حدی رسید که در سال ۸۰۰ میلادی، يك سوم از خاک فرانسه و بخش عظیمی از کشور آلمان و ایتالیا، متعلق به کلیسا بود. کلیسا در ممالک دوردست سرپرستی اهلاک خود را به پادشاهان آن ممالک واگذار می کرد و با دستگاه های حکومتی در اداره کشورها و برقراری نظم عمومی همکاری می کرد. با از بین رفتن فتودالبسم در اروپا، موجدیات تجزیه امپراطوری عظیم کلیسا نیز فراهم شد. بسیاری از مؤسسات و اموال کلیسا از مالکیت او خارج شدند و در اختیار سلاطین اروپا قرار گرفتند.

با ظهور اسلام و فتح اورشلیم زادگاه عیسی به دست مسلمانان، بهانه دیگری برای ابراز قدرت به دست کلیسا افتاد. کلیسا اعلام جهاد عمومی کرد. پاپ اوربن دوم (Urban - II) برای تشویق مسیحیان به جنگ های صلیبی در ۲۸ نوامبر ۱۰۹۵ اعلامیه ای به این شرح صادر کرد:

«ثروت دشمنان مال شما خواهد بود و شما مالک دارائی آنان بوده خزان و نفاس آنها را می توانید به غنیمت ببرید. کسانی که مرتکب هرگونه معصیت شده باشند، ولو قتل و زنا و غارتگری و ایجاد حریق و سوزاندن خانه و ابنیه مردم، مجانان و بلاعرض نبرته خواهند شد، مشروط بر این که در این جنگ مقدس و با شکوه وارد شوند. کسی که در سرزمین مقدس شربت مرگ را بچشد و یا حتی در اثنای راه بمیرد شهید محسوب و فوراً داخل بهشت خواهد شد.»

هر اوباشی از هر گوشه اروپا، به طمع غارت اموال و وصول به فیض اخروی، به طرف فلسطین سرازیر شد. پیشروان این سپاه، مقدماتاً دست به قتل یهودیان سر راه اروپا و غارت اموال آنان زدند. در بین راه نیز، چون وسائل رفاهی نیافتند، خانه های مسیحیان و کلیسا را چپاول نمودند. وقتی به اورشلیم رسیدند، چون سپاهی از شهر محافظت نمی کرد، هر که را در خیابان ها دیدند کشتند و اموال مردم را به یغما بردند. یهودی ها را در سپناگورگ زنده در آتش سوزاندند. جنگ های دوپست ساله صلیبی،



به شدت به حیثیت کلیسا لطمه وارد کرد. مقارن این احوال در دستگاه پاپ و کشیش ها نیز فساد رواج یافت و روحانیون به مردمی عیاش و دنیاپرست تبدیل شدند. در ممالک شمالی اروپا، به خصوص در آلمان، اسقف ها و کشیش ها به ازدواج و تشکیل خانواده ها دست زدند و کوشش کردند تا شغل و مقام اسقفی را به وراثت به اعقاب خود منتقل نمایند. در دستگاه مرکزی کلیساو پاپی نیز، فساد و بی ابرویی رخنه نمود. زنان هرجاتی به مقام پاپی انتخاب شدند. رشوه و اعمال نفوذ و هرزگی عمومیت یافت. خرید و فروش مقامات کلیسایی، قتل و تجاوز و عنف و زنا، در بین روحانیون به صورت مسائل عادی درآمد. نوجوانان یازده ساله به مقام پاپی و اسقفی رسیدند. چون این حوادث شکست بزرگی به حیثیت و اعتبار کلیسا وارد آورده بود، عده زیادی از تبعیت از پاپ متنفر شدند. کلیسا برای بازگرداندن سلطه، پیشین خود بر مردم اروپا، به بهانه حفظ کلام خدا و تقویت جامعه مسیحی و مؤمن به اصول دین، در سراسر اروپا محاکم تفتیش عقاید برقرار کرد. از دوران پاپ اینوسنس دوم (Innozens II) دادگاه های تفتیش عقاید رسمیت یافتند. هدف اصلی پیدا کردن و از بین بردن مخالفان کلیسا بود. داوری با توقیف اموال و دارائی متهم شروع می شد و خود متهم در طول مدت محاکمه در غل و زنجیر در زندان می ماند. اعم از این که متهم به اتهامات وارده اعتراف می کرد و یا منکر آنها می گردید، محکومیت او قطعی بود. این شکنجه ها برای آن بود که متهم اسامی کسان دیگری را برزبان آورد و آنان را نیز دستگیر کنند. شهادت بر علیه متهم پذیرفته می شد. ولی شهردی که بر له متهم شهادت می دادند، به عنوان شریک جرم، دستگیر و محاکمه می شدند. اموال محکومان بین مفتشان و مقامات دولتی تقسیم می شد. ولی چندی بعد، به دستور پاپ، سهم بزرگی از اموال به کلیسا اختصاص داده شد.

در میان فرقه های مختلف مسیحی که پیش از همه در اجرای تفتیش عقاید و شکنجه مردم، سببیت و درندگی از خود نشان دادند، دو فرقه فرانسسی کن ها و دومی نی کن ها بودند. این فرقه ها که از برادران فقیر و ریاضت پیشه تشکیل شده بودند، از طرف پاپ گریگوری مأمور اجرای تفتیش عقاید شدند و عده زیادی از مردم اروپا را به عناوین مختلف بر روی توده های هیزم مشتعل سوزاندند. حکومت نشین ها و سلاطین نواحی مختلف اروپا نیز برای آنکه از قافله عقب نمانند، به بهانه اجرای اوامر پاپ و همکاری با کلیسا، به قلع و قمع مخالفان خود پرداختند. در بین

فرقه های جدیدالتأسیس مسیحی، از قبیل پروتستان های آلمان و کالون های سوئیسی، وضع بهتر از آنچه در فرقه کاتولیک می گذشت، نبود. قتل عام وحشیانه ای که به تحریک «لوتر» پیشوای پروتستان ها، توسط «بارون هس» از فرقه آناپشتیست ها در آلمان به عمل آمد، روی مأموران تفتیش عقاید کلیسای روم را سفید کرد. خود کالون نیز در ژنو بایرقراری حکومتی نیمه مذهبی، به هر طریق که مایل بود با مخالفان عمل می کرد و آنان را شکنجه می داد و یا از بین می برد.

در اثر رفورمی که در عقاید مردم اروپا پس از رنسانس به وجود آمد و موج آزادی افکار که در اثر انقلاب کبیر فرانسه سراسر اروپا را فرا گرفت، محاکم تفتیش عقاید نیز به تدریج اهدیت و نفوذ خود را از دست دادند و به جناباتی که به نام خدا مدت چند قرن اروپا را در خود غرق نموده بود، خاتمه داده شد. آخرین آتشی که برای سوزاندن مخالفان مسیح برپا شد، در سال ۱۷۹۳ بود.

در اثر ضبط اموال محکومان، که بیشتر آنان را متمولین اروپا تشکیل می دادند، ثروت بی حسابی نصیب کلیسا و صومعه ها گردید. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، ویکتور امانوئل، شهر روم را تصرف کرد و بعد از مراجعه به آراء عمومی مردم و اخذ اجازه از اکثریت قریب به اتفاق ملت ایتالیا، اختیارات سیاسی و ادعاهای ارضی پاپ بر کنیه املاک شمال ایتالیا را از منزع کرد. برای پاپ تنها سه قصر واتیکان (Vatican)، لاتران (Lateran) و گوندولفو (Gondolfo) را باقی گذاشت.

کلیسا با وجود از دست دادن کلیه املاک خود در شمال ایتالیا، هنوز نیز یکی از مؤسسات بسیار ثروتمند جهان محسوب می شود. در بسیاری از بانک های بزرگ دنیا، هتل های درجه اول و مؤسسات عظیم مالی در سراسر جهان، سهامدار عمده است و در غالب کشورهای اروپائی و مسیحی، از ملاکین بزرگ محسوب می شود.

برای حسن ختام این بحث از مذهب مسیح، و غایبی از مال پرستی کلیسا، صفحه ای از کتاب ودکا کولا (Vodcacola) نوشته چارلز لوین سن (Charles Levinson) عیناً نقل می شود:

«مسئولان امور مالی واتیکان که می خواستند از سود آوری فعالیت های اقتصادی خود اطلاع پیدا کنند، به مؤسسه مشهور حساب رسی مک کینسی Mac Kinsey در امریکا مراجعه و تقاضا کردند، بر رسی عمیقی درباره چگونگی

درآمد بخش های اقتصادی واتیکان به عمل آوردند و عنداللزوم در سازمان آن ها تجدید نظر کنند. مؤسسه مزبور پس از ماهها بررسی و موشکافی توسط کارشناسان ورزیده خود، گزارشی تهیه می کند که عینا به شخص پاپ تسلیم می شود. در آن گزارش چنین نتیجه گیری می شود: «دست از دکان دین و مذهب بردارید. فقط به کار خرید و فروش سهام و امور مالی اکتفا کنید. زیرا نتیجه کارتان بسیار عالی بوده است».

## فصل پنجم:

### خدا در دین مسیح

به طوری که در فصول قبل گفته شد، عیسی در بئث خانواده متعصب یهودی به دنیا آمد و با اعتقادات یهودیان پرورش یافت و بزرگ شد. ولی پس از آغاز نبوت از نام بهوه، خدای بهود، در صوغظه های خود استفاده نکرد و کلمه «پدر» را به جای بهوه برای نامیدن خدای خود برگزید. استفاده از کلمه پدر برای بیان عالی ترین مهر و محبتی است که خداوند، چون پدر خانواده، نسبت به فرزندان خود ابراز می کند. این اصطلاح در بین مذاهب قدیمی بسیار رایج بود. کما اینکه خدا نزد هندوها دیانوس پتار (Diaous pitar)، و در بین یونانی ها زئوس پاتر (Zeus pater) نامیده می شد. عیسی معتقد به خدای یکتا بود و می گفت:

«بشنو ای اسرائیل، خدای ما خدای واحد است.» او خدای خود را با دل و جان دوست می داشت. نماز و دعا را با اخلاص کامل به جای می آورد. در هیچیک از تعالیم خود، خود را پسر خدا و یا خدا ننامیده است. عیسی بیش از یکصد و پنجاه بار نام «پدر» را ضمن سخنرانیها و تعالیم خود تکرار نموده و حتی در آخرین خطبات حیات در روی چوبه صلیب گفت:

«ای پدر، این هارا ببامرز، زیرا نمی دانند چه می کنند.»

او حتی خود را مسیح موعود در تورات، ننامید. فقط یکبار از شاگردان خود سؤال نمود:

«مردم مرا که می دانند؟ ایشان جواب دادند، یحیی تعمید دهنده. بعضی

الیاس و بعضی گفتند یکی از انبیاء. او از ایشان پرسید، شما مرا که می دانید؟  
پطرس در جواب گفت تو مسیح هستی. عیسی به ایشان مخصوصاً تأکید کرد که  
درباره این مطلب با هیچکس صحبت نکنند.» مرقس ۲۸ - ۸

موقمی که پچی معمدان از آمدن عیسی خبر می دهد، او را نه پسر خدا و نه  
مسیح موعود می نامد بلکه می گوید:

«بعنازمن مردی توانا تر خواهد آمد که من لایق آن نیستم حتی خم شوم بندگش  
اورا بازکنم. من شمارا به آب تعصید می دهم، اما او شمارا به روح القدس تعصید خواهد  
داد.» مرقس ۹ / ۷ - ۱

شاگردان عیسی نیز هیچگاه او را خدا یا پسر خدا نامیدند. یهودی ها نیز به  
جرم این که او خود را خدا یا پسر خدا و پا حتی مسیح موعود می نامد، محاکمه و  
محکوم به اعدام نکردند، بلکه جرمی که به او نسبت دادند، ادعای پادشاهی بر یهود  
بود. پس از مرگ او نیز، وقتی کسان عیسی برای ندهین او می آیند، جوان سفید  
پوشی که در کنار قبر نشسته بود به آنها می گوید:

«آیا عیسی ناصری مصلوب را می طلبید او برخاسته است در اینجا نیست.»  
مرقس ۵ - ۱۶ حتی ۵ - ۲۸

و عیسی در بالای صلیب به آواز بلند می گوید:  
«ایلوئی، ایلوئی، لا سیفتنی، یعنی الهی، الهی چرا مرا واگذاردی.» مرقس  
۳۵ - ۱۵

از مجموعه این مطالب می توان نتیجه گرفت که نه عیسی و نه حواریون او،  
هیچگاه عیسی را خدا یا پسر خدا، خنازاده و شریک خدا تصور نکردند. عیسی نیز  
بر فراز چوبه صلیب، شخصی را که به مراتب از او مقتدرتر و بالاتر بوده است طرف ندا  
قرار داده و طلب کمک کرده است.

با تغییرات عمده ای که پولس و کلیسا در دین مسیح به وجود آوردند، اعتقاد  
به این که خداوند در نقش «پدر» دارای پسری به نام عیسی است که در اول وجود داشته،  
پیدا شد. علاوه بر دو شخصیت الهی پدر و پسر، حضور محسوس شخصیت دیگری،  
به عنوان نیروی سوم، فعال در حیات انسانی و شکل گرفتن خدا به صورت عیسی، به نام  
روح القدس، همپراز و همپایه ی دو شخصیت دیگر، بوجود آمد. هماهنگی و همکاری  
این سه شخصیت که نشانی از تجسم خدا در سه وجود مشخص مستقل است، پایه، تثلیث

با «اقانیم ثلاثه» و مبنای اعتقادی مسیحیان جهان را تشکیل می دهد. مسیحیان هر روز یکشنبه این مطلب را در بیانیه اعتقادی خود در کلیسا تکرار و اعتراف می کنند. قبول اقانیم ثلاثه، به عنوان خدا، به سادگی المحسام نگرفت. حتی در صدر مسیحیت نیز اختلافات بسیاری بر سر این موضوع بین گردانندگان مذهبی بوجود آمد. پولس، که خود طراح مبحث عیسیای مسیح به عنوان خدا بود، از تثلیث چیزی نمی گوید و از حدود پدر و پسر فرا تر نمی رود. بسیاری از روحانیون صدر مسیحیت نیز وجود يك خدا را که به دو صورت تجلی کرده باشد، می پذیرفتند. گروهی دیگر نظریه سلسله مراتب را قبول داشتند و می گفتند که خداوند پدر و خدای پسر دارای ماهیت مشترك نیستند و پسر را در مرتبه ای پائین تر از پدر قرار می دادند. پدر را وجود مطلق بی شریک می دانستند. چنانچه آریوس اسقف قسطنطنیه معتقد بود که عیسی خدا نیست بلکه آفریده خدا است. در مقابل، آتانازیوس (Atanasius) اسقف اسکندریه، پسر و پدر را از يك ماهیت می پذیرفت. عده ای دیگر از روحانیون صدر کلیسا معتقد بودند که پدر به صورت انسان ظاهر نشده و عیسی دارای جسم مادی و فناپذیر بود، تنها روح خدا در او حلول نموده بود. کلیسا با تمام این نظرات مخالف بود. اخذ تصمیم درباره این اختلافات، به اجتمع سران مسیحیت واگذار شد. در شورائی که در سال ۳۲۵ میلادی تحت ریاست امپراطور تشکیل شد، نظر آتانازیوس تأیید و آریوس از کلیسا طرد شد و تغییرات بسیاری در رسالات کائن مسیحیت در جهت تثبیت نظریه آتانازیوس، به عمل آمد.

در این شورا که به کنسل نیکه (پانیه Nicae) معروف است، کلیسای روم توانست، با حمایت امپراطور، عقاید مربوط به تثلیث را که با سیاست کلیسا سازگارتر بود، به شورا بقبولاند. در این شورا الوهیت عیسی و همطراز بودن پدر و پسر به تصویب رسید و اصل مسلم لایتغیر شناخته شد. در پاسخ این پرسش که عیسی چون سایر افراد بشر دارای گوشت و استخوان بوده و از مصائب درد و رنج می برده است، کلیسا گفت که عیسی دارای يك قالب بشری و يك روح انسانی وابسته به آن است، و يك روح الهی، عیسی در حالت بشری، انسانی کامل بوده با معصومیت مطلق. ولی ماهیت اصلی او را روح الهی تشکیل می داده است. چون گناه اولیه بشر توسط آدم، که خود انسانی بوده اتفاق افتاده، بنا براین کفار آن گناه نیز می بایستی توسط انسانی از همان نوع پرداخت شود. به همین دلیل عیسی که خود خدا است، به جسم

انسانی و روح بشری در آمد و پس از مخلوب شدن و فنا کردن خون خود برای پاک کردن گناه، به مبدا اصلی بازگشت.

نظرات این شورا مجدداً با مخالفت هائی مواجه شد. شورای دیگری در سال ۳۸۱ م. تشکیل گردید. و اصل تثلیث به طور قاطع مورد تصویب قرار گرفت و اقرار نامه ای نیز بر همین اساس تنظیم شد.

در قرن پنجم میلادی، نسطوریوس، اسقف قسطنطنیه که از مشکلین بنام کلیسا بود، عقیده دیگری را درباره الوهیت عیسی ابراز کرد و گفت: عیسی از نظر پیکر و جسم فردی است که مانند سایر افراد بشر دارای عقل و قوه اختیار است. در این پیکر انسانی الوهیت جای گرفته و وحدت حاصل شده است. مریم را نباید مادر خدا دانست. محال است زنی از افراد بشر نسبت به خدا سمت مادری داشته باشد. بلکه مریم پسری زائید که لوگوس یا روح خدا در آن جای گرفت و پایه ظهور الوهیت در عیسی شد. گروه اسکندریه به مخالفت بانسطوریوس پرداختند و اتهاماتی به یکدیگر وارد کردند. امپراتور، که سمت ریاست عماله بر کلیسا را داشت، برای رفع این اختلافات دستور تشکیل شورای دیگری را در سال ۴۵۱ میلادی صادر کرد. در شورای عالی اسقف ها که در شهر کالسدون (Chalcedon) در آسیای صغیر تشکیل شد، پیروان نسطوریوس کافر اعلام و از کلیسا طرد شدند و درباره الوهیت عیسی نیز اصولی وضع شد که هنوز پایه اعتقادی مسیحیان است:

«ما اقرار می کنیم که پسر یگانه خداوند عیسی مسیح، در آن واحد کامل در الوهیت، و کامل در بشریت است. هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است. دارای عقل و روح و جسم می باشد. از يك طرف با پدر در الوهیت از يك عنصر و گوهر است. از طرف دیگر، با ما در بشریت شریک می باشد. از هر جهت مانند ما است ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است. قبل از زمان وجود داشته است. مریم عذرا، که به خدا حامله بود، او را زائید و او مسیح یگانه پسر و خداوند ما است. زائیده شد، ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب، و امتزاج بدون تغییر و تبدیل، و بدون انقسام و تجزیه است. این اختلاف دو ماهیت، به هیچوجه به واسطه اتحاد با یکدیگر قابل فنا و انهدام نیست. بلکه خصائص ذاتی هر يك از آن در، الی الابد محفوظ خواهد ماند. پس عیسی یگانه مولود الهی، کلمه اوست. مسیح است، مانند دیگر انبیای قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد.»

پیروان نسطوریوس، با صدور این اعلامیه و طرد از کلیسا، از بین رفتند و در عقاید خود تغییر ندادند. بلکه برداشته، فعالیت خود افزودند و تا حدود سرحدات ایران پیش رفتند. امروزه در نواحی ترکیه، کردستان عراق و غرب ایران به حیات مذهبی خود ادامه می دهند.

در همین شورای اسقف ها در کالسدون بود که به امپراطور لقب « پوتی فکس ماکزیموس » داده شد. با این عمل وابستگی کلیسا به امپراطور تثبیت گردید. بعد از از بین رفتن امپراطوری روم و تجزیه اروپا به قطعات و ممالک کوچک، این لقب به پاپ اختصاص داده شد.

عده ای از مؤمنین مسیحی، برای اثبات این مطلب، که دین عیسی یکی از ادیان توحیدی است، تثلیث را تجلی خدای یگانه در سه صورت متفاوت توجیه می نمایند، که هر سه در عین حال در حکم واحدند. ولی کلیسا با این نظر موافق نیست و برای هر يك از پدر، پسر و روح القدس شخصیت های جداگانه و مستقلی قائل می باشد.

نباید تصور کرد که با تفویض مقام الوهیت به عیسی همه چیز خاتمه یافت. بلکه پس از اثبات الوهیت عیسی، مسئله الوهیت مریم و مادر خدائی او مطرح گردید. معجزات او گاهی بر معجزات فرزندش فزونی می گرفت. اگر عیسی در قرن بیستم میلادی از کارهای معجزه آسا دست کشیده است، برعکس مریم، به ظهور معجزات هنوز نیز مشغول است و عده زیادی از مسیحیان همه ساله روانه نقاط دور دست می شوند تا محلی را که مریم معجزه خود را به جهانیان عرضه کرده است، زیارت کنند، دخیل ببندند. طلب حاجت کنند و شفا بطلبند. در سال ۱۸۵۴ پاپ پیوس نهم (Pius IX) مقاله طهارت و عصمت مریم را مطرح کرد و آن را یکی از اصول دین مسیح اعلام نمود. در سال ۱۹۵۰، پاپ پیوس دوازدهم، معراج جسمانی مریم را به آسمان ها جزو اصول مقدس کلیسا اعلام کرد و گفت، به کلیسا الهام شده است که مریم نیز چون عیسی مسیح به طور یقین و با همین بدن به آسمان صعود کرده است.



## فصل ششم:

### معجزات عیسی

معجزه، عبارت از انجام عملی است که بشر عادی قادر به انجام آن باشد. خدایان برای اثبات برتری خود بر انسان ها، به معجزات متوسل می شدند و مؤمنین به وجود این خدایان، کوچکترین تردیدی درباره، معجزات و اعمال او به خود راه نمی دادند و حتی وقوع هر حادثه طبیعی را نیز یکی از معجزات خداوندی می شمردند.

معجزاتی که عهد جدید به عیسی نسبت می دهد، مطالب جدیدی نیستند. در طول تاریخ، پیروان هر آئینی برای بزرگتر جلوه دادن مراد خود نسبت های حیرت انگیز و شگفت آوری به او داده اند. بسیاری از قهرمانان داستان های باستانی و شخصیت های اسطوره ای قدیم یونان، بابل و مصر از مادر باکره به دنیا آمده اند. طبق عقیده پیروان بودا، یکی از معجزات شگرف بودا روی آب راه رفتن او بود. قصه رستاخیز خدایان در اساطیر یونان به حدی شایع بود که برخاستن عیسی از قبر، پس از کشته شدن و صعود به آسمان ها، به آسانی برای مردم آن زمان قابل قبول بود. بهترین کتابی که حکایت از معجزات فراوان برای اثبات قدرت و اراده خداوند می کند، تورا است. تورا معجزات خود را با تبدیل چویدستی موسی به مار بزرگی آغاز و سپس در هر یک از سفرها و فصول کتاب، یکی از اعمال معجزه آسای یهوه را بیان می نماید.

در تورا، زندگی برگزیده خدا از قبیل یوشع، الیاس، الیشع و دانیال نیز معجزات فراوانی از خود نشان می دهند. قدرت اعجاز یوشع به حدی است که خورشید و ماه را مدت ها بدون حرکت درمیانه آسمان نگه می دارد تا قوم یهود بتوانند کار جنگ با دشمنان را تا نابودی کامل آنان به پایان برسانند.

مفتر افسانه ساز یهودی که با ظهور معجزه خو گرفته بود، اغراق در آن را به منزله افزونی قدرت خداوند و اثبات خدائی عیسی - مسیح می پذیرد و با استفاده از سوابق تاریخی و خاطرات مردم، به روش توراه، همه معجزات را با هم در می آمیزد و به عیسی نسبت می دهد. اگر الیاس نبی بیماران را شفا می داد، اگر الیشع مردگان را زنده می کرد و کوزه روغن پیر زنی را به کوزه های متعدد روغن تبدیل می نمود و آب رودخانه را به دو پاره تقسیم می کرد، چرا عیسی، خدای خدازاده، نظیر این معجزات را انجام ندهد. او نیز کوزه های آب را به بهترین شراب تبدیل می کند، به مرده حیات دیگر باره می بخشد، بر روی دریای جلیل راه می رود و بالاخره پس از مصلوب شدن و به خاک سپرده شدن، از گور بر می خیزد و به آسمان ها بالا می رود. کتاب «عهدجدید» این معجزات را به عنوان بهترین دلیل بر اثبات الوهیت عیسی ارائه و اضافه می کند:

«عیسی معجزات دیگری نیز نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. لیکن آنقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است.»  
 یوحنا ۳۱ - ۲۰

یکی از معجزات بزرگ عیسی، مبارزه با دیوان و اجنه است. اعتقاد به وجود دیو و اجنه در کتب انبیای یهود قبل از اسارت دیده نمی شود. پس از تماس یهودیان با ایرانیان، اعتقاد به وجود دیو و جن و پری وارد باورهای یهود شد و در دوران قبل از پیدایش مسیح در سراسر خاورمیانه شایع گردید. قصه ها و معجزات مربوط به دیوها و جن ها در بین مردم به صورت حقایق مسلم با اندیشه آنان آمیخته شد. مقارن ظهور مسیحیت، داستان سلیمان و تسنط کامل او بر دیوها، اجنه و شیاطین بر سر زبان ها بود. داستان آوردن تخت ملکه سبا از حبشه به اورشلیم در يك بهمزدن مؤگان، آنقدر حقیقی و واقعی تصور می شد که در قرآن درآیه ۴۰ در سوره نمل نیز نقل شده است. بنابراین و باتوجه به چنین محیط خرافاتی که انجیل ها در آن محیط به وجود آمده اند، نقل قصصی درباره بیرون کردن جن از بدن انسان، امری غیر عادی و باورنکردنی به نظر نمی رسید. ولی مطلب جالب در باره بیرون راندن دیوها از بدن بیماران آنست که دیوها و جن ها قبل از انسان ها به این نکته پی می برند که عیسی پسر خداست.

«چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی را که مبتلا به انواع مرض ها بودند

نزد وی آورده‌ند و به هر يك از ایشان دست گذارد و شما داد. دیوها از بسیاری بیرون می‌رفتند و صبحه زنان می‌گفتند تو مسیح پسر خدا هستی و عیسی ایشان را قدغن کرد و نگذاشت که حرف بزنند. لوقا ۴۱ - ۴۰. مرقس ۱۱ - ۳

معجزاتی که در انجیل‌ها به عیسی نسبت می‌دهند، به حدی کردگانه و افسانه آمیز است که کمتر عقل سلیمی که دچار بیماری تعصب مذهبی نشده باشد می‌تواند بر آنها صحه گذارد. انتساب این اعمال به عیسی است که کتاب «عهد جدید» را به صورت قصه خردسالان در آورده و عیسی را به موجودی افسانه‌ای تبدیل نموده است. مبالغه در اعمال معجزه آسا، به حدی است که گاهی نویسندگان انجیل‌ها، خود از مفهوم کمات و نوشته‌های خود بی‌خبر می‌شوند و مطالبی می‌نویسند که با هیچیک از اصول مسیحیت نیز تطبیق نمی‌کند. خدای خدازاده را به دست شیطان می‌سپارند تا اورانه بیابان‌ها ببرد و مدت چهل روز تحت آزمایش قرار دهد. متی ۱ - ۴ لوقا ۲ - ۴

شفای بعضی از بیماران روحی، با توجه به اثر تلقین به نفس و ایمان شدید بیمار، امری است ممکن و حتی امروزه نیز از این روش در جوامع پیشرفته اروپا و آمریکا برای مداوای بیماران روحی استفاده می‌کنند. در حقیقت، این ایمان بیمار و تلقین به نفس است که او را معالجه می‌کند نه قدرت اعجاز عیسی نیز در موارد مختلف پس از شفای بیماران روحی، به آن‌ها می‌گفت:

«ایمان تو را شفا داد.» متی ۳ - ۱۸ و همان کتاب ۲ - ۹

و این امر منحصر به دین مسیح و اعمال عیسی نیست. هر مؤمنی در هر آئینی، وقتی به این مسئله ایمان پیدا کرد و به خود تلقین نمود که در اثر پیروی و انجام مناسکی چند، از بیماری روحی شفا خواهد یافت، امکان شفای او وجود دارد. این بهبودی تنها مدیون تلقین به نفسی است که بیمار به خود نموده و خود را آماده شفا یافتن کرده است. در این حالت، معجزه شفای بیمار از خارج صورت نمی‌گیرد، بلکه در درون بیمار، و با قدرت اراده او شکل گرفته است.

انجاء اعمالی که نتیجه نادیده گرفتن قوانین و نظام طبیعت باشد، نه صحت دارد و نه امکان وقوع. به طور کلی می‌توان گفت که در هیچ عصری، هیچ معجزه‌ای به وقوع نپیوسته است. ما در دنیای علت و معلول زندگی می‌کنیم نه در دنیای معجزات. ولی کنیسا و مؤمنان به خدائی عیسی، نمی‌توانند منکر وقوع معجزات باشند. چون اگر معجزات را از کتاب مقدس عیسویان برداریم، دیگر چیزی برای اثبات

الوهیت عیسی باقی نمی ماند و المجمل تنها به یک کتاب ساده اخلاقی تبدیل می شود. کلیسا برای نفوذ در دل مردم و اثبات خدا بودن عیسی، احتیاج به استدلال فلسفی ندارد. او در جستجوی مطالبی است که در دل مردم ساده لوح اثر کند و به خدا بودن عیسی ایمان بیاورند. برای مردم اسطوره پرست که بشنیدن افسانه ها علاقمندند، شرح معجزات عیسی بهترین راه ورود در دل ها و تثبیت الوهیت عیسی است.

کلیسا نیز از همین اصل تبعیت نمود و از راه ایمان به وقوع معجزه، ایمان به عیسای مسیح، خدای خدازاده را در دل ها تثبیت کرد. وقتی توده مردم به عیسی ایمان آوردند و خدا بودن او را از دل و جان پذیرفتند از راه نوارث و عادت در سسل های بعد رسوخ نمود، بحث درباره چگونگی وقوع معجزات، با افسانه بودن آنها زائد است. از آن پس تمام مؤمنین به عیسی، وقوع معجزات عیسی را امری عادی تلقی می کنند و می پذیرند.

معجزاتی که در «عهد جدید» دیده می شود، منحصر به خود عیسی نیست، بلکه قدرت معجزه گری و شفای کوران، لنگان، مبتلایان به امراض روحی، و حتی زنده کردن مردگان، در وجود شاگردان عیسی نیز مشاهده می شود.

«مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند. چون معجزاتی که از او صادر می می گشت، می شنیدند و می دیدند. زیرا که ارواح پبید از بسیاری که داشتند نعره زده بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیاری شفا می یافتند.» اعمال رسولان ۸ - ۶/ ۸  
«اما پطرس در همه نواحی گشته نزد مقدسین ساکن « لده » فرود آمد. در این جا شخصی «ای نیاس» نام بود که هشت سال از مرض فنج بر تخت خوابیده بود. پطرس وی را گفت ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می دهد برخیز و بستر خود را برچین. او در ساعت برخاست.» اعمال رسولان ۳۳/۳۵ - ۹

«از قضا» تلمیذ طابی تا» بیمار شد و در بیانا مرد. چون لده نزدیک بیانا بود. دو نفر نزد پطرس فرستادند که از آمدن نزد مادرنک مکن. آنگاه پطرس برخاسته با ایشان آمد. چون رسید او را به دالان بالاخانه بردند. پطرس همه را بیرون کرد. زانو زد و دعا کرد، به سوی مرده توجه نمود و گفت ای طابی تا، برخیز. که مرده در ساعت چشمان خود را باز کرد و نشست.» رسولان ۳۹/۴۱ - ۹

## فصل هفتم:

### بهشت و دوزخ

به طوری که در بحث مربوط به دین یهود گفته شد، در اسفار پنج گانه که مهم ترین قسمت تورا را تشکیل می دهد، سخنی از بهشت و دوزخ و عذاب های گوناگون الهی در دنیای دیگر در میان نیست. مجازات گنهکاران و کسانی که از دستورات یهود سرپیچی نمایند و شعائر دینی را رعایت نکنند، در همین دنیا خواهد بود. تنها بعد از اسارت قوم یهود در بابل و تماس با ایرانیان و آشنائی با دین زرتشت است که در پیشگونی های انبیای یهود، مطالبی در باره برخاستن مردگان، روز داوری، کفر و پاداش و بهشت و دوزخ دیده می شود. در همین دوران اندیشه ظهور منجی یهود که به صورت پادشاهی، قوم پراکنده را در یک جا متمرکز خواهد کرد، پیدا شد.

در «عهد جدید» و با توجه به آشنائی بیشتر یهودیان با دین زرتشت، درباره بهشت و دوزخ با شرح و تفصیل بیشتری ردبرو می شویم و عقاید جدیدی درباره فقدان آزادی انسان و عدم اختیار برای بشر، در مسیحیت راه می یابد.

یوحنا در باب دوم از رساله اول خود از ظهور دجال قبل از بازگشت عیسی صحبت می کند و می نویسد که در ساعت آخر دجال می آید، تا راه برای ظهور مسیح و نجات عالم و باطل کردن اعمال ابلیس باز نماید، و این روز منطبق است با روز رستاخیز و روزی که:

«خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد. ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل گردد. آنگاه پسرانسان را ببینید که با قوت و جلال عظیم سوار بر

ابرها می آید. در آن وقت فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد. ولی از آن ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاعی ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. « مرقس ۲۳ / ۲۴ - ۱۳

برطبق نوشته المجیل ها، ملاک رستگاری شخص در دنیای دیگر، اجرای اراده خدا و دستورات عیسی و نیکی به دیگران است:

«نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان می گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوند، خداوند آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم. آنگاه به ایشان صریحا خواهیم گفت که من هرگز آن ها را نشناختم، ای بدکاران از من دور شوید. هر که سخنان مرا بشنود و به جا آورد او را به مردی تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا نهاده است. « مرقس ۲۴ / ۱۲ - ۷

«آن که بذر نیکو می کارد پسر انسان، و مزرعه، این جهان است. تخم نیکو، ابنای ملکوت، و کرکاسها پسران شیریند و دشمنی که آن هارا کاشت، ابلیس است. و موسم حصاد، عاقبت این عالم، و دروکنندگان، فرشتگانند. پس هم چنان که کرکاس ها را جمع کرده و در آتش می سوزانید، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، که پسر انسان، ملانکه خود را فرستاده همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهد کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت. جانی که گریه و فشار دندان خواهد بود، آنگاه عادلان در ملکوت بدرخود، مثل آفتاب درخشان خواهند شد. « متی ۲۷ / ۴۴ - ۱۳

درباره رستاخیز و چگونگی رسیدگی به حساب نیکوکاران و بدکاران المجیل متی در فصل ۲۵ می گوید:

«چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملانکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست و جمیع امت ها در حضور او جمع شوند و آنها را از هم دیگر جدا کنند، به قسمی که شبان میش هارا از بزها جدا می کند و میش هارا بر دست راست و بزها را بر دست چپ خود قرار دهد. آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید، بیائید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. پس اصحاب چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت و عادلان در حیات جاودانی. « متی ۳۱ / ۴۶ - ۲۵

عیسی درباره سرنوشت حواریون می گوید:

«شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد، وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز بر دوازده کرسی نشسته بر دوازده سیط اسرائیل داوری خواهید نمود.» متی ۲۸ - ۱۹

درباره چگونگی ساختمان و وصف دورخ و بهشت، انجیل مرقس به ذکر این جمله: « در جهنم آتشی است که خاموشی نمی پذیرد. چنانکه گرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نپذیرد.» ۴۴ - ۹. اکتفا می کند و در هیچیک از سایر انجیل ها بیش از این مطلبی دیده نمی شود. درباره محل بهشت هر چهار انجیل ساکتند. تنها پولس در نامه خود به فرنطیان ۱۲ - ۳ اشاره ای به محل بهشت در آسمان سوم می کند و آن را جایگاه نیکوکاران می داند. در نامه های پولس، مطالب دیگری، جدا از آنچه در انجیل ها آمده است، در مورد رستگاری بشر در روز رستاخیز دیده می شود. به عقیده پولس، نیکوکار و مستحق ملکوت آسمان، کسی است که به عیسی ایمان داشته باشد، او را بپرستد و به نام او تمعید یافته باشد.

«زیرا اگر به زبان، عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزاند، نجات خواهی یافت.» رومیان ۹ - ۱۰

و اضافه می نماید که همه کس لیاقت و شایستگی چنین موهبتی را ندارد، بلکه این چنین افراد، بر گزیده خدا هستند که با اراده او انتخاب می شوند و در آنها ایمان ایجاد می گردد. خوبی و بدی در دست ما نیست و بستگی به اراده خداوند دارد و از پیش مشخص شده است.

«زیرا خداوند به موسی گفت: رحم خواهم فرمود به هر که بخوام رحم کنم و رفت خواهم نمود، به هر که بخوام رفت کنم. لاجرم، نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده می باشد. زیرا در کتاب به فرعون می گوید، برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر کنم، تا نام من در جهان ندا شود. بنا براین هر که را می خواهد رحیم می کند، و هر که را که می خواهد سنگدل می سازد و کیست که با اراده، او مقاومت کند.» رومیان ۲۰ / ۱۴ - ۱۹

پولس درباره رستاخیز می نویسد:

«این را از کلام خدا می گویم که ما زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم. برخوابیدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خداوند، باصنا و آواز رئیس فرشتگان و با

صُور خدا، از آسمان نازل خواهد شد. و مردگان در مسیح، اول برخوانند خاست. آنکه ما که زنده باقی باشیم، با ایشان در ارها خواهیم شد تا حماوند را در هوا استفسال کنیم و هم چنان با خدا خواهیم ماند. سالونیکیان ۱۷/۱۵ - ۴

چون این نظرات با سیاست کلیسا تضییق می کرد، عمبرعم اختلاف فاحشی که با عقاید مذکور در انجیل ها داشت، آن ها را سرلوحه تبلیغات خود قرار داد و بر همین مبنا، بسیاری از متعکران و مقدسین کلیسا نیز سرنوشت انسان در انتخاب راه نیک و بد را مدیون اراده خداوند می دانند معتقدند که اوست که از روز نخست آسمان را بر می گزیند و مورد عنایت قرار می دهد یا طرد می کند.

«یعقوب را دوست می دارد و عیصو را دشمن می دارد تا دولت و جلال خود را بشناساند.» رومیان ۲۴ - ۹ متقابلاً عده ای از پیشوایان مسیحیت، وجود جهنم و آتش سوزان را برای تادیب انسان، مخالف اصل عدالت و دلسوزی پدر به حال فرزندان می دانند و با توجه به این نوشته انجیل ها که «خداوند خویشید را برفراز اشخاص شریر و خوب هردو بلند می کند و بر روی مردمان عالم و ظالم هردو باران می باراند.» معتقدند، که امکان ندارد خداوند مهربان و رئوف، جهنمی از آتش سوزان برای فرزندان خود فراهم کند.

در سنت کلیسا روزی به نام روز ارواح وجود دارد که در آن روز، ناقوس ها را برای خلاصی ارواح به صدا در می آورند و درکنیسا مراسم خاص عبادی برپا می کنند. این مراسم برپایه، این اعتقاد است که گناهکاران مسیحی که غسل تعمیدیافته باشند، به جهنم داخل نخواهند شد، بلکه در محس به نام تصفیه خانه یا برزخ (Purgatory) جای داده خواهند شد تا با وساطت کلیسا، دادن صدقه و خواندن دعا از طرف بازماندگان و مسیحیان، آزاد شوند.



## فصل هشتم:

### کلیسای اورتودوکس شرق و تحولات مذهبی

#### کلیسای اورتودوکس شرق:

پس از تجزیه امپراطوری روم به دو قسمت شرقی و غربی، کلیسا نیز به تبعیت از پیشامدهای سیاسی، به دو کلیسای شرقی - قسطنطنیه - (اسلامبول) و کلیسای روم تقسیم شد. این انفصال در سال ۱۰۵۴ قطعیت یافت.

کلیسای قسطنطنیه، مدعی تفوق و ریاست بر کلیه کلیساهای شرق بود. ولی عملاً، در هر کشوری کلیساهای اورتودوکسی، کلیسای مستقلی بودند که به واحدهای کوچکتر تقسیم می شدند و همه در اصول عقاید و روایات اورتودوکسی با سایر کلیساهای اورتودوکسی کشورهای دیگر متفق و همعقیده بودند. پس از سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳، به دست ترکان عثمانی، کلیسای اورتودوکس از آن شهر به بلاد اسلاو منتقل شد و بزرگترین کانون آن در مسکو استقرار یافت. ولی اتحاد کلیساهای اورتودوکسی هیچگاه قطع نشد و اعتقاد نامه دیرین که توسط پاحیی دمشقی نوشته شده بود، مورد قبول تمام کلیساهای اورتودوکسی می باشد.

پاحیی دمشقی، یک قرن پس از استیلای اسلام بر سوریه، اعتقادنامه ای بر پایه اصول زیر تهیه نمود:

«ایمان به تجسم خداوند در وجود عیسی، اجرای اعمال و مناسک عبادی در کلیسا از روی خلوص نیت، اعتقاد به وجود حیات در عیسی در زمان حاضر با اجرای مقدسات هفتگانه:

۱ - تعهید. ۲ - تدهین (۱). ۳ - عشاء ربانی. ۴ - اعتراف. ۵ - قبول سلسله مراتب مقدس کلیسائی. ۶ - عروسی. ۷ - تدهین.»

کلیسای شرق مخالف ریاست عالیہ پاپ در واتیکان بر تمام جوامع مسیحیت می باشد و شخص پاپ را نیز معصوم و عاری از خطائی داند. بلکه معتقد است که پاپ نیز يك انسان است و مانند هر انسان دیگر، حتی در مسائل مذهبی و ایمانی، برای او نیز امکان خطا وجود دارد. نکته دیگر، اختلافی است که در سبک معماری و تزئینات داخل کلیساهای شرق و غرب دیده می شود. در کلیساهای شرق برخلاف کلیساهای کاتولیک، صور و مجسمه ها تجسمی از روح القدس می باشند و مؤمنان آنان را وسیله انتقال لطف و مرحمت الهی به بشر می پندارند و معتقدند که نه تنها صور و مجسمه ها، بلکه آداب و مناسک انجام شده در کلیسا نیز دارای همان درجه حرمت و تقدس است و آنها نیز وسیله انتقال الطاف الهی می باشند.

### فرق مختلف مسیحیت

در آغاز جنگ های صلیبی، تمام سازمان های راهبی مسیحی در دست دو فرقه بن دیکتن ها (Benedictines) و سیس تری کن ها (Cisterrians) بود. ولی طولی نکشید که فرقه های دومی نی کن و فرانسیس کن جانشین آنان شدند. دومی نیکن ها توسط «سنت دومی نیکن» اسپانیولی، و به منظور تعلیم و آموزش مردم، بوجود آمدند. این جماعت جامه های سیاه می پوشیدند، و غذای خود را از راه گدائی تأمین می کردند.

فرقه فرانسیس کن توسط شخصی به نام فرانسیس اسیس (Francis Assis) پایه گذاری شد. پدرش مردی تاجر بود. چون فرانسیس در جمع آوری مال از خود لیاقتی نشان نمی داد، پدر او را از ارث محروم کرد. فرانسیس با زنی فقیر ازدواج کرد. ساده ترین طعام را می خورد و همیشه لباس خاکستری رنگ برتن داشت. برای امرار معاش روزانه کار می کرد. هر وقت کاری پیدا نمی کرد، از راه تکدی ارتزاق می نمود.

---

۱ - تدهین عبارتست از مالیدن روغن مقدس به بدن بیماران به امیدشفا.

همواره مردم را موعظه می کرد و از بیماران دستگیری می نمود. پس از آن که دوازده تن به او گرویدند، از پاپ اجازه تاسیس فرقه مذهبی گرفت. این فرقه به سرعت حیرت آوری ترقی کرد و سازمان و تشکیلات منظمی در اغلب شهرها و کشورهای تحت سرپرستی راهبان همان منطقه، بوجود آورد. و سازمان دیگری نیز برای زنان راهبه تشکیل داد. در زمان پاپ گریگوری دوم، همین دو فرقه زهاد مذهبی، مأمور اجرای تفتیش عقاید در اروپا شدند و از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند.

با پیدایش رنسانس و بیدار شدن حس استقلال طلبی در مردم اروپا و اکتشافات بزرگ جغرافیائی در دنیا، از دامنه نفوذ و قدرت پاپ در اروپا کاسته شد. مردم بر مالیات های اجباری که کلیسا به عناوین مختلف از قبیل، حق آموزش، معافی از کیفر، حق اعتراف گناهان، حق غسل تعمید، مالیات ازدواج، اجرای مراسم عزا و سایر مراسم مذهبی از آنان می گرفت، اعتراض کردند. با ظهور طبقه تجار و پیشه وران و افزایش تعداد شهر نشینان، مسائل دینی نیز طبق تقابلات شهروندان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. اعمال کلیسا زیر ذره بین انتقاد رفت. مردم به این نتیجه رسیدند که کلیسا، تنها يك مؤسسه، عریض و طویل و وسیله جمع آوری نقدینه و املاك برای تحویل آن به خزانه روم و تأمین مخارج اعمال نا پسند طبقه کشیشان در واتیکان می باشد. به این ترتیب، بین کلیسا و افکار عمومی شکاف عمیقی ایجاد شد و بی تدبیری کلیسا هر روزه بر عمق و وسعت آن افزود. زمان آماده برای رفورم دینی در اروپا شده بود که شخصی به نام مارتین لوتر (Martin luther) رهبری این رفورم را بر عهده گرفت.

لوتر در سال ۱۴۸۳ در آلمان در يك خانواده روستائی مشغول به دنیا آمد. در ایام جوانی، طریق رهبانیت پیش گرفت و در دیوی، با انتظامات مشکل دیر، به ریاضت و عبادت پرداخت. در سال ۱۵۰۷، در جرگه کشیشان در آمد. پس از چندی به استادی دانشگاه ویتن برگ (Wittenberg) برگزیده شد و به تعلیم فلسفه پرداخت. لوتر، در سفری که به روم کرد، از مشاهده دستگاه پاپ و اشخاص فاسدی که به نام گردانندگان کلیسا بر سر کار بودند، سخت متأثر شد. لوتر از مطالعه رسالات پولس، به این نتیجه رسید که، تنها ایمان برای نجات انسان کافی است و خداوند چون پدری مهربان به صاحبان ایمان و هرکس که با توکل و ایمان زندگی کند، از محبت دریغ نخواهد کرد. برای وصول به این مرحله نیز، انسان احتیاجی به حاجب و دربان ندارد. هر فرد

مسئول مستقیم مذهب خویش است و باید دین و راه پرستش خداوند را در ارتباط با کتاب مقدس، آزادانه انتخاب کند. کشیش و روحانی، واسطه رحمت خدا و عامل نظارت در اجرای مناسک دینی نیستند. لوثر، عمل کبیرا در مورد دریافت حق توبه و مغفرت، به شدت مورد انتقاد قرار داد و اعلامیه ای نیز در این باره صادر کرد که مورد استقبال مردم آلمان قرار گرفت. پاپ از صدور این اعلامیه برآشفته و امر کرد تا لوثر را محاکمه نمایند. ولی با وساطت فرمانروای ساکسون، از شدت عمل خود کاست و لوثر را مجبور کرد تا در اوراق کتاب مقدس تفحص بیشتری به عمل آورد.

لوثر معتقد شده بود که تنها قوه حاکمه میان عیسویان، کتاب مقدس است و هرگونه تشکیلات کشیشی و کلیسایی غیر ضروری است. کتاب مقدس باید به نحوی نوشته شود که برای عموم قابل فهم باشد تا مردم با مطالعه آن، ایمان را در قلب خود احساس کنند. هرکس که به این درجه از ایمان رسید، می تواند کشیش خود باشد. او می نویسد:

«اگر مطالب انجیل را با چشم عقل بگیریم، غیر ممکن، بیهوده و بی معنی به نظر می رسد. چه چیز از این بی معناتر و غیرممکن تر که مسیح در آخرین شب حیات خود، تن و جان خود را برای خوردن به ما بدهد که مرده ها در روز حشر دوباره برمی خیزند، که مسیح پسر خداوند در رحم مادری باکره نطفه می گیرد، به صورت مردی رشد می کند و مرگ شرم آوری را بر روی صلیب تحمل می کند.»

چون اقدامات و انتشارات لوثر، به نظر کلیسای روم، در حکم طغیان بر ضد مقدسات بود، پاپ حکمی صادر و لوثر را تکفیر کرد. امپراطور شارل پنجم را مأمور اجرای حکم نمود. لوثر را محاکمه کردند و حکم توفیف او صادر شد. ولی فردریک شاهزاده که به شدت از او حمایت می کرد، لوثر را در قصر خود مخفی نمود. لوثر از فراغت اجباری که به دست آورده بود، استفاده کرد و کتاب مقدس را به آلمانی ترجمه نمود و در دسترس عموم مردم آلمان قرار داد. این اقدام لوثر، نه تنها کتاب مقدس را از انحصار کلیسا خارج کرد، بلکه باعث وحدت بیشتر مردم آلمانی زبان شد و آلمان ها بهتر توانستند مطالب کتاب مقدس را به زبان مادری خود بخوانند.

لوثر در سال ۱۵۴۶م، درگذشت. ولی اقدامات اصلاح طلبانه مذهبی او خیلی زود در سراسر آلمان و از آنجا به شمال اروپا رخنه نمود. پس از جنگ داخلی آلمان که به صلح اوگسبورگ (Augsburg) در سال ۱۵۵۵م منتهی شد، حقوق متساوی به تمام

افراد هریک ازدو کیسای کاتولیک و لوترین داده شد. مذهب رسمی هر قسمت از آلمان، مذهب حکمران همان ناحیه تعیین و وظائف اسقف ها نیز برعهده حکمرانان همان نواحی واگذار گردید.

## اصلاحات مذهبی در سایر کشورهای اروپا

اصلاحات مذهبی در سوئیس با شدت و درگیری های بیشتری آغاز شد. اولریخ زوینگلی (Ulrich Zwingli) (۱۵۳۱ - ۱۴۸۴م)، پیشوای رفرم مذهبی در شمال سوئیس، بر این عقیده بود که مسیحیان باید فقط بر طبق احکام کتاب مقدس عمل نمایند. هیچ تکلیفی برای انجام دستورات کلیسا که در کتاب نوشته نشده است، ندارند. او دستور داد تمام صور و تمثال ها و صلیب هائی که در کلیسا ها بود بردارند. سرود ها را بدون موزیک بخوانند و آداب و مراسم عشاء ربانی را نیز موقوف کرد. به عقیده زوینگلی، راه اجراء عشاء ربانی آن است که هر مرد مسیحی سعی کند حتی الامکان گفتار و کردار خود را با اعمال مسیحیان صدر مسیحیت منطبق نماید. از آداب و تشریفات به حد اقل اکتفا کند. نظام امور کلیسا در هر محل باید در دست شورای روحانی منتخب از مردم همان محل باشد.

اجرای نظرات زوینگلی، در بعضی از شهر های سوئیس و کشورهای مرکزی اروپا موجب اختلافات شدید و جنگ بین کاتولیک ها و طرفداران زوینگلی شد. زوینگلی در یکی از این درگیری ها کشته شد. ولی عقاید او در محل باقی ماند و در جنوب سوئیس توسط فارل (Farel) و همکار فرانسوی او کالون (John Calvin) دنبال شد. کالون که از فرانسه فرار کرده بود، کتابی به نام «تأسیسات مذهب مسیح» نوشت که بعدها از مهم ترین کتب اصلاحی مذهبی به شمار آمد. و همین کتاب پایه ایجاد فرقه پرس بی تاریخین ها (Presby Terianes) را تشکیل داد.

کالون توانست در رفتار و کردار مردم ژنو تأثیر فوق العاده ای نماید و آنان را به مردمی زاهد و خشک تبدیل، و جامعه ای به وجود آورد که با همکاری شورای شهر مستقلاً امور مذهبی را اداره کند. همچنین پناهگاهی باشد برای کسانی که به علل اختلافات مذهبی از وطن خود تبعید و یا فرار کرده اند.

دامنه اصلاحات مذهبی که در آلمان توسط لوتر و در سوئیس توسط زوینگلی و

کالون شروع شده بود، به سایر کشورهای اروپائی نیز سرایت کرد. پروتستان های فرانسوی، که به نام هوگنو (Huguenots) خوانده می شدند، با پیروی از طریقه کالون، کلیسایی برای خود ترتیب دادند. کشیشان کاتولیک که متکی به دربار فرانسه بودند، شارل نهم را وادار کردند تا فرمان قتل عام پروتستان ها را در سنت بارتلمو (St. Barthelemy) صادر کند. در اوت ۱۵۷۳م. بیش از بیست هزار پروتستان را به قتل رساندند. چون سرداران فرانسوی از هوگنوها حمایت می کردند، در سال ۱۵۹۸ فرمان «نانت» صادر شد و آزادی عقیده و ایمان در دوپست شهر فرانسه به پروتستان ها اعطا گردید. لیکن لونی چهارده در سال ۱۶۸۵م. این فرمان را لغو و پروتستانیزم را غیر قانونی اعلام نمود. در زمان ناپلئون، پروتستان ها به آزادی کامل مذهبی دست یافتند.

مقارن انتشار موج اعتراضات مذهبی در اروپا، هلند در تحت استیلای اسپانیا بود. سلاطین اسپانیا، از نظر تعصب شدیدی که نسبت به مذهب کاتولیک داشتند، مصمم شدند از هرگونه انحراف مذهبی در هلند جلوگیری کنند. دوک آلا (Duke of Alva) را که مردی قسی القلب بود، برای سرکوبی هلندی ها به آن سرزمین اعزام نمودند. مردم هلند به شورش برخاستند و جنگ بین حکومت و مردم مدت ها به طول انجامید. تا سرانجام، به استقلال کامل کشور هلند منتهی شد و مردم این سرزمین کلیسای خود را براساس عقاید مذهبی کالون بنیان نهادند.

در انگلستان، اصلاحات مذهبی به گونه دیگری آغاز شد. هانری هشتم که مایل بود از زن خود کاترین آراگون جدا شود، از پاپ تقاضا کرد ازدواج آن دورا فسخ نماید. پاپ با این تقاضا موافقت نکرد و آن را غیر شرعی خواند. هانری هم به تهدید خود عمل نمود و رابطه خود را با کلیسای روم قطع کرد. پارلمان انگلیس بر این عمل پادشاه صحنه گذاشت و تصویب کرد که رتیس روحانی کشور توسط خود پادشاه انتخاب گردد، و اگر احدی ریاست روحانی منتخب و منصوب پادشاه را انکار کند، خائن به مملکت شمرده شود. هانری از ارسال وجوه هنگفتی که همه ساله به روم فرستاده می شد، جلوگیری کرد. املاک و اراضی کلیسا و پیرهای راهبان را تصرف و بین نجیبای انگلیس تقسیم کرد. کتاب مقدس را به انگلیسی ترجمه نمود و در دسترس عموم قرار داد. مری که بعد از او به سلطنت رسید، زنی کاتولیک و متعصب بود. او سعی کرد که انگلیس را دوباره تحت ریاست روحانی پاپ قرار دهد، ولی با مخالفت مردم مواجه شد و عده زیادی جان خود

را از دست دادند. پس از او الیزابت با پروتستان‌ها کنار آمد و به موجب قانونی که در ۱۵۵۹م، از تصویب پارلمان انگلیس گذشت، قرانت کتاب دعای عمومی (The Book of Common Prayer) در مقام کلیساهای انگلیس معمول گردید. در این کتاب مبادی و اصول پروتستانیزم خلاصه گردیده و همین کتاب وعقاید مذهبی آن تا به امروز در انگلیس ادامه دارد.

وقتی مری، ملکه انگلیس، تصمیم به اعاده مذهب کاتولیک در انگلیس گرفت، عده زیادی از مردم انگلیس که طالب آزادی بیشتر مذهبی بودند، به اروپا گریختند و در سوئیس به تشکیلات کالون پیوستند. در زمان سلطنت الیزابت این عده به انگلیس باز گشتند و آموزش‌های خود را در مراسم عبادی به کار بردند. شارل اول پادشاه انگلیس، وقتی تصمیم گرفت که این جماعت را در اجرای مراسم، تابع کلیسای انگلیس کند و سلسله مراتب اسقف‌ها و کشیش‌ها را در اسکاتلند برقرار سازد، این عده به مخالفت با تصمیم پادشاه برخاستند و سوگند یاد کردند تا پای جان ایستادگی کنند. مباحثات سیاسی در پارلمان و منازعه بین زهاد (Puritans) و پادشاه، مدت ۲۰ سال از ۱۶۲۸ تا ۱۶۴۸ ادامه داشت تا بالاخره زهاد در جنگل بر پادشاه فائق آمدند و شارل را دستگیر و در سال ۱۶۴۹ سر او را از تنش جدا کردند. «ارلبورگرا موال» پیشوای فرقه زهاد تا پایان عمر (۱۶۵۸) بر انگلیس حکمفرمای مستبد بود و در سال ۱۶۵۳ پارلمان را تعطیل و بر سر در آن آگهی کرد، «این خانه اجاره داده می‌شود». کلیسای زهاد با قدرت کامل در این مدت دائر بود و اساس «پرس بی تارنیسم» در اسکاتلند و امریکای شمالی رواج کامل یافت. با تجدید سلطنت و بازگشت شارل دوم به انگلیس، بنا به تصویب پارلمان، مسلک (زهاد) (Puritanism) به کلی از انگلیس طرد شد.

فرق دیگری از مسیحیت که برای خود پیروانی در گوشه و کنار دنیا دست و پا کرده اند عبارتند از:

#### اناباپتیست‌ها (Anabaptistes) (دوباره تعمید یافتگان)

این فرقه غسل تعمید اطفال صغیر را مردود می‌شناسند و آن را يك تقلید کورکورانه می‌دانند و معتقدند که، هر مسیحی باید پس از رسیدن به سن بلوغ تعمید شود. خدمت سربازی و ورود در دوائر دولتی را از مظاهر ظلم می‌شمارند. در محاکم دولتی از قسم خوردن ابا دارند. فقط به گفتن آری و یا نه اکتفا می‌کنند.

طبقه کشیشان را مردمی ریاکار و منافق می دانند. تنها سنت و روش عیسی را سرمشق زندگی خود قرار می دهند. مراسم عبادی را درخانه های خود معمول و عشاء ربانی را به اسلوب اولیه حواریون انجام می دهند. این دسته فویاً ایمان دارند که روزی عیسی سوار بر ابرها به زمین بازخواهد گشت و بین مردم داوری خواهد کرد. بیشتر کسبه شهرها و دهقانان پیرو این مسلک اند.

### کویکرها (Quakers)

این جنبش مذهبی، در دوران جنگ داخلی انگلیس و سلطنت شارل اول، برعلیه تشریفات زائد کلیسا، به وجود آمد. مؤسس این فرقه، جرج فاکس (Georg Fox)، معتقد بود که دین مسیح، تنها قبول و تکرار يك سلسله مطالب و محفوظات و اعتقاد به المجمل نیست، بلکه پایه این دین باید بر اعتقاد قلبی و ایمان واقعی متکی باشد و وصول به این مرحله از ایمان نیز با رفتن به کلیسا و ذکر يك سلسله اوزاد و ادعیه پیش ساخته و گوش کردن به سخنان کشیش، حاصل نمی شود. بلکه دل آدمی باید از نور ایمان روشن شود و این نور نیز در اثر خلوص نیت، از طرف خدا به قلب و وجدان شخص نفوذ می کند. خداوند هر که را که بخواهد مورد عنایت و محبت قرار می دهد. در این میانه، واسطه و وسیله و کشیش و مرد روحانی لازم نیست. این فرقه مخالف جنگ و قسم خوردن می باشند و رعایت مقدسات هفتگانه مذهبی را الزامی نمی دانند. تکریم و تعظیم در برابر تصاویر و مجسمه ها در کلیسا را بت پرستی می پندارند، و می گویند که مردم مؤمن باید، پس از دعا و مناجات، خاموش و متفکر باقی بمانند تا نور خدائی در دل او راه یابد. وقتی که نخست وزیر انگلیس، ویلیام پن (W. Penn) ناحیه پنسیلوانیا در امریکا را به طالبان آزادی در اجرای مراسم مذهبی اختصاص داد، عده کثیری از کویکرها به این ایالت مهاجرت کردند.

### Unitarians (طرفداران وحدت)

بنیانگذار این فرقه طبیب اسپانیولی به نام میکائیل سروئوس (Michael Servetus) بود. او به این اعتقاد رسیده بود که در کتاب مقدس مطلبی درباره تثلیث وجود ندارد و این عقیده کفر محض است. او عقیده به تثلیث را از ابداعات کلیسا و ترکیب خدای واحد از اجزای سه گانه، پدر، پسر و روح القدس



رامحال می دانست. معجزات عیسی را تماماً انکار می کرد. مسئله باکره بودن مریم را نیز قبول نداشت. عقاید او موجب تحریک کاتولیک ها و پروتستان ها هردو گردید. به طوری که وقتی به طورناشناس به ژنو رفت و مردم به هويت او پی بردند، او را زنده درآتش سوزاندند. مرگ سروتنی موجب از بین رفتن عقاید مذهبی او نشد و طرفدارانش هنوز در لهستان و کشورهای مجاور آن به سر می برند.

### مورمونیزم Mormonism

در سال ۱۸۳۰ میلادی، یکی از اهالی ایالات متحده امریکا، به نام ژوزف اسمیت (Joseph Smith)، فرقه جدیدی از مسیحیت به نام مورمونیزم را پایه گذاری کرد. کتاب مقدس جدیدی، به سبک تورا و انجیل، با اساسی ابداعی نوشت و آن را گفتار خدا و تعالیم عیسی - مسیح به نفیث ها (Nephites) نامید. در مقدمه، کتاب مورمون می نویسد: «کتاب مورمون، کتاب مقدسی است، همانند تورا و یهود». این کتاب گفتار و اعمال خدا است با مردم قدیم امریکا و همانند تورا حاوی تعلیمات ابدی انجیل است که توسط انبیای متعددی، از طریق وحی و الهامات پیغمبرانه، نوشته شده است.

مورمون ها عقیده دارند، که تورا تنها کتاب مقدسی نیست که بر فرزندان اسرائیل نازل شده، بلکه خداوند به سایر مللی که در شمال و جنوب، شرق و غرب ویا در جزایر دورافتاده اقیانوس ها ساکنند نیز کلام خود را نازل می کند:

«من به یهود سخن گفتم و آن ها نوشتند. من به نفیث ها (Nephites) سخن گفتم و آنها نوشتند من به سایر قبایل نیز سخن خواهم گفت و آنها خواهند نوشت.»  
نفیث ۲ - ۲۹

«کتاب مورمون» داستان زندگی دسته، دیگری از فرزندان ابراهیم و اسمعیل و آمدن آنها به امریکا است. داستان مهاجرت لهی (Lehi) و زن او ساریا (Sariha) از اورشلیم به طرف آب های بزرگ که توسط نفی (Nephi) پسر لهی، نوشته شده است. داستان تمدن های بسیار قدیم، داستان یهودیانی که در ۶۰۰ سال قبل از میلاد از اورشلیم به امریکا مهاجرت کردند و به دولت نفیث ها (Nephites) و لامانیت ها (Lamanites) تقسیم شدند. دسته ای دیگر از قبایل یهود، به نام جاردیت ها (Jardites)، خیلی زودتر از این تاریخ، و در زمانی که خداوند زبان مردم بابل را

مغشوش کرد نامنظور یکدیگر را درک نکنند، به امریکا مهاجرت کردند. پس از هزاران سال قحطی این مردم از بین رفتند، تنها لامانیت ها باقی ماندند، که اجساد سرخپوستان امریکا هستند.

مهم ترین قسمت «کتاب مورمون» تعلیمات مذهبی شخص عیسی است که پس از مصلوب شدن در اورشلیم و صعود به آسمان ها، به مفیت ها آموزش داد. عیسی فلسفه و اصول الجلیل و راه دست یابی به آرامش و صفای دنیوی و رستگاری اخروی را در امریکا به مفیت ها آموخت.

خلاصه تعلیمات عیسی و سخنان انبیاء توسط مورمون (Mormon)، نبی و تاریخ نویس، جمع آوری و بر روی الواح طلائی نقش شد. مورمون، الواح طلائی را به پسرش مورمونی (Mormoni) سپرد. مورمونی نیز کلامی چند بر آن افزود و الواح طلائی را در محلی در تپه های کوموراه (Cumorah) پنهان کرد. در ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۳ م، مورمونی، به هیئت روحانی مقدس، در رؤیا بر نبی ژوزف اسمیت ظاهر شد و به او تعلیمات لازم برای دستیابی به الواح طلائی و ترجمه، نوشته ها به انگلیسی را داد. ژوزف اسمیت، پس از پیدا کردن الواح، آن ها را به کمک الهامات غیبی به انگلیسی ترجمه کرد.

کانون تعلیمات مذهبی مورمونسم رابعیسی و اثبات این مطلب که عیسی، همان مسیح موعود در توراهاست، تشکیل می دهد.

ژوزف اسمیت در سال ۱۸۴۴ در حمله مخالفان مذهبی کشته شد. ولی در سال ۱۸۴۷ در زمان دومین رهبر این فرقه، بنجامین یونگ (Benjamin Young) (۷۷ - ۱۸۰۱ م) مورمونسم توانست در ناحیه سالت لیک سیتی (Salt Lake City) تشکیلات و دستگاه مفصل تبلیغاتی برای خود دست و پا کند. امروزه کلیسای مورمون ها به نام «کلیسای مقدسین متاخر عیسی - مسیح» (The Church of Jesus Christ of Latter - Day Saints) دارای بیش از ۳ میلیون پیرو می باشد که دو میلیون آن در خاک امریکا ساکن اند.

### فرق دیگر مسیحی:

از قبیل متدیست (Methodists) پنتاکوست ها (Pentecostes)، و زهاد (Pietism) و ارتش نجات بخش (Salvation Army) با عقایدی کم و بیش مشابه

عقاید سایر مسیحیان، وجود دارند. اما ورای اختلافات ظاهری، تمام این فرق در قبول نکات زیر مشترک هستند:

عیسی را خدای دانند، که به صورت بشری برای پاک کردن گناه اولیه انسان به زمین نازل شد و پس از آن که به دست قوم یهودیه صلیب کشیده شد به آسمان ها صعود نمود. عیسی برای برقراری حکومت خدا و اجرای دستورات او، باز دیگر به زمین خواهد آمد. تمام فرق معتقد به وجود کلیسایه عنوان محل پرستش و یا اجتماع افراد برای درک اراده خدای باشند و کتاب مقدس را عالیترین و بزرگترین سند مذهبی و اجرای مفاد آن و تشریفات مذهبی را برای ایجاد و ادامه حیات اخلاقی، ضروری می دانند.

## بخش چهارم محمدودین اسلام

- فصل اول : نگاهی به شبه جزیره عربستان و اعتقادات اعراب مقارن ظهور اسلام
- فصل دوم : جامعه عرب مقارن ظهور اسلام.
- فصل سوم : زندگانی محمد.  
آغاز نبوت.  
مدینه و آغاز تشکیل امپراطوری اسلامی.
- فصل چهارم : دین اسلام.
- فصل پنجم : تأثیر اعتقادات، سنن و باورهای اعراب جاهلیت در اسلام.  
خدا و انسان - خدائی.  
حج.  
ماه های حرام.  
قصاص.  
روزه.  
نماز.  
روح، جن و دیو.
- فصل ششم : قرآن.  
داستان عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح.  
داستان عرانبیق.  
معراج.  
ناسخ و منسوخ.  
زنان محمد.  
داستان افك.  
داستان ماریه و تحریم همخوابگی با او.  
داستان زنانی که خودرابه رایگان در اختیار محمد می گذاشتند
- فصل هفتم : بهشت و دوزخ.
- فصل هشتم : دین اسلام پس از درگذشت محمد. فرق مختلف اسلامی.

## بخش چهارم

### محدودین اسلام

#### فصل اول:

نگاهی به شبه جزیره عربستان و اعتقادات اعراب مقارن ظهور اسلام

شبه جزیره عربستان، در میان شبه جزیره های جهان، از نظر مساحت، بزرگترین شبه جزیره است. در شرق و جنوب و غرب، خلیج فارس، اقیانوس هند و دریای سرخ این جزیره را در بر گرفته اند. حد شمالی آن خط فرضی است که از خلیج عقبه در دریای سرخ، تا مصب اروندرود در خلیج فارس امتداد دارد.

با آن که جزیره العرب از سه طرف به دریای پیوندد، آب و هوای دریائی نمی تواند از شدت گرمای آن بکاهد و بر خشکی زیاده از حد آن چیره گردد. بخار آبی که از دریاها و اطراف بر می خیزد، کمتر به قسمت های میانه آن می رسد. بخش باختری این سرزمین بلند و مشرف بر کرانه های دریای احمر است و رشته کوه های پیوسته از بلاد شام تا یمن ادامه دارد که اعراب به آن، کوه های «سرات» می گویند. حد متوسط بلندی آن ۵۰۰۰ پا و بلندترین نقطه آن در یمن، ۱۲۳۲۶ پا ارتفاع دارد. شیب بسیار تند و سخت آن در کرانه های بحر احمر، تخته سنگ های متفرق بسیاری را به وجود آورده که مانع نزدیک شدن کشتی ها به ساحل است. سرایشی به طرف خلیج فارس ملایم و طولانی است و بیشتر این قسمت از جزیره العرب از دره ها، دشت ها و بیابان های خشک و ریگزارهای متحرک تشکیل شده است.

بعضی از قسمت های حجاز به فرادانی آب و حاصلخیزی خاک مشهورند. از جمله روستای خیبر، که آن را بهترین روستای عرب می دانند. ولی در سایر قسمت ها، زمین برهنه مستقیماً از پرتابش اشعه، آفتاب و دگرگونی های جوی فرار می گیرد. چون بارانی نمی بارد و گیاهی نمی روید، خاک خشک می شود و رفته رفته در اثر تابش آفتاب سوزان، به ذرات بسیار ریز تبدیل می گردد و باد آن ها را به آسانی جا به جا می

کند. وقتی سرعت باد افزایش یافت، لایه های روتی از جا کنده می شوند و لایه های زیرین مراحل پوسیدگی و ریزشیدن را آغاز می کنند و بعد متحرک می شوند. ریگ روان، اثرات شوم خود را بر گیاه و درختان باقی می گذارد. بیش از يك سوم جزیره العرب را بیابان های الريح الخالی تشکیل می دهد، که حتی اعراب نومی نیز از ورود به بعضی از نواحی آن بیم دارند. در جنوب ریح الخالی، ناحیه پر باران بمن قرار گرفته و سرزمینی است که نزد یونانی ها، ایرانی ها و رومی ها به علت داشتن ادویه و صمغ عربی شهرت بسیار داشته است.

دانشمندان، بنا به جهات متعدد که قسمت اعظم آن زبان، خصائص جسمانی از قبیل رنگ مو، ریش انبوه، رنگ تیره چهره و شکل اسکلت سرامت، تمامی اقوامی را که در زمان های مختلف در سرزمین های عربستان تا آسیای صغیر زندگی می کرده اند از جمله یهود، شامی ها، بابلی ها، آشوری ها را جزو نژاد سامی می دانند.

صدها سال قبل از تولد عیسی، اعراب در شمال خط فرضی از کرانه های باختری رود فرات تا پیرامون صحاری فلسطین و شامات، شبه جزیره سینا و کناره های باختری دریای احمر، اقامت داشتند. این همان سرزمینی است که نویسندگان یونانی، لاتینی و عبری آن را مسکن اعراب می خواندند. هرودت مورخ یونانی (۴۸۴ - ۴۲۵ ق.م) در کتاب تاریخ خود، لغت عربیه (Arabae) را به سرزمین های خاور رودخانه نیل و طور سینا اطلاق می کند و اقوام ساکن این نواحی را که با بیابانگردی روزگار می گذرانند، عرب می خواند.

نام عربستان، تا قرن نهم قبل از میلاد عیسی، در هیچیک از تواریخ قدیم دیده نمی شود. شاید عربستان و اعراب در تاریخ مثل و تمدن آن دوران تأثیری نداشته و به علت وضع طبیعی آن، کمتر کشورگشانی زحمت ورود به این سرزمین خشک را به خود می داده است. شاید نخستین متنی که در آن واژه عرب بر همه مردم جزیره العرب اعم از شهرنشین و بیابانگرد اطلاق شده، و زبان مردم این سرزمین را عربی نامیده است، قرآن باشد. (فصلت ۴۴ - رعد ۳۷ و احقاف ۱۱).

غالب مورخین و محققین اسلامی تاریخ عرب را به غلط، به دو فصل جداگانه، عرب جاهلیت، و اعراب مسلمان تقسیم می کنند و حداقل این دو دوره از تمدن را خط بارز ظهور اسلام می دانند.

اصطلاح «دوره جاهلیت» با پیدایش اسلام بوجود آمد و در قرآن در سوره های

آل عمران، مائده، احزاب، و الفتح از این واژه استفاده شده است. از آنجا که این سوره ها تماماً سوره های مدنی هستند، به تحقیق می توان گفت که پیدایش این اصطلاح در ادبیات عرب بعد از هجرت محمد از مکه به مدینه صورت گرفته و مسلمانان از آن تاریخ به بعد از این اصطلاح استفاده کرده اند. هر روز از راه تعصب و ایمان و یا برای خودنمایی و اظهار فضل، در راه زدودن تمدن عرب قبل از اسلام گام برداشته اند، تا آن را به صورتی در آورده اند که عموم مردم، اعراب قبل از پیدایش اسلام را به عنوان مردمانی وحشی، خونخوار، نادان و بی خرد و دروازه‌رگونه انسانیت و تمدن پذیرفته اند.

ترقی ملل و افراد و نظامات انسانی و حتی مذاهب همیشه به تدریج صورت می گیرد. وصول به مدارج عالی تمدن، قبل از طی درجات پائین تر، امکان ندارد. در ساختمان و یا نوسازی هر تمدنی، همیشه از مصالح موجود در محل، مصالحی که برای ساختن تمدن های پیشین به کار رفته بوده، استفاده می شود. این حقیقت مسلم درباره تمدن اعراب قبل و بعد از ظهور اسلام نیز صادق است. چگونه می توان پذیرفت که فقط در طی چندسالی که از شمار انگشتان دو دست تجاوز نمی کند، عرب بدوی غارتگر آدم کش و عاری از هرگونه حس بشردوستی و انسانیت، فقط با گفتن جمله لا اله الا الله، به انسانی متقدم و بشر دوست تبدیل شده باشد. البته او دیگر شیعی نمی پرستید. ولی تنها ترك بت پرستی، دلیل خروج از جاهلیت و ورود به مدارج عالی تمدن نیست. قدم مسلم، اعراب قبل از اسلام از يك رشته ادبیات عالی و تمدنی که در اثر هجرواری و تجارت با دنیای متقدم آن روز حاصل شده بود، برخوردار بودند. عربستان یکی از راه های مهم تجاری بین شرق و غرب محسوب می شد. نخستین عاملی که در صد زدودن تمام محاسن اعراب برآمد، خود اسلام بود که به مخالفت با تمام ارزش های اجتماعی اعراب اجناد خود برخاست و کوشید تا سیستم اجتماعی موجود را دگرگون و شیوه جدیدی را در حکومت و اجتماع عرب پایه گذاری کند. اسلام، همه کاستی ها و بدی ها را به سیستم اجتماعی عرب قبل از اسلام نسبت داد و سعی نمود همه آثار نیک و بد آنان را یکسره با هم نابود سازد. ولی در پایان و ناتوجه به اصلی که در بالا گفته شد، خود مفهوم تمدن دوران جاهلیت شد و برای آنکه خود را با عقاید و باورهای مردم تطبیق دهد و رنگ و بوی عربی به آئین جدید ببخشد، به ناچار تعداد کثیری از ست ها، عرف و عادات و حتی خرافات همان عرب جاهلیت را به صورت و عنوان احکام و

دستورات الهی در قرآن تثبیت کرد.

عرب بعد از پیدایش اسلام، همان عرب قبل از ظهور اسلام، با همان خصوصیات نژادی، صفات موروثی و عفاپذیر سنتی بود. او نیز مانند عرب قبل از پیدایش اسلام برای بوسیدن سنگ سیاه به مکه می رفت و همان کنشاتی را که اجداد او به هنگام طواف کعبه ادا می کردند، با اندکی تحریف، به زبان می آورد. عرب مسلمان، همان عرب غارتگر قدیمی بود که قوافل را در بیابان هاچپاول می کرد، زنان و کودکان بیگناه را به اسارت می گرفت و در بازار برده فروشان در مقابل دریافت وجه می فروخت. تنها شیوه عمل، بعد از پیدایش اسلام، تغییر کرد و به جای حملات انفرادی و یا چند نفری، به زور دسته جمعی و به صورت يك قوم مبادرت به قتل و غارت می کردند.

تاریخ عرب قبل از اسلام و یا به اصطلاح غلط محققین اسلامی، تاریخ عرب جاهلیت، که توسط مورخین اسلامی نوشته شده، عبارت از يك سلسله اخبار ساختگی و داستان هائی است که برای رجز خوانی و برتری قبیله ای بهم بافته شده و یا برای ارتقاء مقام اسلام، کوشش شده است تا ارزش های حقیقی عرب قبل از اسلام به صفر تنزل داده شود. به همین دلیل، اخبار و روایات و نوشته ها و آثار نویسندگان اسلامی پیرامون تاریخ عرب قبل از اسلام قابل اطمینان نیستند و هیچیک از نوشته های مورخین یونانی، رومی و یا کتاب مقدس یهود آن ها را تأیید نمی کنند. اعراب عادت به ثبت وقایع نداشتند، بلکه رویداد ها را میان خود بگفت و گوی می گذاشتند و حوادث مهم را در اثر تکرار از بر می کردند. از آنجا که حافظه دارای توان محدودی است، در اثر مرور زمان و دهان به دهان شدن اخبار، تحریف بسیاری در اصل خسر وارد می شود و بسیاری از نکات اصلی خبر یا به کلی از یاد می رُوده، و یا به نحوی تغییر ماهیت می دهد که با اصل خبر و یا حادثه کمتر شباهتی دارد. زبان عرب قبل از اسلام نیز زبان واحدی نبود. هر طایفه و یا قبیله ای واجد لهجه، مخصوص به خود بود و به زبان های معینی، سبئی، حمیری، صفوی، ثمودی و لخمیانی تکلم می کردند که با یکدیگر و با زبان قرآن تفاوت بسیار داشتند.

خصوصیات اقلیمی و ویژه گیهای جغرافیائی، موجب به وجود آمدن قومی کاملاً متفاوت از اقوام سایر نواحی مجاور گردیده بود. اندیشه بیابانگردی، روحیه فردگرائی، خردرانی، میل به استبداد و عدم اطاعت از حکومت مرکزی و پیکارهای دائم قبیله ای، از جمله پدیده های وضعیت جغرافیائی این سرزمین بود.



عرب، ذاتاً موجودی است مادی و به همه چیز از دید منافع آنی آن می نگرد. عرب، محالی برای بیان عواطف بشر دوستانه ندارد. همه از هم انتظار خیانت و خشم دارند. هر عملی که غرور او را جریحه دار کند و در او احساس فرودستی پدید آورد، جرمی نابخشودنی می داند. در نظر عرب بیابانی، تنها منطق قابل قبول، زور بود که در برابر آن یا سر فرود می آورد و یا دیگران را می کشت و غارت می کرد. عرب بیابانی، نه خوبی را فراموش می کرد و نه بدی را از خاطر می برد. برای هر امر ناقابلی بر افروخته می شد و آنجا که پای شرافت خود و یا قبیله اش در بین بود، از شمشیر داوری می جست و اگر نمی توانست بیدرنگ حساب فیما بین را تصفیه نماید و انتقام بگیرد، خشم خود را فرو می برد، کینه خود را پنهان می داشت و در پی فرصت می نشست. عرب عاشق آزادی درهوی سوزان صحرا بود. زندگی عرب کم عسق، مادی و خرافه پرست در سه چیز خلاصه می شد: زن، شراب و قتل و غارت.

عرب بیابانی، تنها در اندیشه يك چیز بود؛ باران و چراگاه. بحران زندگی او از نیامدن باران و کمی چراگاه سرچشمه می گرفت. تا هنگامی که زمین او سر سبز و خرم و دام او سیر بود، پروائی نداشت که در جهان خارج چه می گذشت. باران را رحمتی از جانب خدا می دانست و وقتی دوران خشکسالی به درازا می کشید، خاصه در ماه های حرام که غارت اموال دیگران نیز بر او ممنوع بود، به درگاه خنایان شیون و لایه می کرد و با تضرع و زاری از آنان طلب باران می نمود و برای این کار، نمازها و ادعیه خاص تهیه شده بود که یکی از آن ها نماز «استسقاء» است، که هنوز دریاورهای مسلمانان باقی مانده و برای برگذاری آن مردم به «مصلی» می روند.

اعراب بدوی بسیار سرکش و خونخوار، نسبت به دیگران بی رحم و سنگدل، متکبر و مغرور و شیفته و مشتاق افسانه ها و اساطیر قهرمانی بودند. برای اصرار معاش، هرگونه سختی را تحمل می کردند. به واسطه داشتن همان صفات ذاتی و میل شدید به قتل و غارت اموال دیگران بود که در صدر اسلام در ردیف بهترین و رشیدترین سپاهیان دنیای آن روز قرار گرفتند، و با سرعت همسایگان مقتدر خود را از پای درآوردند.

عرب قبل از اسلام، مانند هر ملتی، دارای امتیازات مخصوص خود بود. در دهن این قوم، از فلسفه یونان، قانون روم و یادنیای صنعت و علم خیری نبود. ولی در مقابل، سرشت عصبی آنان، تیزهوشی و سرعت انتقال خارق العاده ای را به وجود آورده بود.

عرب مردی بدبیه گو و حاضر جواب بود. تمام هوش و خلاقیت او در سخنرانی، شعر و پاسخگویی متمرکز شده بود و حافظه ای بسیار قوی داشت. چون رسم نوشتن در عربستان متداول نبود، به ناچار تمام وقایع را به حافظه می سپرد و در اثر تکرار، حافظه همیشه در حال تمرین بود. عرب بیابانی به سرنوشت اعتقاد کامل داشت و هیچ گاه شخصاً در راه بهبود زندگی خود قدمی بر نمی داشت. همه بدی ها و خوبی ها را از سرنوشت خود و از طرف خدایان تصور می کرد. حتی شهر نشینان نیز واجد همین خصوصیات و صفات نژادی بودند. شهر نشینان در حقیقت، حد فاصلی بین عرب بیابانی و شهرنشینان ممالک پیشرفته آن زمان از قبیل عراق و شام بودند. اینان نیز از کشاورزی گریزان بودند و نك روی بر آن ها تسلط داشت.

یکی از خصوصیات بارز اجتماعی این دوره از تمدن عرب، شیوه برده داری بود که پس از ظهور اسلام و حملات پیاپی مسلمانان به قبایل و پادشاهی های همجوار و افزایش تعداد اسرای جنگی که به عنوان برده به خدمت در می آوردند و بازار برده برده فروشان می فروختند، شبوع بیشتری یافت. بردگان چون زمین و درختان باردار، منك خصوصی شخص محسوب می شدند که در خانه به عنوان خدمه بدون دریافت دستمزدی مشغول خدمت بودند و پادرتولیدات کشاورزی و دامداری به کار گرفته می شدند. مالکان حق داشتند با کنیزان خود هر موقع که مایل باشند همخوابه شوند. محمد نیز تعدادی از این قبیل کنیزان همخوابه در خدمت خود داشت. خرید و فروش برده یکی از مشاغل پردرآمد اعراب بود. اسلام نه تنها این حرفه کثیف و استثمار انسان از انسان را نهي نکرد، بلکه با ابقای این سنت نا پسنددیرین، به برده داری و برده فروشی رونق بیشتری داد. تا قرن ها پس از ظهور اسلام، اعراب در سراسر دنیای برده فروشی از بزرگترین تجار این حرفه محسوب می شدند.

اعراب قبل از پیدایش اسلام، از حیث مذهب و خدایان مورد پرستش با هم اختلاف بسیار داشتند و تعداد خدایان در جزیره العرب کمتر از خدایان مورد پرستش روم و یونان و مصر نبود. تعدادی یهودی و مسیحی نیز در نقاط نسبتاً آباد جزیره العرب زندگی می کردند. اعراب دیوانه وار شیفته پرستش سنگ و بت بودند. هر کس که می توانست پرستشگاهی برای خود بنا و یا بتی سرپا می کرد. آنان که استطاعت ساختن بتکده ای را نداشتند، سنگی در مقابل حرم، و یا هر محلی که می پسندیدند مقدس می بنداشتند، نصب می کردند و به طواف آن می پرداختند، همانگونه که به دور کعبه و حجر الاسود

عادت به طواف داشتند.

بت های اعراب بر سه نوع بود:

صنم - که به شکل انسان از چوب ساخته شده بود.

وثن - که به هیت انسان از سنگ تراشیده شده بود.

نصب - سنگی بود که شکل معینی نداشت

هر يك از اعراب صنم و یا نصبی در خانه داشت و هر وقت که از خانه بیرون می رفت و یا به خانه باز می گشت، به دور آن طواف می کرد و برای مسافرت از آن اجازه می گرفت و یا آن را با خود به همراه می برد. هرگاه عری به مسافرت می رفت، در هر منزلی که فرود می آمد، چهارسنگ از میان سنگ های بیابان انتخاب می کرد. سنگی که از همه زیباتر و صاف تر بود، به عنوان خدای خود بر می گزید و از سه سنگ دیگر به عنوان پایه برای دیگ غذاخوری استفاده می کرد و رفتی که کوچ می کرد، سنگ ها را به دور می انداخت و در منزل بعد همین عمل را تکرار می نمود. بعضی از مواقع سنگ ها را به رویهم می چید و در برابر آن گوسفندی قربانی می کرد.

حجرالاسود، به منزله نصب تمام اهالی مکه بود. در موقع خروج یا ورود به شهر به دور آن طواف می کردند. خود محمد نیز قبل از بعثت به همین روش عمل مینمود. قرآن فداست حجرالاسود را تثبیت نمود. در حدیث آمده است:

«الْحَجَرُ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى فَسَنَ مَسْحَهُ فَقَدْبَايِعِ الْبَنِي»

حجرالاسود دست راست خدا است هر کس بر آن دست نهد، ماخذ بیعت کرده است. حجرالاسود از این نظر که نظیری در تمام سرزمین عربستان نداشت، از احترام خاصی در بین اعراب سنگ پرست برخوردار بود و هنوز نیز مورد پرستش تمام مسلمین جهان است. شاید در دنیا کمتر شینی بتوان یافت که تا این درجه از نظر مردم متبرک و در طول قرن ها، فداست خود را حفظ کرده باشد.

محققین اسلامی می نویسند، که این سنگ در اصل به سفیدی مانند برف بود و آدم ابوالبشر آن را از بهشت با خود به زمین آورد و در ساختمان کعبه به کار برد. طوفان نوح ساختمان کعبه را ویران کرد و سنگ در نزدیکی کوه ابوقیس افند و مخفی شد. تا آن که ابراهیم مأموریت ساختمان کعبه را یافت و سنگ را در آن بنا نهاد. بگفته علامه مجتبی در کتاب «حیوة القنوب»، سنگ سفید در اثر مالیدن دست های کافران سیاه شد و به رنگ امروزی درآمد.

حقیقت این است، که گروهی از اهل قلم از اشتیاق وافر مردم برای وفوف به آغاز آفرینش، خلقت زمین و آسمان و چگونگی بوجود آمدن بشر، سوء استفاده کرده اند و به نام قرآن و یاتورا، به افسانه سازی پرداخته و یافته های خرافاتی خود را به مردم ساده لوح فروخته اند. به طوری که غالب کتب تفسیر قرآن و تاریخ اسلام، مآلا مال از این افسانه ها و داستان های کودکان، بی بنیاد است.

سنگ سیاه و یا به اصطلاح عرب «حجرالاسود»، احتمالاً یکی از شهاب های آسمانی بوده که در قرون پیشین به زمین سقوط کرده است. این سنگ به رنگ قهوه ای سبز مایل به سیاهی شفاف است. قطر آن در حدود یک وجب می باشد. عرب سنگ پرست که نمی توانست نظیبری برای آن در تمام جزیره العرب پیدا کند، دیوانه وار به پرستش آن پرداخت و معبدی به نام کعبه برای آن بنا نهاد. در زمان عبدالله ابن زبیر، سنگ در اثر عوامل جوی شکست و سه پاره شد و خرده هایی نیز از آن جدا گردید. عبدالله فرمان داد تا پاره های سنگ رادرورق های نقره ای محکم بهم پیوستند. ولی چندی بعد گیره های نقره ای سست شدند و بهم آن می رفت که سنگ به کسی متلاشی گردد. در سال ۱۸۹ هـ، هارون الرشید فرمان داد تا قطعه سنگ را سوراخ کنند، نقره در سوراخها بریزند و به یکدیگر متصل نمایند.

حجاجی که همه ساله به مکه می روند، بنا بر سنت محمد، هنگام زیارت و طواف به دور کعبه، سنگ را می بوسند و یا لمس می کنند و در صورت کثرت جمعیت و عدم امکان دسترسی به خود سنگ، در طواف هفت گانه از محل سنگ شروع می کنند و آنقدر خیره به آن نگاه می کنند تا در گردش طواف از نظر محو گردد و در دور بعدی همین عمل را تکرار می کنند.

کعبه معبدی بود متعلق به همه اعراب و بگفته این کتبی، اولین کسی که بتی درخانه کعبه جاداد عمر بن لحنی رئیس بتی خزاعه بود، که پس از پیروزی بر قبیله جرهم برده داری کعبه را به عهده گرفت. چون به بیماری سختی مبتلا شد، برای استحمام در چشمه آب گرم معدنی به شامات رفت و در مراجعت بتنهائی با خود به مکه آورد.

قدیمی ترین بتی که اعراب می پرستیدند، منات بود و اعراب برای تبسّن، پسران خود را عبدمنات نامگذاری می کردند. این بت در کنار دریا، در میان راه مدینه به مکه قرار داشت و مورد پرستش قبایل اوس و خزرج بود. هرکس که در مکه و مدینه و یا حوالی این دو شهر منزل داشت، به این بت تعظیم می کرد. مردم قبایل

اوس و خزرج پس از طواف به دور کعبه و بوسیدن حجرالاسود، زمانی حج خود را تمام شده می دانستند که در برابر منات سرخود را می تراشیدند. منات تا سال هشتم هجری که به دست علی ابن ابیطالب سرنگون و نابود شد، هنوز مورد پرستش بود. از جمله غنائمی که به دست علی افتاد، دو شمشیر بود که یکی را «مخزم» و دیگری را «رسوب» می نامیدند و آن ها را حارث ابن ابی شمر غسانی به منات هدیه کرده بود. عده ای دیگر از مورخین معتقدند که این دو شمشیر برگردن «فلس»، بت مورد پرستش قبیله «طی» بوده و شمشیر معروف ذوالفقاریکی از این دو شمشیر است (۱).

لات در وظائف قرار داشت و پرستش آن بعد از منات شروع شده بود. پرده داری لات که تکه سنگ چهارگوشی بود، باقبیله «ثقیف» بود. بنائی نیز بر روی آن ساخته بودند. اعراب از نظراحترامی که برای این بت قائل بودند، اولادان خود را به نام های «زیدلات» و «تیم لات» می نامیدند. این بت نیز پس از فتح مکه به دستور محمد به دست «مغیره بن شعبه»، درهم شکسته و نابود شد. پس از این دو بت، بزرگترین بت اعراب «عزی» بود. قرآن در سوره نجم از هر سه این بتان نام می برد. اعراب اولادان خود را به نام عبدالعزی می نامیدند. عزی دروادی نخله شامیه در سر راه عراق به مکه قرار داشت. قبه ای نیز بر روی آن بنا نهاده بودند. این بت که از سه درخت تنومند تشکیل می شد، مورد پرستش و ستایش تمام اعراب بود و نزد قبیله قریش بزرگترین بت محسوب می شد. قریش برای عزی حرمی قرار داده بود و آن را همانند حرم کعبه محترم می داشت. در کشتارگاهی که برای تغذیه قربانی ساخته شده بود، زائران قربانی های خود را می کشتند و گوشت قربانی را میان کسانی که حضور داشتند تقسیم می کردند. برای نذرو طلب حاجت، مفداری از آبسه و سلاح های خود را به این بت می آویختند. به طوری که این کلیبی در الاصنام، از قول کسانی دیگر از محمد نقل می کند، خود محمد نیز در عهد

---

۱ - مروان بن سعد شمشیر ذوالفقار را متعلق به «معه بن حجاج» می داند که در جنگ بدر به عنیت نصیب مسلمانان شد. مجسی در بحار الانوار می نویسد که ذوالفقار علی رادر آسمان ساختند و آب دادند. این شمشیر به امر حباوند ر آسمان به زمین انتقال یافت و در اختیار علی بن ابیطالب قرار گرفت.

جاهلیت گوسفندی جهت تعظیم و احترام در معبد عزى قربانی کرده است. محمد در سال فتح مکه، خالد بن ولید را به سوی دره فرستاد تا هر سه درخت را قطع کند. خالد پرده دار عزى را کشت و درختان را قطع کرد.

علاوه بر سه بت مورد پرستش اعراب که در خارج از مکه بودند، در درون کعبه نیز بت های فراوانی به تدریج گذاشته شده بود. به طوری که مورخین اسلامی می نویسند، در زمان فتح مکه به دست محمد، در کعبه ۳۶۰ بت بزرگ و کوچک وجود داشته است که از همه بزرگتر «هبل» بود که از عقیق سرخ به هیئت يك انسان ساخته شده بود. چون دست راست او شکسته شده بود، دستی از طلا برای آن ساخته بودند. در داخل کعبه روبروی هبل هفت عدد تیر قرار داشت که اعراب درگاهای مهم، با آن ها تفال می کردند. دیگر از بتان معروف مورد پرستش اعراب «ود» - سواع - یغوث - یعوق و نسر بودند. قرآن در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره نوح از آن ها یاد می کند و آن ها را منسوب به زمان نوح می داند که مورد پرستش اقوام آن زمان بوده است. (۱)

دیگر بت های معروف قبائل مختلف عرب عبارت بودند از :

ذوالشری	که مورد پرستش	قبینه	ازد بود.
أقصر	"	"	نضاعه، لحم و عامله بود.
نهم	"	"	مزینه بود.
عائم	"	"	رازد السراة بود.
فلس	"	"	ضی بود
عمیانس	"	"	خولان بود.

اساف و نائله مرد و زنی بودند از قبيله جرهم و وقتی که برای گذراندن حج به مکه روی آوردند، در درون خانه ای، خنوثی یافتند و در حریم حرم عشق ورزیدند. در دم مسخ شدند. مردم، مجسمه مسخ شده آنان را بیرون آوردند و جایگاهی برای استقرار

۱ - قرآن در باره این که چگونه این بتان از طرفان نوح به سلامت جسته و در عربستان در زمان محمد مورد پرستش قرار گرفته اند، توضیحی نمی دهد. ولی آنچه منطقی به نظر می رسد آنست که محمد در موقع خواندن آیات ۲۲ و ۲۳ از سوره نوح در حافظه خود در جستجوی نامی بوده تا برای تحکیم سخن در آیات مذکور بگنجاند و این نام ها اولین اسامی بودند که به خاطر اخطور نموده اند.

و پرستش آنان اختصاص دادند. مجسمه یکی چسبیده به کعبه و دیگری در جایگاه زمزم بود. بعداً مجسمه اساف را برفراز صفا و نائله را بر بلندی مرده قرار دادند و هرکس که برای حج به مکه می آمد، گوسفند و یا شتری در برابر آن ها قربانی می کرد.

به طوری که ابن کلیبی در کتاب الاصلنام می نویسد، بعضی از قبایل عرب که در نواحی حران در سوریه سکونت داشتند، ستاره پرست بودند و عده ای آفتاب را به عنوان خدای خود پذیرفته بودند. قبایل «کنانه» پرستش ماه می کردند. قبیله «جنام» ستاره مشتری و قبیله «طی» ستاره سهیل و قبیله «قیس» ستاره شعرا را خدا می دانستند.

در دوران قبل از پیدایش اسلام، اعتقاد به الهامات غیبی و وحی و حتی سخن گفتن از آسمان در بین اعراب شایع بود. کاهنان، کسانی بودند که از «رنی» الهام می گرفتند و از غیب خبر می دادند. عرافان، به کسانی اطلاق می شد که خود را نزدیک ترین فرد به الله می دانستند و از آینده خبر می دادند. فال بینی، ساحری و پزشکی حرفه آنان بود و در مقابل دریافت هدیه ای از ارباب رجوع، عباراتی مسجع و مقفی، در پهلوی و صهم که به هر طریق قابل تعبیر و تاول بود، به آنان تحویل می دادند و آن ها را وحی الهی می گفتند. به همین دلیل، وقتی که محمد ادعای نبوت کرد و گفت که آیات قرآنی از ضریق وحی الهی به او الهام می شود. زمینه برای قول این ادعا فراهم بود و اعراب مکه تردیدی در نزول وحی به خود راه ندادند. فقط اعتراض می کردند که چرا وحی به آنها نازل نشده است.

دیگر از اعتقادات مذهبی اعراب قبل از اسلام، توت پرستی بود. چنانکه گفته شد بنیاد این عقیده بر این باور استوار بود که يك جاندار، يك گیاه و یا هر شیئی محسوس دیگری به عنوان پدر و بوجود آورنده قبیله پذیرفته می شد. افراد قبیله خود را فرزندان آن توت می دانستند و معتقد می شدند که توت آن قبیله، نگاهدارنده و مدافع آنان است. اعراب در نامگذاری پسران، بردگان، اموال و حتی خود قبیله، رسم توت پرستی را رعایت می کردند و برای آنها اسامی را که به فال نيك می دانستند، انتخاب می کردند. مثلاً نام های کلب، کلبیب، سعدویا نام جانوران سبع برای ترساندن دشمنان، چون، اسد، ضرغام، لیث را بر می گزیدند. توت پرستان غالباً از نظر احترام و یا ترس، در مکالمات و نوشته های خود نام توت را بر زبان نمی آوردند و یا نمی نوشتند و جای آن

را خالی می گذاشتند و یا به کنایه از آن یاد می کردند. اثرات این طرز تفکر هنوز در بین مسلمین در موقیع نوشتن کلمه «الله» دیده می شود.

دیگر از اعتقادات بزرگ و عمیق اعراب، اعتقاد به ارواح و وجود جن و دیو بود. اعتقاد به وجود ارواح از مختصات جامعه عرب نبود. بلکه تمامی مردمی که در بیابان های بین رودخانه فرات و دریای مدیترانه و بحر احمر زندگی می کردند وجود روح و جن را به طور محسوس باور داشتند. این اعتقاد، که در زمان های بسیار دور و شاید در عصر حجر جدید وجود آمده و در زمره باورهای تمام قبایل ابتدائی بود، به شدت در بین اعراب رواج داشت. و حتی قبیله بنی منبج که تیره ای از قبیله بنی خزاعه و از قریش بودند، جن را به عنوان خدای خود می پرستیدند. (۱)

قرآن نیز از این اعتقاد دیرین عرب به شدت متأثر گردیده و در آیات مختلفی در اثبات وجود جن بحث می کند و حتی نام سوره ای از سوره های خود را به «جن» اختصاص می دهد.

اعراب معتقد بودند که روح پس از جدائی از بدن و مرگ جسم، دارای احساسات، عواطف، اراده و قدرت می باشد. بیماری ها را در اثر ورود ارواح ناپاک در بدن بیمار می دانستند و درمان آن را بیرون کردن روح خبیث از بدن بیمار تصور می کردند. وقتی که بیم آن می رفت که یکی از افراد قبیله دیوانه گردد، او را با پلیدی ها آلوده و استخوان مردگان بر او آویزان می کردند. اعراب، سراسر عالم طبیعت را پر از ارواح می دانستند و چون آن ها را با عالم بالا در ارتباط تصور می کردند، سرنوشت و سعادت خود را از آن ها تقاضا می نمودند.

علاوه بر ارواح، اعراب معتقد به وجود اشباح نامرئی و موجودات دیگری به نام های ملاتکه، پری، جن و دیو و غول بودند و برای هر یک صفات روحانی خاص قائل می شدند. مثلاً ملاتکه را دارای طبیعتی پاک و معصوم و خدمتگذار بشر می دانستند. برای پریان لطف و صفای کودکان تصور می کردند که دیر از شر و شور عالم انسان ها، مانند اطفال روزگار خوشی را به سر می برند. برای جن ها بر عکس، طبیعتی مؤذی قائل بودند و آن ها را به دودسته خوب و بد تقسیم می کردند. به عقیده اعراب جن ها مانند

۱- کانوینتون الجن واكثرهم بهم مؤمنون. سیاه - ۴۰



غول ها و دیوها در بیابان ها، خرابه های متروک و یا در جنگل ها منزل دارند و در قلوب انسان ایجاد ترس و وحشت می نمایند. انسان می تواند با تسخیر و دستیابی بر جن و دیو، آن هارا خادم خود کند و استفاده های شایان از آنان ببرد. چون جن ها از اسرار پنهانی مطلعند، می توانند محل اختفای گنج ها را در زیر خاک به انسان نشان دهند. دیوها قادرند، در صورت دوست شدن با آدمیزاد، او را بردوش خود سوار کنند و تنوره کشان به بلاد دوردست ببرند و یا او را صاحب ثروت های کلان نمایند. چنانچه غولی کسی را در بیابان تنها ببیند، بر او حمله می کند، او را می کشد و خورش را می مکد. به طوری که مسعودی نقل می کند، عمر خلیفه دوم مسلمین حکایت می کرد که او در یکی از سفرهای خود به شامات، با غولی در بیابان مواجه می شود. چون عمر شمشیر کشان بر او حمله می نماید، غول فراری و ناپدید می گردد.

در فصل آهنده تأثیر این اعتقادات و باورهای عرب بادیه نشین را در تدوین قسمت های مختلف قرآن خواهیم دید. به طور خلاصه اضافه می کنم که همین قوه تخیل و باورهای اعراب در باره جن و پری بود که منجر به تدوین کتاب سرگرم کننده با تصورات عجیب و شگفتی آور «الف لیل و لیل» گردید و همین تصورات و تخیلات اصول ساحری و جادوگری و مراحل بالاتر را تشکیل می داد.

## فصل دوم:

### جامعه عرب مقارن ظهور اسلام

سال های مقارن ظهور اسلام، جامعه عرب دستخوش تحولات بزرگی بود که تأثیر خود را در دین اسلام به جای گذاشت. پیدایش یهود و مسیحیت در جزیره العرب و یمن، در روگردانی مردم از بت پرستی و فرهنگ و آداب کهن، اثرات عمیقی داشت. یهودی ها که از فشار روزافزون رومی ها به تنگ آمده بودند و قدرت مقابله با امپراطوری روم را در خود احساس نمی کردند، به داخل خاک عربستان و نقاط دور از دسترس لژیون های رومی مهاجرت کردند و در نواحی آباد و شهرها مستقر شدند و به تجارت روی آوردند. یهودی ها برای ایجاد محیط امن، کوشش نمودند مردمان بومی را با کیش خود همراه سازند. آنان به یهودی شدن اعراب چشم نداشتند و همیشه خود را قوم برگزیده خدا می دانستند و نمی خواستند ملت دیگری در این منزلت عظمی با آن ها شریک شود. به همین حد اکتفا می کردند که خود را از تجاوز دیگران به دور نگه دارند و به کار تجارت و اندوختن مال بپردازند. به همین منظور و برای مساعد نمودن افکار عمومی اعراب بومی با اعتقادات دینی خود، به نقل و نشر قصص و قوانین یهود می پرداختند.

مسیحیان نیز راه خود را از طریق خشکی و دریا به مدینه، یمن و حبشه و به داخل جزیره العرب باز کردند و کوشیدند تا پایگاهی در برابر قرارگاه قوم یهود برای خود ایجاد کنند. در اواسط سده چهارم میلادی مسیحیت وارد یمن شد. در اوائل قرن هفتم میلادی، دولت حبشه به تشویق امپراطوری روم و برای از بین بردن «ذونواس» که مسیحیان را تحت شکنجه و آزار قرار داده بود، به یمن لشکر کشید. سردار حبشی ابرهه، پس از از بین بردن ذونواس معبدی به نام قلیس در یمن برپا کرد.

در این که از چه زمانی روایات و قصص تورا و المجیل وارد جهان عرب شد، به تحقیق معلوم نیست. ولی ماخذ و منبع آن را به خوبی می شناسیم که اقلیت یهودی و مسیحی ساکن عربستان بودند که برای حفظ جان و مال، خود را با نژاد عرب پیوند داده و اعراب را پسرعمو و از نوادگان اسمعیل پسر ابراهیم قلمداد و به تدریج فرهنگ خود را وارد فرهنگ عرب کردند. هر دو آئین، به شدت بت پرستی را شماینت و به هنگام اندرز دادن در کنیسه ها و کلیساها از تورا و المجیل داستان هائی به عنوان گواه گفزار خود نقل می کردند. چون داستان های خارق العاده ادیان مزبور مطابق ذوق و سلیقه، عرب اسطوره پرست بودند، به سرعت در سراسر عربستان منتشر شدند.

در اثر تبلیغات مداوم یهودی ها و مسیحیان، عده ای از اعراب به دین آنان گرویدند و عده ای دیگر از بت پرستی اظهارتنفر می کردند و فرقه، جدیدی به نام «حنفا» را بوجود آوردند. حنفا آئین و مذهب خاصی نداشتند و به معبودی هم برای پرستش معتقد نبودند. تنها از بت پرستی و تکریم بتان، خوردن گوشت خوک و شراب، و زناکاری دوری می جستند. حنیف تکلیفی به ابلاغ آئین خود نداشت و اگر هم دعوتی از کسی می کرد همیشه با سخنانی نرم و آرام همراه بود. در سیره ابن هشام از چهار نفر به اسمی: زیدبن عمرو، عثمان بن حویرث، عبیدالله بن جحش و ورقه بن نوفل به نام حنیف نام می برد و می نویسد:

«روزی که مردم قریش درنخله اجتماع کرده بودند و پیرمیش بتان مشغول و جشن گرفته بودند، این چهار تن با خود لجهوی می کردند و به اعمال مردم اعتراض می نمودند و می گفتند چرا ما باید گرد سنگی بگردیم که نه می بیند و نه می شنود. ای قوم بروید و دین دیگری برای خود انتخاب کنید.»

ورقه به دین مسیح درآمد و قسمت هائی از المجیل را نیز به عربی ترجمه کرد. ورقه چون پسرعمو، خدیجه بود، محمد پس از ازدواج با خدیجه غالب اوقات در دکه او می نشست و با هم از مسولات مذهبی سخن می گفتند (۱) و به همین جهت محمد

---

۱ - دیگر از کسانی که محمد غالب اوقات از او دین می کرد و بر دره کان او می نشست مردایرانی آهنکری بود و آیه ۱۰۵ از سوره نحل اشاره به معاشرت زیاد محمد با این زرنشینی است:

وما می دانیم که آنها می گویند آیات قرآنی را انسانی به او یاد می دهد ولی زبان کسی که به او اشاره می کنند عجمی است و این قرآن عربی فصیح است. »

با عفايد حنفا به خويي آشنا بود و آنان را پيروان دين پاك و حق مي دانست و كلمه،  
حنيف را همطراز مسلم مي پنداشت. قرآن از ابراهيم نيز به عنوان حنيف ياد مي كند  
و مي گويد:

«ابراهيم نه نصراني بود و نه يهودي بلكه حنيف و مسلم بود و از مشركين نبوده»  
آل عمران - ۶۰ و به محمد نيز توصيه مي كند كه كيش ابراهيم حق گراي را پيروي  
كند. نحل ۱۲۴.

جامعه عرب مقيارن ظهور اسلام، از دو نقطه نظر در برابر اقليت هاي يهود و  
مسيحي احساس حقارت مي كرد و رنج مي برد:

۱ - فقدان شجره نامه اي كه بتواند معرف نسب عرب در برابر  
اقوام يهود و مسيحي باشد.

عرب به قبيله خود از جان و دل وابسته بود و افتخارات قبيله را افتخارات شخصي  
خود مي دانست. براي عرب بيابانگرد نسب او هيئت او بود و وابستگي قومي او  
پناهگاهي در برابر تجاوز ديگران محسوب مي شد. هر قبيله اي خود را منسوب به  
نياي خود مي دانست و به آن افتخار مي كرد. ولي اين اتساعات و افتخارات، براي  
مقابله با نسب نامه اي كه در تورا و انجيل براي قوم يهود و عيسي تهيه شده بود  
كافي نبود و تمام افتخارات قبيله اي عرب را تحت الشعاع قرار مي داد. تورا با ابداع  
شجره نامه قوم يهود، نسب آن ها را به ابراهيم و سپس به آدم ابوالشر مي رساند. عرب  
در مقابل چنين نسب نامه اي دست و پا مي كرد تا همطرازي نسب خود را به اثبات  
برساند.

محققين اسلامي اعراب را به عرب بانده، عرب عاربه، و عرب مستعربه و از نقطه  
نظر نسب به دو دسته اعراب قحطاني و اعراب عدناني تقسيم مي كنند. قحطانيان  
ساكن يمن و عدنانيان ساكن حجاز بودند. اين دو دسته از اعراب مسلمي هستند كه  
قبل از پيدايش اسلام وجود داشته اند. بعضي از محققين اسلامي، قحطانيان را عرب  
اصيل و عدنانيان را فرع برآن مي دانند كه زبان عربي را از قحطانيان گرفته اند و مي  
نويسند كه اعراب عدناني از نوادگان اسمعيل پسر ابراهيم هستند كه پس از كوچ كردن  
از جنوب فلسطين و اقامت در حجاز، زبان عبري را فراموش کرده و عربي آموخته اند.  
كثيري كه بعد از ظهور اسلام، در باره نسب و ريشه اعراب نوشته شده است،  
همين تقسيم بندي را به گونه متواتر، از نوشته هاي پيشينيان رويحي کرده اند.

این تفسیم بندی را نمی توان به تحقیق درست و قطعی دانست و پذیرفت. در تورا و سایر ماخذ لاتینی و یونانی، از این تفسیم بندی ها که مقارن و یا بلافاصله بعد از ظهور اسلام شیوع یافته، مطلبی دیده نمی شود. کسانی که مدعی هستند که قبایل قریش از اعقاب قینار پسر اسمعیل هستند که بعد ها زبان عبری را فراموش نموده و عربی آموخته اند، از خصوصیات نژادی یهود، اطلاعات کافی ندارند.

هرفرد یهودی، از نظر غروری که نسبت به قوم یهود دارد و خود را نسل برگزیده خدا می داند، امکان ندارد زبان عبری را با هیچ زبان دیگری تعویض کند. يك فرد یهودی ممکن است به چند زبان تکلم کند، ولی زبان عبری همیشه زبان اول و مادری او خواهد بود. این مطلب که یهودی ها زبان عبری را فراموش کردند و زبان عربی آموختند، بی پایه و اساس به نظر می رسد. به علاوه اگر قریش از نسل یهود بود، چرا از ورود سایر افراد یهودی به حریم کعبه جلوگیری می کرد؟ چرا این تغییرات زبان در هیچیک از سایر دسته های یهودی که وارد خاک عربستان شدند، اتفاق نیفتاد و منحصر به قبیله قریش بود؟

عدنانیان جد اعلای خود را عدنان می دانستند، همانگونه که قحطانیان نیای خود را قحطان تصور می کردند. در تورا از قحطان نامی برده شده است ولی از اسمعیل تا عدنان در هیچ کتابی جز آثار نویسندگان اسلامی اثری دیده نمی شود. حتی در روایات کسانی مانند ابن کلیبی و محمد بن اسحق و سایر نویسندگانی که به تنظیم نسب نامه عرب میبادرت کرده اند، اختلاف نظرهای فراوان مشاهده می شود.

دراثر تحقیقاتی که محققین در این زمینه به عمل آورده اند معلوم گردیده که نام عدنان حتی در نوشته ها و اشعار دوران جاهلیت نیز دیده نمی شود. این امر نشانگر آنست که، اگر حتی چنین شخصی وجود هم می داشته، دارای شیخوخیت و مقام والائی نبوده است و شخصیتی به نام عدنان، تنها در زمان های مقارن ظهور اسلام و برای ایجاد فخر و قبیله، ابداع شده است. آنچه را که به نام عدنان و یا قحطان می خوانند برگه از رجز خوانیها و گزافه گویی های قبیله ای اعراب بوده است که دست اندرکارانشان خواسته اند به آن رنگ باستانی ببخشند و آن را به روزگاران قدیم بازگردانند تا برای عرب نسب نامه ای معادل شجره نامه یهود در تورا ابداع کرده باشند. شاعران نیز که نور گرم و آماده یافته بودند، از راه چاپلوسی و برای انباشتن کیسه و تأمین منافع اقتصادی، این رجز خوانی ها را در اشعار خود منعکس نموده اند.

موقعی که محمد در بین عدنانیان ظهور کرد و برگ برنده ای در اختیار آنان گذاشت که می توانست تمام افشخارات قحطانیان را بپوشاند و ابراهیم، بنا بگفته، راویان، نیای خاص عدنانیان گشت، قحطانیان بی درنگ دست به کار شدند. در وهله اول خود را نیز منسوب به اسمعیل و ابراهیم کردند. سپس پیغمبرانی مانند هود، صالح و اسعدتیغ را به حوزه قبیله ای خود وارد نمودند. یهودی ها که طالب محیط امن برای ادامه تجارت و مال اندوزی خود بودند، به این رجزخوانی ها دامن می زدند و اعراب عدنانی را پسر عمو خطاب می کردند و ابداع آنان را منی بر این که عدنان از نسل اسمعیل پسر ابراهیم بوده است، تأیید می نمودند.

این مطلب را با اطمینان می توان گفت که نسنامه هائی که محققین اسلامی روایت و از یکدیگر رونویسی کرده اند، در دوران جاهلیت چندان شایع نبوده بلکه تمامی آنها زائیده تخیلات نویسندگان و یا شعرای دوران بلافاصله قبل، و یا بعد از ظهور اسلام است، که برای پر کردن جاهای خالی در تفسیر قرآن ابداع شده است. دکتر طه حسین، کتب بسیار مستدلی در مجعول بودن این انتسابات و افسانه ای بودن شخصیت هائی از قبیل ابراهیم، اسمعیل، یعقوب، یوسف و دیگر شخصیت های تورا که مورد انتساب دو قبیله عدنانی و قحطانی هستند، نوشته که از آثار بسیار ارزنده برای روشن کردن اذهان عموم و مورد استناد پژوهشگران است. خوانندگان عزیز را به خواندن این کتب توصیه می کنم.

۲ - نداشتن کتاب آسمانی به زبان عبری، همانند تورا به عبری و انجیل به زبان لاتین.

به ضوری که در مبحث یهود گفته شد، در اثر فشار روز افزون روم و یا کسانی که از طرف روم برای اداره سرزمین فلسطین برگزیده می شدند، یهودی ها تنها راه نجات خود را دل بستن به تحفک پبشگونی های اشعیای نبی در تورا، ظهور مسیح و نجات قوم یهود از دست دشمنان و اعاده سلطه و اقتدار سابق، تصور می کردند. اجتماع سریع مردم به گرد عیسی و شورش های مکرری که بعد از آن یهودی ها بر ضد رومی ها برپا کردند، بر اساس همین اعتقاد بود. پس از آن که لژیون های رومی اورشلیم را به کلی ویران کردند، یهودی ها که تاب مقاومت در مقابل روم را در خرد احساس نمی کردند به اکناف و اطراف پراکنده شدند. تعدادی از آن ها به جزیره العرب که آن منطقه را امن

و دور از دسترس رومی ها می پنداشتند، وارد شدند و در نواحی نستا آباد آن سرزمین سکنی گزیدند. ولی اندیشه ظهور مسیح، همیشه در ذهن و دل آنان زنده و باقی بود. در عربستان، نیز ضمن انتشار مطالب و قصص نورا، همیشه این مطلب را تکرار می کردند که به زودی پیغمبری از بین یهود ظهور خواهد کرد و دین بت پرستی را به کلی از عربستان ریشه کن و دین بهود را رواج خواهد داد. و اعراب را از روز ظهور پیغمبر موعود بیم می دادند. اعراب نیز که در اثر عقده نداشتن کتاب آسمانی همانند نورا، یهود و یا انجیل عیسویان، احساس حقارت در دل داشتند، آرزو می کردند که پیغمبر موعود، در عربستان و در قبیله آنان ظهور کند. به بیان دیگر، مفارن دعوی نبوت محمد، محیط عربستان از هر حیث برای پذیرفتن هر کسی که دعوی نبوت می کرد، آماده شده بود. «امیه ابن ابی صنت» از جمله کسانی بود که پیش از محمد درباره پیغمبر عرب گفتگو می کرد و شخصا امیدوار بود پیغمبری که ظهورش بر سر زبان ها بود، هم او باشد. امیه از مفاد کتاب مقدس یهود و انجیل اطلاعات کافی داشت و به زبان های عبری و سریانی کاملا مسلط بود و در اشعار خود از داستان طوفان نوح به تفصیل یاد می کرد و با آن که همیشه اشعاری در پرستش خدا می سرود ولی وقتی که محمد دعای نبوت کرد، دیک حسدش به جوش آمد و هیچگاه به محمد ایمان نیاورد. در همین دوران، کسان دیگری از قبیل «اسود عنسی در بحران و صنعا، طلبعه در طایفه بنی اسد» مسیلمه» به دعوی نبوت برخاستند و حتی مسیلمه پیروان بسیاری نیز پیدا کرد و با مسلمین جنگ نمود. ولی چون محیط و شرائط مساعد برای توسعه و پیشرفت مکاتب آنان وجود نداشت، خیلی زود خاموش و فراموش شدند.

گفتگوهای که درباره ظهور پیغمبر در عربستان بر سر زبان ها بود، علاوه بر آن که محیط را کاملا آماده پذیرش مدعی پیغمبری نموده بود، عده ای را نیز نگران می کرد. روزی «ابوسفیان»، امیه بن ابی صلت را سرزنش کرد که چرا سخنان راهبان درباره ظهور پیغمبر را زیاد تکرار می کند و به او یاد آور شد که این سخنانی را که می شنوی به علت آنست که آنان در کار دین خود درمانده اند و به پیغمبر احتیاج دارند. ما که بتان را برای تقرب به خدا داریم، به چیزی احتیاج نداریم.

وقتی محمد به دعوی نبوت برخاست، «ولید بن مغیره» گفت «چرا با وجود من که رئیس و پیشوای قریشم و با وجود ابومسعود ثقیفی که پیشوای طایفه ثقیف است وحی به محمد نازل می شود. آیات ۳۰ و ۳۱ از سوره زخرف که می گوید:

«گفتند چرا قرآن به مرد بزرگی از مکه و با طائف نازل نشد. آیا آن ها رحمت پروردگار را تقسیم می کنند؟ ما روزی آنها را در زندگانی دنیا بین آنها تقسیم می کنیم.» پاسخی به همین گفته، ولید بن مغیره است.

به طوری که شیخ ابوعلی طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» می نویسد:  
«ابوجهل می گفت ما و عبدمناف بر سر شرافت و بزرگی به نزاع برخاستیم و با آن ها رقابت کردیم و به وسائل مختلف چنگ زدیم همین که با آن ها برابر شدیم گفتند پیغمبری از ما برخاسته که از آسمان به او وحی می شود. به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را پیروی نمی کنیم مگر آن که به سوی ما نیز وحی آید همانطور که به وی می رسیده و آیه ۱۲۴ از سوره انعام:

«چون آبتی به سوی ایشان آمد گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا همانند آنچه به پیامبران خدا داده شده است به ما نیز داده شود. خدا بهتر می داند که رسالت خود را کجا نهد.» جوابی به این گفته ابوجهل است.

و وقتی که محمد دید اعراب علییرغم میل و آرزوی باطنی خود بداشتن پیغمبری از قوم عرب و کتابی آسمانی به عربی، به آئین او گرایشی نشان نمی دهند. آیه ۴۰ از سوره فاطر:

«سوگند خوردند به خدا به سخت ترین سوگندهایشان که اگر برایشان بیم دهند، ای بیاید هرآینه بیشتر از هر ملت دیگری هدایت خواهند شد. ولی وقتی بیم دهند برای ایشان آمد، جز نفرت آنان افزوده نشد.»  
و آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ از سوره انعام:

«مبادا بگوئید که قبل از ما بر دو طائفه کتاب آسمانی نازل شد و ما از خواندن شان غافل هستیم و یا این که بگوئید اگر بر ما فرستاده شده بود هرآینه ما نیز هدایت شده بودیم. پس به تحقیق بر شما نیز دلائلی از جانب خدا و رحمت آمد. پس کیست ستمکارتر از آن که آیات خدا را تکذیب کرد و از آن اعراض نمود.»

«این کتابی است آسمانی که فرد فرستادیمش، پس به مبارکی از آن پیروی کنید»  
را بر مردم قریش خواند

از آنجا که محمد در آغاز نبوت روش انبیای یهود را شیوه و سرمشق کار خود قرار داده بود و به ذکر مطالب تورات، مناقب قوم یهود و قصص آن اکتفا می کرد و حتی قبله مسلمانان را نیز معبد اورشلیم قرار داده بود، یهودی ها در او به چشم یکی



از انبیای یهود نگاه می کردند. روزی که در عقبه، محمد دین خود را به قوم خزرج عرضه کرد، مردم خزرج که گفته های یهودیان، که به زودی پیغمبری ظهور خواهد کرد ما پیرو آن می شویم و شما را از بین بر می داریم، هنوز در گوششان طنین انداز بود، وقتی سخنان محمد را شنیدند به یکدیگر نگریستند و گفتند:

«به خدا این همان پیغمبر است که یهود در انتظار اوست. مکنارید یهودی ها زودتر از شما به گرد او جمع شوند.» به همین مناسبت، به محمد گرویدند و اسلام آوردند. همین امر مقدمه پیشرفت های بعدی و سریع محمد و انتشار دین اسلام گردید.

## فصل سوم:

### زندگانی محمد

درباره زندگانی محمد، کتب بسیاری توسط محققین و مورخین اسلامی نوشته شده و هر روز از زندگی او، به خصوص ۲۳ سال دوران نبوت، با حشر و زواتد بسیار که حاکی از تعصب دینی نویسندگان است، به تفصیل تشریح گردیده است. علاقتندان به کسب اطلاعات بیشتر می توانند از کتب مزبور استفاده نمایند. در این جا به اختصار، به زندگی محمد اشاره می شود.

به طوری که محققین می نویسند، عبدالطلب جد محمد، پس از بازپس گرفتن میراث پدر از عموها و عهده دار شدن سقایت و رفادت کعبه، نذر کرد که اگر صاحب ده فرزند شود، فرزند دهم را در راه خدایان قربانی کند. وقتی عبدالله فرزند دهم او متولد شد، عبدالطلب در صدد ایفای به نذر برآمد. ولی مردم قریش او را از این کار منع کردند و به او توصیه کردند طفل را به مال فدیه دهد. به راهنمایی کاهنی از مدینه، قرار شد در برابر ده شتر و عطلاله قرعه بکشند. اگر قرعه به نام عبدالله افتاد، آنقدر بر تعداد شتران اضافه کنند تا خدایان راضی شوند. به همین ترتیب بگفته، کاهن عمل کردند. بین ده شتر و عبدالله قرعه کشیدند. قرعه به نام عبدالله اصابت کرد. ده شتر بر تعداد شتران افزودند باز هم قرعه به نام عبدالله افتاد. پس کار را آنقدر تکرار کردند تا تعداد شتران به صد رسید و قرعه به نام شتران افتاد.

عبدالله وقتی بزرگ شد با آمنه دختر وهب ازدوج کرد، ولی رفتی که هنوز محمد به دنیا نیامده بود در سفری که از شام باز می گشت بیمار شد و در گذشت.

محمد در سالی که ابرهه کعبه را محاصره کرده بود، به دنیا آمد (۱). عبدالطلب برای آنکه طفل از ویای آبله که در شهر به شدت شایع و لشکریان ابرهه را از پای درآورده بود، در امان باشد، به رسم بزرگان عرب، محمد را به دایه ای از قبیله بنی سعد سپرد. محمد تا پنج سالگی در طایفه بنی سعد بود و زبان فصیح عربی را از این قبیله آموخت. پس از پنج سال، محمد پیش مادر خود بازگشت و عبدالطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. يك سال بعد آمنه فرزندش را به مدینه برد تا اقوام خود را ببیند. در راه مراجعت از مدینه به مکه، آمنه به سختی بیمار شد و درگذشت. ام ایمن، کنیز عینالله، طفل را به مکه آورد و به عبدالطلب سپرد. محمد هشت ساله بود که عبدالطلب نیز در هشتاد سالگی وفات نمود و غمی بر غم های کودک خرد سال افزود. این خاطرات در مقام عمر به سختی بر حافظه قوی محمد سنگینی می کرد که بازتاب آن را در آیات سوره الضحی:

«الْم یجِدک یتیمًا فآوی و وجدک عائلًا فاعنی» مشاهده می کنیم. ابوطالب عصری محمد، سرپرستی او را تقبل کرد. موقعی که محمد دوازده ساله بود، ابوطالب او را در سفر تجارتنی با خود به شام برد. در این سفر محمد با مناطقی که اسامی آن ها را به کرات ضمن داستان های بهود و مسیحی از زبان اعراب شنیده بود، آشنا شد. مدین، وادی القری و سرزمین ثمود را به چشم دید و سخنان اهل قافله و بادیه نشینان درباره داستان های مربوط به هر سرزمین را گوش کرد. در شاه نیز از کشیش های مسیحی و بهود راجع به کتب آسمانی و داستان های مذهبی، خبر ها شنید. گرچه دوازده سال بیش نداشت، ولی هوش سرشار و حافظه بسیار قوی، محیط و تمدن شامات که به دست رومی ها اداره می شد و مقایسه آن با سرزمینی که خود او در آنجا اقامت داشت، دنیائی تازه و روشنی را در برابر چشمان او گشود و مقدمات انقلابی را که سال ها بعد به ثمر رسید، در مغز کنجکاو و پویای او فراهم آورد.

شاید ابوطالب از این سفر سود چندانی نبرد. چون دیگر به سفر تجارتنی نرفت و با سرمایه مختصری که داشت، به نگاهبانی فرزندان و برادرزاده خود پرداخت. محمد باعموی خود که به سختی امرار معاش می نمود، زندگی می کرد و به سهم خود قانع

۱ - برخی از نویسندگان چون محدثین سائب کلی (متوفی به سال ۱۶۶۱ هـ) تولد محمد را بیست سال پس از حمله ابرهه به مکه می دانند.

بود. وقتی که ماه های حرام می رسید و بیم قتل و غارت در بین نمود، با کسان خود به بازارهای مجاور مکه می رفت. اشعار سخنرانان را می شنید و با مبلغین مذاهب یهود و مسیح که بر بت پرستی اعراب خرده می گرفتند، مصاحبه و گفتگو می کرد و بر آنچه می شنید، در خلوت و تنهایی تفکر می نمود. چیزی که بیشتر فرصت تفکر به محمد میداد، اشتغال به چوپانی گله گوسفندان عمرو و سایر مردم قریش در صحاری حومه مکه بود.

روزی عموی او خیر یافت که خدیجه دختر «خوینده» چند نفری را برای کار تجارت و اعزام به شامات اجیر می کند. خدیجه زن ثروتمندی بود که تمول سرشاری از دو شوهر سابق خویش نصیبش شده بود و تمام هم خود را در راه بکار انداختن و افزودن ثروت خود مصروف می کرد. ابوطالب نزد خدیجه رفت و محمد را در مقابل اجرتی معادل چهار شتر، به خدمت تجارتی خدیجه در آورد. محمد در این سفر بار دیگر از نقاطی که در ۱۲ سالگی گذشته بود، عبور کرد و تمام خاطرات و عطاسی را که در آن سفر آموخته و در حافظه قوی خود نگهداشته و بر آن ها مرور کرده بود، مجدداً به خاطر آورد. در شام نیز با کشیشان و خانام ها بگفتگو نشست. در مراجعت هرچه خدیجه خواسته بود، برای او به همراه آورد. خدیجه از او به گرمی استقبال کرد. و وقتی که ابوطالب از خدیجه برای برادرزاده خود خواستگاری کرد با میل پذیرا شد. خدیجه ۴۰ ساله بود که به ازدواج محمد که در آن موقع بیش از ۲۳ سال نداشت، در آمد و محمد به خانه خدیجه رفت. محمد با ازدواج با خدیجه، ثروتمند و می نیاز شد و مقام و احترام او نیز در جامعه عرب بالا رفت. محمد، برای جبران خوبی هائی که ابوطالب در حق او کرده بود، علی، پسر کوچک ابوطالب را که هنوز نابالغ بود، نزد خود آورده تا از این راه کمکی به تأمین معاش عموی خود کرده باشد.

محمد از این تاریخ به بعد فرصت بیشتری برای تنهایی و تفکر و مصاحبه با کسانی که کتب مقدس را خوانده و اطلاعات کافی در این زمینه داشتند و با برای رفتن به بازارهای مکاره و گفتگو با مبلغین سایر مذاهب پیدا کرد. محمد از طفولیت شیفته تنهایی شده بود. غالب اوقات خود را در بیابان ها و یا درغار «حوا» به سر می برد و به اصطلاح عرب، «تحنث» اختیار می کرد و درباره شنیده ها تفکر می نمود.

## آغاز نبوت

به طوری که محققین اسلامی به نقل از بخاری، از محمد روایت می کنند، روزی که در غار حرا خوابیده بود، در خواب دید که فرشته ای نزد او آمد و به او گفت، بخوان. محمد با اضطراب گفت، من خواندن نمی دانم. در این وقت احساس کرد که آن فرشته او را پوشاند به حدی که از حال رفت. چون به خود آمد، فرشته گفت بخوان، محمد باز گفت نمی توانم بخوانم. فرشته بار دیگر او را پوشاند به حدی که ناتوان شد و برای بار سوم گفت بخوان، محمد بار گفت که نمی توانم بخوانم. فرشته باز او را پوشاند و گفت:

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون غلیظ آفرید، بخوان که پروردگارت بزرگ است، کسی که تعلیم با قلم داد، به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت» العلق ۵ - ۱.

فرشته نابدهد شد. محمد به خود آمد و از غار وحشت زده بیرون شد. صدایی شنید که او را می خواند سر به طرف آسمان بلند کرد و دید فرشته به صورت مردی در آمده و او را صدا می کند. او را در تمام آسمان می دید. به هر طرف که نگاه می کرد او بود. همین که فرشته محو شد، محمد به منزل آمد. سخت می لرزید و به خدیجه گفت مرا بپوشان و آنچه را دیده بود برای خدیجه حکایت کرد. خدیجه او را دلداری داد و به خواب کرد. همین که محمد به خواب رفت، خدیجه نزد ورقة بن نوفل، پسر عم خود رفت و ماجرا را برای او تعریف کرد. ورقة که ماسد سایر اعراب انتظار ظهور پیغمبری را داشت، به او گفت اگر راست بگویی ناموس اکبر که به موسی آمد، به محمد نازل شده و او پیغمبر این امت است.

این داستان که از قول عایشه در کتاب صحاح بخاری و مسند احمد بن حنبل روایت شده و از آنجا به سایر کتب اسلامی نفوذ نموده است، خالی از تعصبات دینی به نظر نمی رسد. مگر خدا و فرشته، خدا نمی دانستند که محمد سواد خواندن و نوشتن ندارد، که فرشته با اصرار او را وادار بخواندن می کند. به علاوه، وقتی محمد به حقیقت امر اعتراف می کند و می گوید که خواندن نمی داند، دیگر فشار دادن و به حال خفقان در آوردن او چه محملی دارد. او که فرستاده خدا بود، انجام معجزات در آن روزگاران کاری سهل و عادی به شمار می رفت. آیا نمی توانست به جای فشار دادن و بی حال کردن محمد، قدرت خواندن و نوشتن بدون آموزش قبلی را به مفرز او تزریق نماید؟

مطلب دیگر، دیدن شیخ مردی است که تمام آسمان را پوشانده بود و به هر طرف که محمد نظر می کرد او را می دید. دیدن شیخ به صورتی که در روایت آمده است، خود یکی از علائم اختلالات مغزی و جنون است. درباره خود عایشه، راوی این مطلب نیز شك و تردید بسیار به نظر می رسد. عایشه در سال چهارم نبوت متولد شد و در نه سالگی، زمانی که محمد در مدینه و پنجاه و سه ساله بود، به ازدواج او درآمد و هنوز به درجه ای از عقل نرسیده بود که بتواند به درك مسائل مشکلی مانند چگونگی بعثت نائل شود. اگر بقیه روایت مربوط به شروع بعثت نیز به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، انتقاداتی شبیه به آنچه گفته شد در تمامی آن واقعه مشاهده می شود.

مثلاً مطلب ترس و وحشت و لرزی که روایت می شود، با مفاد آیه ۸۱ از سوره نجم «در قلب پیغمبر نسبت به آنچه دید دروغ راه نیافت»، نیز مغایرت دارد.

آنچه به نظر عقلاتی می رسد این است، که اگر شخصی مدنی متجاوز از بیست تا بیست و پنج سال در اطراف يك موضوع بیندیشد و افکار خود را درباره آن متمرکز کند، خواه ناخواه آن موضوع آن چنان بر قوای دماغی او چیره خواهد شد که چون عادت ثانوی و غریزی در باطن و ضمیر ناخود آگاه وجود او جایگزین می گردد و در لحظه حساس، که روان شخص به شدت تحت تاثیر همان افکار تراسی گیرد، به ناگاه و بغتاً دست به اقدام می زند و به نقشه هائی که سالیان متمادی در مغز خویش طرح کرده بود، جامه عمل می پوشاند. این ندای باطنی اوست که از اعماق وجود خود او بیرون می آید و او را به اقدام به کاری که سال ها درباره آن اندیشیده، وادار می کند، و هیچ عامل خارجی، به عنوان محرك و مشوق، در آن دخالتی ندارد. ایمان شخص به عملی بودن برنامه، قدرت اراده و استقامت کامل، برای انجام آن ضروری است، نه محسوسه الهی.

محمد در اثر سال ها تفکر و اندیشه در اطراف مسائل مذهبی، بحث با اقربا و مبلغین یهودی و مسیحی، خلوت و تنهایی در صحراهای بی پایان، تظاهراتی از الله در وجود خود حس می کرد و با او گفتگوها داشت. او مسلماً خدا را خطاب می کرد و با او سخن می گفت، اما خدائی که در وجود او ظهور نموده و بر طبیعت او غالب شده بود، چیزی جز ضمیر باطن او که در نتیجه بیست و پنج سال تفکر آفریده شده و شکل گرفته بود، نبود. ما نظیر همین حالت را در باره نانک، بنیانگذار آئین سیک، دیدیم.

به طوری که محققین اسلامی می نویسند، پس از وحی نخستین و نزول چند آیه از سوره العلق، دنباله وحی قطع گردید و سکوت مطلق برقرار شد. محمد دوران انتظار و بیم و امید را می گذراند که آیات:

«قسم به هنگام چاشت، قسم به شب هنگامی که تاریک می شود، خدایت تورا فرو نگذارد و دشمن نگرفت. شاید خدا به تو چیزهایی عطا کند که خشنود شوی» الضحی ۶ - ۱، نازل شد.

آیات سوره الضحی به خوبی نمایشگر گفتگوی شخصی محمد با خود او و تأیید نظری است که در فوق گفته شد. محمد که پس از دعوی نخستین، مدتی در انتظار عکس العمل مردم مانده بود، برای تهییج و تشویق خود به استقامت و محو نمودن سایه هرگونه تردید احتمالی در ادامه برنامه ای که آغاز کرده بود، این آیات را خطاب به خود می خواند.

محمد اسلام را به خانواده خود عرضه کرد. خدیجه و علی اولین کسانی بودند که با محمد بیعت کردند. بعد از آن زید بن حارثه، غلامی که خدیجه در بازار مکاره برای محمد خریده و بعد محمد او را آزاد و به فرزندی قبول نموده بود، به دین محمد گروید و بدین ترتیب گروه چهار نفری مسلمانان صدر اسلام را تشکیل دادند. محمد ابوبکر را به ترك بت پرستی و قبول دین اسلام دعوت کرد. او نیز بلافاصله دعوت محمد را پذیرفت و خود یکی از مبلغین صدر اسلام شد و دوستان نزدیک خود از قبیل عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، طلحة بن عبدالله، سعد بن وقاص و زبیر بن عوام را به دین اسلام دعوت کرد. آنان نیز دین جدید را پذیرفتند. پس از آنها عده ای از مردم مکه نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. ولی برای اجتناب از مخالفت علنی با معتقدات قریش، مراسم عبادی خود را در ابتدای امر، پنهانی برگزار می کردند.

دعوت علنی محمد سه سال بعد آغاز شد و براساس آیات ۲۱۴ و ۲۱۶ الشعراء.

«خویشاوندان نزدیک خود را بترسان. با کسانی که پیرو تو هستید فروتنی کن  
و اگر فرمان تو را نبرند بگو من از کارهای شما بیزارم.»  
وآیه ۹۴ الحجر:

«آنچه را که فرمان داری آشکار کن و از مشرکان کناره گیری نما»  
محمد خویشان خود را به غذا دعوت کرد. پس از صرف غذا قصد داشت آنان را  
به دین خود دعوت نماید. ولی ابولهب عموی او سخن او را برید و حضار را متفرق  
ساخت. این اولین قدم مثبت و حقیقی محمد در اجرای برنامه بزرگی بود که سال های  
سال به خود تلفین و تمرین نموده بود. محمد دعوت خود را عمومی کرد و از مردم خواست  
تا دریای کوه صفا برای شنبین خیر مهمی اجتماع نمایند. محمد دین خود را در این  
اجتماع به مردم عرضه نمود. ابولهب فریاد زد: «تیاک یا محمد الھذا دعوتنا». جمعیت  
متفرق شدند. محمد خاموش شد و زیر لب با خواندن سوره اللھب، ابولهب و زینب را  
تفریق کرد.

محمد حریم کعبه را پایگاه تبلیغاتی خود قرارداد. به ویژه در موقع ازدحام مردم  
به سوی آنان می رفت و با موعظه و ارشاد، آنان را به قبول آئین جدید مذهبی دعوت  
می کرد. خصومت بین اشراف و بزرگان قریش از يك طرف و محمد از طرف دیگر، علنی  
شده بود. قریش، محمد را تکذیب می کردند و چند تن از شعرای عرب را برانگیختند  
تا در هجو محمد اشعاری بسرایند. وقتی محمد عیب جوئی از خنایان مورد پرستش  
اعراب را آغاز کرد، قضیه صورت جدی تری به خود گرفت. کار از نمسخر و تحفیر، به  
مقابله و دفع خطر رسید. محمد آئینی خلاف آئین موروثی عرب عرضه کرده بود.  
ترك عبادت دیرین و مقدسات اجنادی و دین موروثی به آسانی و به محض شنیدن  
دعوت محمد امکان پذیر نبود و از آن مهم تر، تهدیدی بود که محمد متوجه حیات  
اقتصادی قریش می کرد. حیات مکه و مردم آن شهر به تجارت و آمدن زائران عرب  
برای زیارت حجرالاسود و بتان، بستگی داشت.

محمد به پیروی از آئین یهود، قبله مسلمان را معبد اورشلیم قرار داده بود و  
بتان را تکفیر می کرد. اگر روزی پیروان محمد قوت می گرفتند و آئین جدید در  
عربستان برپا می شد، اعتبار بت ها و قبلاست کعبه از بین می رفت. اعراب دیگر برای  
زیارت به این شهر نمی آمدند. نابودی شهر مکه و مردم قریش حسی بود. همین فکر  
قریش را از پیوستن به محمد و قبول آئین جدید باز می داشت. برای دفع خطر لازم بود



که با محمد از دعوت مردم به دین جدید و بدگویی به بنان دست بردارد و یا خود او از بیرون برود. ابوطالب به شدت از برادرزاده اش حمایت می کرد و در مقابل اصرار قریش حاضر به تسلیم محمد نشد و قبیله بنی هاشم را برانگیخت تا در مقابله با سایر قبایل، از پشتیبانی محمد دریغ نکنند.

باران محمد روز به روز فزونی می گرفتند و متقابلاً قریش نیز آزار و شکنجه مسلمانان را افزون می کرد. چون مسلمانان بر جان خود ایمن نبودند، محمد به آنان توصیه کرد به نقاط دیگر مهاجرت کنند. نامه ای به عنوان نجاشی پادشاه حبشه نوشت و به جعفر بن ابی طالب داد و آنان را روانه حبشه کرده، تادور از آزار قریش در امان رندگی نمایند و آئین مذهب جدید خود را برپا دارند. در همین اوان واقعه غرانیق پیش آمد و قریش به علت سازشی که محمد درباره شفاعت بنان از خود نشان داد، از شکنجه مسلمانان دست کشیدند. از شنیدن این خبر عده ای از مسلمانان مقیم حبشه به مکه باز گشتند. ولی چون محمد آیاتی را که قبلاً در این باره خوانده بود، ممنوع التلاوت و شیطانی اعلام نمود، قریش نیز آزار مسلمانان را بیش از پیش از سر گرفتند. عده ای از مسلمانان دوباره به حبشه باز گشتند و تا بعد از هجرت محمد به مدینه و قوت گرفتن اسلام، در همان سرزمین ماندند. چون ابوطالب حاضر به تسلیم محمد نشد، قبایل مختلف قریش با قبیله بنی هاشم ترک مراد و داد و ستد کردند و متن قرارداد را برای احترام و رعایت آن، در خانه کعبه آویختند. مدت سه سال محمد و قبیله بنی هاشم در «شعب بنی هاشم»، یکی از دره های مجاور مکه، در انزوای کامل به سر بردند و جز در ماه های حرام که خصومت ها و کینه ها علنی نمی شد، نمی توانستند با سایر قبایل معاشرت کنند. بالاخره صلح ارحام و عرق فامیلی، بر خصومت مذهبی، فائق آمد و مردم قریش ابتدا به طور پنهانی و شبانه، و بعداً علنی به کمک قبیله بنی هاشم و مسلمین آمدند و قرارداد عدم مراد به خودی خود لغو شد. محمد و یارانش از دره به مکه باز گشتند.

چند ماه پس از لغو قرارداد عدم مراد، دو حادثه مهم زندگی محمداً به سختی لرزاند. یکی مرگ ابوطالب عم و حامی او بود که جان محمداً در مقابل کینه محاضرانی که از جانب مردان سایر قبایل، احتمال وقوع داشت، حفظ می کرد و پنج روز بعد از آن، خدیجه که برای او همسری مهربان و بمنزله، مادری با عطرقت بود، از دنیا رفت. با مرگ این دو حامی بزرگ محمد، قریش بدون پروا بر اذیت و آزار مسلمانان افزودند.

محمد سعی کرد مردم طائف را به دین خود درآورد، ولی کوشش او به نتیجه ای نرسید. ناگهان روزنه امید پیدا شد و دست تقدیر و تصادف، مقدمات انتشار سریع دین اسلام را فراهم آورد.

محمد عادت داشت در ماه های حرام که قبایل مختلف از سراسر عربستان برای زیارت کعبه و ادای مناسک حج به مکه می آمدند، به خیمه بکایک آنان برود و آنان را به دین اسلام دعوت کند. غالب قبائل به سخنان او توجهی نمی کردند و به ملاحظات روابط سیاسی و اقتصادی با قریش، از قبول دعوت محمد سرباز می زدند.

طایفه اوس و خزرج که در یثرب ساکن بودند، مثل سایر قبایل عرب بت پرست بودند و برای زیارت کعبه در ماه حج به مکه می آمدند. این دو طایفه با همسایگان یهود خود روابط کم و بیش تیره ای داشتند. یهودی ها که خود را قادر به جنگ علنی با این دو طایفه نمی دیدند، به ایجاد نفاق و دشمنی بین آنان دست می زدند و این دو قبیله را غالباً با یکدیگر رو در رو می کردند و به جان هم می انداختند تا از ضعف هردو استفاده کنند. در اثر تفریقات یهودی ها، هر یک از دو قبیله به قصد ریشه کن کردن رقیب، به جنگ دست زد و تعداد زیادی از طرفین، در جنگ «بعثت» کشته شدند. بعد از این واقعه، غالب و مغلوب به اشتباه خود پی بردند و در صدد یافتن رهبری برآمدند که بتواند آنان را از وضعیتی که خود بوجود آورده بودند، نجات بخشد. تصادفاً، این رهبر را در وجود محمد، مبلغ دین جدید در مکه، یافتند.

در سالی که گروهی از طایفه خزرج برای زیارت به مکه آمده بودند، محمد به ملاقات آنان رفت و دین خود را بر ایشان عرضه نمود. اهالی خزرج که از یهودی ها شنیده بودند که به زودی پیغمبری ظهور خواهد کرد که یهود پیرو او خواهد شد و اعراب بت پرست را از میان بر خواهد داشت، به سخنان محمد به دقت گوش دادند و با خود گفتند این همان پیغمبری است که بهود در انتظار اوست. به همین مناسبت، مسلمان شدند و ایمان آوردند و اظهار امیدواری کردند، که شاید خداوند در آینده پراکندگی آنان را به وحدت تبدیل سازد و تعهد کردند که با سیاه و سفید، عرب و عجم به همراه محمد بجنگند. این عده وقتی به یثرب باز گشتند، داستان دین اسلام و ظهور پیغمبر جدید را همه جا منتشر کردند.

سال بعد دوازده نفر از مردان یثرب به مکه آمدند و با محمد پیمانی به نام پیمان «عقبه» منعقد نمودند. در بازگشت، محمد یکی از صحاب خود را به همراه آنان

فرستاد تا قرائت قرآن را به آنان بیاموزد. گزارش هانی که «مُصعب بن عمیر» فرستاده مخصوص محمد، از بئرب می فرستاد، نوید بزرگی به همراه داشت. سال بعد ۷۵ نفر از مردم بئرب به مکه آمدند و با محمد ملاقات کردند. مردان اوس و خزرج به محمد گفتند، اکنون میان ما و یهودیان کم و بیش ارتباطی هست، پس از پیمان ما با تو، این ارتباط گسسته خواهد شد. ممکن است پس از آمدن تو به بئرب کار تو بالا گیرد و باطایفه خود سازش کنی. آیا در آن صورت ما را رها خواهی کرد و به مکه باز می گردی؟ محمد در جواب آن ها به رسم عرب گفت: «بَلِ الدِّمِ الدِّمُ وَ الْهَدَى الْهَدَى، اَنَا مِنْكُمْ وَ اَنْتُمْ مِنِّي، اَحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ وَ اَسَالِمُ مَنْ سَالَتُم.»

خون من، خون شما و حرمت من، حرمت شماست. من از شما میم و شما از من. با هرکس که جنگ کنید می جنگم و با هرکس که سازش کنید می سازم.

بدین ترتیب پیمان دوم عقبه منعقد شد. یثربیان متعهد شدند که از محمد و خانواده او حمایت کنند. و محمد نیز تعهد نموده حتی اگر کار او بالا گرفت و قدرتی بهم رساند، یثربیان را ترک نکنند و در همان شهر در بین آنان بمانند. وقتی مردم قریش بر متن پیمان عقبه دوم اطلاع یافتند، بر آزار و زندانی کردن مسلمین افزودند ولی از نرس قانون قصاص مبادرت به ریختن خون هیچکس نمی کردند. محمد به یاران خود دستور داد تا دسته دسته به طور پنهانی از مکه خارج شوند و به بئرب بروند. قریش که متوجه افزایش قدرت مسلمانان در بئرب شده بود و دریافت در صورتی که محمد به آنان منحق شود رهبری مسلمانان را به عهده بگیرد، خطری جدی و بالقوه برای قریش و مکه بوجود خواهد آمد، تصمیم به نابودی محمد گرفت. رؤسای قبایل قریش در «دارالمنده» گرد هم آمدند و پس از مذاکرات بسیار، تصمیم گرفتند از هر قبیله جوانی شجاع انتخاب شود. جوانان همگی با شمشیر به محمد حمله کنند و او را بکشند. بدین طریق چون خون محمد به گردن تمام قبائل می افتد، قبیله بنی هاشم جرات مقابله و مقابله با تمام قبایل را نخواهد داشت.

زنی معتقد و مسلمان به نام «رقیقه»، محمد را از مذاکرات در دارالمنده و قصد قریش آگاه کرد. محمد به ابوبکر گفت تا دو شتر برای مسافرت آماده کند. شتران را به دست «عبداللہ بن ارقیط» سپرد تا در حومه مکه بچراند و آماده حرکت باشد. در شب هجرت، علی را مأمور کرد تا در بستر او بخوابد تا مردان قریش تصور کنند که محمد در خانه است. خود او به اتفاق ابوبکر، از در کوچکی که در پشت خانه بود، خارج شد و

راه جنوب را در پیش گرفت و در غار «ثوره» محفی شد. مردان قریش به تصور این که محمد در خانه است، به منزل او هجوم آوردند. وقتی عنی را در رختخواب محمد دیدند و از فرار او مطلع شدند، به تعقیب محمد پرداختند. تمام راه های خروجی مکه به شمال و جنوب را جستجو کردند و حتی تادرغار ثور نیز رفتند ولی داخل غار را نگشتند و از همان راهی که رفته بودند به مکه باز گشتند.

عبدالله، پسرابویکر، روزها در بین قریش در مکه می ماند. سخنان آنان را گوش می کرد و شب ها تمام مذاکرات را به پدر خود بارگومی نمود و عذاتی را که در منزل تهیه شده بود، به آنان می داد. چویان ابویکر نیز شیر گوسفندان را به هنگام شب برای آنان می آورد. وقتی عبدالله باز می گشت، گوسفندان را در عقب او می راند تا رد پای عبدالله محو گردد. روز سوم، عبدالله شتران را به در غار آورد. هر سه نفر پس از مدتی راهپیمائی به طرف جنوب، مسیر حرکت خود را به طرف شمال تغییر دادند و به سوی یثرب روانه شدند. تمام شب و قسمتی از روز را راه می پیمودند و بقیه روز را استراحت می کردند، تا کسی آن هارا در راه نیبند و از مسیر حرکت آنان مطلع نشود.

مردم یثرب که وصف محمد و آئین جدید او را از دیگران شنیده بودند، همه بی صبرانه در انتظار دیدار او بودند. محمد با ابویکر به «قیاب» وارد شدند. در آنجا مسجدی برپا داشتند. پس از سه روز اقامت در قیاب، به سوی یثرب حرکت کردند. روز جمعه به شهر وارد شدند. هر يك از مسلمانان، ارفرط ایمان و اشتیاق، می خواست که محمد در منزل او سکونت کند. ولی محمد پیشنهاد کرد هر جا شتر او بخوابد همانجا منزل خواهد کرد. شتر آزادانه در کوچه های مدینه می گشت تا به محلی که متعلق به دو طفل یتیم از بنی نجار بود رسید. همانجا زانو زد و خفت. محمد فرمان داد تا آن زمین را از اطفال یتیم خریدند و در آن محل مسجدی بنا نهادند. در آئینای بنای مسجد در منزل «ابوایوب» انصاری اقامت کرد. پس از ساختمان مسجد، منزل زنان محمد را نیز در اطراف مسجد بنا کردند و نام یثرب را به «مدینه النبی» تغییر دادند.

در زمان خلافت عمر، با صلاحدید سایر رؤسای قوم، سال هجرت مداء تاریخ مسلمین گردید. هنوز نیز کشورهای اسلامی گاهنامه های خود را بر اساس هجری قمری یا هجری شمسی محاسبه می کنند.

## مدینه و آغاز تشکیل امپراطوری اسلامی

از تاریخ ورود به یثرب، فصل نویسی در زندگانی محمد گشوده شد. در این مرحله از زندگی، محمد استعدادهای نهائی و قدرت کارائی خود را در مدیریت، به حد کمال نشان داد. در یثرب، محمد سرداری جنگجو و سیاستمداری توانا بود. او چنان آگاهانه و هوشمندانه گام بر می داشت که توانست در مدت هشت سال بر تمام مشکلات فائق آید و بر نامه اصلی خود را که عبارت از ایجاد قومی واحد و يك صدا از قبایل پراکنده و دشمنان خونی دیرین بود، به مرحله اجرا در آورد و همه را تحت لوای اسلام آماده جانبازی و جانفشانی کند.

پس از ورود به یثرب، در اولین مرحله، کوشش محمد مصروف ریشه کردن نفاق و دشمنی بین قبایل اوس و خزرج و ایجاد برادری بین مهاجرین و انصار شد. برای این کار از کلیه مسلمانان دعوت نمود تا هر يك از آنان يك نفر را به برادری برگزینند. خود محمد، علی بن ابی طالب را برادر خواند. حمزه عموی محمد، زید بن حارثه پسر خوانده محمدا را به برادری پذیرفت. به همین ترتیب هر يك از مسلمانان، نفر دیگری را به برادری قبول کردند و محمد این برادری را در حکم برادری نسبی اعلام نمود و وحدت و یگانگی را در بین اقوام گوناگون عرب پایه ریزی کرد.

محمد برای تنظیم امور شهر، قراردادی با یهودی ها منعقد و شهر را تابع وضع و نظام جدیدی نمود. یهودی ها که با توجه به نحوه تبلیغات دینی محمد در مکه، امیدوار بودند که او را به تدریج به صف خود در آورند، از پیشنهاد محمد به گرمی استقبال نمودند. محمد نیز که برای تقویت بنیه نظامی خود، به صبح و زمان احتیاج داشت، با یهودی ها در ابتدا به ملائمت رفتار کرد و به این عنوان که یهودی ها و مسیحی ها، صاحبان کتب آسمانی هستند، با آنان قراردادهائی بر اساس درستی و احترام متقابل و آزادی

بیان عقاید مذهبی منعقد نمود. دین و اموال آنان را محترم شمرد. طرفین متحد شدند، به هنگام جنگ به همدیگر کمک و یاری نمایند. برای هر دو طرف قرارداد، داخل بشارت به عنوان حرم پذیرفته شد و هرکس در مدینه زندگی می کرد، در امان بود.

بدین ترتیب مدینه و حومه آن برای محمد و پیروانش به محیط امن تبدیل شد و مسلمانان به آزادی می توانستند به تبلیغ و اشاعه دین خود پردازند. محمد در این سال با عایشه که به نه سالگی رسیده بوده ازدواج کرد. چون عایشه طفل کوچک اندام و ریزنقشی بود، محمد در عین حال چون پدری مهربان، از بازی های کودکانه او جلوگیری نمی کرد.

یهودی ها با صدا در آوردن بوق، همکیشان خود برای نماز و دعا دعوت می کردند. مسیحی ها ناقوس در کلیسا می نواختند. مسلمانان، پس از مشورت با یکدیگر، تصمیم به اذان گفتن گرفتند. این شیوه از آن زمان تا کنون برای خبر کردن مسلمانان و اجتماع برای نماز متداول است. در این دوره محمد فرصت کافی یافت تا احکام و دستورات لازم برای جامعه نوییاد مسلمانان ابلاغ نماید. تا زمانی که او در مکه بود، مسئولیتی از نظر اداره جامعه مسلمین احساس نمی کرد، ولی در مدینه وضع به گونه دیگری بود. تمام مسلمین در انتظار صدور دستورات محمد، برای اداره امور شهر، تأمین معاش و حل مشکلات و رفع اختلافات بودند.

هشت ماه پس از هجرت به مدینه، وقتی که محمد از امنیت شهر و قدرت نظامی پیروان خود مطمئن شد، برای تأمین معاش مسلمانان که روز به روز بر تعداد آنان افزوده می شد و برای ادای پاره ای از وعده های دنیائی که به تازه مسلمانان داده شده بود، فرمان جنگ و حمله به قافله های تجارتنی قریش را صادر کرد. اولین آیه ای که درباره شروع جنگ بر مسلمین خواند، آیه ۴۰ از سوره حج بود:

«اجازه داده شد به آن ها که جنگ کنند زیرا که ستم دیده اند و الله به پیروز ساختن آنان تواناست.»

اندکی بعد آیه ۴۰ از سوره انفال:

«با آنها جنگ کنید تا زمانی که فتنه باقی نماند و تمام دین برای الله باشد.»

سپس آیه ۱۳ توبه:

«چرا با کسانی نمی جنگید که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج

پیغمبر گرفتند و آن ها بودند که نخستین بار جنگ را شروع کردند.»

محمد به اعراب وعده می داد، چنانچه به خیل مسلمانان پیوندند و اسلام آورند، در صورت فتح جنگ، در غنائم به دست آمده با سایر مسلمین شریک خواهند بود و در صورتی که در جنگ شهید شوند به باغ های سبز و خرمی خواهند رفت که در آن جویهای آب، غسل و شراب جریان دارد. حوریان بهشتی بر روی تخت های مرصع مفروش از آنان پذیرائی خواهند کرد. این وعده هاه نهایت آرزوی هر مردعرب و رؤیائی بود که در مخیله خود مجسم می کرد. برای عرب مادی که به همه چیز ازدید منافع و سودآوری می نگریست، گفته ای خوش آیندتر از وعده های محمد نبود. او که تا آن زمان به طور انفرادی و یا در دسته های کوچک به غارت کاروان ها می رفت و غالباً جان خود را در این راه به مخاطره می انداخت و چه سالزدست می داد، به طمع دریافت غنائم بیشتر، به جمع مسلمانان پیوست.

به طوری که محققین اسلامی می نویسند، از آن تاریخ تا فتح مکه در مدت کمتر از هفت سال، مسلمین ۸۴ بار به کاروان ها حمله کردند و یا با غیرمسلمانان جنگیدند. مسلمین حملاتی را که خود محمد در آن ها شرکت داشت، «غزوه» می نامند و اگر عده ای را مأمور حمله می ساخت، «سریز» یا «سریه» می گویند. می نویسند که محمد در ۲۶ غزوه حضور داشت و در ۹ غزوه شخصاً به جنگ پرداخت. نخستین غزوه محمد، غزوه «ودادراوا» و سپس غزوات «بواط» و «عشیره» بود.

محمد برای آن که از حرکت کاروان ها و یا اجتماع جنگجویان رقیب عرب در سراسر عربستان آگاه باشد، جاسوسانی به تمام نقاط اعزام کرد که اخبار را در اسرع وقت به او برسانند، تا از تعداد نفرات و تجهیزات نظامی دشمنان اطلاعات کافی داشته باشد و قبل از تکمیل اردو و تجهیزات، بر آنان حمله نماید. برای آن که از هرگونه تحریکات داخلی نیز به موقع مطلع گردد، و مخالفت های داخلی را در نطفه خفه کند، دست به شیوه جدیدی زد و هر یک از افراد تحت فرمان خود را به جاسوسی بر علیه افراد دیگر برگماشت، تا ضمن متوجه نمودن شخص خاطی بر عمل ناصواب خود، جریبان امر را نیز به اطلاع محمد برساند. در نتیجه این ابتکار، محمد در هر لحظه، از آنچه در میان پیروان او می گذشت، و حتی از گفتگوهای درگوشی آنان مطلع بود و نمونه های آن در قرآن بسیار است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی که با هم نجوی می کنید پس به دشمنی و نافرمانی و بدی از رسول خدا سخن درگوشی نگوئید و از خویشی و برهیزکاری صحبت

کنید. این نجوا کردن عمل شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلسرد کند. •  
مجادله - ۱۱ - ۱۰

نمونه دیگر آن داستان «حاطب بن ابی بلتعنه» است که بعدا گفته خواهد شد.  
این شیوه جدید جاسوسی داخلی و برگماشتن نام افراد برای نظارت در کاریکدبگر  
که به اسم «امرمعروف و نهی از منکر» در آئین اسلام معروف است. شاید برای اولین  
بار با اسلام به دنیا آمد، ولی بعد ها توسط بسیاری از پیشوایان و مبلغین مسلمان  
برای غلبش قدرت و سرکوبی مخالفین، کارا مورد استفاده قرار گرفت.  
در سال دوم هجرت، وقتی که محمد از قدرت نظامی خود اطمینان کامل یافت و  
احساس کرد که دیگر نیازی به جانب داری یهود از آئین او ندارد، به دو تغییر بزرگ  
دینی دست زد.

اول، قبله مسلمین را از معبد یهود در اورشلیم به مکه منتقل نمود. تغییر قبله  
از دو نقطه نظر برای محمد ضروری بود. یکی اعلاء استقلال ظاهری دین اسلام و جدا  
کردن آن از دین یهود. از این پس، محمد دیگر مدبجه سرای تورا بود و دین اسلام به  
عنوان دین مستقلی در برابر دین یهود و حتی معارض آن دین، قدم به میدان گذاشت.  
نقطه نظر دوم و شاید خیلی مهمتر از اولی، نجات آینده مکه و اقوام خود محمد از فنا  
و نابودی کامل بود. محمد به همان نتیجه رسید، که قریش در روزهای نخست دعوی  
نبوت محمد رسیده بود. محمد با واقع بینی دریافت که به زودی مکه به دست مسلمین  
خواهد افتاد. ولی اگر کعبه قبله مسلمین نباشد و مسلمین معبد یهود را قبله خود  
بدانند و به آن سوی نماز بگذارند و برای انجام مراسم حج به اورشلیم سفر و به دور  
هیکل طواف کنند، از مکه در اندک مدتی جز ویرانه ای خالی از سکنه چیز دیگری  
باقی نخواهد ماند. حیات مکه به آسمن زائران عرب، برای زیارت کعبه وابستگی تام  
داشت و محمد بادت خود حکم نابودی این شهر را امضا کرده بود. محمد موقع را  
برای این تغییر بزرگ دینی مناسب تشخیص داد و آیه ۱۲۹ سوره بقره :

«بسمی بینیم که روی خودت را به طرف آسمان می گردانی. پس به تو قبله ای  
را که می خواهی عظامی کنیم پس رویت را به جانب مسجدالحرام بگردان، هر جا که  
هستید رویتان را به آن طرف بگردانید.»

و آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ همان سوره:

«از هر جا که بیرون رفتی رویت را به طرف مسجدالحرام بگردان و هر جا که



هستید، رویشان را به طرف مسجدالحرام بگردانید تا حجتی از مردمان برای شما نباشد.»  
را به مسلمانان ابلاغ نمود. یهودی ها بر این تصمیم محمد اعتراض کردند و آن  
را خلاف پیمان دوستی دانستند. محمد در پاسخ آیه ۱۷۲ بقره:

«نیکی در آن نیست که صورت های خودتان را به طرف مشرق یا مغرب  
بگردانید، بلکه نیک مرد کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت و ملائکه و قرآن و  
پیغمبران دارد.»

و آیه ۱۳۸ همان سوره:

«ما قبله ای که داشتیم تغییر ندادیم مگر آنکه به بینیم چه کسانی از رسول  
تبعیت می کنند و چه کسانی برپاشنه خود می گردند. اگر چه این کار بر آنان که  
خداوند آن ها را هدایت کرده گران است ولی خدا ایمان آنان را ضایع نمی کند.»

رابریهودی ها و مسلمان ها قرائت کرد. محمد پس از تغییر قبله، مسلمانان از  
اورشلیم به کعبه، به «قبای» رفت و محراب مسجد آن شهر را که به طرف شمال بود  
خراب کرد و آن را از نو به طرف جنوب بنا نهاد.

اقدام دوم محمد در جهت اعلام استقلال دینی، تغییر ماه روزه مسلمانان از ماه  
کیپور یهود به ماه رمضان بود. محمد پس از سی روز روزه، در پایان ماه به مصلی  
رفت و به دست خود قربانی کرد و احکام مربوط به زکوة فطر را به مسلمانان ابلاغ نمود.

در سال دوم هجرت، چون به محمد خبر رسید که ابوجهل با کاروانی از راه کناره  
عازم مکه می باشد، عموی خود حمزه را باسی سوار به مقابله و غارت کاروان فرستاد.

حمزه در راه کناره به کاروان ابوجهل برخورد، ولی چون سیصد سوار از کاروان حمایت  
می کردند، طرفین بدون جنگ و خونریزی از کنار هم گذشتند. محمد بار دیگر عبیده  
بن حارث را با شصت سوارمامور غارت کاروانی کرد که به ریاست ابوسفیان حرکت می

نمود. این بار نیز چون دویست سوار از کاروان نگیهانی می کردند، مسلمانان بدون پیکار  
بازگشتند. مدنی بعدخود محمد با ۲۰۰ سوار به طرف «بواط» به جستجوی قافله ای  
به سرکردگی «امیه بن خلف» با هزارودویست شتر کانهحرکت کرد، ولی قافله را نیافت  
و بدون حصول مقصود بازگشت. دو یا سه ماه بعد، باز هم خود محمد با دویست سوار

به تعقیب قافله ای که ابوسفیان سرپرستی آن را بر عهده داشت، به طرف «عشیره»  
رفتهولی بازهم قافله را نیافت و دست خالی بازگشت. درسال دوم هجرت، عبدالله بن  
جحش را با عده ای از مهاجرین به «نخله» میان طایف و مکه، درتعقیب قافله قریش

فرستاد. در اولین روز ماه رجب، عبدالله به قافله قریش به سرکردگی «عمرو بن عبدالله خضرمی» برخورد. مسلمانان از بیم آن که اگر بر قافله حمله نکنند، قافله از دسترس آنان خارج خواهد شد، در ماه حرام به قافله حمله کردند. یکی از مسلمانان تیری انداخت و عمرو را کشت. دو تن بقیه را اسیر گرفتند و اموال قافله را تصاحب نمودند و پیش محمد آوردند. مسلمانان قطعاً عملی برخلاف سنت دیرین عرب و دستور قرآن انجام داده بودند و در ماه حرام، به مردمی که قصد جنگ نداشتند، حمله نموده و مرتکب قتل و غارت شده بودند. این واقعه بهترین حربه تبلیغ در دست مخالفان محمد بود. به همین مناسبت، در روزهای نخست محمد روی خوشی به عبدالله نشان نمی داد. از طرف دیگر، استرداد اموال غارتی و تأیید تفصیر مسلمین امکان نداشت. مسلمین بر اساس وعده ای که به آن ها داده شده بود، در انتظار دریافت سهم خود از اموال غارتی بودند. استرداد اموال و قبول این که مسلمین مقصر بوده اند، روحیه آنان را به کلی متزلزل می کرد. گره این معما با قرائت آیه ۱۲۴ از سوره بقره گشوده شد:

«از تو می پرسند از جنگ در ماه حرام، بگو جنگ در این ماه گناهی بزرگ است، ولی راه خدا را بر مردم بستن و کافر شدن و بیرون کردن ساکنان مسجد الحرام، در پیش خدا بزرگتر است و فتنه بدتر از قتل است. مخالفان شما با شما جنگ می کنند تا اگر بتوانند شما را از دین منحرف کنند.»

در این آیه، برای آنکه حرمت ماه های حرام که از سنت های قدیمی اعراب بود حفظ گردد، نخست عمل عبدالله بن جحش مورد تنقید قرار می گیرد. ولی ضمناً برای حفظ روحیه مسلمانان، به معاذیری از پس دادن اموال خودداری می شود. مسلمانان خوشحال از قضاوت محمد و آیه ۱۲۴ سوره بقره، اموال قافله را تصاحب و تقسیم کردند و دو اسیر را در مقابل دو اسیری که قریش از مسلمانان گرفته بودند، تعویض نمودند.

در پانز سال دوم هجرت به محمد خبر دادند که کاروان بزرگی به سالاری ابوسفیان از شامات عازم باز گشت به مکه می باشد. این همان کاروانی بود که محمد در تعقیب آن به عسیره رفته بود، و آن را نیافت. محمد با ۳۵۰ تن از مسلمانان به تعقیب قافله رفت. ابوسفیان از هسته خرمائی که در فضولات شتران پیش قراولان محمد دید، به فراست دریافت که مسلمانان مدینه در تعقیب کاروان او هستند. جهت حرکت قافله را تغییر داد و مردانی برای طلب کمک به مکه فرستاد. روز بعد، مسلمانان

خبر یافتند که کاروان از دسترس آنان خارج شده. ولی چون مردانی که برای کمک به ابوسفیان از مکه آمده بودند به اردوگاه مسلمانان در « بدر » نزدیک شده بودند و هیچیک از طرفین حاضر به انصراف از جنگ نبود، نبرد بدر آغاز شد. در کشاکش جنگ محمد با خواندن خطبه و آیات قرآنی، مسلمانان را به جنگ و استقامت تشویق می کرد.

« ای پیغمبر، مؤمنان را به جنگ تحریص کن. اگر از آن ها ۲۰ تن صبور باشند، بر ۲۰۰ تن غلبه می کند و اگر از شما صدتن باشند، بر هزار تن که کافرند چیره می شوند. » انفال - ۶۷

ولی بفتناً خود محمد متوجه گزافه گویی در گفتار خود شد و بلافاصله ارقام را اصلاح کرد و گفت:

« الان خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد. پس اگر از شما صد مرد صبور باشد بر دویست نفر و اگر از شما هزار نفر باشد بر دو هزار نفر از آنان به اذن خداوند غلبه می کند و خداوند با صبرکنندگان است. » انفال - ۶۷

مسلمانان در اثر تشویق و ترغیب محمد، شجاعانه و با ایمان کامل جنگیدند. محمد در میانه اردو ایستاده بود و روحیه آنان را با خواندن آیات دیگری از قرآن تقویت می کرد و وعده می داد که هرکس پایدار باشد پاداشش بهشت است. قریش با آن که نفرات بیشتری داشتند، در برابر حملات دلیرانه و ازجان گذشته مسلمین، تاب مقاومت نیاوردند و فراری شدند. مسلمین به تعقیب آنان پرداختند و عده ای را اسیر گرفتند.

جنگ بدر برای مسلمانان اهمیت حیاتی داشت. محمد می دانست که شکست در این جنگ، با نابودی کامل مسلمانان برابر است و دیگر هیچگاه اسلام قدرت برپائی نخواهد داشت. به همین مناسبت جنگجویان بدر در نظر محمد واجد احترام خاصی بودند و محمد تا پایان عمر مراتب سپاس خود را نسبت به آنان محفوظ نگه داشت.

هنگامی که مسلمانان به مدینه بازمی گشتند، محمد دستور داد و تن از اسیران به نام « نضر بن حارث » و « عقبه ابن ابی معیط » را به انتقام آزار و اذیتی که در مکه به او و سایر مسلمانان می رساندند، به قتل رساندند. درباره سایر اسیران نخست بر اساس نظر عمر تصمیم گرفته شد که برای ایجاد رعب و وحشت در دل قریش، تمام اسیران را به قتل رسانند. و آیه ۶۷ از سوره انفال را:

« بر رسول خدا روا نیست که اسیری داشته باشد. مگر آن که خونشان را بریزد.

شما خواسته ناچیز دنیا را می خواهید ولی خدا آخرت را.»

در تائید همین نظر، بر اصحاب خود خواند، ولی پس از کشته شدن نصر و عقبه، مسلمین از ترس آن که عبادا سایر اسیران به سرنوشت این دو نفر گرفتار و آنان از گرفتن فدیة محروم شوند، نزد محمد آمدند و مشورت ها بار دیگر آغاز شد. رای ابوبکر مبنی بر گرفتن فدیة در برابر آزادی اسیران مورد پسند افتاد. در تائید نظر جدید، آیه ۷۰ سوره انفال:

«پس بخورید از آن غنیمی که به دست آورده اید حلال و پاکیزه و بهره‌یزید از خدا.» را بر مسلمین خواند.

در میان اسیران، ابوالعاص بن ربیع داماد محمد بود. زینب برای آزادی شوهرش چیزهایی از جمله گردن بندی که مادرش خدیجه در شب عروسی به او داده بود، فرستاد. محمد وقتی گردن بند را دید رقت قلبی به او دست داد. ابوالعاص را آزاد کرد و اموالش را به او پس داد، مشروط به این که زینب را به مدینه بفرستد. زیرا اسلام بین آنها جدائی انداخته است.

یکی دیگر از اسرای جنگ بدر، عباس عموی پیغمبر بود. محمد او را نیز آزاد کرد. شرط آزادی او قبول جاسوسی در داخل مکه و رساندن اخبار به محمد بود. او نیز در چندین مورد به موع به عهد خود وفا کرد. از جمله رساندن خبر حرکت نفرات قریش به طرف مدینه، قبل از جنگ های «أحد» و «خندق» بود.

محمد برای آن که سهم او در تقسیم غنائم برای همیشه رعایت گردد، آیه ۴۲ از سوره انفال را مآخذ تقسیم قرار داد.

«و بدانید آنچه که غنیمت گرفته می شود خمس آن متعلق به خدا و رسول خداست.» (۱)

پس از جنگ بدر، شهرت و نفوذ محمد در سراسر عربستان گسترش یافت و با افزایش قدرت نظامی، محمد تصمیمات جدیدی در جهت اعتلای اسلام و استقرار مسلمین در تمامی شهر مدینه و شمال عربستان گرفت. قتل کسانی که از محمد بدگونی

---

۱ - رقم يك پنجم، از غنائم به عنوان سهم خدا و رسول خدا، بر اساس میزانی است که توراہ مقرر داشته و یوسف از رعایای مصری به عنوان بهره مالکانه به نفع فرعون دریافت می کرد.

و او را هجو می نمودند و بیرون کردن یهودی ها از مدینه و حومه آن، از جمله تصمیمات محمد بعد از جنگ بدر بود.

«ابوعفك» و «عصما» از جمله کسانی بودند که اشعاری در هجو محمد می سرودند و برضد او توطئه می کردند. محمد، دو نفر را مأمور ترور آن ها کرد. ابوعفك در یکی از شب های تابستان که در هوای آزاد خوابیده بود، به دست فرستاده محمد به قتل رسید. «عُمبرین عوف» که مأمور کشتن عصما بود، نزدیک بین بود. نیمه شبی که بر بالین عصما رسید، او در میان فرزندان خود خفته بود و کوچکترین را شیر می داد. عُمبر، با دست مالی مادر را یافت، بچه را از سینه او جدا کرد و سپس شمشیر را در سینه او جا داد و آن قدر فشار آورد تا از پشتش در آمد.

محمد که از رفت و آمدهای «کعب بن اشرف» به مکه و مذاکرات پنهانی او توسط حاسوسان خود آگاه شده بود، «محمد بن مسلمه» را مأمور کشتن او کرد. برای بیرون کشیدن کعب بن اشرف از قلعه مستحکم و دستیابی بر او، «ابونائله» برادر رضاعی کعب را نیز همراه محمد بن مسلمه فرستاد. آنان شبانگاه به در قلعه محل سکونت کعب آمدند و او را صدا کردند. کعب خوشحال از دیدن برادر خود، از قلعه بیرون آمد. در وسط راه ابونائله و دو نفر همراهانش بر سر کعب ریختند و او را کشتند. سرش را برای محمد آوردند. محمد نیز عصائی به ابونائله جایزه داد.

پس از قتل کعب بن اشرف و «سلام بن ابی الحفیق»، دو تن از سران قوم «بنی نظیر»، محمد، «عبدالله بن رواحه» را مأمور کشتن «یسرین برزام» نمود. او نیز مأموریت خود را با موفقیت انجام داد. «رفاعة بن قیس» نیز به دست «عبدالله بن جدر» که از طرف محمد مأمور قتل او شده بود، کشته شد و سر او را برای محمد آورد. «عمرو بن امیه حمزی» از طرف محمد مأمور کشتن ابوسفیان در مکه شد. عمرو به طور ناشناس به مکه آمد ولی اهالی او را شناختند و دستگیر کردند. عمرو توانست از دست مکیان بگریزد و به مدینه باز گردد. در سال ششم هجرت، محمد، «عبدالله بن انیس» را مأمور قتل «رافع» رئیس یکی از قبایل خیبر نمود. عبدالله نیز شبانگاه بر بالین او رفت و همانطور که ابوعفك را کشته بود، او را نیز به قتل رساند.

محمد که قدرت نظامی مسلمانان را برای ریشه کردن نفوذ یهودی ها در مدینه کافی میدید، تصمیم به قلع و قمع آنان گرفت و در جستجوی دستاویزی برای شکستن پیمان درستی برآمد. تصادفاً این دستاویزها کشته شدن یکی از مسلمانان به دست

یهودی های «بنی قینقاع» فراهم شد. حادثه به این طریق افتاد که روزی زن عمری به بازار یهودیان بنی قینقاع پیش زرگری رفت. يك مرد یهودی، پنهانی گوشه جامه او را با خاری به پشت او وصل کرد. موقعی که زن عرب از جا برخاست بدن عربیان او نمایان شد. یهودی ها بر او خندیدند. فریاد زن برآمد. یکی از مسلمانان مرد یهودی را کشت. یهودی ها نیز خون مرد مسلمان را ریختند و از ترس انتقام سایر مسلمانان، در قلاع خود متحصص شدند. محمد که در جستجوی بهانه بود، با لشکریان خود مدت ۱۵ روز قلعه بنی قینقاع را محاصره کرد و اجازه نداد کسی از آن بیرون آید و با کسی غذایی برای آن ها ببرد. یهودی ها به ناچار تسلیم شدند. محمد نخست تصمیم گرفت همه مردان قبیله را بکشد، ولی با وساطت تنی چند از یهودی ها که مسلمان شده بودند و عده ای از مسلمین، از ریختن خون آنان درگذشت. مشروط بر آن که اسلحه و آلات طلائی خود را بر جای گذارند و از مدینه خارج شوند. یهودی ها نیز از جزیره العرب به طرف شامات مهاجرت کردند. پس از رفتن قبیله بنی قینقاع، مدینه از اجانب خالی شد و شهر کاملاً در اختیار محمد قرار گرفت.

قریش که راه تجارت شمال را از طریق مدینه کاملاً بلااستفاده دیدند، در صدد برآمدند از راه عراق استفاده کنند. کاروان بزرگی به این منظور به راه انداختند. محمد که توسط جاسوسان خود از حرکت کاروان مطلع شده بود، وزیدبن حارثه، پسرخوانده خود را با صد سوار مامور غارت کاروان کرد. وقتی مسلمانان نزدیک کاروان رسیدند، مردان قافله گریختند و تمام کاروان نصیب مسلمانان شد. در این واقعه سهم محمد بیست هزار درهم و سهم هر يك از نفرات هشتصد درهم شد.

در همین سال محمد با «حفصه»، دختر عمر، ازدواج کرد. فاطمه دختر خود را به علی داد. چون رقیبه دختر محمد و زن عثمان وفات یافته بود، ام کلثوم دختر دیگر خود را به عقد عثمان در آورد.

حمله، وزیدبن حارثه به کاروان قریش خاطرات جنگ بدر را زنده کرد. قریش تصمیم گرفت کار را یکسره نماید. لشکری برای جنگ با محمد تجهیز کرد. عباس بن عبدالمطلب، عموی محمد که در مکه بود، نامه ای به محمد نوشت و او را از قصد قریش و چگونگی تجهیزات نظامی آنان مطلع کرد. قاصد عباس، در فاصله محمد رسید. محمد با سران قوم مشورت کرد. رأی محمد بر این بود که در مدینه بماند و از قلاع آن دفاع کنند. ولی گروهی دیگر، که پس از جنگ بدر به این اعتقاد رسیده بودند

که هیچ برونی نمی تواند بر آن ها فائق شود، به مقابله با دشمن در بیابان و همان جایی که دشمن مستقر شده بود، رأی دادند. بالاخره موافقان خروج از شهر و جنگ در بیابان اکثریت یافتند و سپاه مسلمانان به سوی کوه «أحد» حرکت کرد. در این جنگ گرچه ابتدا موفقیت با مسلمان ها بود، ولی با حمله ای که «خالد بن ولید» از عقب لشکریان محمد کرد، صحنه جنگ تغییر یافت و مسلمانان پس از شکست فاحش و تلفات سنگین به کوه احد پناه بردند. در این جنگ حمزه، عموی محمد کشته شد. محمد برای دلداری و تسنی خاطر داغ دیدگان و کسانی که یاران خود را از دست داده بودند، آیه ۱۶۳ آل عمران را بر مسلمانان خواند:

«کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، جزء مردگان محسوب نکنید، بلکه آنان زنده و نزد خدای خود روزی دارند.»

پس از خاتمه جنگ، محمد دستور داد، «ابوعزه جیحی» شاعر عرب و «معاویه بن مغیره» را که به دست مسلمانان افتاده بودند، به قتل برسانند.

شکست احد، موقعیت مسلمانان را متزلزل کرد و ممکن بود قبائلی که پیش از جنگ احد از مسلمانان بیم داشتند، در صدد استفاده از موقعیت و حمله به مسلمانان برآیند.

دو ماه پس از جنگ احد، محمد خیر یافت که قبیله بنی اسد در صدد حمله به مدینه و غارت اموال مسلمانان می باشند. لذا «ابوسلمه بن عبدالاسد» را با ۱۵۰ سوار به سوی آن قبیله فرستاد و توصیه کرد، شب ها راه پیمانی کنند و روزها بیاسایند، تا کسی از مقصد آنان مطلع نشود. ابو سلمه دستور محمد را به کار بست و سحرگاه به قبیله بنی اسد شبیخون زد. مردان قبیله که غافلگیر شده بودند و تاب مقاومت نداشتند، گریختند و اموال خود را به جای نهادند. ابو سلمه مظفرانه به مدینه بازگشت.

چون محمد خیر یافت که «خالد هذلی» گروهی را برای جنگ با او تجهیز می کند، «عبدالبن انیس» را مأمور تحقیق و قتل او کرد. عبدالله، درین راه خالد را تنها با چند زن که همراه او بودند ملاقات کرد. با او مشغول صحبت شد و ناگهان او را کشت. یاران خالد نزد محمد آمدند و گفتند که ما اسلام آورده ایم. از اصحاب خود کسی را به همراه ما فرست تا به قبیله ما قرآن بیاموزد. محمد شش تن از اصحاب خود را همراه آنان کرد. یاران خالد، در بین راه چهار نفر از پیروان محمد را کشتند و دو نفر را به دست قریش سپردند که در مکه به قتل رسیدند.

روزی «ابویراء ابن مالك» نزد محمد آمد و از او خواست تا عده ای از اصحاب خود را برای تعلیم مردم «لجده» همراه او کند و قول داد که آن ها در پناه او خواهند بود. محمد چهل نفر از اصحاب خود را با او فرستاد. قبیله «بنی عامر» در «بئر معونه» بر آنان تاختند. سی و نه نفر از آنان را کشتند و داغی بر پیشانی نفر چهارم نهادند و او را آزاد کردند. او هم در مراجعت دو نفر از اعراب قبیله بنی عامر را که در راه به آنان برخورد کرده بود، کشت.

چون این تحریکات به ضرر مسلمین بود و از اعتسار آنان در بین اعراب می کاست، محمد از بیم آن که مسادا یهودیان «بنی نضیر» با هم پیمان خود، قبیله بنی عامر، متحداً به مسلمین حمله کنند، تصمیم به بیرون کردن قبیله بنی نضیر از حومه مدینه گرفت. بهانه این کار نیز آسان به دست آمد. بنی عامر، از محمد مطالبه خون بهای دو نفری را می کرد که به دست یکی از یاران محمد کشته شده بودند. محمد با قبیله بنی نضیر، هم پیمان بنی عامر، وارد مذاکره شد. ولی ناگهان، به این بهانه که بنی نضیر توطئه قتل او را چیده، به بنی نضیر اخطار کرد که از مدینه خارج شوند. چون بنی نضیر از اجرای دستور محمد سر باز زدند، محمد با کسان خود به قلعه آنان حمله برد. مدت بیست روز قلعه را در محاصره گرفت. چون نتیجه ای عاید نشد، دستور داد تا نخلستان های یهودیان را قطع کنند. یهودی ها به این عمل او ابراد گرفتند که تو خود مردم را از فساد در روی زمین برحذر می داری، و حتی در خستکاری را نوعی عبادت می دانی و خود بیریدن و سوزاندن نخل فرمان می دهی، محمد در پاسخ آیه ۵ از سوره حشر را بر یهودیان خواند:

«آنچه از درختان خرما بریدند و یا برپای گذاشتند به اذن الله است.»

یهودی ها که از هیچ طرف امید دریافت کمکى نداشتند و ادامه جنگ را بی فایده دیدند، تقاضای صلح کردند و امان خواستند تا از مدینه خارج شوند. محمد با پیشنهاد صلح به این شرط موافقت کرد که هر سه نفر از آن ها يك بار شتر با خود ببرند و هرچه می خواهند بر آن شتر بار کنند و جز آن چیزی همراه نبرند. پس از خروج یهودی ها غنایم بسیاری از غلات و زره و شمشیر نصیب مسلمانان شد. به علاوه زمین ها و نخلستان ها نیز برای مسلمین باقی ماند. محمد آن ها را بین مهاجرین تقسیم و مهاجرین را از انصار بی نیاز نمود.

در سال سوم هجرت، محمد تمام پیمان های دوستی با یهود را به کناری زد و



دستور داد که هر کس که یهودی باشد، بکشند مگر آن که اسلام آورد و با قبول جزیه نماید.

«با آن دسته از صاحبان کتب آسمانی که دین حق (دین اسلام) را نمی پذیرند پیکار کنید تا آن که به دست خود جزیه بپردازند و قبول خواری کنند.» توبه ۲۹

با حملاتی که محمد بعد از شکست احد به قبایل مختلف عرب نمود، بیم و هراس از مسلمانان در دل قبایل عرب بازگشت و مسلمانان یکه تار نواحی شمالی عربستان شدند. برای محمد فرصتی به دست آمد تا نظام جامعه اسلامی را که در آن روزها به چند هزار نفر رسیده بود، سروسامانی بدهد و قوانینی برای جامعه نوپسداد خود وضع نماید.

قریش که از قوت گرفتن مسلمانان و ازدیاد نفرات آنان به وحشت افتاده بود، سپاه بزرگی از تمام قبایل مخالف محمد گرد آورد و به طرف مدینه حرکت کرد. عباس بن عبدالمطلب حرکت سپاه قریش و میزان تجهیزات و نفرات را به اطلاع محمد رساند. مسلمانان که از کثرت نفرات قریش به شدت نگران شده بودند، تصمیم گرفتند در قلاع خود بمانند و از آن ها دفاع کنند. ولی سلمان فارسی که با فنون جنگ آشنائی بیشتری داشت و ازیاران محمد بود، پیشنهاد کرد دور شهر خندق بکشند و داخل شهر را مستحکم کنند. مسلمانان به راهنمایی سلمان، در مدت ۶ روز تمام اطراف مدینه خندق کردند و خود پشت خندق برای دفاع آماده نشستند. وقتی سپاه قریش به کنار خندق رسیدند، با وسیله دفاعی نوظهوری مواجه شدند که عبور از آن با وسائلی که همراه داشتند، امکان نداشت. طرفین چند روزی در دو طرف خندق ماندند و رجزخوانی کردند. شبانگاه، طوفان عظیمی برخاست و خیمه های مردم قریش را از جا کند. مسلمانان که در داخل شهر و در خانه های خود بودند از طوفان آسیبی ندیدند. ابوسفیان گفت ای مردم قریش دیگر این جا نمی توان ماند. چاریایان ما تلف شدند. من حرکت کردم، راه خود پیش گیرید. بدین ترتیب شبانه محاصره برداشته شد. صبحگاهان مسلمین اثری از مردم قریش در اطراف مدینه ندیدند.

پس از رفتن قریش، محمد با خود اندیشید که اگر در ضمن محاصره مدینه، قبیله سوم یهود که تا آن تاریخ در حومه مدینه زندگی می کردند، با قریش هم داستان شده و متفقاً به مدینه حمله کرده بودند، امیدی برای بقای مسلمانان و اسلام نبود. بنا براین برای جلوگیری از اتحاد احتمالی یهود با دشمنان اسلام، محمد تصمیم به از بین بردن

قبیله بنی قریظه گرفت. با سپاه خود قلاع بنی قریظه را محاصره نمود. پس از ۲۵ روزه یهودی ها رسولی پیش محمد فرستادند و تقاضا کردند، به همان طریق که با دو قبیله دیگر یهود رفتار شده است، با آنان نیز عمل شود. یعنی اموال خود را بگذارند و خود سلامت به طرف شامات حرکت کنند. محمد از قبول این پیشنهاد امتناع کرد و گفت که باید تسلیم شوند. پس از مذاکرات بسیار، قرار شد شخصی را دو طرف به حکمیت بپذیرند و طبق رأی او عمل نمایند. محمد که از کینه سعد بن معاذ نسبت به یهودی ها با خبر بود، او را به حکمیت پیشنهاد کرد. یهودی ها با توجه به سابقه رفت و آمدی که با سعد در گذشته داشتند، این پیشنهاد را پذیرفتند. سعد نیز از دو طرف پیمان گرفت که هر چه او رأی داد، طبق آن عمل کنند. سپس فرمان داد تا یهودی ها از حصار بیرون آیند و اسلحه خود را بر زمین گذارند. یهودی ها فرمان او را اطاعت کردند و اسلحه را تحویل مسلمین دادند و خود از قلعه بیرون آمدند. سپس سعد فرمان داد تا کلیه مردان یهود را گردن بزنند و اموالشان را تصاحب کنند و زنان و کودکان آنان را اسیر و به عنوان برده بین مسلمین تقسیم کنند. آنگاه، یهودی ها که تعداد آن ها را مورخین تا ۹۰ نفر نوشته اند، بر سر گودالی که قبلاً حفر شده بود آوردند و همه را در يك روز، علی بن ابیطالب و زبیر بن عوام (۱) گردن زدند و جسد آنان را در گودال انداختند و پوشاندند. زنان و کودکان را به جده بردند تا بفروشند و با پول آن اسب و سلاح تهیه نمایند. ریحانه، دختر یکی از یهودی های بنی قریظه در سهمی خود محمد قرار گرفت. او دختری نمکین و زیبا بود و چون حاضر نشد اسلام آورد، تا پایان عمر به صورت کنیز همخوابه با محمد به سر برد.

تا بودی کامل بنی قریظه، موفقیت مسلمانان را در شمال عربستان از هر حیث مستحکم کرد. چند ماه بعد به محمد خبر دادند که قبیله بنی مصطلق در سرزمین خود اجتماع کرده و بر ضد محمد قباہل دیگر را تحریک می نمایند. محمد با سواران خود بر سر چاه آب قبیله فرود آمد و مردان قبیله را محاصره کرد. بنی مصطلق، پس از مقاومت مختصری تسلیم شدند و مسلمانان تمام مردان و زنان را اسیر گرفتند و شتران و اموال آنان را تصاحب نمودند.

۱- برخی مورخین نفر دوم را سعد بن معاذ نوشته اند.

چون مناقشاتی بین مهاجرین و انصار پیش آمده بود که ممکن بود به جدائی این دو دسته از یاران محمد منجر گردد، محمد فرمان بازگشت داد. تمام روز و تمام شب و قسمتی از روز بعد تا نزدیک ظهر مسلمانان را راه برد. همین که فرمان استراحت داد و مسلمانان بار انداختند، قحطی ارش از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و عبارات تنیدی که بین مهاجرین و انصار رد و بدل شده بود، به کلی از خاطره ها محو شد. پس از چند ساعت استراحت مجدداً فرمان حرکت داده شد تا به مدینه رسیدند. در همین بازگشت شتابانه به مدینه بود که عایشه، زن سوگلی و مورد علاقه محمد که در این سفر همراه محمد بود، از قافله عقب ماند و شب را در بیابان به سر برد.

در مدینه مسلمین به تقسیم غنائم و اسرا مشغول شدند. در تقسیم اسرا دختر «حارث» رئیس قبیله بنی مصطلق، نصیب یکی از انصار شد. «جویریة» می خواست با دادن فدیه خود را آزاد کند، ولی مرد انصاری فدیه او را بیش از اندازه مطالبه می کرد. جویریة از زیاده طلبی مرد انصاری شکایت پیش محمد برد. جویریة دختر شیرین رفتار و زیباروئی بود. وقتی جویریة عاجزا را بر محمد بازگفت، محمد گفت: آیا می خواهی کاری بهتر برای تو انجام دهم؟ جویریة گفت: چه کاری؟ محمد گفت: فدیه تو را می پردازم. تو را آزاد می کنم و با تو ازدواج می کنم. جویریة به این امر رضایت داد و مراسم عقد و ازدواج فی المجلس انجام شد.

در همان اثنائی که محمد سرگرم ازدواج با جویریة بود، مردم عایشه را دیدند که بر ترك شتر جوان عرب در روز روشن از بیابان به مدینه وارد شد. «صفوان» او را در مقابل خانه اش از شتر پیاده کرد. «حسنه»، خواهر زینب همسر دیگر محمد، که از علاقه مفرط محمد به عایشه مطلع بود نیز این واقعه را دید و مطالبی در ارتباط پنهانی عایشه با صفوان شتر سوار عرب بر سر زبان ها انداخت. مورخین اسلامی به قحطی این واقعه نام «افك» داده اند، که شرح آن را بعداً با هم می خوانیم.

تا این زمان چند سالی از مهاجرت محمد به مدینه گذشته بود. غزوات و حملات مسلمانان هم چنان ادامه داشت. ترس از مسلمین جزیره العرب را فرا گرفته بود. نیروی مسلمین در اثر پیوستن قبایل مختلف و تعداد زیادی از اعراب بادیه نشین، روز به روز افزون تر می شد. ولی کسانی که با محمد از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، دل به سوی مکه داشتند. آنها عادت کرده بودند هر روز به دور کعبه طواف کنند. اکنون شش سال گذشته بود و هیچ يك از آنان نتوانسته بود به زیارت کعبه نائل شود.

همه مشتاقانه در انتظار روزی بودند که توفیق زیارت کعبه را به دست آورند. محمد ناگهان فرمان حرکت به سوی مکه را برای زیارت کعبه صادر کرد و با عده ای حدود ۱۴۰۰ نفر از مهاجرین و انصار و افراد قبایل گوناگون، به سوی مکه حرکت نمود و ۷۰ شتر قربانی هم به همراه برد. در «ذوالخليفة» شتران قربانی را نشان کردند و خود احرام بستند. قریش، که از آمدن مسلمانان آگاه شده بود، تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کند و «خالد بن ولید» را با سپاهی به جلوگیری مسلمانان فرستاد. مسلمانان با محمد پیمان بستند که تا پای جان در راه انجام اهداف او ایستادگی کنند.

«خدا از مؤمنان راضی شد هنگامی که زیر درخت با نو پیمان بستند و آنچه در دلشان بود بدانست و آرامش خویش را بر آنها نازل ساخت و مظفریتی نزدیک به آن ها بخشید.» الفتح - ۱۸

گفتگو بین نمایندگان قریش و محمد آغاز شد، تا بالاخره قرار دادی بین «سهیل بن عمرو» از طرف قریش و محمد به امضا رسید که به قرارداد «حدیبیه» معروف است. به طوری که مورخین اسلامی درباره انشای این قرارداد می نویسند:

«محمد در آغاز قرارداد به علی گفت بنویس، بسم الله الرحمن الرحيم، سهیل گفت نگه دار، من رحيم و رحمان غي شناسم، بنویس باسمك اللهم، محمد به علی گفت بنویس باسمك اللهم، این قرار داد صلحی است که میان محمد رسول الله و سهیل بن عمرو بسته می شود، سهیل گفت دست نگه دار، من اگر تو را رسول الله می دانستم که با تو جنگ می کردم، اسم خودت و اسم پدرت را بنویس، محمد به علی گفت بنویس این قرار داد صلحی است بین محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو...»

اصول قرارداد مبتنی بود بر خودداری از جنگ برای مدت دو سال (و به فوئی ده سال). استرداد فراریانی که بدون اجازه ولی خود از قریش به مسلمانان می پیوندند، آزادی تمام قبایل عرب برای عقد پیمان با هر يك از دو طرف قرارداد. مسلمانان در آن سال بدون ورود به مکه، به مدینه بازگردند و در سال بعد برای زیارت کعبه بیایند و مدت سه روز در شهر بمانند، سپس خارج شوند و جز شمشیر سلاح دیگری با خود نیاورند.

پس از عقد قرارداد، محمد دستور داد شتران را در همان محل قربانی کنند و به مدینه باز گردند. به طوری که طبری در تاریخ خود درباره این حادثه می نویسد:

«حتی يك مرد هم از میان حضار از جای خود برنخاست، تا آن که پیغمبر سخن خود را سه بار تکرار کرد. چون دید کسی از آنان دستورش را به کار نمی بندد، برخاست و به نزد «ام سلمه» رفت و آنچه را که از مردم دیده بود برای وی حکایت کرد. ام سلمه گفت ای رسول الله آیا دوست داری که یارانت دستورت را به کار بندند؟ بیرون برو و با هیچیک از آنان کلمه ای سخن مگو، تا آن که اشرف را قربانی کنی و سلمانی خودت را بخوان که موی سرت را کوتاه کند. پیامبر از جا برخاست و بیرون رفت. با هیچیک از یارانش کلمه ای سخن نگفت و اشرف را قربانی کرد و سلمانی خود را فرا خواند و موی سر خود را بسترد. همین که اصحاب پیامبر، این کار را از او دیدند برخاستند و شتران را قربانی کردند. هر کدام موی سر آن دیگری را می سترد و نزدیک بود که از شدت اندوه یکدیگر را بکشند.»

قرارداد حدیبیه، که در اثر کاردانی و سیاست محمد به امضا رسید، اولین سنگ بنای امپراطوری اسلامی را پایه گذاری کرد. مردم قریش، وجود او و مسلمانان را به عنوان رقیبی همپایه، خود، به رسمیت شناختند. حملات جنگی متوقف شد و طرفین می توانستند آزادانه در تمام عربستان رفت و آمد کنند. چون قرارداد شامل هم پیمانان هریک از دو طرف نیز می شد، بنا بر این، از هر جهت محیط آزاد برای تبلیغات دینی محمد فراهم گردید. دایره انتشار اسلام چندین برابر وسعت یافت و قبایل بسیاری به دین محمد گرویدند. به طوری که دو سال بعد که محمد آهنگ فتح مکه نمود، سپاهی متجاوز از ده هزار نفر از راه همراهی می کردند. در فاصله زمان بین امضای قرارداد حدیبیه و حرکت محمد به سوی مکه برای فتح آن شهر، محمد نامه هانی به دربار هراکلیوس، خسرو پرویز، مقومس در مصر، نجاشی در حشه، حارث بن عسان در یمن، فرستاد و آنان را به قبول دین اسلام دعوت نمود. ضمناً تصمیم گرفت باقیمانده یهودیان را از جزیره العرب اخراج و با به قید اطاعت مسلمین در آورد.

چون اکثریت مسلمانانی که در موقع عقد قرارداد حدیبیه حضور داشتند، قرارداد را مایه مرشکستگی مسلمانان می دانستند و اظهار عدم رضایت می کردند، برای جلب رضای خاطر و انصراف آنان از موضوع قرارداد، هنوز دو ماه از قرارداد صلح نگذشته بود که محمد با کسانی که در حدیبیه حضور داشتند، به طرف قلاع خیبر حرکت کرد و به سرعت خود را مقابل قلاع رسانید. وقتی مستحفظین قلاع از آمدن مسلمانان با خبر شدند، که به جلوی دروازه ها رسیده بودند. مسلمانان قلاع خیبر را در

محاصره گرفتند. یهودی ها به سختی از جان خود دفاع می کردند. ولی بالاخره قلاع یکی پس از دیگری گشوده شد و یهودی ها حاضر به صلح شدند. مسلمانان «کنانه بن ربیع» صاحب قلعه مرحب را به «محمد بن مسلمه» سپردند، تا به انتقام خون برادرش که در جنگ کشته شده بود، بکشد. و زن او «صفیه» را نیز محمد به زنی گرفت.

محمد یهودی های خیبر را مانند افراد سایر قبایل یهود از سرزمین خود بیرون نراند. بلکه آنان را به مراقبت کشتزارها گماشت تا بتواند از وجود افراد خود برای جنگ های بزرگتری که در نظر داشت، استفاده نماید. ولی یهودی ها که در اثر شکست از مسلمانان، نشاط کار و فعالیت خود را از دست داده بودند و مجبور بودند همه ساله حصه ای از ثمره زحمت خود را تحویل مسلمانان بدهند، دیگر علاقه زیادی در امر فلاح از خود نشان ندادند و خیبر که آبادترین قریه در جزیره العرب بود، به تدریج رو به ویرانی رفت.

وقتی یهودیان خیبر تقاضای صلح کردند، محمد قاصدی به سوی فدک فرستاد که با اموال خود را بدون جنگ تسلیم کنند و با اسلام آورند. مردم فدک که از سرنوشت قلاع دیگر آگاه شده بودند، نیمی از اموال خود را بدون جنگ به محمد واگذار کردند. محمد نیز به این دلیل که فدک بدون جنگ تسلیم شده است، از تقسیم قریه فدک بین سایر مسلمانان خودداری کرد و آن را برای خود نگه داشت و قلاع دیگر خیبر را به مسلمانان داد. وقتی این استدلال مورد انتقاد مسلمین قرار گرفت، محمد با خواندن آیه ۶ از سوره حشر:

«آنچه خدا بر پیامبرش بهره داده است از آنهایی است که سواران و لشکریان بر آنها اسب نتاختند و تاخت و تاز نکردند ولیکن خدا، پیامبرانش را بر هر کس بخواهد مسلط می کند.»

فدک را به ملکیت قطعی خود درآورد و تا زمانی که محمد زنده بود، اعتراضات خاموش گردید.

بدین ترتیب تمام قبایل یهود ساکن بین مدینه تا شمال جزیره العرب، تسلیم محمد شدند. بعضی از آن ها بدون جنگ قبول جزیه نمودند و بعضی از خاک عربستان مهاجرت کردند. در پایان زندگانی محمد، یهودی ها که اهمیت نفوذی، کسب و کار و محل زراعت خود را از دست داده بودند، به طور قطع مهاجرت کردند و از عربستان خارج شدند.

مسلمانان مقیم حبشه که خبر فتوحات و تسلط قطعی مسلمین را بر قسمت های شمالی عربستان شنیدند، به مدینه بازگشتند و به خیل مسلمین پیوستند. سال بعد محمد با دو هزار تن از مسلمانان برای انجام مراسم عمره قضا به سوی مکه حرکت کرد. مردم قریش که از آمدن محمد و یارانش مطلع گردیدند، براساس قرارداد حدیبیه، از مکه خارج شدند و در کوه ها اقامت کردند. از فراز بلندی ها اعمال مسلمانان را زیر نظر گرفتند. مسلمانان مدت سه روز در مکه ماندند و هیچ يك از اهالی مکه مزاحم آنان نشد. پس از اتمام مراسم عمره قضا، محمد با «میمونه» دختر «حارث بن عبدالمطلب» (دختر عموی خود محمد) که در آن موقع ۱۶ ساله بود ازدواج کرد. میمونه دختر خاله، خالد بن ولید بود. بعد از آمدن مسلمانان به مکه و اجرای مناسک حج، عده زیادی از مردم قریش از جمله «خالد بن ولید» و «عثمان بن طلحه» اسلام آوردند و به مسلمین پیوستند.

چندماه پس از زیارت کعبه، محمد سه هزارتن از اصحاب خود را برای جنگ با رومیان به «موته» فرستاد. چون حرکت مسلمانان به آگاهی رومی ها رسیده بود و خود را آماده مقابله با مسلمانان کرده بودند، مسلمین در این نبرد کاری از پیش نبردند و عده ای از بهترین افراد خود را از دست دادند. خالد بن ولید توانست با سیاست و کاردانی، سپاه نیمه شکست خورده را به مدینه بازگرداند.

محمد قبل از آن که شکست مسلمین را در موته تلافی کند، در فکر تسخیر مکه بود. بهانه حمله به مکه نیز با حمله قبیله «بنی بکر» که با قریش هم پیمان بود، به قبیله «خزاعه» که با محمد پیمان داشت، به آسانی به دست آمد. رئیس قبیله خزاعه برای طلب کمک پیش محمد آمد. محمد نیز او را به باری مسلمین امیدوار کرد و فرمان آماده باش عمومی صادر نمود. ولی مقصد خود را از همه کس تا زمان حرکت پنهان نگه داشت. سپاه محمد که بعضی از مورخین آن را بیش از ده هزار نفر نوشته اند، به سوی مکه حرکت کرد. در بین راه عباس، عموی محمد، ابوسفیان را با خود نزد محمد آورد و او نیز مسلمان شد. محمد برای دلجوئی از ابوسفیان، فرمان داد که هر کس به مسجد الحرام و یا خانه ابوسفیان پناه ببرد در امان است و مقدار زیادی از غنائم به دست آمده را نیز به او بخشید. وقتی این امر مورد اعتراض مسلمین قرار گرفت، گفت:

«آیا برای شما ای جماعت انصار و یاری کنندگان من، بهتر نیست که شتر و گوسفند نصیب دیگران شود و شما پیغمبر خدا را همراه خود ببرد؟»

محمد بنون درگیری جدی وارد مکه شد. بن هانی را که در درون کعبه بود بیرون ریخت و شکست. فرمان عفو عمومی داد و حرم و شهر مکه را محل امن اعلام نمود. تنها هفده تن از مردم مکه را مهتورالدم داشت و گفت مسلمانان حق دارند آنان را هرجا که یافتند، حتی اگر خود را به پرده، کعبه آویخته باشند، بکشند. ولی بعدها ۱۳ تن از آنان را بخشود و فقط چهار نفر به قتل رسیدند.

پس از فتح مکه، محمد به طرف طائف رفت و مدتی این قلعه را در محاصره گرفت. چون طائفیان در حفاظت شهر مهارت کامل داشتند و امیدی به گشودن قلعه نبود، از طرف دیگر ماه های حرام نزدیک می شد، محمد از فتح طائف صرف نظر کرد. غنائم به دست آمده را بین مسلمین تقسیم کرد و به مدینه بازگشت.

محمد توانست در مدت هشت سال از مردم پراکنده در صحاری عربستان، و دشمنان دیرین، قومی واحد به وجود آورد و تمامی این مردم را با کلمه لا اله الا الله به یکدیگر پیوند دهد. رؤسای قبایلی که تا آن زمان از تمکین به محمد و قبول اسلام ابا داشتند، نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. در زیر پرچم محمدی جمع شدند و قوم واحد عرب را تشکیل دادند.

در تابستان سال دهم هجرت، محمد تصمیم به جنگ با رومی ها گرفت. سی هزار سپاهی فراهم کرد. به طرف شامات رهسپار شد. وقتی به آن سرزمین رسید، از سباهیان رومی اثری ندید. چون ورود به خاک دشمن را قبل از شناسائی کامل به مصلحت نمی دانست، پس از درگیری های مختصر و عقد قرارداد با چند قبیله، مرزی به مدینه بازگشت.

«تبوك» آخرین سفر جنگی محمد بود. پس از این مسافرت محمد در مدینه اقامت گزید و اوقات فراغت خود را با پسر خردسال خود که از ماریه کنیز مصری متولد شده بود، می گذرانید.

سال دهم هجرت را به مناسبت استقبال شدید رؤسای قبایل از اسلام، سال «وفود» می نامند. زودتر از همه مردم طائف، که در مقابل لشکریان محمد مقاومت نموده و مسلمین بنون اخذ نتیجه آن قلعه را ترك نموده بودند، به اطاعت از محمد و قبول اسلام گردن نهادند. در این سال در سرزمین حجاز جانی نماند که بانگ الله اکبر در مرقع ادای نماز از آنها شنیده نشود.

در سال دهم هجرت محمد وسائل سفر حج را مهیا ساخت و به مردم فرمان داد تا



برای حج آماده شوند. شرح این سفر تاریخی محمد که به «حجة الوداع» معروف است، در بحث مربوط به حج، گفته خواهد شد.

وقتی حجة الوداع به پایان رسید، اعراب به سوی محل سکونت خود روانه شدند. محمد نیز با یاران خود به مدینه بازگشت.

چون محمد معتقد بود که نفوذ اسلام بایستی به طرف شمال کشیده شود، فرمان بسیج سپاهی بزرگ را صادر کرد، ولی بیماری ناگهانی او موجب توقف سپاه و لشکرکشی او به طرف روم شرقی گردید. وقتی محمد بیمار شد، طبق نوبتی که برای هر يك از زنان خود معین کرده بود، در منزل «زینب» دختر جحش بود. روزی که نوبت میمونه دختر حارث رسید، بیماری اش به درجه ای رسید که قدرت حرکت نداشت. تمام زن های خود را جمع کرد و گفت اینک به واسطه بیماری لازم است تا وقتی بهبودی نیافته ام در محل معینی باشم. زن ها با اتفاق محمدا برداشته به خانه عایشه بردند. محمد سه روز قبل از وفات خواست برای نماز جماعت به مسجد برود، ولی از شدت مرض و زیادی ضعف نتوانست برخیزد و ابوبکر را به جای خود به مسجد فرستاد تا با مسلمانان نماز گذارد. همین امر سبب شد که بعد از وفات محمد، مسلمانان با ابوبکر بیعت کنند و او را به خلافت برگزینند.

وقتی بیماری محمد شدت یافت، یاران نزدیک او در خانه عایشه بر بالین او گرد آمدند. محمد گفت قلم و کاغذی بیارید تا برای شما چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید. عمر که این سخن را شنید گفت: «ان المرء لیهجر» (این مرد هذیان می گوید) بحث بین اصحاب در گرفت و محمد تمامی آنان را امر به خروج داد.

وقتی محمد جان سپرد، عایشه بر بالین او بود. فریاد و شیون او سایر زنان را خیر کرد و مردان نیز بر بالین محمد آمدند. عمر مرگ محمدا قابل قبول نمی دانست. ابوبکر پارچه را از صورت محمد برداشت. صورت او را بوسید، به مسجد آمد و آیه ۱۳۸ از سوره آل عمران را بر حاضرین خواند و خیر در گذشت محمدا به مسلمین رساند. پس از درگذشت محمد، بازار شایعات و روایات، برای اکرام و هرچه بزرگتر جلوه دادن عظمت محمد، رواج کامل یافت. نویسندگان به فراخور اندیشه، تراوشات مغزی و تخیلات افسانه ای خود، حدیث و یا روایتی ابتلاع نمودند. برای آن که خوانندگان و شنندگان در صحت آن روایات و احادیث کوچکترین تردیدی به خود راه ندهند، آن هارا به گفته های خود و محمد و یا یکی از نزدیکان او مستند کردند. غالب احادیث

و روایاتی که در کتب «السيرة ابن كثير، سيرة الدحلانية، سيرة الحلیه، (اثر علی بن برهان الدین حلی) صحاح بخاری، صحاح مسلم بن حجاج، سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد، مستداحمدین حنبل، البیایة و النهایة (اثر ابن کثیر دمشقی) و غیره دیده می شود، از همین قبیل روایات و احادیث اغراق آمیز و خیالی است. مثلاً در تفسیر «روح المعانی» اثر «الوسی» ، نقل از سیره ابن هشام می خوانیم:

«پیامبر درختی را فرا خواند که درخت پیش آمد. سپس آن را گفت که به جای خود بازگرد و درخت به جای خود بازگشت» و یا در سیره ابن کثیر آمده است که به هنگام هجرت از مکه به مدینه، همین که محمد با ابوبکر در غار ثور پنهان گشتند، تار عنکبوتی انبوه به سرعت در مدخل غار تنیده شد، به طوری که «امیه بن خلف» به دیگر دشمنان پیغمبر گفت، چه نیازی به ورود در غار دارید. عنکبوتی در این جا به سر می برد که پیش از ورود محمد در غار بوده است. و یا در خشکسالی مدینه، به محض این که پیامبر به خواهش مؤمنان برای ریزش باران دعا کرده، هنوز مردم پراکنده شده بودند، که از افق ابرهای سیاه گرد آمد و باران شدیدی باریدن گرفت. هم چنین به دعای آن حضرت از غذای مختصری، گروه بسیاری خوردند و با از آب اندکی که در دست محمد بود، عده ای سیراب شدند.»

در تاریخ «النسی احمد» ص ۱۱۳ از آمنه مادر محمد روایت می کنند که :

«در حین ولادت چهار حوریه آمدند و چهار طرف من نشستند و گفتند که برای کمک به تو آمده ایم و شرتی به من دادند که تا آن زمان نوشیده بودم. چون آشامیدم بك سور و روشنائی مخصوصی مشاهده کردم و دلم روشن شد. آنگاه لباس های حریر به آن کودک پوشانند و گفتند او را بگیر و از چشم دشمنان محفوظ بدار.»

هم چنین از آمنه روایت می کنند: «که چون فرزندم متولد شد، دو دست برخاک

نهاد و سر به سجده گذاشت. سپس دست هارا به آسمان بلند کرد و دعائی خواند.»

در «سیره الحلیه» اثر «علی بن برهان الدین حلی» از علی بن ابیطالب روایت

می شود «من با پیغمبر در مکه بودم و به بعضی از نواحی مکه رفته بودیم. هیچ کوه یا درختی با پیامبر روبرو نمی شد مگر آن که می گفت درود بر تو ای رسول الله.»

در «سیره ابن اسحق» نظیر همین مطلب، با استناد بگفته عایشه، از خود محمد

روایت می شود.

اگر نگاهی به هر يك از کتب مذهبی بعد از اسلام بینکنیم ، نظیر این معجزات،

که هیچ عقل سالمی نمی تواند صحت آن ها را بپذیرد، فراوان دیده می شود. هر نویسنده ای برای اظهار فضل و دانش و یا برای کسب محبوبیت اجتماعی در بین عوام از راه مذهب، هر عبارتی را که در مخیله اش حضور نموده بر روی کاغذ آورده و سعی نموده است از این جهت بر پیشینیان خود قدمی فراتر نهد. تعصب دینی و ایمان مذهبی مؤمنان را به راهی کشیده تا آن چنان صفات خارق العاده ای به بنیانگذار دین خود نسبت بدهند، که او را از رده انسان های زمینی خارج کند و قوای غیبی را در اختیار او گذارد. این نویسندگان که به بیماری تعصب دینی دچارند، نمی توانند حقایق را چنانکه در واقعیت زندگی اتفاق افتاده و می افتد، درک کنند، و همه چیز را از پشت عینک اعتقادات تعصب آمیز مذهبی خود بررسی می نمایند. رفته رفته در اثر تکرار این مطالب در کتب مختلف، غلوی که در گفتن این اوصاف به چشم می خورد، محومی گردد و ذکر آن ها بخشی از ضروریات دین و مذهب شمرده می شود. این امر در بین شیعیان به شدت بیشتر به چشم می خورد، به طوری که حتی به حریم امامان نیز سرایت کرده و آنان را هم از رده انسان های معمولی خارج نموده و این ایمان را به وجود آورده است که امامان از بند طفولیت معصوم و خالی از خطاهای بشری و دارای علم لدن بوده اند. اهل منبر نیز که زندگی اقتصادی خود را وابسته به توسعه این عقاید می دانند، برای تعمیق هرچه بیشتر طبقه عوام، این افسانه ها را به عنوان حدیثی و روایتی از منبع موثق در سخنرانی های مذهبی خود به کار می برند و برای اثبات مطالب خود به آنها استناد می کنند.

در بین احادیث قدسی، حدیثی وجود دارد که سازنده آن تا سرحد تخیل بشری و مرز خدائی پیش رفته و افسانه ای به وجود آورده که در هیچ کتابی در هیچ گوشه، دنیا، سخنی مبالغه آمیز تر از آن وجود ندارد. احادیث قدسی مطالبی هستند که، جفا از آیات قرآنی، محمد از مکالمات خود با الله برای اصحاب نقل می کرد. در این حدیث آمده است: «لولاك لما خلقت الافلاك». خداوند خطاب به محمد می گوید، اگر برای خاطر خلقت تو نبود، دلیلی بر این که من میلیاردها کهکشان و میلیاردها ستاره و سایر موجودات را خلق کنم، وجود نداشت.

بیش از هزار و چهار صد و اندی سال از فوت محمد می گذرد و به احتمال قوی استخوان های او نیز پوسیده و خاک شده است. ولی هنوز کهکشان ها در مسیر خود می گردند و ستارگان نورافشانی می کنند و همانطور که میلیاردها سال قبل از تولد

محمد موجود بودند و بنور مدارهای معینی می گشتند، احتمالاً صیباردها سال دیگر نیز در حول همین مدارات گردش خواهد کرد. تولد یا وفات هیچ يك از افراد بشره كوچك ترین اثری در دستگاه آفرینش خداوندی به جای نخواهد گذاشت. سازندگان و مشكران این قبیل احادیث، بدون توجه به درجه كوچکی و حقارت بشر در پهنه ی جهان هستی، انسان را همطراز پروردگار جهان می سازند. شکی نیست که محمد از نقطه نظر هوش و ذکاوت، كاردانی و مدیریت و قدرت حافظه، بر سایر اعراب زمان خود ممتاز بود و با پشتكار و اراده قوی که در وجود او بود، توانست انقلاب اجتماعی و دینی بزرگی در سرزمین عربستان به وجود آورد و از قبایل پراکنده و دشمن بكدیگر، قومی واحد و دولت مرکزی تحت پرچم لاله الا الله ایجاد و در پرتو همین اتحاد و ایمان قسمت بزرگی از دنیای آن روز را مسخر عرب کند. ولی هیچيك از این مزایا و صفات برجسته، دلیل بر آن نیست که او را مفسر موجودات، سرور کائنات، همطراز خدا و معرض از آفرینش جهان هستی بدانیم.

محمد نیز بشری بود، مانند همقطاران زمان خود، که با فهم و هوش نیز خود به مسائل و مشکلات اجتماع خود پی برد و راه حل آن هرا اهدام قطعی رسوم اجتماعی و اعتقادات مذهبی قدیم و برقراری آئینی مشابه با آئین بهبود تصویری کرد. چون به این عقیده ایمان قلبی پیدا کرده بود تا وصول به هدف، استقامت و پایداری از خود نشان داد و با بهره گیری کامل از اتفاقات و وسایلی که پیش آمدها در اختیار او می گذاردند، در اجرای برنامه های خود توفیق یافت.

عده ای از محققین و نویسندگان غربی، راهی خلاف نویسندگان متعصب اسلامی پیش گرفته و اعمال و دستورات محمد را در خصوص غارت فوافل، راهزنی، کشتن اسرای جنگی، ترور کسانی که از محمد بدگویی می کردند و با فرودش زنان و کودکان در بازار برده فروشان برای جمع آوری پول را به نادانتهاد گرفته و این دستورات را شایسته، شان کسی که خود را رسول خدا می خواند، نمی دانند. به نظر من، این محققین نیز، مانند نویسندگان متعصب اسلامی، مصفاة فصاحت نمی کند و باید کسانی که در آستانه قرن بیست و یکم در یکی از کشورهای سیار متعصب دنیای امروز زندگی می کنند، اوضاع چهارده قرن پیش یکی از سرزمین های عقب افتاده را بررسی و با مقایسه با وضع امروز خود، از آن انتقاد می نمایند. برای فصاحت گفته ها و اعمال و دستورات محمد، باید محیط زیست، آداب و رسوم جاری مردم، سنت ها، تمدن

و اعتقادات، و به طور کلی کیفیت دانش عمومی مردم همان زمان را در نظر مجسم کرده، و اعمال محمداً بر پایه ضوابط و روابط همان عهد و زمان مورد سنجش قرار داد. محمد نیز يك عرب كامل العيار بود، با تمام ویژگی های نژادی و صفاتی که ما درباره اعراب گفتیم. او در زمانی زیست می کرد که راهزنی یکی از سنت های پذیرفته شده همگانی بود. تمام مردم جزیره العرب، در مدت هشت ماه از سال خود را مجاز به حمله به قوافل و راهزنی می دانستند. دستور محمد برای غارت کاروان ها و یا شرکت خود او در راهزنی ها عملی خلاف سنت روز نبود. و هیچیک از اعراب معاصر او نیز بر این قبیل اعمال محمد ابرادی نمی گرفتند. اگر او دستور می داد تا امرا را در بازار برده فروشان بفروشند و با پول آن اسلحه برای جنگ های آینده فراهم کنند، این دستور خلاف رسم رایج آن سرزمین نبود. برده گیری و برده فروشی در تمام دنیای آن روز رواج داشت و در عربستان نیز برده گیری و برده فروشی امری عادی بود و تا قرن ها بعد از اسلام نیز اعراب بزرگترین و فعال ترین تاجران جهانی این حرفه بودند.

آنچه برای محمد در درجه اول اهمیت قرار داشت، هدف او بود. در نظر محمد هدف وسیله را توجیه می کرد. از نظر او برای وصول به هدف، ترور عمده ای مخالف و بدگو و از بین بردن تمامی آن صوانع، يك امر ضروری بود. او حتی روش تبلیغاتی دینی خود را، برای نزدیک تر شدن به هدف، به آسانی و با خواندن آیاتی چند تغییر می داد. مشکل عمده به وجود آوردن روح ایمان و تعصب در مغز و درون پیروان بود. وقتی این چنین ایمانی به وجود آمد، هیچکس درباره صحت و سقم آیات قرآنی و چگونگی ساخته شدن و یا حذف و تعمیرکاری آن ها از خود کنجکاوی نشان نمی داد. وقتی پیروان محمد به این مطلب ایمان حاصل کردند، که محمد رسول الله است، هرچه اوصی گفت گفته، خطاب بود، همه بادل و جان از آن اطاعت می کردند. کما این که امروزه نیز، مسلمانان متعصب، از پشت همان عینک مسائل را بررسی می نمایند و هیچکس زحمت تحقیق و کنجکاوی به خود نمی دهد و اگر احیاناً در حین بررسی و پژوهش دین اسلام و قرائت قرآن، به مسائلی برخورد کنند که شك و تردیدی در مغز آنان بوجود آورد، به آسانی از آن چشم می پوشند و در می گذرند و هزار تعبیر و تاویل غیر منطقی و غیر عقلانی، برای موجه قلمداد کردن آن، بهم می یابند.

## فصل چهارم:

### دین اسلام

تمدن هیچ ملتی یکباره ساخته و پرداخته نشده. بلکه آنچه امروزه به نام تمدن در دست ما است، برپایهٔ تجربیات گذشتگان بنیان گذاری شده و محصول زحمات، ابتکارات و پیشرفت های نیاکان ما از شرماتقبل تاریخ نازمان حاضر است. به همین طریق، دین هرملتی نیز، مولود و محصول تمدن آن ملت است و مواد خامی که برای ساختن اصول و تعالیم مذهبی لازم داشته، از تمدن های گذشته، همان ملت گرفته است. هیچ دینی خارج از قالب های فرهنگی دورانی که آن ملت در آن دوران زندگی می کرده، نمی توانسته بوجود آید و در هر دینی صورت بازمانده ای از اعتقادات کهن و سنت آن سرزمین دیده می شود. البته همانگونه که تمدن هرملتی از تمدن سایر مللی که با آن ها در تماس است، بهره می گیرد، دین نیز به نوبه خود از ادیان اقوام همجوار، متأثر می گردد.

از آنجا که عرب وارث تمدن درخشانی از اعصار گذشته خود نبوده تا محمد بتواند افکار مذهبی نوینی به دنیا عرضه کند، مولود جدید به صورت مخلوطی از ادیان قروض دهنده، اساطیر عامیانه، رایج در اجتماع عرب، سنت ها و حتی خرافات بومی، متظاهر گردید. منشاء تاریخی دین اسلام را می توان در چند منبع جستجو کرد.

- ۱ - ادیان مختلف یهودی، مسیحی و زرتشتی.
- ۲ - بخشی از بینش های خاص و تجربیات شخصی محمد.
- ۳ - سنت ها، اعتقادات و خرافات عرب قبل از اسلام.

## ۱ - ادیان مختلف:

آنچه درباره توحید، قصص، احکام مربوط به قوانین کیفری، مدنی و امور شخصی، مالکیت، ارث، بیع، اجاره، زکوة، صدقه، سنگسار کردن مجرمین، قصاص، غرامت، و امثال آن در قرآن می‌بینیم، همه ریشه در دین یهود دارد. احکام مربوط به زنا و نواظ و تعدد زوجات و طلاق، تعدیلی است از شرایع یهود و عادات متداول در عربستان. دین اسلام منکر این مطلب نیست و این نکته را می‌پذیرد که قواعد اخلاقی و اصول دینی که در قرآن مطرح شده است، در ادیان پیشین نیز وجود داشته و این قرآن نیست که برای نخستین بار قوانین بی سابقه‌ای در زمینه‌های فوق مطرح می‌کند. ولی از آنجا که محمد قادر به نوشتن و خواندن نبوده و مبنای کار را بر نقل مطالبی می‌گذاشته که از دهان مردم می‌شنیده، اختلافات فاحشی که در چندین بار نقل داستان و دهان به دهان شدن آن معمولاً بوجود می‌آید، در قصص قرآنی در مقام مقایسه با قصص سایر ادیان دیده می‌شود. قرآن در بازگو کردن قصص، حتی از حدود توراه، کتاب مقدس یهود نیز پافراتر می‌نهد و قصص مذکور در تلمود (۱) را که توسط عده‌ای از خاخام‌های یهودی در قرون سوم و چهارم میلادی گردآوری شده بود، به نام قصص الهی نقل می‌کند. داستان «اصحاب کهف» (اسطوره «مردم آسیای صغیر)، افسانه، ملاقات «خضر و موسی»، سرگذشت «اسکندر ذوالقرنین»، از این سلسله از داستان‌ها می‌باشند.

عقاید مسیحیان، توسط مسیحیانی که در یمن و در عربستان سکونت داشتند و در بازارهای مکاره برای خرید و فروش و یا تبلیغ عقاید مذهبی حضور پیدا می‌کردند، در سراسر عربستان نفوذ نموده بود. عده‌ای مسیحی نیز در قبايل «حمیر»، «ربیع»، و عرب‌های «لحمران» و «غسان» زندگی می‌کردند که روایات و داستان‌های مذهبی را برای سایر افراد بازگو می‌نمودند. افراد قبايل نیز که با مکه در ارتباط بودند

---

۱ - در نیمه دوم قرن سوم و قرن چهارم میلادی شرح و تفسیری توسط دو هیئت مختلف یهودی در اورشلیم و بابل برنوراه و میشنا نوشته شد. این کتاب قطوری که داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری را که در دوران پراکندگی یهود از مثل دیگراخذ شده، دربردارد، به نام تلمود خوانده می‌شود. این کتاب نه تنها از اسفار پنج گانه توراه، بلکه از کتاب انبیاء، نیز از نظر مذهبی پانین ترودر درجه سوم فراردارد.

دورسفرهایی که برای تجارت، شرکت در بازارهای مکاره و یا زیارت به مکه می رفتند، عادتاً به گفتگوهای دینی می پرداختند و شنیده های خود را از یهودی ها و مسیحی ها، برای یکدیگر نقل می کردند. بدین طریق، تمام داستان های تورا و انجیل در سراسر عربستان نقل مجالس بود و در گردهمایی های اعراب مرتباً تکرار می شد. مقارن ظهور اسلام، قصه الهاک دیو و آوردن تخت منکه سبا به اورشلیم در کمتر از يك چشم بهم زدن، و یا داستان طوفان نوح، که بلندی آب ها در تمام سطح کره زمین از ارتفاع بلندترین قله کوه ها نیز فراتر رفت، افسانه خلفت آدم و حوا از گل رس، درین اعراب رایج بود و بعضی اعتقادات مذهبی از قبیل خشته، غسل جنابت، غسل مس میت، دوری از زنان در حالت حیض، بریدن دست دزد و تعطیل روز جمعه به عنوان آخر هفته در شهرهای مکه و مدینه و بین قبایل مختلف عرب نفوذ نموده بود و رعایت می شد. البته شدت عطی را که یهودی ها درباره روز سبت از خود نشان می دادند، در بین اعراب وجود نداشت. تعطیل آخر هفته که آن را بوم العروبه می نامیدند، مانع کسب و کار و پختن غذا نبود.

به طوری که از مفاد آیات ۴۳ رعد، ۱۰ احقاف و ۱۹۷ شعرا مستفاد می گردد، اختیار یهود، ضمن خبر مربوط به ظهور پیغمبر جدید، از مردم مدینه به مکیان می رسیده و مکیان به خوبی از داستان هائی که یهودی ها منتشر می کردند، باخبر بودند. در اشعاری که «امیه ابی صلت»، قبل از آغاز دعوی محمد، در ستایش خدا می سروده، از طوفان نوح به تفصیل یاد کرده است. امیه بهترین ناشر افکار و داستان های تورا و انجیل در مکه بود. «ورقة بن نوفل» پسر عم «خدیجه» همسر محمد، از کسانی بود که به آئین مسیح در آمد. قسمت هائی از انجیل را به عربی ترجمه نمود و درباره آن ها با محمد گفتگو می کرد.

عقایدی که در قرآن درباره مسیحیت مشاهده می شود، بیشتر مقتبس از عقاید یهودی - مسیحیان صدر مسیحیت است (۱). این دسته از مسیحیان همانگونه که در قرآن آمده است، عیسی را تنها بشری می دانستند که از طرف بهره برای راهنمایی و نجات قوم یهود فرستاده شده است و منکر الهیت عیسی و تثلیث بودند. درباره به

۱ - برای اطلاعات بیشتر به مبحث مسیحیت مراجعه شود.



صلیب کشیدن عیسی نیز عقیده قرآن مفتیس از عقیده یکی از بنیان مکتب عرفان مسیحیت اسکندریه است که می گفت: عیسی قبل از مصلوب شدن حامل صلیب را به شکل و هیت خود به یهودی ها عرضه کرد و یهودی ها، شمعون را به تصور این که عیسی است، مصلوب نمودند. آیه ۸۵ از سوره مائده خود دلیل بحث و گفتگوی محمد با یهودی - مسیحیان مقیم جزیره العرب است.

عقاید زرتشتیان، نه تنها از طریق ادیان یهودی و مسیحی، که خود به شدت متأثر از آئین زرتشتی بودند، وارد عرستان شده بود، بلکه بلاواسطه نیز از طریق ایرانیانی که در یمن و بحرین سکونت داشتند و یا برای تجارت رفت و آمد می کردند در سراسر عرستان منتشر می شد. (۱) تنی چند از اصحاب محمد نیز ایرانی بودند و آیه ۱۰۵ از سوره نحل:

«ما می دانیم که آن هاسی گویند آیات قرآنی را انسانی به او یاد می دهد، ولی زبان کسی که به او اشاره می کنند عجمی است و این قرآن عربی فصیح است.» خود دلیل گفتگوی دینی محمد با ایرانیان زرتشتی مقیم مکه و معاشرت او با آنان است. آنچه درباره شیطان، فرشتگان، روزرستاخیز (استماع آواز صور اسرافیل که با آهنگ آن تمامی مردگان از اعصار قدیم تا روز آخر دنیا از گورها بر می خیزند و در پیشگاه عدل الهی اجتماع می کنند - نامه اعمال هر یک به دست راست و یا چپ آن ها داده می شود و بر حسب آنچه در آن نوشته پاداش می ببندد و یا مجازات می شوند) و آنچه درباره بهشت و دوزخ و معراج، در قرآن و یاد رکتاب سیره دیده می شود، همه مفتیس از عقاید زرتشتیان است. در اسلام، مجوس ها نیز مانند یهود و نصارا از اهل کتاب شمرده می شوند. (آیات ۱۷ از سوره الحج)

---

۱ - مقارن ظهور اسلام، یمنی ها که از تسلط حبشی ها بر سرزمین خود به ستوه آمده بودند، یکی از شاهزادگان خود به نام «سیف بن ذی یزید» را برای گرفتن کمک نظامی به دربار انوشیروان فرستادند. انوشیروان نیز یکی از سرداران خود به نام «دهرز» را با چند کشتی سرباز از راه خلیج فارس و دریای عمان به یمن روانه نمود. ایرانیان در آخر سال قبل در یمن پیاده شدند، حبشی ها را از یمن بردند و یمن سال ها پس از ظهور اسلام تحت الحمایه ایران بود ایرانیان را در یمن «ابناء احرار» می نامیدند.

## ۲ - بینش خاص و تجربیات شخصی محمد:

گذشت زمان و رویدادها و پیشامدهای گوناگون مسائل تازه ای را در جامعه، کوچک مسلمین به همراه می آورد. گاهی وقایع و حوادث روزانه زمینه را آن چنان فراهم می کرد که صدور دستور قاطعی برای حل مشکل مسلمین ضروری بود. در این قبیل موارد، محمد براساس فضاوت شخصی، دستورات خود را به طریقی انشا می کرد که برای حل مشکلات مشابه موضوع مورد بحث نیز مفید باشد و در آینده برای اداره جامعه به کار آید. در صدور چنین دستوراتی به جای آن که يك نفر را مخاطب قرار دهد، به حالت عام می گفت:

«یا ایها الناس» «یا ایها الذین آمنوا» «یا ایها الانسان» «یا بنی آدم» و  
«یا ایها النبی».

## ۳ - سنت ها و اعتقادات عرب قبل از اسلام:

علاوه بر اصول ادیان مختلف و تضاروت های شخصی محمد که به صورت آیات احکام در قرآن آمده، سنت ها و اعتقادات دیرین عرب نیز در تکمیل قرآن و عربی نمودن دین اسلام نقش بزرگی داشته است. نام خدا، حج، ماه های حرام، قصاص، روزه، اعتقاد بوجود ارواح رجن و دیبوازویزه گی های اعتقادات عرب دوران قبل از اسلام است و اسلام با وارد نمودن این سنن و اعتقادات در قرآن، و تثبیت آن ها به عنوان احکام و دستورات الهی، به دین اسلام رنگ و بوی عربی بخشید.

شهرستانی در کتاب ملل و نحل می نویسد: بسیاری از تکالیف و سنن اسلامی ادامه عادات دوره جاهلیت است که اعراب به نوبه خود آن ها را از یهود گرفته بودند. (ما در فصول بعد به تفصیل بیشتری از آن ها سخن خواهیم گفت.)

مفازن ظهور اسلام، ساکنین جزیره العرب را قبایل مختلفی تشکیل می دادند که به طور پراکنده در هر گوشه ای از این سرزمین سکونت داشتند و از راه غارت اموال یکدیگر زندگی می کردند. افراد هر قبیله، تنها وابسته به قبیله خود بودند. نام قبیله را معرف وطن و ملیت خود می پنداشتند و مفاخر قبیله را مفاخر خود تصور می کردند. خدای همان قبیله را می پرستیدند. به زبان همان قبیله سخن می گفتند و از

شدت کین به کمتر از فنا و نابودی کامل قبایل رقیب رضایت نمی دادند. اعتقادات مختلف مذهبی و وجود خدایان متعدد، یکی از عوامل نفاق و دشمنی بود. لهجه های گوناگون رایج بین قبیله ها، راه را بر هر گونه تفهیم و تفاهم مسدود می کرد. سیستم اجتماعی پدرسالاری و ریاست قبیله ای مانع بزرگی در راه ایجاد قومیت و اتحاد بین قبایل مختلف عرب بود، تنها سرنگونی کلیه عوامل اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و رژیم پدرسالاری قبایل، می توانست ایجاد قومیت و یگانگی را در سراسر عربستان تأمین و تضمین نماید و چنین انقلاب بزرگی، به دست محمد صورت گرفت.

محمد از دوران کودکی به تنهایی خو گرفته بود. گرچه پدر بزرگ و خانواده ابوطالب نهایت مهربانی را درباره او روا می داشتند، ولی هیچکس جای خالی پدر و مادر را نمی توانست پر کند، او شیفته، نهانی شده بود و این ایام برای او بهترین فرصت برای تمرکز افکار و اندیشه در اطراف دیده ها و شنیده ها بود. تنهایی و تفکر، از روزهایی که گوسفندان عمو و با اقوام را برای چرا به صحراهای مجاور مکه می برد، آغاز شد و به تدریج عادت ثانوی او گردید. حتی وقتی که با خدیجه ازدواج کرد و از نظر مالی بی نیاز گردید، غالب اوقات خود را به تنهایی می گذراند. در غار «حرا»، همان محلی که جد او انزوا و محنت اختیار می کرد، معنکف می شد. روزها به بیابان بیکران و دشت ها و آسمان صاف و ستارگان درخشان نگاه می کرد و آنچه را که از دهان مردم و از بهودی ها و مسیحی ها در بازار مکاره شنیده بود، زیر و رو می نمود. محمد تمامی ماه رمضان و غالب روزهایی را که فراغتی پیدا می کرد، به تنهایی در غار به سر می برد. هیچ کس به تحقیق نمی داند که او در غار حرا چه می کرد؟ خود محمد نیز هیچگاه در اطراف آن ایام با کسی سخنی نگفت. ولی از انقلاب بزرگی که سال ها بعد در جامعه عرب بوجود آورد، می توان به زمینه افکار او در غار بی برد، و به حدس نزدیک به یقین گفت، که مطالبی که بعد ها به نام آیات الهی بر مردم مکه عرضه گردید، در همین دوران تنهایی و انزوا در غار، پایه ریزی وحک و اصلاح شده اند. بهترین دلیلی که در اثبات این نظر می توان ارائه داد، اختلاف فاحشی است که در سبک نویسندگی و مضمون آیات مکی و مدنی، مشاهده می شود. آیات مکی، که برای ساختن آنها زمان بیشتری به کار رفته، کوتاه و پرمغز، عارفانه و بمنظور دعوت به خداپرستی و رعایت اصول اخلاقی، گفته شده اند در صورتی که آیات مدنی، که فی البداهه گفته شده اند، طویل و فاقد سلاست و روانی آیات مکی، بیشتر مربوط به جنگ، جهاد و حل و فصل

اموردنیاتی، تنظیم گردیده اند.

زندگی صحرائنشینی طبعاً بهتر و بیشتر از شهرنشینی امکان تمرکز افکار به انسان می دهد. در سکوت مطلق صحرا، انسان با وجود نامتناهی بهتر آشنا می شود. بیشتر با مظاهر طبیعت رابطه پیدا می کند. محیط خشک و سوزان صحرا، طبیعت سنگدل و شن های روان، اندیشه را در جان های حساس تیزتر می کند. راز این که هر سه دین ابراهیمی در این منطقه کوچک از دنیا، جوانه زدند و رشد نمودند، در طبیعت خشن و خشک این سرزمین نهفته است.

دراثر تفکر مدارم متجاوز از بیست سال، و بررسی اوضاع و زیر و رو کردن شنبه های مذهبی، در اعماق روان محمد نوعی جنب و جوش باطنی آغاز شده بود و در لحظه ای که افکار او به اوج غلیبان و شدت رسید، تصمیم گرفت دیگران را نیز با افکارو اندیشه های خود همراه کند و آنچه در ضمیرباطن او نقش بسته بود، و آن را حقیقت محض می پنداشت، با سایرین در میان نهد و آنان را به پذیرش راه نوه فرا خواند. نظیر این حالت را که محصول غلیبان افکار و غلو و احساسات است، ما در مورد «نانک» بنیانگذار مذهب «سیکه» می بینیم و از این نقطه نظر شاهد بسیاری بین روش و حالت بنیانگذاران این دو آئین وجود دارد.

برای ریشه کن کردن علل نفاق و ایجاد انقلاب بزرگی که سال ها در اندیشه خود پرورش داده بود، محمد همان راهی را در پیش گرفت که در ادوار گذشته، در مناطق بین النهرین، مصر، یونان و قوم یهود، به اتحاد و یگانگی ملت ها منتهی شده بود. محمد راه دین را برگزید و الله به منزله نقطه انصالی بود که تمام اقوام پراکنده عرب به آن پیوند می خوردند و متحد می شدند.

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران - ۹۸

انقلاب دینی محمد، سقوط عوامل اجتماعی و اقتصادی را نیز به دنبال کشید. اگر تورا، برای جلوگیری از پراکندگی قوم متحد یهود نوشته شد، هدف انقلاب دینی محمد، ایجاد قومیت واحد، در قبایل پراکنده عرب و برقراری اتحاد و یگانگی در بین دشمنان دیروز، تحت لوای مذهب بود. محمد به آنچه می پنداشت حقیقت است، بسیار وفادار و مؤمن بود و بر اثر تفکر و تکرار در سال های انزوا و گوشه گیری، الله را چون مشاور خصوصی همیشه در کنار خود حس می کرد. او همیشه دستورات خود را به نام الله صادر می کرد تا به آنها قدرت نفوذی و ضمانت اجرایی بیشتری ببخشد و ضمناً

خود او را از حالت يك معنم اخلاق دوره گرد خارج نماید و مردم به او به عنوان رسول الله-ایمان بیاورند و گفته هایش را چون فرمان خدائی بپذیرند.

محمد در آغاز نبوت، موسی و کتاب تورا را به عنوان سرمشق خود برگزید. آنچه محمد به نام دین به مردم مکه عرضه نمود، پیامی جز آنچه در کتب یهود و مسیح نوشته شده بود، نبود. دین اسلام در بنیادیت امر، شکل و جهت دیگری جز تبلیغ دین یهود نداشت. کوشش محمد در این دوره از نبوت، بر این اساس بود تا با تقلید از روش دینی موسی، جامعه، متحذی در عربستان بنیان نهد که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد. آیات قرآنی در این دوره از نبوت محمد، بیشتر برای جلب نظر و تشویق مردم مکه به ترك بت پرستی، قبول الله به عنوان خدای یکتا و خالق آسمان و زمین و توجه به مسائل اجتماعی و اخلاقی است. محمد پایگاه تبلیغاتی خود را در حریم کعبه و پادرخانه «ارقم بن عبدمناف» قرار داد. به روش انبیاء یهود، در کوچه های مکه گردش می کرد و مردم را پند می داد و به قبول آئین جدید دعوت می کرد. هر روز آیات پیش ساخته ای را بر اهل مکه می خواند:

«وای بر هر عیبجوی طعنه زن.

با آن که مالی گرد آورد و به شمارش آن پرداخت

پنداشت که مالش او را جاودان می سازد.

چنین نیست بی گمان در دوزخ خرد کننده خواهد افتاد، همزه ۴ - ۱

«چنین نیست بلکه بتیمان را گرامی نمی دارید.

و یکدیگر را بر غنا دادن به محتاجان تشویق نمی کنید.

و میراث را تماماً می خورید.

و مال را شدیداً دوست دارید، الفجر - ۲۰ - ۱۷

در ابامی که اعراب از هرسو به زیارت کعبه و یا به تجارت به مکه می آمدند، محمد به سوی آنان می رفت و اعراب باده نشین را به قبول آئین جدید تشویق می کرد. محمد در فصاحت و بلاغت آیتی بود و نفوذ کلامش هرشنونده را تحت تاثیر قرار می داد. خطبه هائی که در روزهای جمعه ایراد می کرد، و سیره نویسان در کتب خود نقل نموده اند، در زیبایی کلام با آیات قرآنی کوس برابری می زنند و به سادگی نشان می دهد که هر دو از يك وجود سرچشمه گرفته اند.

محمد توانست با قدرت سخنوری، مردان عرب را، که خود از سخنندان و سخن

رانان زمان بودند، مجنوب کلام خود کنند به شنوایی وادارد. او در عین این که مانند هر مرد عرب انتقامجو و کینه توز بود و در بسیاری از موارد داوری درکارها را به لبه تیز تیغ واگذار می کرد، متقابلا می توانست به آسانی بر احساسات و خشم خود غالب آید و انتقام را به وقت دیگری موکول کند. یا اگر مصالح اقتضا داشت و منافع عفو بر انتقام فزونی می گرفت و او را حتی يك قدم به هدف نزدیکتر می کرد، از کشتن سرسخت ترین دشمن خود صرفنظر نماید. هوش سرشار و حافظه بسیار قوی که طبیعت در نهاد محمد نهاده بود، دستیاران دائمی و آماده به خدمت او در تحقق بخشیدن به اهداف نهائی او بودند. محمد در عمق روح و خمیره ذاتی، سیاستمداری کارآمد، سرداری شجاع و با تدبیر و زمامداری مدبر و توانا و سرآمد مردان زمان خود بود. نبرد بدر، نشان داد که قدرت محمد در تهییج و برانگیختن مردانی که کمتر از نصف تعداد دشمنان بودند، ناچه پایه بود. معاهده حدیبیه، سیاست و کاردانی او را در اداره جامعه و پایان دادن به مناقشات از طریق صلح، صحنی که بالمال او را برنده جنگ ساخت، به خوبی نمایان کرد. او توانست با قدرت اراده و استقامت، در روح و روان یکایک پیروان خود نفوذ نماید، جامعه ای نیرومند و متحد، از مردانی که از شدت تعصب تا پای جان حاضر به فداکاری در راه آرمان های او بودند، به وجود آورد و آنان را به سوی نظامی برتر رهبری کند. شاید در بنیاد امر، خود محمد به اهمیت کار و قدرت نیروی غول آسانی که در اثر ایجاد روح اتحاد و فداکاری در قبایل عرب بوجود خواهد آمد، واقف نبود، وقتی به کارآئی و توانائی آن پی برد و در صدد استفاده از این قدرت عظیم برآمد، که روزهای عمر او به شمارش افتاده بودند. ولی جانشینان او از عواملی که محمد به وجود آورده بود، به خوبی استفاده کردند و بر پایه تعلیمات و روش محمد، امپراطوری بزرگ عرب را بنیان نهادند.

محمد نبوت را با تکرار قصص و داستان های شایع بین مردم آغاز کرد و برای آن که اعراب این قصص را از خود بدانند، تمام داستان ها را به نام الله، خدائی که مورد قبول و پرستش عرب بود، به مردم عرضه کرد.

برای جلب حمایت قوم یهود و احتراز از درگیری در چند جبهه، به قوم یهود می گفت:

«أما بالذی أنزل الینا و أنزل علیکم و الینا و الهمک و احلنا عنکبوت ۴۵  
ما به آنچه بر ما و بر شما نازل شده است ایمان آورده ایم. خدای ما و خدای شما

یکی است.

در تمام مدت ۱۲ سالی که او در مکه و يك سال و نیم بعد از هجرت در مدینه، آئین جدید را تبلیغ می کرد، الله درهیکل منزل داشت و مسلمانان در جوار کعبه و گاه پشت به کعبه، به طرف اورشلیم نماز می گذاردند. ایام روزه مسلمانان با ایام کفار و روزهای توبه و استغفار قوم یهود هم آهنگ بود. آموزش های دینی و اخلاقی دوران مکه، تکرار همان مطالبی بود که از زبان انبیای یهود به عبری گفته شده بود. مسلمانان به روش قوم یهود، بسیاری از مناهی را که سال ها بعد در مدینه برقرار شد، انجام می دادند. تنها اختلاف بزرگ دین اسلام و دین یهود، در نام خدا بود. هنوز به دین جدیدی که جاری احکام و دستورات جداگانه ای الهی باشد، اشاره ای نشده بود. محمد فقط يك ترساننده بود که به روش انبیای یهود مردم را از روز بازخواست و عذاب الهی برحذر می داشت.

«یا ایها المدثر قم فانذره» مدثر ۲- ۱

ای جامه بر خود پیچیده برخیز و مردم را بترسان.

«قل انی انا النذیر المبین» الحجر - ۸۹

بگو من ترساننده آشکاری هشتم.

قرآن به من وحی شد تا شمارا بترسانم. انعام ۱۹

در حقیقت، دین اسلام، به صورتی که امروزه به عنوان دین شناخته می شود، محصول سال های بعد از هجرت به مدینه و زمانی است که افکار محمد بهتر منمرکز و هدف مشخص و در دسترس بود. وقتی محمد به مدینه رسید و امکانات بهتر و بیشتری برای دستیابی به هدف در اختیار خود دید، سیاست دیگری در تبلیغات مذهبی پیش گرفت. آهنگ آیات قرآنی و حتی سبک گویندگی و نویسندگی نیز، به منظور هماهنگی با سیاست جدید دینی، تغییر کردند.

بعضی از محققین، از قبیل گیبون نویسنده مشهور تاریخ امپراطوری روم، محمدا دارای دو شخصیت جداگانه می دانند که شخصیت دوم او قبل از هجرت به

مدینه بر همه ناشناخته بوده است (۱). من با این نظر موافق نیستم و عقیده دارم که محمد مرد مصممی بود و در هدف و بادر شخصیت او، چه در مکه و چه در مدینه، هیچ گونه تغییری حاصل نشده. بلکه محمد با توجه به عوامل و امکاناتی که وقایع و پیش آمدها در اختیار او می گذاشتند، سیاست و روش خود را برای وصول به هدف معین تعدیل می کرد. تاریخ اسلام، تاریخ دستیابی به قدرت است و دین وسیله ای برای رسیدن به این هدف. هدف محمد، ایجاد اتحاد بین قبایل مختلف عرب، و شالوده ریزی جامعه ای توانا، تحت لوای اسلام بود.

اقدامات محمد در مدینه واکنش تازه ای در برابر امکانات و رویدادها بود. آیات قرآنی بهترین وسیله تحقیق برای آشنائی کامل با سیاست تبلیغاتی محمد در طول ۲۳ سال نبوت او هستند. دستوراتی که محمد در مکه و یا مدینه صادر می کرد، همیشه متناسب با امکانات و مقتضیات روز بود. محمد هیچگاه قبل از سنجش مقدمات خود، جان مسلمانان را به خطر نمی انداخت. در مکه چون تاب و توانائی مقاومت با نیروی قریش را نداشت، تسخر و ناسزای آنان را تحمل می کرد و می گفت:

«وَأصبر على ما يقولون واهجرهم هجراً جميلاً - مزمل - ۱۰»

أدع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الخسنة و جادلهم بالتي هي أحسن»

النحل ۱۲۶

و برای آن که از تحريك بیهوده قریش و حمله مسلحانه آنان جلوگیری کند، به یاران خود توصیه می نمود:

«به خدایان کسانی که خدائی به غیر از الله می پرستند دشنام ندهید. عباده

آنان از روی نادانی به الله دشنام بدهند.» انعام ۱۰۸

---

۱ - Gibbon نویسنده کتاب *Decline and Fall of Roman Empire* می نویسد: «منی توانم درباره پیغمبر عرب حکم صحیحی بکنم. چون که آن مردی که در کوه حرا متشکف می گردید و سپس در مکه وعظ می کرد، غیر از آن مردی به نظر می رسد که عربستان را فتح کرد.» گلنزیهر مستشرق اتریشی در کتاب «عقیده و شریعت در اسلام» در باره پیامبر اسلام می نویسد: «دوران مدینه حتی در تصویری که محمد از شخصیت ویژه خود ساخته بود تغییراتی اساسی به وجود آورد. در مکه می اندیشید که او پیامبری است که با رسالت خود سلسله پیامبران نورانی را به پایان می برد و بنا بر وظیفه ای که دارد - مانند پیامبران بهود - به هشدار دادن انسانهایی مانند خود برخیزد و آنان را از گمراهی نجات بخشد. اما در مدینه که شرایط خارجی دگرگون شد، هدف و نقشه های اولیه او نیز تغییر یافت.»



و در برابر اعتراض قریش به دین اسلام و اصرار آنان در تغییر روش دینی، می گفت:

«ای جماعت کفار من آنچه را که شما می پرستید نمی پرستم و شما نیز آنچه را که من می پرستم نمی پرستید... دین شما مال شما و دین من مال من.» الکافرون  
«عمل من به گردن من و عمل شما مربوط به خود شما.» یونس ۴۱

محمد درمکه چاره ای جز صبر و بردباری در برابر تجاوزات و شکنجه های قریش نداشت. در محنت چنین شرایطی، تنها با خواندن آیات نوبت بخش، مسلمانان را دلناری می داد و به صبر و بردباری توصیه می کرد.

«این گروه (مشرکان) به زودی شکست خواهند خورد و پشت خواهند کرد.»

قر - ۴۵

شاید اگر مردم قریش نیز چون افراد قبیله اوس و خزرج در برابر دعوت محمد تسلیم شده بودند و فرمانبرداری مطلق او را گردن گرفته بودند، لشکر کشی های محمد به خارج از عربستان بیست سال زودتر آغاز شده بود. ولی سیاستی که محمد در آغاز دعوی نبوت پیش گرفت و دنباله روی کامل او از آئین یهود، امکان هرگونه سازشی را با قبیله قریش منافی کرده بود. در مکه راه سازش از هر جهت مسدود بود. در مدینه، محمد امکانات بیشتری در اختیار خود دید و وقتی به بازوهای نیرومند پیروان خود و ایمان آنان در جانبازی تا آخرین قطرات خون، اطمینان پیدا کرد، سیاست تبلیغاتی خود را در راه وصول به هدف تغییر داد و سایر اعراب را به مبارزه طلبید. از این پس سیاست تبلیغاتی آرام توام با پند و اندرز، به سیاست اعمال زور و به کار بردن لبه نیز تیغ تبدیل شد. همین سیاست در تمام ادوار بعد، از طرف خود او و جانشینانش تعقیب شد. این تغییر شرایط و امکانات است که موجب واکنش محمد و تغییر روش تبلیغاتی برای وصول به هدف مشخص گردید، نه تغییر شخصیت و با تغییر هدف. به موازات تغییراتی که در امکانات و قدرت نظامی محمد حاصل می شد، آیات قرآنی و دستورات الهی درباره روابط مسلمانان با کفار و با صاحبان کتب آسمانی نیز، تغییر می کردند. دیگر سخن از «صبر و بردباری» و «دین من مال من و دین شما مال شما» در بین نبود. محمد به اعراب مخالف اعلان جنگ داد و به پیروان خود گفت:

«واقتلوهم حیث ثقفنهم» بقره ۱۸۷. آنان را هر جا که یافتید بکشید.

«و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یکون الدین کله لله» انفال ۴۰

با آنان آنقدر جنگید تا فتنه ای باقی نماند و دین تماماً دین الله باشد.

نامی که محمد برای آئین خود برگزید، به بهترین وجه، انتظاراتی را که محمد و اسلام از پیروان خود داشتند، نمایان می سازد. دین اسلام، دین اطاعت محض و عبودیت در برابر اراده الله و محمد است. اولین وظیفه مسلمین آن است که بگویند

«سمعنا و اطعنا» بقره ۲۸۵

شنیدیم و فرمانبرداریم

واژه مسلم که در ریشه با اسلام مشترک است، به کسی اطلاق می شود که مطیع محض و فرمانبردار باشد. دیکتاتوری کامل دینی الله، یا به عبارت بهتر دیکتاتوری کامل دینی محمد، از زبان الله.

در بسیاری از آیات قرآنی محمد در کنار الله قرار دارد و اطاعت مطلق از او بخشی از اسلام و فرمانبرداری از اراده الهی را تشکیل می دهد.

«ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان الله و رسول او را اطاعت کنید» انفال ۲۰

«نماز برپا دارید، زکات بدهید و رسول را فرمانبرداری کنید» نور ۵۵

«آیا نمی دانید هر که با الله و رسول او مخالفت کند، پس آتش جهنم نصیب

اوست» توبه ۶۴

«همانا الله رحمتك او بر پیغمبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید

شما نیز بر او صلوة بفرستید و تسلیم و مطیع محض او باشید» احزاب ۵۶

«کسانی که برخلاف فرمان پیغمبر رفتار کنند باید بترسند از این که فتنه ای

آنان را دریابد و عذابی دردناک به آنان برسد» نور ۶۳

دین اسلام، از این نظر که حاوی برنامه رسالت شدید است، از سایر ادیان

مستثنی است. ولی این برنامه نیز به خاطر بهبود کلی جامعه طرح ریزی نگردیده، بلکه به خاطر تفوق و استیلا بر جامعه تنظیم یافته است.

مهمترین و نخستین اصل اعتقادی مسلمانان توحید و شهادت است. قرآن در

آیات مختلف متذکر این مطلب شده و جمله لا اله الا الله را در موارد متعدد به کار

برده است. شهادت نخستین جمله ایست که در گوش نوزدان مسلمان خوانده می شود

و آخرین سخنی است که مسلمانان در لحظه مرگ به زبان می آورند.

توحید از ابتکارات اسلام نیست. به طوری که در بحث خدایان در مصر گفته

شد. آمنوفیس (Amenophis IV) فرعون مصر در ۱۴ قرن قبل از میلاد مسیح، این

جمله را درباره خدای آتن به کار برد. در توراها نیز اشعیای نبی در باب ۴۵ از صحیفه خود، از این عبارت استفاده نمود و از زبان یهوه گفت:

«به جز من خدای دیگری نیست. برای آن است که از مشرق تا مغرب بدانند که جز من خدای دیگری نیست. من یهوه هستم و دیگری نیست.»  
اسلام این جمله را از توراها اقتباس کرد و با نام خدای خدایان عرب در آمیخت و گفت: لا اله الا الله.

اصول دین اسلام، توحید، نبوت و اقرار به روز رستاخیز است و تکالیف دینی مسلمانان عبارتند از:

نماز - روزه - خمس - زکوة - حج - جهاد - امر بمعروف و نهی از منکر.  
اصول دین، که پایه، عقیدتی همه مسلمانان است، با اندک اختلافی که آن هم ناشی از کیفیت تفسیر قرآن و یا احادیث مورد قبول برخی فرقه هاست، در بین مسلمانان یکسان می باشد و از حد شریعت اسلامی که بر اساس احکام قرآنی، سنت محمدی، اجماع و قیاس پایه ریزی شده است، تجاوز نمی نماید. شریعت اسلامی در طی قرن ها، کانون مطالعات، تعلیم و تربیت مللی را که به تصرف عرب در آمده و آئین اسلام را به عنوان دین پذیرفته بودند، تشکیل می داد. هر يك از کلمات آیات قرآنی، بارها مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفت، کتب بسیاری درباره آنها نوشته شد.

فقه اسلامی بر اساس ۵۰۰ آیه، قرآنی به عنوان آیات احکام و چندین هزار حدیث نبوی، که رکن اساسی قوانین فقهی و جزء مکمل قرآن محسوب می شود، تنوین شده است. احادیث و روایات بر اساس آیه ۲۸ احزاب :  
«پیامبر خدا برای شما سرمشق و مقتدای خوبی است»  
و آیه ۷ از سوره المشر:

«هرچه را که پیغمبر به شما داد بپذیرید و از هرچه شما را نهی کرد خودداری کنید». صورت قانون به خود گرفته اند و مسلمانان معتقدند هر دو از يك نفر و از يك منبع واحد به وجود آمده و هر دو را پیغمبر به جهانیان عرضه نموده است و تمام شؤون زندگی اسلامی را در بر می گیرد.

پس از درگذشت محمد، فقهای اسلامی به جمع آوری احادیث و تدوین فقه اسلامی بر اساس احکام قرآن و احادیث نبوی مبادرت نمودند. آنچه امروزه به نام فقه اسلامی در تمام کشورهای مسلمان مورد اجرا و عمل است، محصول کار کسانی است

که طی سه قرن پس از درگذشت محمد به تفسیر احکام قرآنی و تطبیق احادیث با پیش آمدها، همت گماشتند. فقهای مسلمان، از صدر اسلام تا کنون، برای دادن فتوا در هر موضوع، به آیات قرآنی و با احادیث نبوی مراجعه می کنند و از هر کدام که به قضاوت شخصی آنان نزدیکتر باشد، استفاده می نمایند. چه بسا حدیثی را در مورد یک موضوع جای بحث و گفتگو و مردود می دانند و در موارد کاملاً مشابه دیگر، از همان حدیث مردود، برای قضاوت و صدور فتوی استفاده می کنند.

از نظر اسلام مردم دنیا به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱ - مسلمانان، بر طبق آیه ۷۱ از سوره آل عمران :

« همانا دین در نظر و نزد خداوند اسلام است »

و بر طبق آیه ۷۹ از همان سوره :

« کسی که غیر از اسلام دین دیگری را برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد »

جایگاه مسلمین پرهیزکار در روز رستاخیز در بهشت برین است که وصف آن

بعداً گفته خواهد شد.

۲ - صاحبان کتب آسمانی:

منظور قرآن از کتب آسمانی، کسانی هستند که یکی از سه کتاب توره و

انجیل و اوستا پیروی می کنند. بر اساس آیه ۵۶ از سوره مائده، مسلمین حق ندارند با

پیروان این آئین ها آمیزش نمایند و یا آنان را به دوستی برگزینند. بلکه بر اساس آیه

۲۹ از سوره توبه، باید:

« با آن دسته از اهل کتاب که دین حق (دین اسلام) را قبول نمی کنند، پیکار

کنند تا این که تحمل خواری کنند و به دست خود جزیه بپردازند. »

۳ - کفار:

بر اساس مفاد آیه ۲۸ از سوره توبه، این دسته از مردمان جهان نجس اند و

نباید به حریم خانه کعبه نزدیک شوند. مسلمین موظفند بر طبق آیه ۲۹ و ۱۲۴ از سوره

توبه، و آیه ۴ از سوره محمد، با این طبقه از مردم پیکار کنند و گردن آنان را بزنند.

۴ - منافقین:

آن دسته از مردم اند که بنا بر مصنحت وقت و نه بر اساس ایمان، مسلمان شده

اند و در اولین فرصت و امکان، برضد آن قیام خواهند کرد. وظیفه مسلمانان شدت

عمل و سختگیری با آنان است تا آن که به راستی و از روی ایمان، هدایت شوند.

## فصل پنجم

تأثیر اعتقادات، سنن و باورهای دوران معروف به جاهلیت در اسلام

### ۱ - خدا و انسان - خدائی

خدا در اسلام، الله نام دارد و این همان خدای خدایان عرب جاهلیت است. کلمه ال (EL) یا ایل نزد اقوام سامی و ساکنین یمن شمالی، دلالت بر موجودی می کرد که صاحب قوه و اقتدار فوق العاده باشد. ال در ناحیه کنعان خدای خدایان و همسرش به نام «انت» (Anat) و پسری به نام «بعل» (Baal) بود. ابراهیم پس از مهاجرت از «اور» و ورود به سرزمین کنعان در «بیت ایل» ساکن شد و در آنجا قربانگاهی برپا کرد. مردم «سیا» کلمه الله را به عنوان خدا در کتیبه های خود به کار برده اند. بنطی ها و قبایل مرکزی عربستان خدا را به نام «هلاه» می نامیدند که بعد ها حرف ال به اول آن اضافه شد و به صورت اله در آمد. اعراب حجاز، الله را به عنوان خدای بزرگ و برتر از سایر بت ها می پرستیدند. نام الله در بسیاری از اشعار شعرای قبل از اسلام به عنوان خدای قادر مورد پرستش، برده شده است. «تبیذین ربیع» از شعرای نامی قبل از اسلام می گوید:

الا کل شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم لامحاله زائل

آگاه باشید که هر چیزی غیر از الله بی پایه است و تمام نعمت ها هم زوال پذیرند. قرآن نیز به همین عقیده و ایمان مردم مکه به الله به عنوان خدای بزرگ اعراب اشاره می کند:

«اگر از آنها بپرسی چه کسی آب را از آسمان نازل می کند و با آن زمین را بعد از مردنش زنده می نماید، خواهند گفت الله. عنکبوت ۶۳.»

و هم چنین در آیه ۶ از همان سوره:

«اگر از آن ها بپرسند که دنیا را که آفرید و آفتاب و ماه را که به کار انداخت می گویند، الله.»

اعراب تمام بت هارا واسطه و رابط بین بندگان و الله تصور می کردند و می گفتند که الله دارای زن و فرزندی است. میان اجنه و الله نیز پیوند خویشاوندی قائل بودند. آیات ۱۰۰ از سوره انعام:

«از راه نادانی برای الله پسران و دخترانی تراشیدند.»

و آیه ۵۸ از سوره صافات: «میان اجنه و الله خویشاوندی قائل شدند.»

اشاره به همین اعتقادات اعراب قبل از اسلام است. اعراب معتقد بودند که اگر: «خود را خم کند و یا جامه های خود را بر سرکشند، خود را از نظر الله مخفی می کند و او اعمال آن ها را نمی بیند.» هود، ۵

اعراب سه بت «لات، منات، عزی» را دختران الله می دانستند و به آن ها «بنات الله» می گفتند. این مطلب در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره نجم منعکس گردیده و الله از این که اعراب دختران را به او نسبت می دهند و پسران را در سهمی خود می گذارند، گلایه می کند و آن را تقسیمی غیر عادلانه می داند.

وقتی که محمد دعوی نبوت کرد، همین نام آشنا و نام خدای خدایان عرب را به عنوان خدای دین خود برگزید. در آغاز نبوت، که محمد روش انبیای یهود را سرمشق کار خود قرار داده بود، به شیوه تورا، مردم را از عذاب الهی برحذر می داشت و به زهد و تقوی دعوت می کرد، از درگیری در تمام جبهه ها خودداری می کرد و به حمایت قوم یهود امیدوار بود، الله نیز با هر دو قوم صاحبان کتب آسمانی روابط بسیار خوبی داشت. محمد به پیروان آن ادیان می گفت:

«ما بر آنچه بر شما نازل شده ایمان آورده ایم. خدای ما و خدای شما یکی است.» عنکبوت ۴۵

تمام اعمالی را که یهود در تورا و پسر در انجیل انجام داده بودند، قرآن به الله نسبت داد. عیسی را بنده ای از بندگان الله می داند، که از مریم باکره به دنیا آمد و برای بارور نمودن مریم، الله روح خود را به زمین فرستاد و روح به هیئت انسانی در آمد و با مریم آمیزش کرد و نطفه عیسی بسته شد. سوره مریم آیه ۱۷

موسی را الله به نبوت برگزید و از وادی «مدین» روانه مصر کرد تا قوم بنی

اسرائیل را از بندگی فرعون رهائی بخشد. هم او بود که با معجزات نه گانه (نمل - ۱۲ و اسراء ۱۰۳) (۱) قدرت خود را به نمایش گذارد. سرانجام فرعون و لشکریانش را به علت مخالفت با آزادی بنی اسرائیل در دریا غرق کرد و از آن ها انتقام گرفت. بنی اسرائیل را پس از رهائی از اسارت مصریان، به سرزمین موعود رهنمون شد. و به آنان قوم برگزیده خود لقب داد:

«ولقد اخترناهم على علم على العالمين» دخان آیه ۳۱

و آن ها را با علم خود بر جهانیان برگزیدیم.

و از مسلمانان خواست تا به سوی اورشلیم، معبد یهود و زادگاه عیسی، غزاز بگذارند تا از هرگونه نفاق درین پیروان هر سه دین ابراهیمی جلوگیری شود. ولی پس از هجرت محمد به مدینه، با گسترش دین اسلام و تقویت نوای نظامی مسلمین، روابط الله نیز با قوم بنی اسرائیل به سردی گراتید و رفته رفته از آن ها کناره گرفت. نخست به محمد گفت:

«به صلاحیت به اهل کتاب و هم چنین به اعراب مشرک بگو آیا اسلام می آورید: اگر مسلمان شدند پس رستگارند و اگر از دعوت تو روی گردانیدند، (کاری به آنها نداشته باش) وظیفه تو ابلاغ اوامر الهی است.» آل عمران ۱۹

به تناسبی که بر قدرت نظامی و تعداد مسلمانان افزوده می شد، دستورات الهی نیز درباره روابط مسلمین با پیروان سایر ادیان سخت ترمی گردید. به محمد می گوید:

«سخت ترین دشمن مسلمین را یهود و مشرکان می یابی» مائده ۸۵

و به محمد توصیه کرد تا قبله مسلمین را از اورشلیم به کعبه تغییر دهد و مسلمین از آن پس، در هر کجا که باشند، روی خود را به هنگام نماز به سوی کعبه بگردانند و در قسمت آخر آیه ۸۵ و آیه ۸۶ از سوره مائده به محمد می گوید:

- ۱ - تعداد معجزاتی که یهود برای نجات بنی اسرائیل از اسارت مصریها به ظهور رسانده دوازده مورد به این شرح است: ۱- تبدیل عصای موسی به مار. ۲- نورانی شدن دست موسی. ۳- تبدیل آب رودخانه به خون. ۴- وزغ ها. ۵- پشه ها. ۶- مگس ها. ۷- وبا برای حیوانات. ۸- دمل برای انسان و حیوان. ۹- سرما و نگرگ. ۱۰- ملخ ها. ۱۱- تاریکی غلیظ در مدت سه روز برای تمام مصر جز ناحیه یهودی نشین جوشن. ۱۲- مرگ تمامی نخست زادگان مصری.

«نزدیکتر از همه در دوستی با مؤمنان، کسانی را می یابی که گویند ما نصاری هستیم... زیرا که بعضی از ایشان کشیشان و ترسایانند و آنان تکبر نمی ورزند و چون آیاتی را که به پیامبر نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر شناخت حق از چشمانشان اشک می ریزد.»

ولی روابط گرم الله با مسیحیان نیز دیری نپایید و سیاست دوستی با اهل کتاب به يك سیاست تعقیب و آزار و کشتار مبدل شد. الله با هر دو قوم یهود و مسیحی قطع رابطه کرد و به مسلمین گفت:

«يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا اليهود و النصارى اولياء. بعضهم و اولياء بعض و من يتولهم منكم فانه منهم» مائده ۵۶

ای کسانی که ایمان آورده اید از قوم یهود و مسیحی دوست نگیرید. هر که از آنان دوست انتخاب کند، پس خود نیز از آن طائفه است. و اندکی بعد اعلان جنگ همگانی داد و گفت:

«قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله»  
با کسانی که به الله و به روز رستاخیز ایمان نمی آورند و آنچه را که الله و رسول او حرام کرده اند، حرام نمی دانند پیکار کنید.

«ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون» توبه ۲۹

و هم چنین با کسانی که دین حق (اسلام) را قبول نمی کنند، بچمکید تا آن که به دست خود جزیه پردازند و قبول خواری کنند.

گرچه در اواخر عمر محمد، الله در صدد ترمیم اوضاع و دلجوئی از پیروان سایر مذاهب ابراهیمی و ایجاد روابط بهتری با آنان برآمد و به مسلمانان اجازه داد تا:  
«با اهل کتاب رفت و آمد داشته همخوراک شوند و حتی با زنان پاکدامن آن ها ازدواج کنند.» مائده ۷

ولی این دست دوستی خیلی دیر تر از زمانی که باید، دراز شد و تخم نفاق و دشمنی که بر اثر نزول آیات مدنی قبلی، در دل هر دو طرف کاشته شده بود، آتشی نبود که با مختصر آب نیم سرد آیه ۷ از سوره، مائده خاموش شود. از آن پس کمتر یهودی یا مسیحی حاضر به دوستی با مسلمانان شد و این جنائی و کین، با گذشت زمان و بالاگرفتن موج نفرت از یکدیگر، روز به روز شدیدتر گردید و به جنگ های



متعدد خوین و کشتارهای بی حساب الحجامید.

الله در قرآن معنا و تصریری، به مراتب وسیع تر و بالاتر از آنچه اعراب به آن معتقد بودند و با در توراہ برای بھوہ بیان شدہ است، پیدا می کند. در توراہ بھوہ در ابتدا خدای قبیلہ ای محسوب می شد و قرن ها بر همین نسق از طرف بھود مورد پرستش بود، تا این کہ بنی اسرائیل بہ هنگام اسارت در بابل با عقاید ایرانیان دربارہ اھورا مزدا آشنا شدند. از آن پس، بھوہ نیز در سیماي خدای عالم و عالمان ظاہر شد. ولی باز ہم بھوہ بہ جهانی شدن دین بھود اعتقاد ندارد. او فقط حافظ و ناظر و آمر بہ قوم کوچک بھود است و آن قوم را برگزیدہ خود می داند. در حالی کہ اللہ در قرآن خدای تمام ابناء بشر است و می خواهد کہ پرستش او در تمام جهان گسترش یابد. کسانی را کہ از اجرای اوامر او سر باز زنند بہ آتش دوزخ تھدید می کند و بہ پیروان خود دستور می دھد با آنان پیکار کنند. تا دین، دین اللہ باشد.

بر اساس آیه ۳ از سوره یونس و سوره ۴ از طہ، جایگاہ اللہ، در عرش اعلی است و از آنجا با قدرتی بہ مراتب بالاتر از قدرت بھوہ و پند، امور عالم را اداره می نماید و با استبداد کامل حاکم بر سرنوشت بشر است. او، هر کہ را کہ ارادہ کند، بہ مقامات بالا می رساند و هر کہ را کہ بخواھد، بہ خاک سیاه می نشاند. الحجام تمام امور از خیر و شر، منوط و مربوط بہ ارادہ مطلقہ و مشیت اوست. فلاح مسلمانان و رستگاری مؤمنین بر حسب ارادہ او صورت می گیرد و کسانی را کہ بنا بر ارادہ ذات الہی ہدایت شدہ اند، بہ بہشت می برد و جہنم را از وجود اجنہ و انسان هائی کہ ارادہ اللہ بر گمراھی آنان تعلق گرفتہ است، بر خواهد کرد. کلیدھای آسمان و زمین در ثلک اوست.

«اللہ هر کار کہ ارادہ، اوست الحجام می دھد» بقرہ ۲۵۴

«هر کہ را کہ بخواھد عذاب می دھد و هر کہ را کہ بخواھد می آمرزد»

آل عمران ۱۲۴

«هر کہ را کہ گمراہ کند پس هیچ راهنمائی برای او نیست»

اعراف ۱۸۵ و غافر ۳۵

«اگر می خواستیم تمام مردمان را ہدایت می کردیم و لیکن این سخن از من حق

است کہ ہر آہنہ جہنم را از جن و انس پر می کنم» سجده ۱۳

«تمام خوبی ها و بدی هائی که به شخص می رسد از طرف الله است» نسا ۸۰  
«هروقت که قرآن تلاوت می کنی بین تو و کسانی که ایمان نمی آوردند، حجابی  
قرار می دهیم و بر گوشه‌هایشان سنگینی تا مبادا بفهمند» بنی اسرائیل ۴۸ - ۴۷

مفهوم آیات فوق و بسیاری دیگر در قرآن، از بدو ظهور اسلام این باور را  
در بین مسلمانان بوجود آورد، که خداوند از ازل از اعمال هر یک از بندگانش خود آگاه بوده  
و هیچ اتفاقی در جهان نمی افتد مگر آن که مسبوق به کتاب سرنوشت و اذن خدای  
بیکانه باشد.

«هیچ مصیبتی در روی زمین و یا در نفس های شما اتفاق نمی افتد مگر آن که  
قبلاً و از پیش در کتاب نوشته شده باشد و این کار برای الله آسان است.» الحديد ۲۲  
و انسان جز وسیله ای برای اجرای اراده الهی پیش نیست و هیچکس در اعمال خود  
صاحب اختیار و اراده نمی باشد.

وجود آیات دوگانه در قرآن موجب پیدایش مکتب دیگری به نام مکتب «اختیار»  
در مقابل مکتب «جبر» شد. طرفداران مکتب اختیار، با استناد به دسته ای دیگر از  
آیات قرآن در همین زمینه، مدعی هستند که آیات مورد استناد «جبریون»، در مکه در  
مورد مشرکین لاجوج نازل شده و خداوند نیز از گمراهی آنان اطلاع کامل داشته است. و  
استدلال می کنند، که اصولاً فلسفه آمدن انبیا براینست که بشر پس از آگاهی به اعمال  
نیک و بد، و شنیدن اندرز پیغمبران، میباید با اختیار و اراده خود به نیکی بگراید و  
از بدی ها پرهیز کند. قرآن در آیات مختلف به مردم توصیه نموده است که به سوی حق  
باز گردند. مشیت الهی کسانی را :

«هدایت می کند که از بدی ها باز گردند» رعد ۲۷

«هرکس به الله ایمان آورد، الله دل او را هدایت می کند» تغابن ۱۱

«خدا ظالمین را گمراه می کند» ابراهیم ۲۷

«خدا کسی را که شكاک و مسرف باشد گمراه می کند» غافر ۳۶

ولی طرفداران مکتب جبر در مقابل می گویند، آن کسانی که بیشتر از همه  
نیازمند هدایت هستند، ظالمین و تجاوز کاران و حق پوشانند نه کسانی که بر حسب  
طبیعت ذاتی عادل و درستکار و با ایمان به دنیا آمده اند. اگر قرار باشد در همان لحظه

ای که انبیا به صوعظه و هدایت خلق مشغول هستند، خداوند بر دل ظالمان و تجاوزکاران پرده ای بیفکند و گوش های آنان را سنگین کند تا نور ایمان در دل آن ها راه نیابد و نتوانند آزادانه راه رستگاری را انتخاب کنند، پس حقیقتاً باید بر عقل و کیاست چنین خدائی شك آورد. طرفداران مکتب جبر با توجه به آیه ۹۹ از سوره یونس:

«اگر خدا می خواست همه اهل جهان ایمان می آوردند»

و آیه ۷-۱۰ از سوره انعام:

«اگر خدای تو می خواست این مردم مشرک نمی شدند»

استدلال می کنند که پس آن کس که نمی خواهد ظالمان و تجاوزکاران به راه راست هدایت شوند و ایمان بیاورند، اراده و مشیت الهی است و الا هدایت آنان برای پروردگار عالم امر ساده ای است.

حقیقت امر این است، که وجود آیات درگانه در قرآن باعث ایجاد عقاید مختلف گردیده و پیروان هر دو مکتب جبر و اختیار، به حق و با استناد به دسته ای از آیات قرآنی، دلائل موجهی ارائه می نمایند. ولی آنچه صحیح به نظر می رسد این است که با توجه به مفاد آیه ۱۱ از سوره انعام:

«حتی اگر فرشتگان را بر آن ها نازل کرده بودیم و مردگان با آن ها سخن می گفتند و همه چیز را برای آن ها از رو بر جمع آورده بودیم، بر آن ها روا نبود (نمی توانستند) ایمان بیاورند مگر آن که خدا بخواهد»

قرآن در مورد برقراری اراده الهی و سلب اختیار از افراد بشر، حرف آخر را می زند و آیه ۳۰ از سوره الدهر:

«هیچکس چیزی نخواهد خواست مگر آنچه خداوند اراده نماید»

و آیه ۹-۱۰ از سوره هود:

«همانا خدای تو هرچه بخواهد می کند»

دلائل قاطع و روشنی بر حکومت مطلق و مستبدانه الله، در تمام ذرات عالم هستی و حوادث و اتفاقات است، ولی سنوالی که بلافاصله به ذهن خطور می کند این است که با توجه به این اصل کلی، که بشر، جز آلت فعل در دست خدا چیز دیگری نیست و اعمالی را که انجام می دهد نمایشکر اراده و مشیت الهی است و انسان در اجرای آن ها از خود اختیار و اراده ای ندارد، پس چرا خداوند عادل این عروسکان بلا اراده را مستحق عذاب می داند، به آتش دوزخ تهدید می کند و در عین حال شیطان را هم برمی انگیزاند

تا آنان را اغوا کند و فریب دهد؟

قدر مسلم و حقیقت تاریخی این است، که اسلام با انتشار عقیده جبر که از باورهای دیرین اعراب ریشه گرفته بود و تشبیت این عقیده در قرآن به عنوان اراده الهی، توانست در بدایت امر قدرت ایمان بی سابقه و کم نظیری را در بین مسلمانین بوجود آورد و اعراب مغرور را متحد و یک دل روانه میدان های جنگ کند. هر فرد عرب، با این اعتقاد که تازمانی که اراده خداوندی تعلق نگیرد کشته نخواهد شد (۱) و چنانچه در میدان نبرد در راه خدا به شهادت برسد جای او در بهشت برین خواهد بود. (۲) بهشتی که در آنجا از هر گونه نعمتی بر خوردار و در کنار حوریان فراخ چشم و پسران نورس، حیات جاودانی نصیب اوست، دلیرانه و با از جان گذشته کی جنگید و توانست بخش بزرگی از جهان متحدمن آن روز را به تصرف خود درآورد و از غنائم به دست آمده سهم بزرگی داشته باشد (۳). این عقیده، تا موقعی که دشمنی در برابر بود و غنیمتی در اثر چپاول اموال دیگران نصیب می شد، همه جا به سود اسلام بود. ولی از زمانی که مسلمانین دشمنی در مقابل خود ندیدند و قتل و غارتی در بین نبود و صلح و آرامش برقرار شد، عقیده جبر، خاصیت ویرانگر خود را نشان داد. مسلمانین که تمام حوادث و بلا یارا از جانب خدا می دانستند و معتقد بودند، که خداوند به هر کس که بخواهد عزت و پادشاهی می دهد و از مال دنیا به هر کس که صلاح بداند به هر اندازه که اراده نماید می بخشد، دست از فعالیت کشیدند و به هر چه به دست آنان می رسید قانع شدند و آن را نصیب و قسمتی دانستند که از ازل برای آن ها مقدر شده بوده. صلح و آرامش اعصاب مسلمانان را ضعیف و فرسوده کرد. اعتقادات دینی آنان را در مقابل بلا یای، سختی ها و رنج ها، تسلیم نمود. بدون آن که گامی در راه ترمیم اقتصادی خود بردارند، همه چشم به راه اجرای اراده الهی

۱ - فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون. اعراف ۳۶

۲ - ولا تحسب الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء. عندهم برزقون. آل عمران ۱۶۳

ومن يقاتل في سبيل الله فيقتل او يغلب فصور نؤتیه اجراً عظيماً. نساء ۷۶

۳ - ابن خلدون می نویسد: «یکی از طبایع مسلمانان این است که هنگام غلبه آنچه که در دسترس می یابند، می ربایند و یگانه هدف اینان از کشورداری این است که از راه بودن اموال مردم منتفع گردند.»

دیده به گوشه، آسمان دوختند. پس از مدت کوتاهی، اسلام به دین سستی و تبلی و دین «انشاءالله» تبدیل شد و از امپراطوری بزرگ اسلامی، جز کشورهای فقیر و عقب مانده و مردمی که برای روزی خود، چشم به راه آسمان بودند، چیزی باقی نماند. ناهنگامی که ساکنین سرزمین های اسلامی بر این باورها پایدارند و معتقدند، که حتی دارو در صورتی کارساز و مؤثر است که اراده خداوندی بر آن تعلق گیرد، وضع به همین منوال باقی خواهد بود.

عامل دیگری که در تشدید بدبختی و عقب ماندگی ملل اسلامی نقش بزرگی داشته، دستوراتی است که قرآن در خصوص وارستگی مسلمانان و عدم علاقه به امور دنیوی به مسلمانان می دهد. قرآن به کرات این مطلب را یادآور می شود، که زندگی در این دنیا که آلوده به مسائل مادیست، سرابی است که مایه فریب مسلمانان و غفلت آنان از دنیای دیگر و زندگی حقیقی می باشد.

«کسانی که زندگی دنیائی را بر زندگانی آخرت ترجیح دادند، در عذابشان تخفیف داده نخواهد شد. بقره ۸۰»

«زندگانی دنیائی جز لهو و لعب و بازی بیش نیست و خانه آخرت برای پرهیز کاران است» انعام ۳۲

«جز این نیست که اموال و اولادان شما فتنه هستند و نزد خدا پاداشی بزرگ است» تغابن ۱۵

این توصیه های قرآنی، همراه با اعتقاد به جبر، موجب بی اعتنائی مردم کشور های مسلمان به امور دنیائی، خودداری از فعالیت های بلندمدت اقتصادی، سلب قوه ابتکار فردی برای افزایش تولید، عدم وجود اراده لازم برای اخذ تصمیم در کارها گردیده است. در آیه ۲۴ از سوره کهف، قرآن می گوید:

«هرگز مگو که من فرداً قطعاً این کار را خواهم کرد. (بلکه بگو) اگر خدا بخواهد و انشاءالله»

گذری کوتاه بر تاریخ کشورهایانی که به زیر سلطه عرب و مکتب اسلام در آمدند، این واقعیت تلخ و دردناک را ثابت می کند که از بین ۴۶ کشور جهان اسلامی حتی يك کشور را نمی توان یافت که دارای بنیه اقتصادی سالم و محکمی باشد. در آن آزادی افراد محترم شمرده شود و حقوق بشر رعایت گردد. آنچه در تاریخ این کشورها به چشم می خورد، وجود حکومت های استبدادی، جهل و عقب ماندگی، اعتقاد به

خرافات، اقتصاد ناسالم و ضعیف و محرومیت اکثریت مردم آن اجتماع، حتی از حداقل مابحتاج روزانه است. دیکتاتوری مذهبی، طبیعتاً دیکتاتوری حکومتی پرورش می دهد. پیروی از آئین و سنت های دوران جاهلیت عرب بدوی ریشه محرومیت ها و بدبختی هاراتنومندتر می کند و محیط را برای پذیرش دیکتاتوری و زورگویی و فساد آماده تر می سازد.

### دلایل اثبات وجود خدا:

کوششی که در قرآن برای اثبات وجود خدا به عمل آمده، در کمتر کتاب مقدسی دیده می شود. بیشتر آیات قرآنی متضمن اشاره ای به یکی از دلایل اثبات وجود خدا می باشد.

«واذآیات خداوندی، کشتی های روان در دریا هستند که چون کوه ها در حرکتند و اگر خدا بخواهد باد را ساکن می کند، پس کشتی ها نیز می ایستند». شوری ۳۱

«خدا کسی است که زمین را بستری برای شما قرار داد و در آن راهپایانی برای شما ایجاد کرد و آب را از آسمان به زمین فرستاد و بدان وسیله از زمین اصنافی از رستنیهای جداگانه بیرون آوردیم». طه ۵۵

«او، آن خدائی است که برای شما زمین و هرچه در آنست جمیعاً خلق کرد سپس به کار آسمان ها پرداخت و هفت آسمان را بنا نهاد». بقره ۲۷

«الله، آن کسی است که برای شما چارپایان را قرار داد تا سوار بعضی از آنها شوید و بعضی هارا بخورید» مؤمن ۷۹

«دبرای شما شتر، گاو، گوسفند را خلق کرد که در آنها گرمی و منافعی برای شماست و از آنها می خورید و برای شما تمصلی است وقتی که آن هارا از چراگاه بر می گردانید و با هنگامی که به چراگاه می برید و بارهای سنگین شمارا به دیارتان حمل می کنند و شما با رنج و تعب به آن می رسیدید» نحل ۸ - ۵

«آیا نمی بینی که الله هر چه روی زمین است مسخر شما کرد و کشتی ها بر روی دریاها به امر او حرکت می کنند و آسمان را نگاه می دارد تا بر روی زمین نیفتد مگر به اجازه او» حج ۶۴

«خدا آن کسی است که بادهای را می فرستد و ابرها را برمی انگیزاند و در آسمان

می گستراند و به هرگونه که بخواهد ر می بینی باران از آن بیرون می آید» روم ۴۷  
«الله برای شما سایه بان ها و خانه هائی در کوه قرار داد و برای شما پیراهن هائی  
آفرید تا شما را از گرما حفظ کند و پیراهن های جنگ که شما را از آسیب نگه دارد.»  
نحل ۸۳

«الله آن کسی است که شب را آفرید تا در آن آرام گیرید و روز را برای بینائی»  
مؤمن ۶۳

«آیا نمی بینی چگونه هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفریده و ماه منبع نوری و  
خورشید را چون چراغی آفرید» نوح ۱۵ - ۱۴  
«او کسی است که خورشید را روشنائی داد و ماه را نور بخشید و برای ماه  
منازلی مقدر کرد تا شمارش و حساب سال هارا بدانید» یونس ۵

اگر به مفهوم آیات فوق و بسیاری دیگر از این قبیل، که برای اثبات وجود خدا  
در قرآن ذکر گردیده، به دیده دقت و کنجکاوی بنگریم، ناپختگی های مغزی و علمی  
قرون وسطائی و عقاید و باورهای اولیه بشر درباره قوای غیبی در یکایک آیات به  
خوبی مشاهده می شود. مطلبی که حتی تصور آن درباره خدا، در مخیله کسانی که به  
عظمت و مقام خالق جهان هستی واقفند، خطور نمی نماید.

در طبیعت قوانین تغییر ناپذیری وجود دارند که در صورت گرد آمدن شرایط  
لازم، آن قوانین به خودی خود به فعلیت درمی آیند و احتیاجی به محرك و واسطه  
مجددی نیز ندارند. از برخورد توده های هوای گرم و سرد باد تولید می شود. در اثر  
تبخیر آب اقیانوس ها ابر ایجاد می گردد. در اثر تصادم دو توده ابر که حاوی بارهای  
الکتریکی مخالف باشند، رعد و برق و باران بوجود می آید. کره زمین، در نتیجه عمل  
کرد در قوه جاذبه و دافعه در مدارهای معینی به دور خود و به دور خورشید می گردد  
و در اثر حرکات وضعی و انتقالی زمین، روز و شب و فصول چهارگانه پدید می آیند.  
سایر ستارگان نیز در نتیجه عمل کردهمین دو قوه به دور مدارهای مخصوص خود در  
حرکتند. افول ستارگان از نظر علمی فاقد معنا و مفهوم است، بلکه در روز به علت  
وجود نور خورشید، چشمان ما قادر بدیدن ستارگان نیستند. هیچ دلیل علمی وجود  
ندارد که ثابت کند که کره زمین قبل از سایر کرات جهان هستی بوجود آمده باشد. هیچ  
کلمه ای بی معنی از هفت آسمان در دنیای علم دیده نمی شود. و از آن بی مفهوم تر،

افتادن آسان بر روی زمین است. آسمان به محدوده بسیار کوچکی از فضای لایتهای، که دیدگان ما قادر به رؤیت آن است، اطلاق می گردد. در فضای لایتهای تقسیم آسمان به اول و دوم و ششم و هفتم امکان ندارد. فضای لایتهای قابل تقسیم نیست و امکان سقوط فضای خالی بر روی زمین وجود ندارد. تقسیم آن به هفت آسمان از عقاید فلاسفه یونان اقتباس و در زمان حمله اسکندر مقدونی به آسیا، در خاور میانه منتشر و از آنجا به قرآن راه یافته است. قرن ها پیش از یافته های علمی بشر، حرکت باد و آمدن باران را به امر خدا می پنداشتند. با صاعقه و طوفان را نتیجه خشم و غضب الهی تصور می کردند، ولی امروزه حتی پیش بینی وقوع چنین حوادثی برای انسان به آسانی میسر است و بشر برای حرکت کشتی ها منتظر مشیت الهی برای وزیدن باد نمی شود. برای مسافرت و بارکشی نیز از وسایل مکانیکی و موتوری استفاده می نماید. امروزه هر طفل دبستانی می داند که کره سرد ماه، فاقد هرگونه منبع نوری است و آنچه ما به عنوان نور ماه می بینیم، انعکاس تابش اشعه خورشید است. هلالی و یا گرد شدن تصویر ماه در نظرماتریز معلول همین علت است و هرگز این پدیده طبیعی برای آشنائی بشر و اطلاع او از ساعات روز و ماه و سال به وجود نیامده است. (۱)

### انسان - خدائی:

علیرغم قدرت نامحدود و بی چون و چرانی که اسلام برای الله قائل است و او را خالق زمین و آسمان و آفریننده تمام موجودات و جهان هستی می داند، وقتی به بیان صفات و اعمال الهی می رسد، در محدوده تصورات انسان - خدائی درجا می زند و آنچه در وجود شیوخ خودخواه و مستبد عرب سراغ دارد، با تمام کسری ها و نقائص، به الله نسبت می دهد:

عرب مردی کینه نوزوانتقامجو بود و از دشمنان خود به سختی انتقام می کشید، یکی از ویژه گی های بارز الله، که قرآن بر آن تکیه می کند در آیات متعدد با افتخار از آن یاد می نماید، حس کینه نوزی و انتقامجویی الهی است. گویا عنابی را که الله در سرای آخرت برای بندگان خود تهیه دیده، کافی نمی دانند و در دنیا نیز از آنان انتقام می گیرد:

۱ - یسئلونک عن الالهه قل هی موافیت للناس والحج. بقره ۱۸۵



«سراجم از آن ها انتقام گرفتیم و آن هارا در دریا غرق کردیم.» اعراف ۱۳۶  
«و از آن ها انتقام گرفتیم پس بین چگونه بود عاقبت دروغگویان» زخرف ۱۴  
«همانا انتقام گیرنده هستیم» دخان ۱۵

عرب مردی مستبد و خود رأی بود. الله نیز:  
«هرکار که اراده اوست انجام می دهد» بقره ۲۵۴  
«هرکه را که بخواهد عذاب می دهد و هرکه را که بخواهد می آموزد»

آل عمران ۱۲۴

«خدای تو هرچه بخواهد می کند» هود ۱۰۹  
و مسلمان حقیقی کسی است که در برابر اراده خداوندی، بدون چون و چرا،  
تسلیم محض باشد.

عرب به سرنوشت اعتقاد کامل داشت. تمام خوبی ها و بدی ها را از ناحیه خدا  
می دانست. قرآن نیز برای اثبات قدرت الهی، کلید سرنوشت را به دست الله می سپارد:  
«هیچ مصیبتی در روی زمین و در نفس های شما اتفاق نمی افتد مگر آن که  
پیش از آن که اتفاق افتد، در کتاب نوشته شده باشد» حدید ۲۲  
«هیچ مصیبتی به کسی وارد نمی شود مگر به اذن الله» تغابن ۱۱

نهایت آرزوی هر مرد عرب، زن، شراب و زندگی در باغی سرسبز بود. الله نیز  
چون مہمانداری، پذیرائی از کسانی را که از او امر او اطاعت محض نماید در چنین  
مکانی به عهده می گیرد.

«بهشتیان در زیر درختان سدر بی خار، و درختان مورد در هم پیچیده با سایه  
های بلند و کشیده در کنار چوینارهای روان، می نشینند» واقعه ۳ - ۲۷  
«و نهرهایی از آب، شیر، عسل مصفی و از شرابی لذیذ که سردرد نمی آورد، جاری  
است» محمد ۱۶

«در کاسه ها و قدح هایی از نقره و بلور، از مخلوطی از کافور بهشتی و زنجبیل  
می نوشند و گرداگرد آنان پسران نوری جاودانی، که گوئی مروارید نا سفته اند، می  
گردند» الدهر ۲۰ - ۱۶

با «دختران نار پستان هم سن» النباء ۳۲

«که گوئی باقوت و سرواریدنده» الرحمن ۵۸

«و حوریان بهشتی پرده نشینی که هیچ انسان و یا جنی آن را لمس نکرده است»

الرحمن ۷۴

صفات دیگر انسانی که قرآن به الله نسبت می دهد عبارتند از: الواحد القهار، الجبار، المتکبر، المتکابر و امثال آن.

از آنجا که الله جانشین یهوه در قرآن می شود و قرآن تمام اعمالی را که یهوه در توره و پسر در المجیل انجام داده بودند، منسوب به الله می کند، برای آن که در اعمال انسان - خدائی نیز قدرتی بالاتر از قدرت یهوه و با لااقل همطراز او، از خود نشان دهد، گهگاه به انجام پاره ای اعمال انسانی مبادرت می نماید.

اگر یهوه در موقع خروج قوم یهود از مصر، در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را بر یهودیان بنمایاند و شبانگاه در ستون آتش، تا به ایشان روشنائی بخشد و بتوانند روز و شب راه پیمانی کنند (خروج ۲۱ - ۱۳)، اگر یهوه اردوی مصریان را آشفته کرد و چرخ های عرابه آنان را بیرون آورد تا آن ها را به سنگینی برانند و با مصریها جنگید (خروج ۲۴ - ۱۴) و اگر یهوه بردشمنان اسرائیل سنگ از آسمان باراند (یوشع ۱۰ - ۱۰)، قرآن نیز شمه ای از قدرت نمائی و اعمال انسان - خدائی را به غماش می گذارد:

در بدو آفرینش مجلس مشاوره ای با حضور عموم فرشتگان به ریاست الله تشکیل می دهد و الله تصمیم خود را مبنی بر خلقت آدم به عنوان خلیفه او بر روی زمین به اطلاع فرشتگان می رساند. فرشتگان این کار را به مصلحت نمی دانند. می گویند که این عمل به خونریزی در روی زمین منجر خواهد شد. الله که تصمیم خود را گرفته بود به فرشتگان می گوید:

«من چیزهایی دانم که دیگران نمی دانند» بقره ۲۸ (۱)

---

۱ - برای اطلاع از ریشه این داستان به مبحث دین زرتشت مراجعه شود.

سپس چون کوزه گری ماهر، با گلی که با دست های خود تهیه نموده بود، مجسمه، آدم را می سازد و روح خود را در آن می دمده تا جان بگیرد. (سوره ص ۷۷-۷۵) برای اثبات مطلبی که در جلسه عمومی به فرشتگان گفته بود، تمهیدی می اندیشد و در خفا چون آموزگاری اسامی تمام اشیاء را به آدم می آموزد. سپس او را به فرشتگان عرضه می کند. چون مطمئن بود که فرشتگان اسامی اشیاء را نمی دانند، از آنان می خواهد تا نام یکایک اشیاء را بیان کنند. وقتی که فرشتگان به نادانی خود اعتراف می کنند و در دادن پاسخ درمی مانند، الله به آدم می گوید که اسامی اشیاء را به فرشتگان بیاموزد. آدم که قبلاً تعلیمات لازم را دیده بود، اسامی یکایک اشیاء را به فرشتگان می گوید. آنگاه الله می گوید:

«آیا قبلاً به شما نگفتم که من چیزها می دانم که هیچ کس نمی داند»

بقره ۳۱ - ۲۹

و به فرشتگان فرمان می دهد تا در مقابل آدم سجده کنند. همه سجده می کنند جز ابلیس و الله نیز به همین جرم او را از بهشت اخراج می کند. شیطان هم بیکار نمی نشیند و به فریب آدم می پردازد. وقتی آدم در اثر فریب شیطان از میوه درخت ممنوعه می خورد و به برهنگی خود واقف می شود و به نیک و بد امور پی می برد، الله چون مالک باغی، دست او را نیز می گیرد و به اتفاق همسرش از باغ بهشت بیرون می اندازد. برای حفظ بنی آدم از سرما و گرما، چون پیراهن دوزی برای آنان پیراهن تهیه می کند نحل ۸۴

و برای رفاه حال بشر در مسافرت ها، چون مهندسی بر روی زمین، جاده ها ایجاد می کند. طه ۵۵

و برای حمایت محمد در جنگ بدر، از مقام والای خدانی از آسمان هفتم به زمین نزول اجلال می کند و با سه هزار سپاهی از ملائکه، به کمک محمد می شتابد. انفال ۹  
قبل از حمله به دشمنان، تندبادی از شن و خاک برای کور کردن مردم قریش برپا می کند. انفال ۱۷

و به لشکریان تحت فرمان خود دستور می دهد تا سرانگشتان و گردن دشمنان

را قطع کند. انفال ۱۳ (۱)

و برای شکست قطعی دشمنان محمد، خود الله نیز شخصا در نبرد شرکت می کند. تیر می اندازد و به کشتن افراد قبیله قریش مشغول می شود. (انفال ۱۷)

فلم نقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما رميت اذا رميت ولكن الله رمي

و بالاحره در صحرای محشر نشسته بر تختی که هفت فرشته آن را حمل می کنند (اخافه - ۱۷)، در میان فرشتگان و ارواحی که در سکوت محض صف کشیده اند (البناء ۸۶)، برای تماشای صحرای محشر نزول اجلال می نماید.

### خلقت جهان هستی

به طوریکه گفته شد، زرتشتیها معتقدند که جهان هستی در شش روز (گاهنبار)، و در هر گاهنبار قسمتی از آن، خلق شد.

دردوران اسارت یهودیها در بابل، این عقیده زرتشتیها جذب دین یهود شد و در سرفصل سفر آفرینش در توراه، جای گرفت. اسلام نیز، که در بسیاری از موارد، مقلد و پیرو افکار و اندیشه های یهود و زرتشتیان بود، این باورها را در آیات ۵۲ از سوره اعراف، ۳ از سوره یونس، ۱۱ از سوره هود، ۶۰ از سوره فرقان، ۳ از سوره سجده، ۵۰ از سوره ق و ۴ از سوره حدید قرآن منعکس نمود. ولی شرح و تفصیلی، به گونه ای که در توراه آمده، درباره چگونگی خلقت و زمان پیدایش هر قسمت از موجودات غی دهد. تنها، به طور مختصر اشاره ای می کند که «خداوند آسمان ها و زمین و هر چه را در میان آنهاست، در شش روز خلق کرد و سپس بر عرش مستقر شد و هیچ رنج و تعبیه براو عارض نگردید».

---

۱ - در تفسیر طبری و در سیره ابن هشام از ابن داود عازنی، که در جنگ بنی شرکت کرده بود روایت می شود که در روز بدر مردی از مشرکان را دنبال کردم تا او را بر نه ولی ناگهان سرش از بدن جدا شد و به زمین افتاد پیش از آن که شمیر من به او برسد.

در نیمه راه کاروان روم، مابین یمن و فلسطین، چند رشته کوه به فاصله چهل کیلومتری دریا وجود دارد. در میان این رشته کوه ها دره کم وسعتی قرار دارد که سه راه آن را به خارج مرتبط می نماید. یکی به یمن و دیگری به مدینه و سومی به کرانه بحر احمر منتهی می شود. مکه در میان این دره واقع شده است. طبیعت خاک مکه چنان است که حتی درخت نخل، که طاقت سرمای یخبندان و گرمای سوزان را دارد، در این سرزمین نمی روید. تاریخ بنای شهر مکه معلوم نیست و اثری از آغاز و پیدایش این شهر در هیچ یک از نوشته های مورخین یونانی و یا عبری دیده نمی شود. نخستین کسی که از مکه اسم می برد «بطلمیوس» است که در قرن دوم میلادی می زیسته و از مکه به نام «مکروه» نام می برد و می نویسد که خانه های شهر با سنگ ساخته شده و در آنها بتخانه، بزرگی وجود دارد و مردم برای زیارت بت ها و تجارت به آن شهر می روند.

به طوری که مورخین اسلامی می نویسند، مکه تا زمان «قصی بن کلاب» یعنی در حدود ۴۰۰ میلادی، هنوز حالت شهری نداشت و ساکنین آن در خیمه ها زندگی می کردند. قصی که به مقام مناصب مکه و فرمانروائی شهر دست یافته بود، برای خود در نزدیکی کعبه خانه ای ساخت و دستور داد تا اهالی نیز برای خود خانه هایی بنا کنند.

آنچه درباره پیدایش این شهر قابل قبول به نظر می رسد این است، که مکه به علت داشتن چند چشمه آب و واقع شدن در بین راه های تجاری شمال و جنوب، در ابتدا به صورت استراحتگاه کاروانیان و تجار به کار می رفته است. پس از آن که مصری ها برای تجارت بین المللی راه دریائی بحر احمر را گشودند، اقتصاد مکه که منحصرأ از راه تجاری رونق داشت، دچار انحطاط شد. تجار هندی و یمنی راه آبی را به راه خشکی که مخاطرات زیادی داشت، ترجیح دادند. تنها راه ادامه حیات مکه و امرار معاش ساکنان این شهر، توسل به مذهب و بهره برداری از عقاید و احساسات درونی اعراب بود. معجزه حجرالاسود و شیفتگی شدید اعراب به پرستش سنگ، مکه را از فضای کامل نجات داد و آن را به مرکز تجاری و زیارتی جزیره العرب تبدیل کرد. برای هموار نمودن راهی که آغاز شده بود، اساطیری نیز ساخته شد. اعراب خرافاتی که آمادگی قبول هر داستان محیرالعقول و دلپذیری را داشتند، به این ندای مذهبی پاسخ مثبت

دادند. برای جلب هرچه بیشتر اعراب برای زیارت، معبدی چهارگوش و بدون سقف برپا شد و سنگ را در یکی از زوایای معبد قرار دادند. قبایل مختلف عرب از دور و نزدیک، از بیابان ها و صحاری می گذشتند و به مکه می آمدند. پس از هفت بار طواف به دور کعبه و بوسیدن حجرالاسود، تقدیم قربانی، طلب خیر و برکت، مکه را به سوی خانه های خود ترك می گشتند و این عمل را حج می نامیدند. اعراب از دو نقطه نظر به دور کعبه طواف می کردند و آن را مقدس می پنداشتند. یکی از نظر ساختمان کعبه که از امریکه مقدس و نابوی قابل پرستش بود و دیگر از نظر حجرالاسود و بیت هانی که در درون کعبه جای داده بودند.

کعبه در اصل از ریشه کعب به معنی برآمدگی پشت پا گرفته شده. سپس به هر نوع برآمدگی و بلندی اطلاق گردیده است. مکعب به جسمی گویند که از چهار طرف برآمدگی داشته باشد. لغت کعبه هم اشاره ای به بلندی ظاهری خانه و هم اسم خاص معبد است. این بنا در طول تاریخ به کرات در اثر باران های شدید در کوه های اطراف مکه، دچار سیل زدگی و ویرانی شده و بازسازی گردیده است.

بنا به نوشته ابن هشام، در دوران جوانی محمد، در اثر سیل عظیمی که از کوه سرازیر شد، دیوارهای کعبه شکاف برداشت. چون خانه فاقد سقف بود و بیم آن می رفت که دزدان به اشیاء نفیس آن دستبرد بزنند، قبایل مختلف قریش تصمیم گرفتند که چهار دیوار خانه کعبه را بین خود تقسیم کنند. هر قبیله یکی از دیوارها را خراب کند و بسازد. ولی برای ویران کردن دیوارها از غضب خدایان بیخناک بودند. «ولیدبن مغیره» با ترس پیش آمد و قسمتی از دیوار را خراب کرد. مردم ناشب منتظر ماندند تا عکس العمل خدایان را ببینند. روز بعد که دیدند اتفاقی نیفتاد، دلیر شدند و تمام دیوارهای کعبه را فرور ریختند. خود محمد نیز در این کار شرکت داشت. وقتی به جانی رسیدند که دیگر کلنگ بر آن کارگر نبود، آن را پایه بنا قرار دادند و بنای کعبه را با سنگ گرانیت کیود، که از کوه های مجاور می آوردند، شروع نمودند. همین که دیوارها به اندازه قامت يك انسان بالا رفت و تصمیم به کار گذاشتن حجرالاسود گرفتند، اختلاف بین سران قبیله شروع شد. هر يك می خواست افتخار لمس و حمل حجرالاسود نصیب قبیله او گردد. نزدیک بود کار به جنگ بین قبایل منتهی شود. بالاخره به این امر رضایت دادند که قضاوت اولین کسی را که از در صفا وارد حریم کعبه شود، بپذیرند. محمد اولین کسی بود که از این در وارد شد. همه بر حکمیت او

رضا دادند. محمد گفت تا پارچه بزرگی آوردند و بر روی زمین پهن کرد. سنگ را با دست خود برداشت و در وسط پارچه نهاد و گفت تا هر يك از رؤسای قایل گوشه ای از پارچه را گرفتند و سنگ را تا محل نصب حمل کردند. سپس محمد سنگ را از وسط پارچه برداشت و در محل نصب قرار داد و بدین ترتیب اختلافات فیصله یافت.

ارتفاع کعبه از سطح زمین ۱۵ متر است. در ورودی آن که در دیوار شمال شرقی نصب و از صفحات نقره - مطلا پوشیده شده، در حدود دو متر از سطح زمین بالاست تا از ورود هر کس که بخواهند جلوگیری کنند. دیوارهای کعبه با چهار جهت اصلی منطبق نیستند. ولی چنانچه چهار خط فرضی از مرکز داخلی کعبه، به چهار زاویه گوشه ای آن منشعب شوند، عمود بر چهار جهت اصلی خواهند بود. هر يك از گوشه ها را رکن می نامند. گوشه شمالی، رکن عراقی، غربی، رکن شامی، جنوبی، رکن یمنی و گوشه شرقی، به مناسبت حجر الاسود، رکن اسود خوانده می شود. در داخل کعبه سه ستون صفت کاری از چوب عود به قطر ۶۵ سانتیمتر وجود دارد و آن ها را «عبدالله بن زبیر» در سال ۶۵ هجری قمری، به هنگام تجدید بنای کعبه، نصب نموده است. داخل کعبه برق وجود ندارد. و در مواقع خاص و هنگام شب داخل آن را با شمع روشن می کنند.

محمد پس از شکستن بت ها و از بین بردن نقوش، دیوارهای داخلی کعبه را با آب زمزم شستشو داد. از آن موقع این امر به صورت سنت درآمد و سالی دو بار کعبه را با گلاب شستشو می دهند. قسمت های خارجی کعبه دارای پوششی از ابریشم سیاه است که آن را پرده یا پیراهن کعبه می نامند. در قسمت فوقانی آن کمر بندی است که آیات قرآنی، نام رسول خدا، با طلا بر روی آن منقش شده است. در مراسم حج مقداری از پیراهن کعبه را از پائین بالا می زنند تا در دسترس حجاج نباشد. هر موقع پیراهن را تمویض می کنند، آن را قطعه قطعه کرده و به افراد خاصی هدیه می نمایند. در مقابل حجر الاسود، قبه ایست که بر روی چاه زمزم بنا شده و آب آن چاه را حاجیان و زوار مکه مقدس می دانند. تاریخ نویسان اسلامی اساطیر بسیاری منبث از رجزخوانی های قبیله ای اعراب برای آن چاه به هم بافته اند. از جمله می گویند پس از آن که قبیله «جرهم» که از اخلاف اسمعیل پسر ابراهیم بودند، در قون سوم میلادی از قبیله بنی «خزاعه» شکست خوردند و از مکه بیرون رانده شدند. «مضاض بن عمرو» شیخ قبیله جرهم، قبل از ترك مکه تعدادی زره، دو غزال طلا و دو قبضه شمشیر در چاه انداخت و در چاه را به طوری مسدود کرد که محل آن معلوم نباشد. در طول مدتی که

اداره امور مکه در دست قبیله بنی خزاعه بود، چاه هم چنان مسدود بود. تا آن که قُصی بن کلاب، جد پنجم محمد، در مکه ثروت بسیاری بهم رساند. مادر قُصی دختر «سعد بن سبیل» بود که به کلاب شوهر کرد و از او در فرزند به نام های قُصی و زهره آورد. کلاب فوت کرد و زنش به هسری «ربیعۃ بن حرام» در آمد و به شام سفر کرد. وقتی قُصی بزرگ شد و از هویت پدر خود آگاه گشت، به مکه باز آمد و با دختر «خلیل بن خبیه» ازدواج کرد. قُصی با کار و کوشش ثروت فراوانی بهم رساند. خلیل در موقع فوت، کعبه را به «ابوغشان خزاعی» سپرد. ابوغشان مردی شرابخوار بود و کلید کعبه را در ازای ظرف شرابی به قُصی فروخت. طایفه بنی خزاعه خواستند از این کار مانعت کنند، قُصی از فسیله قریش کمک خواست و به باری آنان توانست بنی خزاعه را از مکه بیرون کند تمام امور شهر را در اختیار خود گیرد.

بعد از فوت قُصی، اداره امور شهر به پسر بزرگ او «عبدالدار» و پس از او به فرزندانش محول شد. ولی فرزندان «عبدمناف»، پسردیگر قُصی، در صدد برآمدند امور کعبه را از پسر عموهای خود بگیرند. مناقشات آغاز شد و نزدیک بود به جنگ خانگی منجر شود. بامیانجی گری بزرگان قوم، طرفین فسول کرده که تولیت، کلیدداری، بیرق داری و ریاست مجمع، هم چنان در دست پسران عبدالدار باقی بماند، سقایت و رفادت (آب و غذا دادن به حاجیان) به پسران عبدمناف «هاشم، مظنب، عبدشمس و نوفل» تفویض گردد. هاشم که پسر ارشد عبدمناف بود، به سقایت و رفادت کعبه رسید. هاشم در یکی از سفرهای خود به یثرب (مدینه) با زنی به نام سلمی ازدواج کرد. هاشم به مکه باز گشت ولی سلمی در یثرب ماند و برای هاشم پسری آورد که او را «شبه» نام نهاد. بعد از وفات هاشم، «مظنب» عهده دار مشاغل سقایت و رفادت شد. روزی مظنب به یاد برادر زاده خود افتاد و به یثرب رفت و از سلمی سراغ شبه را گرفت و او را با خود به مکه آورد. اهالی مکه، به تصور این که مظنب با خود غلامی به مکه آورده است، او را عبدالمظنب نام گذاشتند. گرچه بعدها مظنب مردم را از این اشتباه بیرون آورد و به آنان گفت که شبه برادر زاده، او و پسر هاشم است، ولی کنیه عبدالمظنب برای همیشه بر شبه ماند و به تدریج نام اصلی او فراموش شد. وقتی عبدالمظنب بزرگ شد، از عموهای خود میراث پدر را مطالبه کرد. چون آن ها از دادن ارثیه استنکاف کردند، شبه به باری سوارانی از اقوام مادرش که به کمک او از یثرب به مکه آمده بودند، میراث پدر را از عموها باز پس گرفت و خود عهده دار سقایت و



رفادت شد.

تا سال ۴۹۵ میلادی، چاه زمزم همچنان پوشیده بود و عبدالمطلب برای آب دادن حجاج مجبور بود از چاه های اطراف مکه، آب به مکه حمل و در حوض هانی که در نزدیکی کعبه درست شده بود، انبار کند. عبدالمطلب در ابتدای عهده دارشدن سفایت، فرزندی نداشت و حمل آب و ذخیره کردن آن برای او مشکل بود، لذا در صدد پیدا کردن چاه زمزم برآمد و به راهنمایی هانفی، محل چاه را پیدا کرد و آن را مجدداً حفر نمود. آهرهای ضلّاتی و شمشیرها را از چاه خارج کرد. چون رؤسای قریش خود را در اشیاء به دست آمده سهم می دانستند، تصمیم نهائی را به قرعه واگذار کردند. در قرعه کشی شمشیرها نصیب عبدالمطلب شد و دو آهوی زرین به کعبه رسید.

ولی عده ای دیگر از افسانه سرایان و اسطوره سازان، کشف چاه زمزم را مرهون کرشش عبدالمطلب نمی دانند و افسانه قدیمی تری برای آن نقل می کنند و می گویند که وقتی سارا همسر ابراهیم، کنیز خود هاجر و طفل شیرخوارش را از خانه بیرون کرد، هاجر به این سرزمین که در آن روزگاران وادی بایری بوده آمد. در آنجا طفل از شدت عطش مشرف به موت بود. مادرش او را زیر بوته گیاهی در سایه نهاد و در جستجوی آب به هر سو روان شد. به سرعت و هروله کنان مسافت بین دو تل صفا و مروه را پیمود تا شاید چشمه ای برای رفع عطش طفل بیابد. چون آبی نیافت، به محل اول باز گشت و این عمل را هفت بار تکرار کرد. پس از آن با نومییدی به سوی طفل بازگشت و دید کودک با کوبیدن پاشنه های پای خود محلی را حفر نموده است و در اثر آن چشمه آبی پدیدار شده است. مادر با حفر بیشتر محل، آبی جمع کرد و هر دو نوشیدند و جان هر دو از هلاکت نجات یافت.

امروزه نیز زائران کعبه به یاد همان ایام و دویدن های هاجر بین دو تل صفا و مروه، علاوه بر طواف کعبه، هفت بار هروله کنان مسافت دو تپه را طی می کنند و آن را «سعی» می نامند و آب زمزم را مقدس می شمارند.

از این دو اسطوره که مورخین اسلامی نقل و از یکدیگر رونویسی کرده اند، هیچ گونه اثری در کتب و نوشته های مورخین غیر اسلامی و عسری دیده نمی شود و باید آن را قسمتی از رجزخوانی های اعراب و یا در ردیف افسانه هانی که یهودی ها برای برقراری حسن روابط با همسایگان عرب خود و خوشایند آنان ابداع می کردند، دانست.

قبل از بررسی کامل اسطوره ای که نویسندگان مسلمان درباره ساختن بنای کعبه به دست ابراهیم و چاه زمزم بهم بافته اند، باید براین مطلب تأکید خاطر خوانندگان را به این نکته جلب نمایم که اولاً هیچ گونه مدرک تاریخی دال بر وجود شخصیت های مهمی مثل ابراهیم و اسمعیل و یعقوب در دست نیست و اگر چنین کسانی نیز روزی در عالم حقیقت زندگی می کرده اند، شخصیت های مهمی نبوده اند که تاریخ متذکر نام آنان گردد. ثانیاً، به فرض قبول این که چنین شخصیت هایی خارج از دنیای داستانرانی و در حقیقت امر حیات می داشته اند، مطالب مذکور در توره، نوشته های قرآن و افسانه های مفسرین اسلامی را تأیید نمی نماید. برطبق نوشته توره که تنها مأخذکتبی موجود درباره ابراهیم، هاجر و اسمعیل است، محلی که هاجر پس از خروج از خیمه ابراهیم سکنی گزید و در جستجوی آب برآمد «بئر شبع» نام دارد و آن محلی است در بیابان های جنوبی فلسطین در فاصله ۴۵ کیلومتری اورشلیم و ۵۵ کیلومتری «تل آویو» و این محل تا مکه قریب هزار و پانصد کیلو متر فاصله دارد. پس، گفته نویسندگان اسلامی مبنی بر این که اسمعیل که در آن زمان طفل شیرخواری بوده، با کوفتن پاشنه های پای خود بر زمین مکه محل چاه زمزم را کشف نمود، نمی تواند صحت داشته باشد. علاوه برآن، روزی که ابراهیم، هاجر و اسمعیل را از منزل خود روانه بیابان کرد، اسمعیل شانزده ساله بوده نه طفل شیرخواره.

درباره محل سکونت اسمعیل و اعقاب او یعنی «اسماعیلیان، ادمیان، و حوریان» نیز، نظر محققین اسلامی صحیح به نظر نمی رسد. عده زیادی از محققین و نویسندگان اسلامی صحرای «فاران»، محل اقامت اسمعیل را با حجاز اشتباه می کنند، و می نویسند که هاجر با پسرش اسمعیل در سرزمین فاران که همان مکه باشد اقامت گزیدند و اسمعیل به کمک پدرش ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد.

بنی اسرائیل از نظر اهمیتی که برای نیای خود فائل بود، تمام خطوط مسافرت و نقاطی را که ابراهیم در آن سرزمین ها سکونت اختیار کرده، در توره به وضوح مشخص می نماید. بر طبق نوشته توره :

«تارح پسر خود ابرام و نواده خود لوط، پسر هاران، و عمروس خود سارای، زوجه ابرام را برداشته با ایشان از «اور» کلدانیان بیرون شد تا به ارض کنعان بروند و به حران رسیدند و در آنجا توقف کردند.» پیدایش ۳۱ - ۱۱

پس از فوت تارح، «ابرام زن خود سارای و برادرزاده خود لوط را با اشخاصی که

در حران پنا کرده بود برداشته به زمین کنعان داخل شد. « پیدایش ۵ - ۱۴  
پس از آنجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کردند و خیمه خود را برپا  
نمود. « پیدایش ۸ - ۱۲

«قحطی در آن سرزمین شد و ابرام به مصر فرود آمد. « پیدایش ۱۰ - ۱۲  
«ابرام با زن خود از مصر خارج شد و به بیت ایل آمد. همانجا که خیمه اش در  
ابتدا بود. « پیدایش ۴ - ۱۳

«ابراهیم خیمه خود را نقل کرد و در بلوطستان ممری که حبرون است ساکن  
گردید. « پیدایش ۸ - ۱۳

«چون دو سال از اقامت ابرام در زمین کنعانیان گذشت سارای زوجه ابرام کنیز  
خود هاجر مصری را به شوی خود به زنی داد. پس او به هاجر در آمد و او حامله  
شد. « پیدایش ۴ - ۱۷

«ابرام نود و نه ساله بود وقتی که گوشت قنقه اش مختون شد و پسرش اسمعیل  
سیزده ساله بود وقتی که مختون شد. « پیدایش ۲۴ - ۱۸

« پس ابراهیم به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش تاشور ساکن شد  
و در حرارمنزل گرفت. « پیدایش ۱ - ۲۰

«ساره حامله شد از ابراهیم و در پهرین پسری زائید و ابراهیم مولود را اسحق  
نامید. « پیدایش ۲ - ۲۱

«بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرد. به او گفت، ای ابراهیم، عرض  
کرد لبیک. گفت، اکنون پسر خود را که یگانه، تست و او را دوست داری یعنی اسحق  
را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه هائی که به تو نشان خواهم  
داد، برای قربانی سوختنی بگذاران. « پیدایش ۱/۳ - ۲۲

«ایام عمر ساره ۱۲۰ سال بود و ساره در قریه اربع که حبرون باشد مرد. «  
پیدایش ۱ - ۲۳

«و ابراهیم زوجه خود را در مغاره صحرای مکفیله (Machpelah) در مقابل ممری  
که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد. « پیدایش ۱۹ - ۲۳

«ایام سال های عمر ابراهیم که زندگانی نمود ۱۷۵ سال و ابراهیم جان بداد در  
کمال شیخوخیت پیر و سیر شد بمرد و به قوم خود ملحق شد. « پیدایش ۸ - ۲۵

«و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در مغاره مکفیله در صحرای عفرون دفن

کردند.» پیدایش ۹ - ۲۵

« مدت زندگانی اسمعیل ۱۳۷ سال بود که جان سپرد و مرد و به قوم خود ملحق گشت و ایشان از حویله تا شور که مقابل مصر به سمت آشور است ساکن بودند.» پیدایش ۱۸ - ۲۵

برای روشن شدن موقعیت جغرافیائی دقیق فاران. محل اقامت اسمعیل و دودمان او، سفرنامه قوم یهود در توراه، پس از خروج از مصر در زمان موسی، را ورق می زنیم. ضمناً باید توجه داشت که بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به طرف شمال یعنی به سوی سرزمین کنعان راه پیمائی می کردند نه به طرف جنوب و جزيرة العرب.

« بنی اسرائیل پس از خروج از مصر به صحرائ سین که میان ایلیم و سینا است وارد شدند.» خروج ۱ - ۱۶

« و از صحرای سین به رفیدیم کوچ کردند.» خروج ۲ - ۱۷

« در رفیدیم با عمالیق جنگیدند.» خروج ۸ - ۱۷

« سپس از رفیدیم کوچ کرده به صحرای سینا آمدند و در بیابان جوار کوه سینا اردو زدند.» خروج ۲ - ۱۹

« از بیابان سینا کوچ کرده به حضیروت فرود آمدند.» اعداد ۱۸ - ۳۳

« بعد از آن از حضیروت کوچ کرده در صحرای فاران اردو زدند.» اعداد ۱۶ - ۱۲

« پس از آن موسی به فرمان خدا از هر سبط يك نفر را برای جاسوسی به

سرزمین کنعان فرستاد.» اعداد ۳ - ۱۳

« و این است سخنانی که موسی به آن طرف اردن در بیابان عربیه و در مقابل

سوف و در میان فاران و نوفل و لاویان و حضیروت با تمامی اسرائیل گفت.»

تثیه - ۱ - ۱

بدین ترتیب:

۱ - بر طبق نوشته توراه و مفاد کتاب (قاموس کتاب مقدس) نوشته «جیمز

هاکس»، فاران بیابانی است که بنی اسرائیل در آن برای چرای گوسفندان گردش می

کرده و حدودش از شمال به دشت شور، و زمین کنعان، از شرق وادی عربیه و از جنوب

«دبه الرمله» که فاصله آنجا تا کوه های سینا است و از طرف مغرب دشت شام بوده

است. کوه فاران همان کوهی است که امروزه آن را «مفرعه» می گویند و این همان

سرزمینی است که ابراهیم، یعقوب و یوسف برای رفتن به مصر از آنجا عبور کرده اند و با مکه بیش از هزار کیلومتر فاصله دارد.

۲ - بنا بر بند ۱۸ از باب ۲۵ سفر پیدایش توراه، اسمعیل و دودمان او در ناحیه ای از «حوبله» تا «شور» مقابل مصر سکونت داشته اند. شور محلی است در جنوب غری فلسطین و در سرحدات شمالی مصر و آن را «دشت ایشام» هم می نامند.

۳ - در بند ۹ از باب ۲۵ از سفر پیدایش می نویسد: «و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در مغاره مکفیله در صحرای عفرون دفن کردند.» و این خود حاکی از آن است که اسمعیل در نزدیکی های حبرون محل اقامت ابراهیم می زیسته که توانسته است، با استفاده از وسیله مسافرتی کنسرو آن زمان، در موقع مرگ پدر در محل اقامت او حاضر باشد و به اتفاق برادر، جسد او را در صحرای مکفیله دفن کند.

۴ - بر طبق سفر نامه توراه، جنوی ترین نقطه ای که ابراهیم نا آنجا سفر نموده است، سرحدات شمالی مصر بوده و این نقطه تا مکه بیش از یک هزار کیلومتر فاصله دارد.

بنا بر این به طور مسلم و قاطع می توان گفت، که آنچه در کتب محققین اسلامی در خصوص رفتن ابراهیم به حجاز و ساختمان کعبه به دست او و پسرش اسمعیل نوشته شده، نافذ پایه و اساس و مولودخیالبافی های اعراب است. نه ابراهیم و نه اسمعیل، هیچگاه به خاک حجاز قدم نگذاشته اند، تا چه رسد به این که بنائی به نام کعبه در آنجا برپا کرده باشند. این احتمال وجود دارد که قبایلی از اعقاب ابراهیم و اسمعیل به جنوب مهاجرت کرده باشند و آنان مسلماً همان یهودیانی بوده اند که در مناطق آباد مدینه و یمن سکونت می داشتند و به علت تعصب در امتیازات قومی، به اعتقادات مذهبی نیاکان خود و به کار بردن زبان عبری سخت پای بند بودند. ضمناً، برای ایجاد محیط امن، برای تجارت و زندگی صرفه، به رجز خوانی های اعراب مبنی بر این که اعراب نیز از نسل اسمعیل هستند و ابراهیم و اسمعیل متفقاً خانه کعبه را بنا نهاده اند، دامن می زدند. ولی خود یهودی های صقیم عربستان هیچوقت نه قریش، و نه سایر اعراب را از اعقاب ابراهیم و اسمعیل نمی دانستند. بنا بر روایت سیره ابن هشام، وقتی که یکی از متعینان یهود به نام «عبدالله بن سلام» مسلمان شد، یهودی ها به او گفتند: «تو خود بهتر می دانی که نبوت خاص بنی اسرائیل است نه عرب».

این احتمال وجود دارد که این نوشته توراه:

«پس ابراهیم از آنجا به کوهی که به شرق بیت ایل است کوچ کرد و خیمه خود را برپا نمود و در آنجا مذبوحی برای خداوند بنا نهاد و نام پهوه را یاد کرد.»  
پیدایش ۸ - ۱۲

منبع افسانه ساختن کعبه به دست ابراهیم باشد.

در قرآن از ازدواج ابراهیم با هاجر کنیز سارا، تولد اسمعیل، غضب ساره بر کنیز خود، و بالاخره بیرون کردن آن دو از خانه ابراهیم، مطلبی دیده نمی شود، ولی درباره ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل آیاتی به شرح زیر وجود دارد:

«اولین خانه ای که برای مردمان بنا شد، در مکه مبارکه و برای هدایت جهانیان بود. در آن آیات روشنی است از مقام ابراهیم و هرکس در آن داخل شود در امان است. از جانب خدا واجب است که هرکس که استطاعت دارد حج بیت الله کند.» آل عمران ۹۶-۹۷

«وقتی که به ابراهیم جای خانه خود را تعیین کردیم و گفتیم با من چیزی را شریک مگردان و خانه مرا برای طواف کنندگان، ایستادگان، رکوع و سجود کنندگان پاک کن.» حج ۲۷

«وقتی که ابراهیم پایه های آن را بلند کرد و با اسمعیل گفتند پروردگارا از ما بپذیر تو دانای شنوا هستی.» بقره ۱۲۶

«وقتی که ابراهیم گفت خدایا این شهر را محل امن قرار ده و برای ساکنین آن و هر که به الله و روز قیامت ایمان آورده، روزی رسان.» بقره ۱۲۰

«خانه کعبه را محلی برای ثواب و محل امن قرار دادیم. جایگاه نماز را از مقام ابراهیم بگیرد و با ابراهیم و اسمعیل عهد کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان پاک کنند.» بقره ۱۹۹

## حجۃ الوداع

حج از مراسمی است که تاریخ پیدایش آن، مانند آغاز بنای کعبه، در تاریکی های زمان پنهان است. آنچه مسلم است، اینست که مناسکی که امروزه در مراسم حج مسلمانان انجام می دهند، از قبیل احرام - تعظیم - طواف کعبه - بوسیدن و لمس کردن حجرالاسود - وقوف بر عرفه و مزدلفه - سعی بین صفا و مروه - تراشیدن و یا کوتاه کردن موی سر - قربانی کردن گوسفند و شتر، تماماً مراسمی هستند که از سنت های دیرین اعراب سرچشمه گرفته اند. اعراب زیارت کعبه و مناسک حج را با تشریفات بسیار با شکوه انجام می دادند. به طوری که ابن کلیبی می نویسد: قبیلہ نزار هنگام تلبیه در مراسم حج می گفتند:

لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك، الا شريك هولك، قليبك و ما ملك، لبيك اللهم لبيك.

انتخاب کلمات و تاکید بروحانیت الله، جزیک جمله، تقریباً همانست که امروزه به هنگام تلبیه از زبان زائران بیت الله الحرام به گوش می رسد و حتی نام خدا، با نام خدای عرب جاهلیت یکی است.

در سال دهم هجرت، محمد و سائل سفر حج را مهیا ساخت و به مردم فرمان داد تا برای حج آماده شوند. او قصد داشت در این سفر، مناسک حج را، آن چنانچه خود او در جوانی آموخته و اجرا می کرد، به مسلمانان بیاموزد. مردم که از قصد محمد آگاه شدند، گروه گروه از کوه و صحرا به مدینه روی آوردند. بعضی از مورخین تعداد همراهان محمد را در این سفر هفتاد هزار نفر نوشته اند. محمد در روز ۲۵ ذی القعدة به سوی مکه حرکت کرد و در «ذی الخلیفه» احرام بست. بدن خود را با دو حله پوشاند. همه با هم لبيك گویان به سوی مکه حرکت کردند.

لبيك اللهم لبيك، لا شريك لك، الحمد والنعمة والشكر، لك الملك، لبيك لا شريك لك لبيك.

زائران روز چهارم ذی الحجه به مکه رسیدند. محمد با شتاب به سوی کعبه رفت. حجرالاسود را لمس کرد و آن را بوسید. هفت بار به دور کعبه طواف کرد. در سه ضواف از رکن یمانی تا مقابل حجرالاسود دوید. سپس نزدیک مقام ابراهیم نماز گذارد. دوباره

حجرالاسود را بوسید. به طرف صفا رفت. آئین «سعی» بین «صفا» و «مروه» را به جای آورد. روز هشتم ذی حجه به سوی «منی» رفت. شب را در آن محل درخیمه خود به سر برد. صبح روز بعد، پس از ادای نماز صبح، همین که آفتاب بر شتر خویش سوار شد و به جانب «عرفات» رفت. مردم نیز در تمام مراسم در پی او روان بودند. ظهر همان روز به طرف «عرفه» رفت و در آن محل، در حالی که بر شتر خود سوار بود، با صدای بلند مردم را خطاب کرد و خطبه خود را خواند و گفت:

«امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» عانده ۵

محمد عرفات را ترك گفت و شب را در مزدلفه گذرانید. صبحگاه به مشعرالحرام آمد. سپس به سوی منی رفت. در طول راه، مراسم «رمی جمرة» را انجام داد. همین که به خیمه های خود رسید، ۶۳ شتر، به تعداد سال های عمر، نحر کرد. موی سر خود را چید و حج را به پایان رساند.

چون پس از انهدام دو بت «اساف» و «نائله» مسلمین از انجام سعی بین صفا و مروه اظهار تردید می کردند و آن را قسمتی از مناسک مربوط به دو بت می پنداشتند، محمد آیه ۱۵۴ از سوره بقره را خواند و سعی بین صفا و مروه را از مناسک قطعی حج قرار داد.

مفسرین اسلامی در تفسیر رمی جمرة می نویسند که چون ابراهیم به رسم آزمایش مأموریت یافت تا فرزند خویش را در راه خدا قربانی کند، شیطان میان راه سه بار او را دچار وسوسه کرد تا از این کار روی برتابد و دستور خدا را فرمان نبرد. ولی ابراهیم در هر سه جایگاه شیطان را رمی کرد و بر او غالب شد. به همین دلیل رمی جمرات در مناسک حج داخل شد و سنت الهی قرار گرفت و حجاج هر سه موضع را سنگ می زنند تا نشان دهند که آنان نیز در پی ابراهیم چون يك انسان کامل و نمونه، راه می پیمایند:

«ملة ابيكم ابراهيم هو سبيكم المسلمين من قبل» حج ۷۷

راز بقای حج در اسلام و به گونه ای که در زمان های قبل از ظهور اسلام رایج بوده، در منافع اقتصادی و حیات مردم مکه نهفته است. سرزمین مکه قابلیت رشد هیچ نوع گیاهی را ندارد. تجارت و آمدن زائران خانه خدا، تنها منابع درآمد و وسیله،



ارتزاق مردم مکه است. اگر روزی مردم به زیارت کعبه نیایند، حتی تجارت این شهر نیز نابود خواهد شد. همین نکته بود که قریش را از قبول دعوت محمد در سالهای اول نبوت باز می داشت. وقتی محمد در مدینه به این نکته حیاتی توجه نمود، قبله مسلمین را از معبد اورشلیم به کعبه باز گرداند. آیه ۴۰ از سوره ابراهیم:

«پروردگارا برخی از فرزندانم را در دامن کوهی بدون زراعت در مجاور خانه تو ساکن گردانیدم تا نماز برپا دارند. پس دل های عده ای از مردم را به گردان تا به سوی آنان بشتابند و ایشان را از میوه ها روزی ده تا شکر گذار باشند.»

در حقیقت ندای باطنی و آرزوی قلبی خود محمد است که از زبان ابراهیم بیان می گردد. اسلام به تمام رجزخوانی های اعراب در مورد آمدن ابراهیم به مکه و ساختمان کعبه به دست ابراهیم و اسمعیل، صحنه گناشت تا بتواند حیات اقتصادی و زندگانی اعراب مقیم مکه را حفظ کند و از فنا و نابودی قطعی آنان جلوگیری نماید. تمام مناسک حج از قبیل هروله بین صفا و مروه، مسافرت های شبانه به عرفات و مزدلفه، رمی جمرات و غیره، تنها برای مهم جلوه دادن عمل حج است که به صورت عادت ثورثی در آمده و الا هیچ سخنی از این حدیث بی مفهوم تر نیست:

«الحجر بین الله تعالی فمن مکّه فقد بايع الله» (۱)

حجرالاسود دست راست خدای متعال است. هرکس که آن را لمس کند با خدا بیعت کرده است.

امام غزالی که از فقهای به نام و برجسته اسلام است، فصلی از کتاب خود به نام «احباء علوم الدین» را به آداب حج اختصاص داده و درباب هر یک از مراسم و شعائر حج مطالب مفصّلی نوشته و در پایان نتیجه گرفته است که مراسم حج تعبدی است و او هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال مناسک حج نیافته و آن را تنها برای فرمانبرداری از خداوند انجام داده است. در مورد «رمی جمرات» در کتاب کیمیای سعادت می نویسد:

«مقصود اظهارندگی است بر سبیل تعبد محض».

چنین سخنانی از یکی از بزرگترین پیشوایان عالم اسلام، خصوصا در دورانی که تعصب مذهبی به اوج خود رسیده بود، اشارتی به بسیاری از نکات و مسائلی است که امام غزالی نخواستند بیا، به علل اجتناعی و افکار عمرمی، نتوانسته است اظهار نماید.

### ۳ - ماه های حرام

طبیعت سخت، آفتاب سوزان، زمین داغ و بی آب، در بیشتر اراضی عربستان اجازه امکان هیچ گونه کشاورزی و رشد گیاه را نمی دهد. از دیرباز شهرنشینان احتیاجات خود را منحصراً از راه تجارت برآورده می کردند. ولی هجوم بی رحمانه قبایل صحراگرد که در سرتاسر این سرزمین به طور پراکنده زندگی و معاش خود را از راه غارت کاروانیان نامین می نمودند، شوق و ابتکار هرگونه عمل تجاری را در دل ها خفه می کرد. روزگار سختی پیش آمده بود. ناامنی و قتل و غارت و چپاول اموال به نهایت رسیده بود. همگان از وضعیتی که خود به وجود آورده بودند، ناراضی بودند. برای ترمیم این وضع و ایجاد محیط بهتر برای زندگی، تمام رؤسای قبایل عرب گرد هم آمدند و در اجتماعی که قرن ها قبل از ظهور اسلام تشکیل شد، بر اصل حرمت ماه های حرام، که تا حدودی موجود نامین کننده امنیت موقتی در عربستان بود، صحه گذاشتند و تعهد نمودند آن را رعایت کنند.

بر اساس این اصل در چهار ماه از سال، هیچ کس حق تعرض به دزدگری را نداشت. حرکت کاروان ها در طول این چهار ماه آزاد بود. هر کس می توانست بدون بیم از حمله اشخاص و یا قبایل، در سرتاسر عربستان مسافرت کند. در بقیه ماه های سال، غارت کاروان ها، کشتن مردان و اسیر کردن زنان و اطفال، جز شناخته شده هر مرد عرب بود. ماه های حرام عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، و محرم سه ماه متوالی که اعراب به آن ها سه ماه «سرد» می گفتند و ماه رجب که ماه «فرد» بود. چنانچه در طی این چهار ماه کاروانی مورد حمله قرار می گرفت، و یا شخصی به قتل می رسید، تمام اعضای قبیله متفقاً در صدد قصاص و خونخواهی بر می آمدند. تجار نیز سعی می کردند حرکت کاروان خود را به گونه ای تنظیم کنند که قبل از پایان ماه های حرام خود را به محل امنی برسانند. در اثر امنیت نسبی که در طول ماه های حرام برقرار شد، بازارهای داد و ستد در نقاط مختلف عربستان گشایش یافت که اعراب آن ها را «سوق» می نامیدند. مشهورترین این بازارها «سوق عکاظ»، «سوق نجنه» و «سوق ذی المجاز» بود. در این بازارها علاوه بر داد و ستد تجاری، اعراب به ابراز تفاخرات قبیله ای و قرائت اشعار و

میباحثه می پرداختند. یهودی ها و مسیحی ها نیز با آسودگی خاطر و امنیت کامل، آراء و عقاید مذهبی خود را بیان می کردند و همه مطمئن بودند که به واسطه حرمت ماه های حرام هیچ کس متعرض دیگری نخواهد شد. محمد نیز غالباً در این بازارها شرکت می کرد و با پیروان ادیان مختلف بحث و گفتگو می نمود. اعراب پس از شرکت در بازارهای مکاره، زیارت کعبه و بوسیدن حجرالاسود و بیت های مورد ستایش خود، قبل از پایان ماه های حرام به موطن خود باز می گشتند.

در بعضی مواقع، در اجتماع سران قبایل عرب، یکی از رؤسای قبایل این جمله را به زبان می آورد:

«من ماه محرم را امسال به تأخیر می اندازم و ماه صفر را انتخاب می کنم.»  
ذکر این جمله به این معنی بود که امسال به جای سه ماه متوالی «سرد» فقط دو ماه متوالی حرام خواهد بود و ماه محرم جزء ماه های حرام محسوب نمی شود و به جای آن ماه صفر را ماه حرام پیشنهاد می کنم. این عمل باعث می شد که دوران خوردداری از جنگ و غارت کاروان ها کوتاه تر و محدودتر گردد.

مورخین می نویسند اولین کسی که این سنت را در جمع سران قبائل عرب برقرار کرد و ماه های حرام را تغییر داد «عمرو بن لعی» یکی از سران بنی کانه بود. قرآن این سنت دهرین عرب بدوی و قانون ماه های حرام را به صورت قاعده ثابت الهی تثبیت نمود و حق کشتار و غارت را برای هشت ماه از سال، در سراسر عربستان به رسمیت شناخت:

«تعناده ماه ها نزد خداوند در کتاب الله و روزی که زمین و آسمان هارا آفرید ۱۲ ماه است که از آن ۴ ماه حرام است. این آیین ثابت و پابرجاست. بنا بر این در این ماه ها به خود ستم نکنید.» توبه ۳۶

در آیه ۲۷ از همین سوره، جابه جا کردن و به تأخیر انداختن ماه های حرام، کفر محسوب می شود:

«جا به جا کردن و تغییر ماه های حرام افزایشی در کفر است که به وسیله آن کافران گمراه می شوند. يك سال را حلال و سال دیگر را تحریم می کنند نامطابق ماه هائی که خداوند تحریم کرده بشود و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده، حلال بشمارند.»  
«چون ماه های حرام سپری شد پس بکشید مشرکین را در هر محلی که آنان را پیدا کردید.» توبه ۵

سیره نویسان و محققین اسلامی برای پر کردن خلاء موجود در تفسیر، به تعبیرات ابتدائی خاصی دست زده اند.

ابوعلی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» ذیل تفسیر آیه ۹۸ از سوره مائده، برای توجیه ماه های حرام و بزرگداشت حرمت این ماه ها می نویسد:

«نازیان قانون مزبور را از آئین اسمعیل به میراث برده بودند تا آن که اسلام ظهور کرد و اسلام آن را از شرایع الهی قرار داد.»

به طوری که در صحت حج گفته شد، هیچگاه نه ابراهیم و نه اسمعیل قدم به خاک حجاز نگذاشتند و ماه های حرام نیز درین یهود سابقه ای ندارد و از مختصات عرب قبل از اسلام است که پس از ظهور اسلام به صورت قانون الهی درآمد.

## ۴ - قصاص

قصاص از قوانین بسیار ابتدائی بشر است که برای ارضاء حس کینه توزی به وجود آمد. در دوران اولیه تمدن بشر که هنوز حکومت مرکزی و سازمانی برای اداره جامعه وجود نداشت، قصاص توسط خود مظلوم و یا خانواده و قبیله او اعمال می شد. در بین الواحی که از دوران سلطنت « اورنامو » پادشاه گوتی (۲۰۴۴-۲۰۲۷ ق.م) در بین النهرین به دست آمده، قطعاتی از کتاب قانون اوست که می توان آن را کهن ترین مجموعه قوانین مدون جهان دانست. در این مجموعه، از قانون مشهور قصاص نیز نام برده می شود. براساس این اصل، چنانچه یکی از افراد قبیله ای به دست فردی از افراد قبیله دیگر به قتل می رسد و یا مجروح می شد، قاتل و یا ضارب می بایستی قصاص می شد. در صورت استنکاف قبیله شخص ظالم از اجرای قصاص، غم افراد قبیله مظلوم به خونخواهی بر می خاستند و اگر قاتل از قبیله خود می گریخت، و یا منواری شدن مانع اجرای قصاص می گردید، مهدورالدم و محکوم به مرگ بود. هرکس حق داشت هر جا که بر او دسترسی پیدا می کرد، او را بکشد و هیچ مسئولیتی از این نقطه نظر متوجه او نبود.

این اصل ابتدائی در تمام قبایل سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات مورد عمل بود و در توراها نیز مورد تأیید قرار گرفته است. قرآن در آیه ۱۷۵ سوره بقره قصاص را از وظایف انسان و موجب شکوفائی می داند:

«ای صاحبان خرد، قصاص برای شما مایه حیات است»

«ای کسانی که ایمان آورده اید قصاص بر عهده و وظیفه شماست. کشتن مرد

آزاد به جای مرد آزاد، بنده به جای بنده و زن به جای زن» بقره ۱۷۳

یکی دیگر از احکامی که بر اساس سنت های قدیم عرب جاهلیت، در قرآن تثبیت گردیده حکم مربوط به روزه داشتن است. این حکم بر اساس آیه ۱۷۹ از سوره بقره :

«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه گرفتن بر شما نوشته شد (واجب شد) همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شد.»

در اسلام برقرار گردید. دستور چگونگی روزه داشتن و ماهی که باید در آن ماه سی روز تمام روزه داشته، در آیات دیگر قرآنی بیان شده است.

واضح است که منظور قرآن از «کسانی پیش از شما» پیروان ادیان یهود و مسیحیت است. ولی در تورا دستور صریحی برای روزه گرفتن وجود ندارد. چهل روز روزه داشتن موسی و ایلیا نیز به طور اتفاقی، بدون دستور بهره و خارق عادت بوده است. یهودی ها در مواقع ظهور مصیبت عام، روزه غیر مرسوم می گیرند، و در این صورت حتی حیوانات و اطفال شیرخوار را نیز از خوردن و آشامیدن باز می دارند. تنها روزه شرعی و دستوری که در تورا دیده می شود، «یوم کیپوره» (روزه کفاره) است. یهودی ها در پایان عید کرناها که مطابق با ماه های سپتامبر و اکتبر است، برای اظهار ندامت و طلب بخشش گناهان، در روز کفاره، روزه می گیرند و مدت آن نیز ۲۴ ساعت از غروب آفتاب تا غروب آفتاب روز بعد و آن هم فقط يك روز در سال است. البته روزه های غیر دستوری موقتی دیگری نیز برای روز یادبود خرابی معبد اورشلیم و امثال آن مرسوم است. ولی هیچکدام در تورا نوشته نشده است. یهودی های بسیار متعصب بنا به اراده شخصی، هفته ای دوروز یعنی روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته را روزه می دارند. روز کفاره تنها روزی است که کاهن اعظم با لباس سفید حق ورود به مکان بسیار مقدس اورشلیم را دارد.

در صحیفه اشعیا، نبی در باب ۵۸ از شماره ۵ تا ۹ از جمله دستورات بهره به قوم یهود، درباره روزه می نویسد: «این روزه ایست که من از آن لذت می برم. زنجیرهای شرارت را پاره کن، گره های بندگی را بکسل، مظلومان را آزاد کن، تمام انواع یوغ هارا بکسل، نان خود را با گرسنه ها تقسیم کن. بدبختانی را که پناهگاهی ندارند به خانه خود جای ده. اگر برهنه ای را دیدی او را بپوشان. از همنوع خود روی

## مگردان.»

در دین عیسی نیز كوچك ترين دستور و يا اشاره ای به لزوم و حتمی بودن روزه دیده نمی شود. مسیحیان حتی در روز كفاره نیز روزه نمی گیرند. عیسی در مورد روزه می گوید: «صیام عملی است که آدمی باید در دل خود انجام دهد نه این که برسبیل عادت مطابق تشریفات و آداب مخصوصی روزه بگیرد.»

دین زرتشت، سومین دینی است که قرآن آن را دین برحق و صاحب کتاب آسمانی می خواند. در دین زرتشت نیز، نه تنها مطلبی بروجوب روزه گرفتن دیده نمی شود، بلکه برعکس، زرتشت پیروان خود را از اصاک درغذا خوردن منع می کند و می گوید:

«کسی که چیزی نمی خورد، نیروی کافی برای انجام کارهای سنگین مقدس ندارد.»

دستور روزه در قرآن، تنها متکی بر همان عادات و سنتی بوده که قبل از ظهور اسلام در عربستان و به خصوص در بین قبیله قریش و حنفا متداول بوده است. در این دوره رسم متفکران و بزرگان عرب بر این بود که هر يك، مدتی از سال را به عبادت و تقرب به خدا مشغول می شدند. (۱) عبدالمطلب جد محمد نیز از کسانی بود که سالی يك ماه معتکف می شد، روزه می گرفت و غذای خود را بین مستندان تقسیم می کرد. محلی را که عبدالمطلب برای تحنث و دعا انتخاب کرده بود، همان محلی بود که بعدها محمد نیز از آن برای تفکر، آرامش روح و روزه گرفتن استفاده می نمود. مورخین علاوه بر عبدالمطلب، از «ورقة بن نوفل» و «امیه بن مغیره» به عنوان کسانی که در دوران قبل از اسلام از رسم روزه داری متابعت می کردند، نام برده اند. یعقوبی مورخ مشهور در جلد دوم کتاب خود می نویسد که عبدالمطلب در زمان جاهلیت سنت هانی داشت که در اسلام تثبیت شد. مانند حرام دانستن شرب مسکرات - زنا - حد زدن زناکار - تحریم ازدواج با محارم - جلوگیری از سرزده وارد شدن به منزل - عربان طواف کعبه کردن - حکم به وجوب وفای به نذر - احترام چهارماه حرام و مباحله کردن (برای اثبات حقانیت همدیگر را نفرین کردن). ولی مسلماً روزه داری ریشه قدیمی

۱- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۱۵۱

تری دارد و یکی از رسومی بوده که قرن‌ها قبل از اسلام وجود داشته و زائیده اندیشه عبدالمطلب نبوده است.

بعد از آن که اسلام قوت گرفت و به صورت دین جدیدی در برابر دو دین دیگر ابراهیمی قد علم کرد، محمد همین سنت دیرین عرب و میراث خانوادگی را یکی از وظائف دینی مسلمین قرارداد. در آغاز و از نظر سیاست وقت، ایام روزه منطبق با روزه‌های عبادت و پرهیز یهود بود ولی پس از هجرت محمد به مدینه، ماه روزه به سی روز در ماه رمضان تغییر داده شد. مسنمین در تمامی ماه رمضان از طلوع سپیده صبح تا غروب کامل آفتاب و آمدن شب، از خوردن و نوشیدن و استعمال دخانیات خودداری می‌کنند. ولی در طول شب اکل و شرب و حتی همخوابگی با همسر بر اساس آیه ۱۸۴ بقره، مجاز است.

«بر شما حلال شد جماع زنهایتان. زن‌های شما نیاس شما هستند و شما لباس آن‌ها. الله می‌داند که شما بر نفس‌های خودتان خیانت می‌کردید. پس توبه شما را پذیرفت و شما را عفو کرد. پس اکنون با زن‌هایتان مباشرت کنید. آنچه خدا برای شما تکلیف کرده است بجا آورید. بخورید و بیاشامید تا زمانی که خط سفید صبح از رشته سیاه (دراغ) ظاهر شود. سپس روزه بگیرید تا شب با زنان خود مباشرت نکنید و در مساجد معتکف شوید. این حدود خداوند است. پس از آن تجاوز نکنید.»



## ۶ - نماز

نماز عبارت است از مجموعه دعا‌های روزانه و مناسک عبادی که مؤمن به هر دینی برای پرستش خدای آن دین ابراد می‌کند. در هرکیشی مناسک و تشریفات مخصوصی برای برگزاری نماز وجود دارد. قبل از ظهور اسلام نیز نماز در بین اعراب مرسوم بوده است و آیه ۲۵ از سوره انفال:

«نمازشان در پیشگاه خانه کعبه جز صغیر کشیدن و دست زدن چیز دیگری نیست». اشاره به همین موضوع است.

نماز مسلمین مشتمل بر ۱۷ رکعت است که در ۵ نوبت در شبانه روز و بعد از گرفتن وضو ادا می‌شود. برقراری نماز پنجگانه در شبانه روز در اسلام، از آئین زرتشتی اقتباس گردیده، در دو دین دیگر ابراهیمی، نماز هفتگی ای یکبار در کتیسه (سیناگوگ) و یادر کلیسا برگزار می‌شود.

نماز در دین یهود بدین ترتیب است که پس از آن که حضار در مکان‌های خود در کتیسه مستقر شدند واعظ بر منبر می‌رود و دعای خاصی را تلاوت می‌نماید. مستمعین با کمال خضوع و خشوع بر می‌خیزند و به پا می‌ایستند. پس از آن، آیاتی از توراه تلاوت می‌شود. سپس مقداری از کلمات نماز را تکرار می‌کنند. بعد، از کتاب توراه و صحائف انبیاء می‌خوانند. توراه را به ۵۲ قسمت بخش کرده‌اند، هر روز شنبه (سبت) یک فصل از آن را می‌خوانند. به نحوی که در پایان سال، تمام پنج سفر کتاب مقدس را تلاوت نموده‌اند. دین مسیح نیز که در بنیاد امر مراسم دعا و نیایش خود را در کتیسه‌های یهود برپا می‌داشت، این تشریفات را از آئین یهود اقتباس کرده و مسیحیان هر یکشنبه صبح و یا عصره مراسمی شبیه به مراسم یهود در کلیسا برپا می‌دارند.

قرآن در آیات ۱۶ و ۱۷ از سوره الروم، زمان برگزاری نماز را در چهار نوبت در شبانه روز قرار داده:

«سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات و الارض  
عشياً و حين تظهرون».

پس تسبیح گوی خدا باشید در شبانگاه و صبحگاه و او را در زمین و آسمان‌ها

و در آخر روز و هنگام ظهر ستایش کنید.

و در آیه ۱۱۶ سوره هود می گوید:

«غزیر یادارید و طرف روز و ساعت‌های نزدیک شب».

و در آیه ۸۰ سوره اسراء:

«وقت زوال آفتاب تا تاریکی شب غزیر یادارید و هنگام فجر بخوانید».

و در آیه ۲۶ دهر:

«و هنگام شب تسبیح گوی او باشید و او را سجده کنید».

ولی سنت محمد، که خود مقنن از آئین زرتشتی است، بر پنج نوبت قبل از طلوع آفتاب، ظهر، بعد از ظهر، بلافاصله بعد از غروب آفتاب و آخرین در حدود دو ساعت بعد است. شیعیان به طور عموم نمازهای ظهر و عصر، مغرب و عشا را با هم و جمعا در سه نوبت در روز برپا می دارند تمام این نمازها به حالت اجماع و عمومی و در مسجد صورت می گیرد، ولی در مواقع ضروری به طور انفرادی نیز می توان به جای آورد. نماز اجتماعی در نزد شیعیان در غیبت امام زمان مستحب است.

در روز عید فطر و روز عید قربان، که از اعیاد مهم و رسمی مسلمانان می باشند،

نماز جماعت مخصوصی در صبح عید برگزار می شود که از جمله نمازهای اجتماعی واجب هستند.

## ۶ - روح، جن و دیو

اعتقاد به وجود روح، جن و دیو، از باورهای بسیار قدیم بشر است که از دوران پس از عصر حجر جدید در تصور بشر باقی مانده و ما در فصل اول کتاب اول و هم چنین در مبحث مربوط به معتقدات عرب قبل از اسلام، به تفصیل از آن ها سخن گفتیم. این اعتقاد در سراسر خاور میانه و در بین اقوامی که در سرزمین های بین النهرین، فلسطین و شامات زندگی می کردند، به شدت رواج داشت و یکی از باورهای موروثی عرب، مفارین ظهور اسلام بود. قرآن، این باور دیرین عرب به روح و جن را، به عنوان گفتار الهی تثبیت نمود و به این موجودات افسانه ای حیات بخشید و در آیات مختلف از آن ها اسم برد. حتی سوره ای نیز به نام «جن» به این جانوران خیالی اختصاص داد. بنا بگفته قرآن، خداوند:

«جن ها را از شعله بی دود آتش فروزان آفرید.» الحجر ۱۵

«و عده ای از آنان را از بندر خلقت به همراه بعضی از ابناء بشر برای آتش دوزخ

اختصاص داد.» اعراف ۱۷۸

قرآن به جن صفات و خصائصی معادل صفات انسانی بخشید. جن ها در قرآن می توانند بشنوند، سخن بگویند، بخوانند و بنویسند و برای هدایت آنان پیغمبرانی از طرف خدا فرستاده شد تا آنان را از روز جزا بیم دهند. انعام ۳۰

«و وقتی آوای قرآن به گوش عده ای از آنان رسید در شگفت شدند و اسلام آوردند.» جن ۱

و اما از اجنه بعضی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آورده اند به

راه رشد و ثواب شتافتند.» جن - ۱۴

آیه ۹ از سوره جن که به وکالت از طرف اجنه می گوید:

«ما برای شنیدن سخنان آسمانی در کعبین می نشینیم. ولی اکنون کسی که

بخواهد به این کار مبادرت کند بانیر شهاب مواجه خواهد شد.»

بر اساس این تصور اعراب که «اجنه» موجودات خیرچینی هستند که برای سرقت

اسرار الهی و آسمانی خود را پشت پرده مخفی می کنند، در قرآن آمده است. برای دفع اجنه و شیاطین در رسیدن به آسمانها آیه ۵ از سوره الملک می گوید:

«ما آسمان دنیا را به چراغهایی مزین کردیم و آنها را با زارنده شیاطین ساختیم و برای آنان عذاب آتش را آماده کردیم.»

قرآن برای اثبات حقانیت خود و ترغیب آن دسته از جن ها که به اسلام ایمان نیاورده اند، آنها را به مبارزه می طلبد و از آن ها می خواهد چنانچه در صحت و الهی بودن آیات قرآنی مشکوکند، سوره ای نظیر آنچه در قرآن آمده است، حتی به دستیاری همدیگر، بیاورند. اسرا ۹۰

و آن دسته از جن ها که از پیروی راه حق ابا دارند به آتش دوزخ تهدید می کند.  
اعراف ۱۷۸

قرآن، جن ها را تشویق می کند که اگر روزی توانائی پرواز به اقطار آسمان ها و زمین را پیدا کردند حتماً به این کار مبادرت کنند. الرحمن ۳۴

تاکید قرآن درباره وجود موجوداتی به نام جن در روی کره زمین این اعتقاد را در بین عموم مسلمانان بوجود آورده که محمد پیغمبری است که برای هدایت جن و انس هر دو مبعوث شده و روایات و احادیث بسیاری، حتی در کتب معتبر و مورد استناد اسلامی از قبیل جامع الصحاح ابی الحسین مسلم بن الحجاج و صحاح بخاری، در اثبات این عقیده دیده می شود.

درباره موجود خیالی دیگری یعنی روح نیز آیات متعددی از قبیل آیه ۸۷ اسرا، ۲۸ النبا - ۴ معارج و ۲ از سوره نحل در قرآن دیده می شود. الله نیز در دو مورد از روح خود برای خلقت آدم و بارور نمودن مریم باکره، استفاده نمود. بنا بر آیه ۴ از سوره قدر، ملائکه و روح در شب قدر، به زمین فرود می آیند و تا سحرگاه در روی زمین می مانند. (۱)

«تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر. سلام هی حتی مطلع الفجر.»

زیست شناسان عقیده دارند که زندگی از عناصر بی جان شیمیائی در محیط و شرایط مناسب پدید آمده است. رمز وجود حیات بر روی کره زمین، در بسطن قوانین

---

۱ - برای آگاهی از ریشه این اعتقاد، به بحث دین زرتشت و جشن فروردینگاه (فرودک) مراجعه شود.

شیمیائی جهان نهفته است. جهان طوری طراحی شده که زندگی در محیط و شرائط مناسب، اجتناب ناپذیر باشد. جانداران زمین محصول مستقیم خود زمین هستند و هیچ عامل مافوق الطبیعه در پیدایش آنان دخالتی ندارد. از ترکیب عناصر شیمیائی آزاد در فضا، مانند اکسیژن، نیتروژن، ازن و کربن به تدریج عناصر دیگری از قبیل متان، آمونیاک، فندها و آسیدهای آمینه بوجود می آیند. و درپرتو اشعه آفتاب از ترکیب فندها و آسیدهای آمینه، عناصر دیگری از قبیل سلولز، فسفات و نئوکلیدها ساخته می شوند. از ترکیب نئوکلیدها با پروتئیدها مولکولن ها و مقدمات زندگی گیاهی فراهم می گردد. بر اثر نشو و نما نئوکلیدها، حیوانات تک سلولی و پس از آن مقدمات زندگی حیوانی آغاز می شود. در آخرین مرحله از حیات حیوانی، و در نتیجه جهش به سوی تکامل، راه برای ایجاد حیوانات پیچیده تر هموار می گردد. طبیعت، پس از میلیاردها بار اشتباه در آزمایشگاه خود، موفق به ایجاد بشر می گردد. آزمایشات متعدد ثابت نموده است که هیچ تفاوتی بین یاخته های بدن انسان و یاسایر حیوانات نزدیک به خانواده بشر، با حیوانات تک سلولی وجود ندارد. یاخته های بدن انسان با همان شرایط و هم آهنگی که در بدن حیوانات تک سلولی و یاسایر حیوانات از قبیل شیروبیر و حیوانات بزرگ و کوچک دیگر وجود دارد، به حیات ادامه می دهند. هر یک از یاخته ها ضما وظیفه اجتماعی خود را نیز به عهده دارند. تا هنگامی که بین یاخته های بدن انسان و یا بدن سایر حیوانات، هم آهنگی وجود دارد، حیات باقی است. و وقتی که ترکیبات خاص بدن که موجد انرژی و حیات است بهم خورد، مرگ ظاهر می شود.

دانش امروز ثابت نموده است که جرم و انرژی، جسم و روح تفکیک ناپذیرند. یا بگفته البرت اینشتین دانشمند آلمانی  $E=MC^2$ . به عبارت ساده تر، ماده و انرژی قابل تبدیل به یکدیگرند و اگر مقدار کافی انرژی وجود داشته باشد ماده می تواند در فضای تهی به وجود آید.

در ساختمان یک حیوان تک سلولی، که نمونه کامل ساختمان بدن یک انسانست، روح و ماده یکی است و بین ماده و انرژی و یا جسم و روح دوگانگی وجود ندارد. انفجار بزرگی که در صحرای نوادا در سال ۱۹۴۵ میلادی اتفاق افتاد، ثابت کرد که در وجود یک اتم، که کوچک ترین واحد جسم است، انرژی عظیمی نهفته است. بدن انسان از میلیاردها یاخته و یا واحد جسی تشکیل شده و ترکیب این یاخته ها تولید انرژی و حرکت می نماید. آنچه فلاسفه قدیم و پیشینیان به نام روح می نامیدند، چیزی جز

انرژی زندگی بیش نیست. به ضرس قاطع می توان گفت که، روح یعنی موجود خارجی و جلا از جسم که در بدن مسبب حیات باشد وجود ندارد. در هیچ يك از كتب علمی، به خصوص طب و زیست شناسی ممالک پیشرفته، مباحثی درباره عضوی به نام روح دیده نمی شود و از نظر علم، وجود چنین موجودی مردود است. انرژی حیات، با به هم خوردن توازن و ترکیبات سلول های بدن و مرگ، از بین می رود و نابود می شود و چیزی از آن باقی نمی ماند تا به آسمان ها صعود کند، و به حیات خود ادامه دهد، در شب های قدر زحمت مسافرت طولانی از آسمان به زمین را تحمل کند و در صحرای محشر برای پاسخگونی حاضر شود.

## فصل ششم:

### قرآن

قرآن، کتاب آسمانی مسلمین و بسیار مورد احترام و پرستش مؤمنین به آئین اسلام است و تنها پس از طهارت کامل، این کتاب را لمس می نمایند. تمام سوره های قرآن به جز سوره نهم، با جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می گردد. قرآن دارای ۶۲۳۶ آیه در ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره آن مکی و ۱۹ سوره آن مدنی است. سوره از کلمه سور به معنای بلندی و ارتفاع گرفته شده و این لغت در مورد هر يك از قطعات محدود و مجزا شده قرآن به کار رفته است. تعداد آیه های هر سوره یا سوره های دیگر یکسان نیست. بلندترین آن ها یعنی بقره حاوی ۲۸۶ آیه و کوتاه ترین آن ها یعنی سوره کوثر فقط مشتمل بر سه آیه است.

قرآن‌داز این نظر که تمامی آن توسط بینایگذار دین تفریر شده است، در میان سایر کتب دینی منحصر به فرد است. در قرآن سخنگوی اصلی الله است که در پاره ای از موارد به صیغه امر و مستقیماً دستورات خود را به مسلمین ابلاغ می کند و گاه، محمد سخن الله را نقل می نماید. در پاره ای از موارد سخن محمد و خداوند آن چنان درهم آمیخته و مخلوط می شود که تشخیص گوینده مبسر نیست. بعضی از آیات به روشنی حکایت از آن دارند، که گوینده آن به طور قطع نمی تواند الله باشد. خداوند در قرآن معمولاً به صورت متکلم مع الغیر و با صیغه جمع صحبت می کند و از ضمیر «نا» استفاده می نماید و می گوید «انزلنا»، «ارسلنا»، «وضعنا» ولی در بعضی موارد نیز، ضمیر متکلم وحده به کار می برد و می گوید:

إذا وحيث إلى الحواريين أن آمنوا بي. سبا ۱۳۳

وقتی که به حواریون وحی کردم که به من ایمان آورید.

فاذا سویته و نفخت فيه من روحي. ص ۷۲

پس وقتی که من آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم.

در این که در زمان حیات محمد از مجموعه کلام الهی به چه اسمی یاد می کرده اند، سخن قاطع و روشنی در دست نیست. ولی به تحقیق می توان گفت، که در زمان ابوبکر که جمع آوری قرآن آغاز شد، نامی را که باران محمد بر این کتاب گذاشته بودند، «مصحف» بوده است. در خود قرآن این کتاب به نام های بسیاری یاد شده است که تعدادی از آن ها در حقیقت حالت صفت دارند نه اسم. در میان همه نام ها و صفات، کلمه قرآن از همه رایج تر است و این کلمه ۵۸ بار در این کتاب ذکر شده است. مسلمین معتقدند که قرآن حاوی کلیه مطالب و مسائل است و هیچ تر و حشکی پیدا نمی شود مگر آن که در قرآن درباره آن سخن آمده باشد.

«لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین» انعام ۵۹

برحسب میباید اسلامی، قرآن کتابی است آسمانی، و منطبق با کلام الهی، که در ازل در آسمان هفتم در لوح محفوظ مسطور بوده:

«بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» البروج ۲۲ - ۲۱

بلکه این قرآنی است شریف که در لوح محفوظ نگهداری شده.

و به تدریج بر محمد نازل شده، نزول آیات قرآنی توسط جبرئیل و گاه توسط اشخاص دیگری مثلاً «دحیه کلبی» (۱) که جبرئیل در شکل آنان تجلی می نموده، به محمد ابلاغ می گردیده است. نام جبرئیل در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره بقره و آیه ۴ از سوره تحریم آمده است و این هر دو سوره مدنی هستند. قبل از آن ها در سوره های مکی بیشتر از روح و روح القدس صحبت می شده.

در سبک نگارش، مفاد آیات مدنی و مکی تفاوت بارزی مشهود است. آیات مکی، مختصر و پرمعنا، کوتاه و خوش آهنگ هستند. در این آیات، با گرمی و حرارت

---

۱ - دحیه کلبی یکی از تجار مشمول عرب بود که به نیکوئی سبا و خویرونی شهره زمان بود. محمد از خواهر او خواستگاری کرد ولی «شرافه» قبل از ازدواج با محمد درگذشت. دحیه در سال ۴۵ هجری وفات یافت.



از پرستش حیا، ترس از عذاب الهی، فروریختن ستارگان و نزدیک بودن روز رستاخیز سخن گفته شده. صنایعی که در ساخت جملات و فرار گرفتن کلمات به کار رفته و مطالب عمیقی که در عبارات کوتاه بیان شده، گواه بر آن است که جملات پیش ساخته ای هستند و برای به هم درآوردن این کلمات و تشکیل عبارات زمان کافی به کار گرفته شده و فی البداهه گفته نشده اند. سوره های مکی قرآن بیشتر در ترغیب مردم به زهد و تقوی، ستایش خدای یکتا، نیکی به فقرا و وعده بهشت و دوزخ است. در صورتی که غالب آیات مدنی برای تشویق به جنگ و یا تشریح قانون گفته شده و عاری از لطف و زیبایی و فصاحت و بلاغت آیات مکی و جملاتی طولانی، امرانه و قاطع می باشند. قوانین و احکام شخصی و مملکتی، فرائض دینی از قبیل روزه، نکاح، طلاق، زکات، خمس، جهاد، امر معروف و نهی از منکر، ارث، حدود مجازات ها، به عبارت دیگر تقریباً تمامی امور اجرایی دین اسلام در مدینه تنظیم گردیده است. به طور کلی می توان گفت که:

۱ - هر سوره ای که کلمه «کَلَّا» در آن باشد مکی است. زیرا کلمه «کَلَّا» منظم توابع است و روش قرآن در مکه، در مقابله با کافران و مخالفان، بر توابع بوده است نه مجازات.

۲ - هر سوره ای که سجده در آنست مکی است.

۳ - هر سوره ای که با حروف مقطوع الم ، الر و امثال آن آغاز می شود مکی است. جز دو سوره بقره و آل عمران.

۴ - سوره هانی که در آن از داستان پیغمبران و مردمان دوران گذشته سخن در میان باشد، مکی است جز سوره بقره.

۵ - هر سوره ای که حکایت آدم و حوا و شیطان در آن باشد، مکی است جز سوره بقره.

۶ - هر سوره ای که در آن «یا ایها الناس» باشد، مکی است و هر سوره ای که حاوی «یا ایها الذین آمنوا» باشد، مدنی است.

۷ - تمام سوره هانی که حاوی فرائض دینی، حقوق شخصیه، قوانین مدنی و اجتماعی و احکام شرعی باشند، مدنی هستند.

محمد پس از قرائت هر آیه جدیدی، محل قرار دادن آن آیه را نیز خود از تعیین می کرد. مثلاً می گفت که این آیه را در فلان سوره و پس از فلان آیه قرار دهید. به

همین علت، در بعضی از سوره های مکی، آیاتی پیدا می شوند که در مدینه بر مسلمین عرضه گردیده، ولی به دستور محمد، درین سوره های مکی قرار داده شده است. به عبارت دیگر، نزول و قرائت آیات همیشه بر حسب اتفاق و سبب و پیش آمدی بوده، اما ترتیب آیات، به اعتبار دستور محمد انجام می گرفته است.

قرآن در مکه به صورت منظمی نسخه برداری و ضبط نمی گردید. بلکه در حافظه مسلمانان نگاهداری می شده. خود محمد نیز، که دارای حافظه بسیار قوی بود، تمامی قرآن را از برداشت و غالباً با اصحاب خود در مجالس و مباحث مربوط به قرائت قرآن شرکت می کرد و خطاهای آنان را اصلاح می نمود. تلاوت قرآن از جمله عبادات محسوب می شد. کتابت قرآن بر روی کاغذ، پاره های چرم، استخوان شتر و یا سنگ آغاز شد. عده ای مأمور بودند به محض این که محمد آیه ای را تلاوت می کرد، آن را یادداشت کنند. به این اشخاص، «کاتبان وحی» می گفتند. بعداً آیاتی را که کاتبان وحی یادداشت کرده بودند، بر مسلمین می خواندند. عده ای آنها را می نوشتند و عده ای در حافظه خود ضبط می کردند. چون غالباً مجالس قرائت قرآن و مباحث مربوط به آن برپا بود، آیات در اثر تکرار و مقابله، در حافظه ها ثبت می شد. معروف ترین حافظان قرآن در زمان محمد عبارت بودند از «عبدالله بن مسعود»، «ابی بن کعب»، «معاذ بن جبل»، «علی بن ابیطالب» و «زید بن ثابت». نفر آخر از کاتبان وحی نیز بود و در زمان عثمان، هم او مأمور جمع آوری قرآن گردید. جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر آغاز شد. ولی عثمان به اتمام آن همت گماشت. کلیه مصاحف پراکنده در یک کتاب جمع آوری و نسخ اضافی معدوم شد. قرآنی که اکنون در دست مسلمین است، همان کتاب مدون زمان عثمان بن عفان می باشد.

برای آشنائی به نحوه تدوین قرآن، به شرح و چگونگی و علت بوجود آمدن و بیا، به اصطلاح محققین اسلامی، «شان نزول» چندآیه بسنده می کنم و تحقیق بیشتر را به خود خوانندگان عزیز وا می گذارم:

۱ - در مدینه روزی محمد به خانه عبدالله بن جحش رفت تا خواهر او زینب را برای زید بن حارثه، پسر خوانده خود، خواستگاری نماید. عبدالله وزینب، به این دلیل که زید مدتی بوده محمد بوده، وصلت بایک برده را مناسب شئون قبیله ای و خانوادگی ندانستند و با این پیشنهاد محمد مخالفت کردند. امر بسیار ساده و معمولی که در بسیاری

از خانواده ها امکان وقوع دارد، پیش آمده بود. اقوام دختر به دلائلی با پیشنهاد ازدواج موافقت نداشتند. ولی محمد کسی نبود که طاقت شنیدن حرف مخالفی از پیروان خود داشته باشد. پرخاش کنان به عبدالله گفت، این فضولی ها به تو و سایر مسلمین نیامده که با امر رسول خدا مخالفت کنی.

ساكان لمومن و لامؤمنه اذا قضى الله و رسوله امرا اين يكون لهم الخيرة من امرهم. احزاب ۳۶

وقتی که الله و رسول الله در کاری دستور دادند و قضاوت کردند، هیچ مؤمن و مؤمنه ای را حق و اختیاری درباره اوامر ایشان نیست. بعد از خواندن این آیه و صدور فرمان الهی، جای بحث و گفتگو نبود. زینب به عقد زید در آمد و زوجه او شد.

۲ - روز جمعه ای محمد، در مسجد مدینه نشسته بود. مسجد وسعت زیادی نداشت و تمام زوایای مسجد توسط کسانی که برای خود نمائی، قصد تقرب داشتند اشغال شده بود. جمعی از صحابه که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به مسجد آمدند، سلام کردند و چون جایی برای نشستن نبود، سرپا منتظر ماندند. چون محمد برای اصحاب بدر احترام زیادی قائل بود و از طرف دیگر هیچیک از حضار به میل خود جایی برای نشستن به آنان نمی داد، محمد عده ای از کسانی را که نشسته بودند به اسم خطاب کرد و گفت تا برخیزند و جای خود را به اصحاب بدر واگذار کنند. چون این دستور محمد مورد اعتراض قرار گرفت و آن را غیر عادلانه خواندند، محمد، فی المجلس دستور خود را به صورت آیه ۱۲ از سوره مجادله را به مسلمین ابلاغ کرد:

«يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا يفسح الله لكم و اذا قيل لكم انشزوا فانشزوا يرفع الله الذين آمنوا منكم»

ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی در مجالس به شما می گویند جا باز کنید پس جا باز کنید. الله نیز برای شما جا باز می کند و وقتی به شما می گویند برخیزید پس برخیزید. الله کسانی از شما را که ایمان آورده اید بلند مرتبه می کند.

واضح است که ذکر کلمه الله در این آیه، تنها به منظور تقویت وضمانت اجرایی آیه است و الا دستور محمد و خود آیه فی حد ذاته، ارتباطی با مشیت الهی و یا مناسک عبادی ندارد.

۳ - اعراب بدوی، پس از قبول اسلام و ورود به جرگه مسلمانان مدینه، به روش دیرین چادرنشینی خود رفتار می کردند و اعمال بی تکلفی دور از رسوم شهرنشینی از خود نشان می دادند و بدون رعایت شئون رهبری با محمد برخورد می نمودند. در موقع راه رفتن چندگامی جلوتر از محمد قدم بر می داشتند. از فاصله دور محمدا صدا می کردند و یا با آوای بلند و دوراز منزل، از او می خواستند که از منزل خارج شود. محمد برای متوجه نمودن این دسته از مردم صحرا نشین به رسوم شهرنشینی و ناپسندی اعمالشان گفت:

«با ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله». حجرات ۱

ای کسانی که ایمان آورده اید در انجام کارها بر خدا و رسول او پیشی نگیرید.

«با ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تهجروا له بالقول

کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون». حجرات ۲

ای کسانی که ایمان آورده اید به هنگام سخن گفتن صداهای خودتان را از آوای

نبی بلند تر نکنید و بر سر او فریاد نکشید، همانگونه که برخی از شما بر سردیگران فریاد می کشید، مبادا که اعمال شما ناچیز گردد.

«ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون». حجرات ۴

آنان که از پشت حیره هائو اصدامی کند بیشترشان خرد خود را به کار نمی بندند.

«ولوانهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم». حجرات ۵

اگر آن ها صبر می کردند تا به سوی آنان بیرون روی برای ایشان بهتر است و

خدا آمرزنده و مهربان است.

بدیهی است، ۵ آیه اول سوره حجرات که به صورت دستورات نظامنامه ای و برای

آشنا نمودن اعراب بدوی به رسوم شهرنشینی صادر شده، کوچک ترین ارتباطی به اراده

و مشیت الهی ندارد و تنها حاکی از تجربیات شخصی محمد، و برای برقراری نظم در

جامعه نو بنیاد اسلامی بوده، و انگشت خدا در نزول این آیات دیده نمی شود.

۴ - در جنگ مسلمانان با قبیله نبی نصیر، چون مدت محاصره به ازا کشید،

و یهودی ها به سختی از خود دفاع می کردند، محمد برای متزلزل نمودن روحیه مدافعین

یهود دستور داد نخلستان های یهودیان را ببرند و به آتش بکشند. یهودی ها به این

عمل محمد اعتراض کردند و گفتند: تو خود مردم را از فساد در روی زمین برحذر می

داری و درختکاری را نوعی عبادت می شماری و اکنون بریدن درختان و آتش زدن نخلستان ها فرمان می دهی، محمد در جواب گفت:

«ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فی اذن الله ولیجزی الفاسقین.»

الحشر ۵

آنچه از درختان بریدید و یا بر ریشه خود برپا گذاشتید به اذن الله است و برای اینست که گنهکاران خوار شوند.

در عربستان، نخلستان یکی از عوامل مهم اقتصادی محسوب می شد. یهودی ها امیدوار بودند که پس از برداشتن محاصره به زندگی عادی خود بازگردند و از نخلستان ها بهره برداری کنند. وقتی دستور محمد را دیدند و فهمیدند که دیگر آمیدی بزیستن در محل نیست، پیشنهاد صلح کردند و برای همیشه خاک عربستان را ترک گفتند. عمل و دستور محمد برای قطع درختان، شاید از نظر پایان دادن به جنگ، سیاست مناسبی بوده ولی نسبت دادن این دستور به مقام الرهیت، فابل توجه به نظر نمی رسد

۵ - محمد در سال هشتم هجرت در صدد تصرف مکه برآمد و قصد خود را از همه پنهان می داشت. «حاطب بن ابی بلتعنه» به حدس، به قصد محمد پی برد و کنیز خود «صفیه» را با نامه ای روانه مکه کرد، تا اقوام خود را از قصد محمد آگاه کند. جاسوسان محمد خیلی زود جریان را به اطلاع محمد رساندند. او نیز علی بن ابیطالب را به دنبال کنیز روانه کرد. هنوز صفیه مسافتی از مدینه دور نشده بود که علی به او رسید. هرچه دربارهای او جستجو کرد نامه را نیافت. کنیز را تهدید کرد که اگر نامه را به او ندهد، او را برهنه خواهد کرد. کنیز از میان گیسوان خود نامه را بیرون کشید و به علی داد. محمد پس از خواندن نامه، حاطب را پیش خواند. حاطب گفت ای پیغمبر من به خدا و رسولش ایمان دارم و از دین برنگشته ام. ولی در مدینه کسی را ندارم. زن و فرزندان من در مکه هستند این کار را برای آن کردم که زن و فرزندان مرا آسوده گذارند. چون حاطب از بزرگان مسلمانان بود و در جنگ بدر نیز از خود شجاعت ها نشان داده بود، محمد تنها به سرزنش او اکتفا کرد و آیات ۱ تا ۳ سوره متحنه را بر مسلمین ابلاغ نمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن مرا و دشمنان خودتان را دوستان تصور

نکنید و به سوی آنها کسی نفرستید آنها به آنچه از طرف خدا آمده است کافر شدند. پیغمبر شما را بیرون می کنند. به الله خدای خود ایمان آورده اید و برای جهاد در راه من و برای رضای من بیرون می روید و پنهانی برای آنان به دوستی کس می فرستید.»

۶ - عده ای از حال دوستان و سرشناسان اصحاب محمد در مدینه، برای آن که به دیگران نشان دهند از خواص اصحاب و نزدیکان محمد می باشند، پیایی بدین محمد می آمدند و بدون ضرورتی با وی لجبوا می کردند. محمد برای محدود نمودن این مراجعات غیر ضروری به کلیه اصحاب دستور داد:

«یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی لجهوکم صدقة ذلک خیر لکم» مجادله ۱۳

ای کسانی که ایمان آورده اید قبل از لجهوی با رسول، به فقیران صدقه بدهید این برای شما خوب است.

پس از وضع این مقررات، تعداد زیادی از مراجعه کنندگان از مراجعه به محمد خودداری کردند پس از اندک زمانی، بر اثر نارضائی مردم، محمد بناچار مفاد این دستور را طی آیه ۱۴ همان سوره لغو ربه مسلمانان گفت:

«آیاتر سبیدنا اینکه پیش از مذاکره با رسول خدا صدقه بدهید پس چون اینکار را نکردید خدا هم شمارا بخشید.

۷ - قبل از ظهور اسلام، در بین اعراب مرسوم بود که اگر کسی برای حج و یا عمره محرم می شد، چنانچه در حال احرام قصد ورود به خانه ای را داشت، از در خانه و یا در ورودی خیمه وارد نمی شد، بلکه از پشت بام یا سوراخ خیمه وارد می شد. و این عمل را نیکی می پنداشتند. ولی اعرابی که از حَس یعنی از طوایف قریش، کنانه، خزاعه، ثقیف و بنوعامر و بنونضر بودند از رعایت این سنت مستثنی بودند و از در ورودی خانه وارد می شدند. روزی محمد با حالت احرام به خانه یکی از انصار رفت و چون از حَس بود، از در خانه وارد شد. «قطبۀ بن عامر» انصاری نیز با محمد وارد خانه شد. مردم اعتراض کردند، گفتند: قطبۀ مرد فاسقی است و با آن که از حَس نیست از در وارد خانه شده است. محمد نیز از قطبۀ علت ورود او را از در خانه جویا

شد. قطبه گفت من از شما پیروی می کنم و هر کاری که انجام دهید انجام خواهم داد. محمد گفت من خمسی هشتم. قطبه گفت دین من و دین شما یکبست. پاسخ قطبه منطقی و محکم بود. فضاوت محمد بر آن قرار گرفت که این سنت دیرین عرب منسوخ شود، و آیه ۱۸۵ از سوره بقره را به همین منظور بر مسلمین قرائت کرد:

«نیکوئی در آن نیست که از پشت دیوار به خانه درآئید بلکه نیکوکار کسی است که پرهیزکار باشد. در آمدن به خانه ها از در آن ها وارد شوید.»

۸ - محمد در آغاز دعوی نبوت، مردم مکه را برای شنیدن خبر مهمی به پای کوه صفا دعوت کرد و نبوت خود را اعلام نمود. ابولهب، عموی محمد برآشفتم و به محمد گفت: «وای بر توای محمد برای همین منظور ما را دعوت کرده ای» و مردم را متفرق کرد. محمد خاموش شد و ابولهب را نفرین کرد:

«بریده باد دو دست ابی لهب، مال او و آنچه به دست آورد سودمند نیفتاد. به زودی وارد آتش فروزان می شود و زن او که بردارنده هیزم است و در گردنش ریشمانی از لیف خرماست.»

وقتی قاسم، پسر محمد فوت کرد، «عاص بن وائل» که از مخالفین او بود، او را سرکوفت زد که با مرگ قاسم او جانشین و عقبه ای نخواهد داشت و او ابتر خواهد ماند. محمد سوره کوثر را در جواب او قرائت کرد:

«انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر. ان شانک هو الابر.»

همانا کوثر را به تو عطا کردیم. پس برای پروردگارت غار بگذار و قربانی کن. همانا دشمن تو خود ابتر است. (۱) این در سوره ضمن آن که بر حضور ذهن و حاضر جوابی و قدرت سخنوری محمد دلالت می کند، تماماً حکایتی است از احساسات باطنی و شخصی گوینده و هیچ نشانی از افکار دینی و یامشیت الهی در آن دیده نمی شود.

۱ - ابتر در لغت به معنی دم بریده و بدون عقبه و فرزند است. ولی معسرین اسلامی، برای پر کردن جای خالی تفسیر، معنای دیگری برای ابتر یافته اند و آن را به معنای کوچک و خوار و کسی که همه چیز او قطع شده است، تعبیر می نمایند و ابتر را در این معنا، صفت کلیه کسانی می دانند که با محمد به مخالفت برخاسته اند.

تفرینی است که محمد در حق ابولهب به مناسب عمل ناپسند او می کند، و جوابیست که در پاسخ سرکوفت عاص بن وائل می دهد. بد نیست گفته شود که تفرین محمد در باره آن و این هیچیک مؤثر نبفتاد. ابولهب را که پس از جنگ بدر به تنی سخت مبتلا شده و در گذشته بود، بادیست های سالم و چسبیده به بدن، به خاک سپردند. عاص بن وائل نیز صاحب فرزند جموشی به نام عمرو بن عاص بود، و نواده او نیز عبدالله نام داشت.

۹ - به طوری که مفسرین قرآن از این عباس روایت می کنند، مردی از مهاجرین، زنی از انصار گرفته بود و می خواست، چنانکه رسم مهاجرین در هنگام اقامت در مکه بود، از هر طرف او را بغلطانند و از پس و پیش او لذت ببرند، و زن به این امر رضا نمی داد. مرد انصاری جریان را به محمد حکایت و شکایت کرد، او نیز آیه ۲۲۳ از سوره بقره را به صورت یکی از احکام الهی بر مسلمین و مسلمات قرائت نمود و گفت:

«نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتم»

زنان شما کشتزارهای شما هستید. به کشت زار خود از هر کجا که مایلید وارد شوید. و یا به عبارتی که مفسرین قرآن از آن استفاده می نمایند، من قیام و قعود و اصطجاع و اقبال و ادبار (ایستاده، خوابیده، از پیش و از پس و از دبر)

۱۰ - روزی محمد در مدینه، برای مقابله با دشمن و اقدام به جنگی که بعد ها «تبوک» نام گرفت، در صدد تجهیز قوا و جمع آوری سپاه بود. اتفاقاً هوا بسیار گرم بود و نخل ها پس از دو سال قحطی به بارنشسته بودند و دل کنندن از خانه و کاشانه مشکل بود. عده ای از اصحاب به بهانه های مختلف از محمد کسب اجازه می کردند تا در جنگ شرکت نکنند. محمد نیز که در برابر عده کثیری از آنان مأخوذ به جفا بود، قبل از رسیدگی دقیق، چنین اجازه ای را صادر می کرد. وقتی متوجه شد که تعداد معذورین فزونی گرفته، به خود بانگ زد و گفت: «خدا پدرت را بیامرزد» (خدا از تو در گذرد) چرا قبل از آن که بدانی چه کسانی راست می گویند و دروغ گوینان را بشناسی، به آنها اجازه می دهی:

«عفا الله عنک لم اذنت لهم حتی تبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین»

توبه ۴۳



دگر عبارت خدا از تو درگذرد در آیه، نشانه روشنی از گفتگوی درونی خود محمد است. والا پروردگار عالم، که مقامی والاتر از آن در جهان هستی وجود ندارد، از مقام دیگری برای محمد طلب بخشش نمی کند. مگر خدا با کسی شوخی دارد که در وحی از کلمات سیکی از قبیل خدا پدیرت را بیامرزد و یا خدا از سرتقصیرانت درگذرد، استفاده نماید. این نخستین بار نبود که محمد به مناسبت عملی که انجام داده بود، خود را سرزنش می کرد. نظیر همین مطالب را در سوره عیس در باره ابن مکتوم و با درآیات ۷۵ تا ۷۷ اسراء در واقعه غرانبوق می بینیم و این نلای درونی و قضاوت خود محمد است که به صورت آیات در قرآن منعکس شده است، نه دستورات الهی.

۱۱ - داستان «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» و آیه ۹۲ از سوره انعام.

طبری در تفسیر خود، داستان عبدالله بن سعد را به این طریق می نویسد: عبدالله بن سعد برای پیغمبر وحی می نوشت و از کاتبین بود. چون پیامبر بر او سمیعاً علیماً را املا می کرد، عبدالله بن سعد به جایش علیماً حکیماً را می نوشت و هنگامی که پیغمبر علیماً حکیماً می گفت، عبدالله به جای آن سمیعاً علیماً می نوشت. پیغمبر نیز آیات را به همین نحو که عبدالله بن سعد نوشته بود، بر مسلمان می خواند. آنگاه عبدالله در کار وحی به شك افتاد و کافر شد. گفت اگر به محمد وحی می رسد به من نیز وحی می آید. اگر خدا این سخنان را فرو می فرستد، من نیز مانند آنچه خدا فرستاده، نازل کردم. محمد گفت سمیعاً علیماً من گفتم علیماً حکیماً و به همین نحو که من گفتم در قرآن نوشته شد. پس به مشرکان پیوست و محمد نیز آیه ۹۲ از سوره انعام را درباره گفتار و عمل عبدالله بن سعد بر مسلمانان قرائت نمود.

تغییراتی را که عبدالله بن سعد به میل خود در کلام محمد وارد آورده، هنوز نیز در آیات قرآنی باقی است و مسلمین جهان نیز به همین نحوه قرآن را قرائت می کنند. عبدالله پس از کناره گیری از مسلمین مدنی منواری بود و به سختی زندگی می کرد. محمد او را مهدورالدم اعلام نمود و به مسلمین اجازه داد هر جا که او را یافتند، به قتل برسانند. به طوری که در تاریخ طبری و در المغازی واحدی آمده است: «عبدالله به خانه عثمان بن عفان برادر رضاعی خود پناه برد. عثمان برادر خود را نزد رسول خدا آورد. عثمان درباره عمرو او با پیامبر سخن گفت و آن حضرت مدنی خاموش بود. سرانجام برادر عثمان را بخشود. یاران پیامبر گفتند یا رسول الله اگر می خواستی او به کیفر برسد

جاداشت با چشم اشاره ای می فرمودی. پیامبر پاسخ داد، که پیغمبر با چشمك زدن دستور قتل نمی دهد. (۱)

## ۱۲ - داستان غرانیق و آیات شیطانی

این داستان را ابن سعد در طبقات الکبری و طبری در تاریخ الرسل و الملوك نقل کرده اند و بسیاری از مفسرین برله و برعلیه آن مطالبی نوشته اند. خلاصه داستان برطبق کتب مذکور از این قرار است. وقتی اذیت و آزار قریش بر مسلمانان فزونی گرفت و مهاجرت به حبشه نیز دردی را دوا نکرد، روزی محمد در حین فرانت آیات قرآن در جوار کعبه این آیات را از سوره نجم خواند:

اغفرایتم اللات و العزى آیادیدیدلات و عزی را

و مناة الثالثة الاخرى و منات سومین دیگر را

تلك الغرانیق العلی (که درزیانی) پرندگان بلند پروازند آیات شیطانی

و ان شفاعتھن لترجی به شفاعت آنها امید می رود

سپس سوره را به پایان رسانید و سجده کرد. همه حضار با محمد سجده کردند. مردم قریش، از آنچه محمد خوانده بود اظهار شادی کردند و گفتند که، اینك محمد پذیرفته است که در شفاعت بت ها امید رستگاری وجود دارد و برای آنها حقی قائل شده. بنا براین اختلافی بین ما و محمد وجود ندارد. به همین مناسبت از شکنجه و آزار مسلمانان دست برداشتند. مسلمانان متیم حبشه که خبر از بین رفتن خصومت قریش و شکنجه مسلمین را شنیدند، به مکه باز گشتند. ولی در همین اوان، محمد در جمع مسلمین گفت که شب قبل جبرئیل بدیدن او آمده بود و به او گفته که این دو آیه را از نیآورده و آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء را بر مسلمین خواند:

«تزدیک بود که تو را از آنچه ما وحی کردیم به فتنه اندازند تا بر ما افترا ببندی و تو را به دوستی بگیرند و اگر ما تو را ثبات نداده بودیم هرآینه نزدیک بود اندکی به

---

۱- یکی از کاتبان وحی که در چگونگی نزول آیات قرآنی و الهی بودن آن ها به شك افتاد و محمد را ترك گفت «این ابی داود» بود، ولی از سرانجام او اطلاعی در دست نیست.

آنها مایل شوی در آن صورت ما عذاب زندگی و مرگ را در چندان به تر می چشاندیم  
و در برابر ما یآوری نمی یافتی.»

محمد پس از قرائت آیات مزبور دو آیه قبلی را شیطانی و ممنوع التلاوت اعلام کرد.

(۱)

عده ای از مفسرین و تاریخ نویسان این روایت را صحیح نمی دانند و دلیل آن را ناهماهنگی در سیاق عبارات آیات بعدی قرآن، با آیات مذکور بیان می کنند. ولی دسته دیگر از مفسرین بر این عقیده هستند که روایت به همان صحت است که گفته شده و استدلال می کنند، که اولاً ناهماهنگی در سیاق عبارات آیات قرآن مطنّب تازه ای نیست و کمتر چند آیه ای را می توانید در قرآن پیدا کنید که با آیات قبلی و یا بعدی خود هماهنگی و ارتباط موضوعی داشته باشد. ثانیاً بازگشت مهاجرین مسلمان از حبشه که به علت روح موافقی که محمد با خواندن این آیات از خود نشان داد و قریش نیز از شکنجه مسلمین دست کشیدند. ثالثاً مفاد آیات ۷۵ تا ۷۷ سوره اسراء حکایت بر آن دارد که محمد، در اثر خواندن این آیات از سوره نجم مورد سرزنش قرار گرفته، و الا چنین آیه ای در قرآن دیده نمی شد و دلیلی بر سرزنش محمد وجود نداشت. دلیل چهارم مفاد آیات ۵۱ و ۵۲ سوره حج است:

«ما رسول و یا نبی قبل از تو نفرستادیم مگر آن که وقتی که تلاوت می کرد،

شیطانات در میان تلاوت آنان مطالبی می انداخت و خداوند آن ها را فسخ می کرد.»

با توجه به دلایل فوق عده ای از مفسرین ضمن قبول صحت روایت، آیات مزبور

را شیطانی می دانند و به دخالت شیطان در هنگام تلاوت نسبت می دهند.

هشام بن محمد کلبی متوفی به سال ۲۰۴ هـ ق در کتاب الاصنام می نویسد:

«قریش هنگام طواف کعبه این سرود را می خواندند:

واللات و العزرى و مناة الثالثة الاخرى

فانهن الضرائق العلى منها الشفاعة ترجمی

با توجه به سابقه ای که محمد از این سرود در ذهن و خاطره خود داشته، این

امکان وجود دارد که بعد از تلاوت آیات ۱۹ و ۲۰ از سوره نجم، بقیه سرود ناخودآگاه بر

---

۱ - مجموعه عبارات نامعهرمی که سلمان رشدی به نام «آیات شیطانی» به هم بافته، نام خود را

از همین داستان گرفته است.

زبان محمدجاری شده باشد. بعدا که محمد در خلوت تنهایی بگفتار روز خود اندیشه کرد و به اثرات آن پی برد، این آیات را مکتوب التلاوت اعلام نمود.

### ۱۳ معراج و آیه يك از سوره اسراء

مینا و سرچشمه داستان معراج، آیه يك از سوره اسراء است:

«سبحان الذی اسراء بعیده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لثریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر.»

بزرگ و منزّه است خدائی که بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آن را مبارک ساخته ایم سیر داد تا آیات خود را به او نشان دهد.

این آیه، منشاء یکی از داستانهای محیرالعقول اسلامی، نظیر سفر «اردویراف» مقدس زرتشتی (۱) به عالم بالا و بازگشت او به زمین و با معراج یوحنا و اشعیا در المجیل و توراه، گردیده است.

مفسرین قرآن عقیده دارند که مفاد سوره های ۱۷ و ۱۸ نجم:

«دیدگان او از دیدار آن حقایق منحرف نشد و از آن ها درنگذشت، او برخی از بزرگترین آیات خداوندش را رؤیت کرد»، حاکی از آن است که محمد در سفر جسمانی خود به سوی آسمان ها با اذن خالق خود به ابعادی فراتر از زمین عروج کرده و بدیدن آیاتی از قدرت الهی نائل آمده است.

بنا به نوشته محققین اسلامی، معراج اندکی قبل از هجرت محمد به مدینه، در سال ۶۲۱ میلادی، شبی که محمد پس از نماز عشاء در خانه «ام هانی» دختر عموی خود خفته بود، اتفاق افتاد. صبح روز بعد، محمد واقعه را برای دختر عموی خود تعریف کرد. ام هانی او را از انتشار آن منع نمود ولی محمد پیشنهاد او را نپذیرفت و جریان معراج را برای یاران خود حکایت کرد.

درباره معراج محمد و این که آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی مقالات بسیاری نوشته شده و تقریباً تمام کسانی که خود را مطلع در علوم دینی می دانند، نظرات گوناگونی ابراز داشته اند، که نقل آن ها از حوصله و هدف این کتاب بیرون است. تنها

۱- به بحث دین زرتشت مراجعه شود.

به ذکر خلاصه ای از آنچه محمدحسین هیکل در کتاب «زندگانی محمد»، از سیره «منگهم» نقل نموده است بسنده می کنم:

«نیمه شبی که سکوت برجها خیمه زده بود و همه خاموش و آرام به خواب رفته بودند، محمد صداتی شنید که به او می گفت برخیز. محمد برخاست و جبرئیل را با پیشانی درخشان و صورتی مانند برف سفید و موئی بور فروریخته جلوی خود دید که مرکبی عجیب، که دارای بال هائی مانند بال باز بود، همراه او بود. براق خم شد و محمد بر آن سوار گشت. براق به سرعت تیر (۱) از فراز کوهستان مکه و ریگزارهای اطراف آن به شمال پرواز کرد. یکبار دروادی مدین، جانی که خدا با موسی سخن گفته بود و باردیگر در بیت اللحم، جاتی که عیسی به دنیا آمده بود توقف کرد. محمد در بیت المقدس در معبد سلیمان با ابراهیم، موسی و عیسی نماز گذارد. سپس بر سنگ یعقوب تکیه داد و از روی آن به سرعت به طرف آسمان ها اوج گرفت.

آسمان اول از نقره خالص بود و ستارگان را با زنجیرهای طلا از آن آویخته بودند، و بر هر يك از آن ها فرشته ای نگهبان بود که شیطان ها از آن بالا نروند و جنیان از اسرار آسمان ها مطلع نشوند. در آسمان اول محمد به آدم درود گفت. در شش آسمان دیگر محمد با نوح، هارون، موسی، ابراهیم، داود، سلیمان، ادریس، یحیی و عیسی ملاقات کرد. عزرائیل فرشته مرگ را دید که عظمتی هول انگیز داشت و فاصله میان دو چشمش هفتاد هزار روز راه بود. صد هزار دسته فرشته به فرمان او بودند و نام موالید و متوفیات را در کتاب بزرگی ثبت می کردند. فرشته عذاب را دید که صورتی مسین داشت و بر تختی از آتش نشسته بود و آتش به فرمان او بود. فرشته دیگری را دید که يك نیمه اش از آتش بود و يك نیمه از برف، و گروهی از ملائکه در اطراف او بودند. در آسمان هفتم که جایگاه مردم عدالت پیشه است فرشته ای را دید که از زمین بزرگتر بود. هفتاد هزار سرداشت و هر سری هفتاد هزار دهان و در هر دهان هفتاد هزار زبان بود. هر زبانی به هفتاد هزار زبان مختلف سخن می گفت، و هر زبانی را به هفتاد هزار لهجه ادا می کرد و همه آن ها، به ستایش خدا گویا بودند. در این هنگام

---

۱ - اگر معسیرین امروزی بخواهند درباره معراج منطقی بنویسند مسلماً سرعت موشک را ماحذ محاسبه قرار خواهند داد.

برفراز «سدرۃ المنتهی» که طرف راست عرش خدا قرار دارد و بر صلیبون ها ارواح فرشته آسا سایه می اندازد، اوج گرفت. پس از آن که از دریا های وسیع و منطقه های نور و ظلمت که فاصله هریک از آن ها پانصدسال راه بود گذشت و از حجاب های جمال و کمال، سر و جلال و وحدت عبور کرد، در ماروای آن هفتاد هزار گروه از صلات که بی حرکت در حال سجده بودند و اجازه گفتار نداشتند، احساس کرد که به مقام خداوند نزدیک می شود. وحشت او را گرفت. زمین و آسمان درهم پیچیده شد. گویی در ظلمت فنا فرو رفتند. پس از آن، پیش عرش رسید و به اندازه دو کمان یا کمتر فاصله داشت. با دیده بصیرت، نور خدائی را مشاهده کرد. خداوند بزرگ، دست عنایت به سینه محمد و پشت او کشید. پشت او بیخ زد. پس از آن آرامشی بی نظیر احساس کرد و به مقام فنا رسید.

ابن هشام از قول محمد روایت می کند که پس از ملاقات با آدم، مردانی را دیدم که دهانشان مانند دهان شتر بود و دردستشان قطعات آهن قرار داشت که آن را به دهان خود می انداختند و از پایشان بیرون می آمد. از جبرئیل پرسیدم این ها کیستند؟ گفت این ها کسانی هستند که مال پشیمان را خورده اند. پس کسانی را دیدم که شکم های عجیب داشتند و مردم مانند شتران مست از روی آن ها می گذشتند و قدرت حرکت نداشتند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت، این ها ریاخوارانند. پس از آن کسانی را دیدم که گوشتی فریه و تازه با گوشتی لاغر و بدبو جلوی رویشان بود، گوشت تازه را می گذاشتند و از گوشت بدبو می خوردند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت، این ها کسانی هستند که زنان حلال را گذاشتند و دنبال زنان حرام رفتند. پس از آن زنانی را دیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم این ها چه کسانی هستند؟ گفت، این ها زنانی هستند که فرزندان دیگران را به شوهر خود بسته اند. سپس مرا به بهشت برد. در آنجا کنیزی دیدم که مرا به اعجاب درآورد. از او پرسیدم متعلق به کیستی؟ گفت، متعلق به زید بن حارثه.

روایت معراج آنقدر افسانه ای و بی پایه تهیه گردیده است که حتی عده ای از پیشوایان مسلمین از قبیل «فخرالدین رازی» (متوفی ۶۰۶ هجری)، در صحت آن تردید کرده اند.

مسلمانان براین باورند که قرآن قدیم است و از ازل وجود داشته و پس از اعلام نبوت محمد به تدریج توسط جبرئیل بر او نازل و بر مسلمانان عرضه گردیده است. آیات ۲۱ و ۲۲ البروج: « بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظه » رادلیل اثبات باور خود ارائه می نمایند. ولی تعارضی که این عقیده با حقیقت ملموس دیگری به نام ناسخ و منسوخ پیدامی کند، سستی و بی مایگی این تفسیر را به خوبی آشکار می کند. منسوخ در اصطلاح مفسرین و فقهای اسلامی، عبارت از آیه ای است که در زمان محدودی قدرت اجرایی داشته ولی بعداً به مناسبت نزول آیه دیگر (ناسخ) از درجه اعتبار ساقط و از قرآن حذف شده است. از این قبیل آیات در کتب محققین بسیار دیده می شود. قرآن برای توجیه عمل نسخ آیات قبلی خود می گوید:

« آیه ای را نسخ نمی کنیم یا به فراموشی می سپاریم مگر آن که بهتر و یا همانند آن را بیاوریم » بقره ۱۰۶

« اگر آیه ای را با آیه دیگر نسخ می کنیم، الله بر آنچه می فرستد داناست. آن ها تو را مفتری می نامند اما اکثر آن ها نمی دانند، به آنها بگو که روح القدس آن ها را نازل کرده تا مؤمنان را ثابت قدم سازد » نحل ۱۰۳ - ۱۰۴

در اسلام اصل بر این است که خدای بکنا، قادر متعال و آفریننده جهان هستی است. هیچ چیز جز به اراده و خواست او به وجود نمی آید، از بین نمی رود و یا تغییر نمی نماید. سرنوشت تمام افراد بشر در دفتر ازلی او ثبت شده و هرکس از آن متابعت می کند، قرآن کلام خداست که آن هم از ازل وجود داشته است. ولی وقتی که این اصل را با مفاد آیات ۱۰۶ از سوره بقره و ۱۰۳ و ۱۲۰ از سوره نحل مشترکاً یک جا مطالعه می کنیم، تعارضی به وجود می آید و مسائل تازه ای را مطرح می کند. مگر خدای قادر متعال دانای سرّ الخفیات، در طول مدت میلیاردها سال فرصت تجدیدنظر و تصحیح آیات قرآنی را نداشته که در طول ۲۳ سال نبوت محمد، کراً مجبور به نسخ دستورات صادره و تصحیح های قبلی خود گردیده است. تغییر تصمیم و بازگشت از عقیده قبلی از خصوصیات بشر خاکی است که قادر به پیش بینی حوادث آینده نیست و مجبور می شود بر اساس پیش آمدها، حفظ مشی و روش پیشین خود را تعدیل نماید. انتساب این

خصیلت انسانی به خدای آفریننده جهان هستی، تعارضی در آیات قرآنی به وجود می آورد که قابل توجیه به نظر نمی رسد و همین امر موجب بوجود آمدن مکاتب مختلف «قدیم و حادث» بودن قرآن گردیده است.

اگر موضوع را با سی طرفی کامل و بدون تعصبات دینی بررسی کنیم به این نتیجه ساده و عقلانی می رسیم که چون غالب آیات قرآنی بر اساس تجربیات شخصی و قضاوت های محمد تدوین گردیده و فقط ناظر به مورد خاصی بوده اند، گاه پیش آمدهای بعدی لزوم لغو و ابطال دستورات قبلی و صدور احکام جدیدی، که شامل موارد بیشتر و کلی تری باشند را پیش می آورد. در این قبیل موارد محمد بانسخ آیات قبلی و جانشین نمودن آنها با آیات جدید، مشکلات جامعه نوپای اسلامی را حل می نمود. و برای آن که مؤمنین در الهی بودن آیات جدید شك و تردیدی نداشته باشند، با تأسی به روش معمول، این آیات را نیز از طرف خدا و برای دستگیری مسلمانان عرضه می کرد.



از آنجا که زنان محمد در وجود آمدن تعدادی از آیات قرآنی و احکام اسلامی نقش بزرگی داشته اند، بی مناسبت نیست فصلی از مبحث قرآن به زنان محمد اختصاص داده شود.

به تدریج که بر سنین عمر آدمی افزوده می شود، طبیعتاً تغییرات فاحشی در جسم و در قوای دماغی و طرز تفکر انسان پدید می آید. انسان پانجاه ساله با زمانی که سنین جوانی را طی می کرده، تفاوت بسیار دارد. در اثر تجربیات و مطالعات، قوای دماغی به سوی تکامل سیر می کند. هیجان ها، شهوات و امیال جسمانی فروکش می نمایند. اشتیاق و کششی که شخص در سنین جوانی نسبت به جنس مخالف در وجود خود حس می کرد، تخفیف می یابد. ولی بنا به شواهد تاریخی و آنگونه که روایت می کنند، در وجود محمد، تناسب مستقیمی بین افزایش سنین عمر و افزون شدن کشش و علاقه جنسی به زنان، برقرار بوده و در این راه تا آن حد پیش رفته که خود او نیز از زیادت طلبی خواهش های نفسانی خود به ستوه آمده و در آیه ۵۲ از سوره احزاب خطاب به خود گفت:

«از این پس دیگر هیچ زنی بر تو حلال نمی شود. نه این که با جفت های دیگر عوض کنی اگرچه از آن ها بسیار خوشتر آمده باشد»  
ولی برای آنکه کلبه دره را بروی خود مسدود نکند در راه باقی گذارد، در پایان آیه اضافه می نماید: «مگر آنکه از کنیزکان مالک شوی».

محمد در سن ۲۳ سالگی با زنی که ۱۷ سال از او بزرگتر بوده ازدواج کرد. یکی از شروط ازدواج این بود، که اداره امور مالی خدیجه کساکان در اختیار خود خدیجه باقی بماند و محمد اختیار و حق دخل و تصرف در آن ها را نداشته باشد. محمد از بیم آن که مبادا در پی جدائی از خدیجه، فقر و بینوائی دوران قبل از ازدواج تجدید گردد، تا هنگامی که خدیجه زنده بود به او وفادار باقی ماند.

خدیجه در پسر به نام های «قاسم و عبدالله» و چهار دختر به نام های «زینب، رقیبه، ام کلثوم و فاطمه» برای محمد آورد. از پسران محمد هیچگونه اطلاعی در دست نیست. شاید در کودکی در گذشته اند. زینب به همسری «ابوالعباس بن ربیع» پسر خواهر خدیجه در آمد. رقیبه و ام کلثوم، به پسران «ابولهب» شوهر کردند. ولی

پس از آن که محمد دعوی نیت کرد، پسران ابولهب زنان خود را طلاق گفتند و عثمان هردو آن هارا، یکی پس از فوت دیگری، به زنی گرفت، فاطمه که از همه کوچک تر و در زمان فوت محمدتنها فرزند زنده او بود، به علی شوهر کرد. فاطمه نیز اندک زمانی پس از وفات محمد درگذشت.

پس از فوت خدیجه، محمد آزادی عمل بیشتری یافت و تا زمان فوت، به نوشته «ابولفدا»، بایست زن به عنوان زنان دائم یا موقت ازدواج کرد و همیشه تعدادی کنیز همخواه نیز در اختیار خود داشت (۱). به علاوه عده ای از زنان مدینه نیز به قصد تقرب، خود را بلاعوض و بدون تشریفات نکاح در اختیار محمد می گذاشتند. فرآن نیز به مسلمانان توصیه می نماید:

«با آنان که خوش آیند شما باشند ازدواج کنید. دو، سه و یا چهار» نساء ۳

پس از برگذاری ایام عزای خدیجه، محمد، «سوده» بیوه «سکران بن عمره» را که از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، به زنی گرفت. چندی بعد عایشه دختر ابوبکر را خواستگاری کرد. منتهی چون عایشه بیش از هفت سال نداشت، او را عقد کرد و تا موقعی که عایشه به ۹ سالگی نرسید، زفاف انجام نگرفت. محمد در آن موقع ۵۳ ساله بود. بعد از آن با «زینب دختر خزیمه» ازدواج کرد. پس از آن «ام سلمه دختر ابی امیه» را به زنی گرفت و پس از آن با «حفصه دختر عمر» و سپس با «زینب بنت جحش» ازدواج کرد.

زینب دختر جحش در عقد «زیدبن حارثه» پسرخوانده محمد بود. در باره این ازدواج، محققین می نویسند که روزی محمد بدیدن زید رفت. زید در خانه نبود و زینب از محمد استقبال کرد. زینب لباس نازکی در بر داشت که تمامی زیباییهای اندام او را آشکار می کرد. عشق او در دل محمد کارگر افتاد و سه مرتبه گفت سبحان مقلب القلوب. زینب آن را شنید و آثار عشق را در چهره محمد به خوبی مشاهده کرد. وقتی زید به خانه آمد، با غرور تمام واقعه و مشاهدات خود را برای زید تعریف کرد. زید پیش محمد آمد و گفت که حاضر است زینب را طلاق گوید تا محمد با او ازدواج کند. محمد به او گفت که زن خود را نکه دارد. ولی زید که تا پای جان به محمد سرسپردگی داشت و از

---

۱- پروفیسورات (Watt) در کتاب محمد و مدینه تعداد زنانی که محمد با آنان روابط جنسی داشته می و شش نفر می نویسند.

گفته های زینب به علاقه شدید محمد به زینب پی برده بود، زینب را طلاق داد. محمد از گرفتن زینب ابا داشت. ولی دلش سخت به او مشغول بود و از فکر او غافل نمی شد. محمد از شایعاتی که ممکن بود بعد از ازدواج او با زینب بر سر زبان ها افتد بیخاک بود. زید، پسر خوانده او بود. اعراب محضرا پدر زید خطاب می کردند و زید را زید بن محمد می نامیدند. سنت عرب و تمامی مردمی که در سرزمین های فلسطین، شامات و روم زندگی می کردند بر این بود که پسر خوانده به منزله پسر نسبی و حقیقی شخص محسوب می شد و دارای همان حقوق و امتیازاتی بود که فرزندان نسبی از آن برخوردار بودند. احکام ارث و منع ازدواج با عروس، که میان پدر و فرزندان و متعلقان يك خانواده جاری بود، فرزند خوانده را نیز دربر می گرفت. (۱) برای برطرف نمودن مشکلات ازدواج با زینب و جلوگیری از انتقادات و شایعات مخالفین، محمد به وضع آیات و احکام جدیدی در اسلام و تفسیر کلیه ستن قدیمی عرب در این باره، مبادرت نمود. آیات ۴۰ از سوره احزاب:

«ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین.»

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه رسول الله و آخرین پیغمبر است.

و آیه ۴ از همان سوره:

«ما جعل ادعیا کم ابناء کم ذلکم قولکم بانوا همکم والله یقول الحق.»

۱ - روزی محمد به منظور تجارت به سوق عکاظ رفت. خدیجه زید بن حارثه را که برده ای زبرک و زرنگ بود برای محمد خریداری کرد. رفتی و حارثه بن شراحیل الکلبی، از موضوع باخبر شد به مکه آمد تا پسرش را با خود ببرد. حارث نزد ابوطالب رفت و گفت ای ابوطالب پسر من به اسارت به مکه آورده شده و شنیده ام از غلامان برادرزاده ات می باشد. از تو می خواهم یا او را به من بفروشی و یا او را آزاد کنی و به من باز گردانی. ابوطالب موضوع را با محمد در میان گذاشت. محمد گفت زید را آزاد کردم هر کجا که می خواهد برود. حارثه وقتی فهمید که زید آزاد است دست پسرش را گرفت که با خود ببرد. زید از رفتن با پدر امتناع کرد و گفت با این که محمد مرا آزاد کرده است، من از او جدا نخواهم شد. پدر زید به خشم آمد و فریاد کرد ای طائفه، فریش شاهد باشید که من زید را از فرزندی منع کردم. محمد نیز در مقابل حرف حارثه گفت ای طائفه فریش ندانید و شاهد باشید که از این پسر زید پسر من است. من از او و او از من ارث خواهیم برد.

پسر خوانده های شما پسران شما نیستند. این حرفی است که شمامی زینب ولی خدا راست می گوید.» را بر مردم خواند و بدین طریق، با لاف و سنت دیرین عرب و بیرون راندن پسر خوانده از جرگه اعضای خانواده، مشکل ازدواج با هسر پسر خوانده از بین برداشته شد. این کار برای محمد آسان بود و سپس آیه ۳۷ از همان سوره:

«وقتی که می گوئی تو به آن کس که خداوند نعمت داد و تو نیز به او نیکی کردی که زن خود را نگهدارد و از الله بترس، و پنهان می کنی در دل خود آنچه را که الله آشکار خواهد کرد. از مردم می ترسی و الله سزاوار تر است که از او بترسی. وقتی زید حاجت خود را از او بر آورد، وی را به تو دادیم تا بر مؤمنان در گرفتن زن پسر خواندگان خویش در صورتی که حاجت خود را بر آورده باشند، باکی و حرجی نباشد و فرمان خدا به جای آمده باشد.»

راه را برای ازدواج با زینب هموار کرد. مسلمین نیز بخواسته محمد و فرمان الهی گردن نهادند.

تا این زمان، زنان مسلمان، مانند سایر زنان عرب، بدون حجاب، آراسته و زینت شده در کوچه و بازار در میان مردم آمد و شد می کردند. اصحاب محمد را نیز عادت بر این بود که سرزده و بدون دعوت قبلی به خانه محمد می آمدند، ساعت ها می نشستند و پس از صرف غذا به بحث و گفتگو می پرداختند. زنان محمد نیز غالباً در این مباحثات مردانه شرکت می کردند. در شب عروسی محمد با زینب، زنان محمد نیز بدون حجاب در پذیرائی از میهمانان شرکت داشتند و سخنان نرم و خوش آیندی نیز رد و بدل می شد. این واقعه از دید محمد پنهان نماند. حقیقت امر این بود، که به علت عشق شدید محمد به زینب، زید هسر خود را طلاق گفته بود تا محمد بتواند با او ازدواج کند. اگر عکس این واقعه اتفاق افتد، ویکی از اصحاب مورد احترام محمد دبسته یکی از زنان او گردد، چه باید کرد؟ (۱)

---

۱ - «طلحة بن عبدالله» به دوست خود می گفت حضور است که محمد زنان ما را به زوجیت می گیرد و ما نمی توانیم زنان او را بگیریم. بعد از مردن او البته چنین کاری را خواهیم کرد. ابن عباس می نویسد که روزی مودی بدین یکی از زنان محمد رفت. محمد او را از این کار سرزنش کرد و گفت که دیگر نباید چنین عملی از او سر بزنند. مرد گفت که این زن دختر عموی اوست. محمد گفت آن را می دانم ولی بعد از الله کسی از من غیرتر و حسودتر نیست. مرد غرغر کنان از خانه زن محمد دور شد و می گفت امروز مرا از سخن گفتن با دختر عمویم منع می کنی، پس از مرگت او را به زنی خواهیم گرفت.

همین اندیشه و گفتگوهای شایع در مدینه درباره ازدواج های مکرروزنان جوان محمد، موجب پیدایش آیات و احکام جدیدی در اسلام شدند. حجاب برقرار گردید و مقررات جدیدی برای رفت و آمد صحابه به خانه محمد وضع شد. برای آن که هیچکس، حتی پس از درگذشت محمد، نتواند با زنان او ازدواج نماید، کلمه زنان محمد به لقب «ام المؤمنین» منتصف شدند. سوره ۵۳ احزاب درباره ورود اصحاب به خانه محمد و گفتگو با زنان:

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه محمدرسول الله وارد نشوید. مگر آن که قبلاً به طعام دعوت شده باشید، بدون آن که منتظر غذا بمانید. وقتی که دعوت شدید، داخل شوید و وقتی که غذا خوردید متفرق شوید. برای گفتن حکایت بمانید. این اسباب زحمت پیغمبر است. او شرم می کند از شما، ولی الله از گفتن حق شرم ننماید. وقتی که از شما (ای زنان) استوالی کردند از پشت حجاب و چادر جواب گوئید این باعث پاکی قلب شما و همچنین قلوب مردان است و نباید که رسول خنار ابر بمانید و نباید که بعد از فوت او هرگز با زنان او ازدواج کنید. همانا نزد خداوند گناه بزرگیست.»

آیه ۶ از سوره احزاب درباره لقب «ام المؤمنین»:

«النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام»

پیغمبر از نفس های مؤمنین به خود آنها اولیتر است و زن های او مادران آنانند و صاحبان رحم.

سوره ۵۹ احزاب در برقراری حجاب:

«ای پیغمبر به زنان، دختران و زنان مؤمن بگو که چادرهایشان را بر خود بپوشانند این برای شناخته شدن آنها راحت تر است و رنجانیده نمی شوند.»

سوره ۳۲ احزاب درباره زنان خود محمد:

«ای زنان پیغمبر شما چون زنان دیگر نیستید اگر پرهیزکار باشید، پس در گفتارتنان با دیگران نرمی نکنید تا کسی که در قلب او مرضی است بر شما طمع نکنند.»

و آیه ۳۳ از همان سوره:

«در خانه های خود آرام گیرید و زینت های خود را به مردان بیگانه نشان ندهید، همانگونه که در دوران جاهلیت و پیشین ظاهر می کردید.»

آیه ۳۰ از احزاب:

«ای زنان پیغمبر اگر از شما کار بدآشکاری سربرزند عذاب شما دوچندان خواهد

بود.»

آیه ۳۱ نور درباره برقراری حجاب برای عموم زنان:

«به زنانی که ایمان آورده اند بگو، چشم های خود را نکه دارند و فرج های خود را از آمیزش های ناپاک حفظ کنند و زینت های خود را جز آنچه هویدا است، آشکار نکنند. مقنعه خود را به جیب های خود بدوزند و پیرایه های خود را جز برای شوهران، پدران، پسر برادران و یا خواهران و یا زنان همکیش خود، بندگان و یا مردانی که پیرو او هستند و به زنان تمایلی ندارند و اطفالی که از عورت های زنان اطلاع ندارند، آشکار نسازند و برای نشان دادن زینت ها پاپکوسی نکنند.»

۱۶ - داستان افک و آیات سوره نور:

در بین اعراب رسم چنان بود، که هرگاه به سفر جنگی می رفتند یکی از همسران خود را به همراه می بردند تا در شب مصاف تنها نباشند. در سفری که محمد برای جنگ با قبیله بنی مصطلق می رفت، عایشه به همراه کاروان بود. پس از شکست قبیله بنی مصطلق و پایان جنگ، گفتگوی نا مطلوبی بین مهاجرین و انصار حاضر در سپاه در گرفت. محمد برای جلوگیری از توسعه نفاق که بین افراد مسلمان در شرف وقوع بود، فرمان بازگشت صادر کرد. تمام روز، تمام شب و قسمتی از روز بعد سپاه در حرکت بود. سپاهیان به طوری خسته و فرسوده شده بودند که به محض آن که روز دوم فرمان استراحت داده شد، همگی از فرط خستگی به خواب عمیقی فرو رفتند و گفتگوی غیردوستانه روز قبل به کلی از خاطره ها محو شد. عایشه که برای قضای حاجت به بیابان رفته بود، در مراجعت متوجه شد که گردنبند او مفقود شده است. برای یافتن گردنبند به بیابان باز می گردد. در همین زمان فرمان حرکت سپاه صادر می شود. شتریان به تصور این که عایشه از بیابان بازگشته و در هودج خود آرمیده است، با سواران حرکت می کند. و وقتی مسلمانان به مدینه می رسند، چنان سرگرم تقسیم غنائم بودند که هیچکس متوجه مفقود شدن عایشه نمی شود. هنگامی عایشه باز می گردد و به محل اردوگاه می رسد، که مدتی از حرکت سپاه گذشته بود. در همان محل

می مانند تا کسان او به جستجوی او برگردند. چند ساعت بعد، جوان عربی به نام «صفوان بن المعطل» که عقب دار سپاه بود و معمولاً با چند ساعت فاصله در عقب سپاه حرکت می کرد، از راه می رسد. صفوان از دیدن عایشه در وسط بیابان تعجب می کند و او را ترك شتر خود سوار می نماید و روز بعد در وسط روز و در مقابل چشم همه مردم، زن سوگلی محمد را به خانه او می رساند. محمد که سرگرم ازدواج با «خَوزَیره» دختر رئیس قبیله بنی مصطلق بود، به گم شدن عایشه توجهی نداشت. دلی وقتی جاسوسان او گفتگوهای درگوشی را که در مدینه شایع شده بود به اطلاع او رساندند، بکه خورد. مفقودشدن گردن بند عایشه در بیابان، عقب ماندن عایشه از قافله و گذراندن شب در بیابان و ورود او در روز روشن سوار بر ترك جوان زیباروی عرب، مطالبی بود که همه مردم مدینه در گوشه نجوا می کردند.

ظواهر امر، صحت شایعات را تأیید می کرد و بوی قرارمداروتبانی قبلی بین عایشه و صفوان در هوای مدینه به وضوح به مشام می رسید. در اثراحسادت و غیرت، رفتار محمد با عایشه تغییر کرد و با او به سردی رویرو می شد. عایشه به بهانه بیماری، از محمد اجازه خواست تا برای مدتی به خانه مادر خود برود. محمد با این تقاضای عایشه موافقت کرد. عایشه يك ماه در منزل مادر خود ماند. در این مدت نجواها و گفتگوهای درگوشی، علنی شده بود. همه جا صحبت از عایشه و صفوان بود. خود عایشه نیز توسط زن یکی از مهاجرین از شایعاتی که درباره روابط او با صفوان در وسط بیابان، بر سر زبان ها بود، آگاه شد. محمد با علی در این باره مشورت کرد. علی گفت ای پیغمبر زن فراوان است او را طلاق بده (۱۱). طلاق عایشه به منزله، تأیید تمام شایعات و گناهکاری عایشه بود. این امر علاوه بر آن که ابوبکر و طرفداران و قبیله، او را بر علیه محمد بر می انگیزخت، به حیثیت و آبروی اجتماعی محمد نیز لطمه جبران ناپذیری وارد می ساخت. محمد ترجیح داد با خود عایشه مطلب را در میان گذارد و از او بخواهد اگر گناهی مرتکب شده است، توبه کند. خداوند توبه کنندگان را

---

۱ - همین پیشنهاد علی به محمد یکی از علل دشمنی بین عایشه و علی بود که بالاخره به جنگ جمل در دوران خلافت علی منتهی شد.

عفو می نماید. عایشه که به شدت گریه می کرد گفت:

«به خدا هیچوقت توبه نمی کنم. خدا می داند که بی گناهم. اگر به آنچه مردم می گویند اقرار کنم. سخنی به خطا گفته ام و اگر انکار کنم مردم سختم را باور نمی کنند.»

محمد که با دین اشک های زن سوگلی خود، به شدت تحت تاثیر احساسات قرار گرفته بود، برخاست و به مسجد آمد. بر روی منبر رفت و آیات ۱۱ و ۱۲ تا ۲۰ سوره نور را بر مردم خواند:

«آن گروه از شما که تهمت را به وجود آوردید، گمان نکنید برای شما بد است، بلکه برای شما خوب است هر يك از آن ها جزای گناهی را که مرتکب شده اند می بینند و آن کس که قسمت اعظم را مرتکب شده، عذاب بزرگ دارد.» نور ۱۲

«چرا وقتی شنیدید، نگفتید روا نیست که چنین چیزی بگویم. خدایا تو پاکی و این تهمتی بزرگ است.» نور ۱۶

«الله شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید، هرگز این سخن را تکرار نکنید.» نور ۱۷

«آن ها که دوست دارند بدکاری در میان مؤمنان شیوع یابد در دنیا و آخرت عذاب دردناک دارند.» نور ۱۹

و درباره مجازات کسانی که تهمت را وارد کردند گفت:

«آنان که به زنان پارسا تهمت می زنند و چهار شاهد نمی آورند، هشتاد تازیانه به آن ها بزنید و هیچوقت از آن ها شهادتی نپذیرید و آن ها فاسقاند.» نور ۴

و در اجرای عفاذ این آیه، دستور داد تا سه نفری را که به عایشه تهمت زده و گفتگوهائی در شهر شایع کرده بودند، به هر يك هشتاد تازیانه زدند و به این ترتیب به کلیه شایعات خاتمه داده شد. عایشه به خانه محمد بازگشت.

بعدها، محمد در صدد دلجوئی از کسانی که تازیانه خورده بودند برآمد و سعی کرد اثرات این واقعه را به کلی از خاطره ها محو کند.



در پاسخ نامه ای که محمد به مقومس فرمانروای مصر نوشته بود، مقومس هدایای بسیار و دو کنیز به نام های «ماریه» و «سیرین»، برای محمد فرستاد. محمد سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود نگهداشت. محمد به ماریه علاقه شدیدی داشت. چون ماریه کنیز او بود و محمد نمی توانست شب معینی را به او اختصاص دهد، گهگاه در نیمه های شب به بهانه های مختلف از خانه زنان خود بیرون می آمد و در میان نخلستانی که اقامتگاه ماریه بود، بیدین او می رفت. روزی که نوبت «حفصه» دختر عمر بود، محمد به خانه حفصه رفت. حفصه برای انجام کاری به خانه مادر خود رفته بود. محمد کس به دنبال ماریه فرستاد و ماریه در منزل حفصه پیش محمد آمد و مدتی با او بود. وقتی حفصه بازگشت، حس کرد که محمد در خانه تنها نیست. بیرون منزل ماند تا ماریه از منزل خارج شد. حفصه گریه کنان نزد محمد آمد و گفت:

«کسی را که پیش تو بود دیدم. به خدا تو به من توهین کردی که در منزل من با او گذرانندی. اگر من از نظر تو خوار نبودم این چنین با من نمی کردی.»

محمد در صدد دلجوئی از حفصه برآمد و قسم یاد کرد که از آن پس ماریه بر او حرام باشد. از حفصه نیز خواست که درباره این مطلب با سایر زنان محمد صحبتی نکند. ولی حسادت، حفصه را برانگیخت تا داستان را با عایشه در میان گذارد. عایشه نیز روزی به کنایه به محمد فهماند که از جریان مطلع است. همین امر موجب پیدا شدن آیه ۳ از سوره تحریم در قرآن گردید.

«هنگامی که پیغمبر با بعضی از زنان خود سخنی محرمانه گفت و همین که دیگران را از آن خبر داد و الله پیغمبر را آگاه ساخت. قسمتی از آن را با زن خود گفت و از قسمت دیگر چشم پوشید. و وقتی آن را به زن اطلاع داد گفت چه کسی آن را به تو خبر داد گفت داناتی رازدان.»

چند روزی از این جریان گذشت. محمد از فکر ماریه غافل نمی شد. ولی کسی که خورده بود مانع از آن بود که نیم شبی بیدین ماریه برود. این مشکل نیز با آیات ۲۱ از سوره تحریم برطرف شد:

«یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم»  
ای پیغمبر چرا برای جلب رضایت زن های خود آنچه را که خدا بر تو حلال کرده  
است بر خود حرام می کنی.»

«قد فرض الله لکم تحله ایمانکم و الله مولیکم و هو العظیم الحکیم.»  
همانا خداوند سوگندهای شما را بر شما حلال کرد و خدا صاحب اختیار و مولای  
شماست.

به دستور خدا، محمد سوگند خود را فراموش کرد و دیدارهای نیم شبانه از ماریه  
را کفافی السابق از سر گرفت. پس از آن که ماریه فرزندپسری به نام ابراهیم برای محمد  
آورد، او نیز به جرگه زنان عقدی محمد در آمد و خانه ای مجاور مسجد و شبی به او  
اختصاص داده شد.

#### ۲۸ - داستان منازعات خانوادگی محمد و آیات ۲۸ و ۲۹ از سوره احزاب

روزی محمد برای ادای نماز به مسجد نیامد. ابوبکر و عمر به خانه محمد رفتند  
و دیدند که محمد ساکت و غمگین، میان حفصه و عایشه نشسته است. عمر با خود  
گفت مطلبی بگویم تا محمد بخندد. گفت ای پیغمبر اگر زن من از من نفقه بخواهد او  
را پس گردنی می زنم. محمد گفت این دونفر دور من جمع شده اند و از من نفقه می  
خواهند. ابوبکر عایشه را کتک زد و عمر حفصه را تنبیه کرد، تا از محمد چنین  
تقاضائی نکنند و محمد نیز آیات ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب را بر آنان نازل کرد:

«ای پیغمبر به زنان خود بگو که اگر زندگی و پیرایه های آن را طالبید، پس  
بیانید تا به شما سرمایه دهم و شما را رها کنم.»

«و اگر الله و رسول الله راضی خواهید و دنیای آخرت را، پس الله برای  
نبیو کارانی از شما اجر بزرگی آماده کرده است.»  
و به مسلمانان نیز توصیه نمود:

«هر قدر کوشش کنید، نمی توانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید، پس میل  
کامل نکنید و او را محبوس و معلق نگذارید.» نساء ۱۲۸

داستان زنی که خود را به رایگان در اختیار محمد می گذاردید  
و آیات ۴۹ و ۵۱ از سوره احزاب

درین چهار زنی که به طور رایگان خود را تسلیم محمد می کردند و همخوابگی با آنان مستلزم هیچیک از تشریفات ازدواج از قبیل حضور شهود و پرداخت کابین نبود. «أم شریک» از همه زیباتر بود، زیبایی او به حدی بود که حسادت عایشه را برانگیخت و به طعنه گفت:

«منی دانم زنی که خود را به مردی به رایگان تقدیم کند چه ارزشی دارد؟»  
أم شریک در جواب عایشه گفت: «ما چنین خواستیم و کردیم» و محمد نیز برای رسمیت دادن به عمل خود، آیه ۴۹ از سوره احزاب را بر عایشه و مسلمانان عرضه کرد و در آن از أم شریک به عنوان «امراة المؤمنه» یاد کرد.

«ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو همسرانی را که اختیار کرده ای چه آنها که حقشان را داده ای و چه آنها که کنیز تو بوده اند و خدا آنها را به عنوان غنیمت نصیب تو کرده است و همچنین دختران عموه دختران عمه، دختران ذاتی و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند همه را بر تو حلال کردیم و نیز زن مؤمنه ای که خودش را به پیامبر ببخشد و پیامبر هم بخواهد با او نکاح کند. و این نکاح بدون مهریه تنها برای ثوابت نه برای سایر مؤمنین.» احزاب ۴۹ (۱)

عایشه پس از شنیدن این آیه بدون پروا گفت:

«اتی اری ربك يسارع فی هواك»

«من بینم که خدایت در انجام خواهش های نفسانی تو تسریع می کند.»  
محمد برای تأدیب عایشه و متذکر شدن این مطلب که، زنان حق مداخله و اظهار نظر در اعمال جنسی مردان ندارند، آیه ۵۱ احزاب را بر زنان خواند.

---

۱- باید توجه داشت که در دین اسلام صیغه نکاح به صورت بخشش و هبه حائز نیست. این آیه به نحوی تنظیم شده است که این امر از امتیازات مخصوص محمد باشد و سایر مسلمانان از این موهبت الهی برخوردار نشوند.

«لازم نیست که در هم بستر شدن با زن های خود نوبت را رعایت کنی. هرکدام را که مایل بودی نزد خود بخوان و هرکدام را که نخواستی کنار بگذار. بر تو ایرادی نیست. آزادی و اختیار مطلق در ترك آن ها داری و برای آن ها نیز این ترتیب بهتر است.»

زنان محمد از ترس این که مبادا محمد آنان را طلاق گوید، نزد محمد آمدند و گفتند در باره ما چه تصمیمی داری. هرکاری که میل و اراده تو است انجام بده که ما تابع اراده تو هستیم. از آن به بعد نوبت برای عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب و ماریه به طور عادلانه و منظم رعایت می شد و شیهای نوبتی برای سوده، صفیه، جویریة، میمونہ و ام حبیبہ غالباً به تأخیر می افتاد.

## فصل هفتم:

### بهشت و دوزخ در اسلام

اعتقاد به بهشت و دوزخ و عذاب الهی در دنیای دیگر در ادیان ابراهیمی، از مذهب زرتشت ریشه گرفته است. یهودی ها تا قبل از اسارت در بابل و سکونت در بین النهرین، از بهشت و دوزخ و زندگی پس از مرگ چیزی نمی دانستند. در اسفار پنج گانه، که قبل از اسارت یهود تدوین و تنظیم گردیده، مجازاتی که بهوه بندگان نافرمان خود را به آن تهدید می کند، از حدود محروم نمودن آنان از مزایای دنیائی، عمر کوتاه و یا اسارت به دست دشمنان، تجاوز نمی نماید. پاداش کسانی که از دستورات یهوه اطاعت کنند و فرائض دینی را به جای آورند و در برابر هر گناهی که مرتکب شده اند به تناسب اهمیت گناه، قربانی سوختنی تقدیم خدا کنند، عمر دراز و آسایش در زندگی خواهد بود. یهوه، او و خاندانش رانا هزار نسل برکت خواهد داد.

«آنگاه باران های شما در موسم آن ها خواهم داد و زمین محصول خود را خواهد آورد. درختان صحرا میوه خود را خواهند داد و کوفتن خرمن شما تاچیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم. نان خود را به سبزی خواهید خورد و در زمین به امنیت سکونت خواهید کرد. به زمین سلامتی خواهم داد. به راحتی می خوابید و ترساننده نخواهد بود. حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت. شمشیر از میان شما گزر نخواهد کرد. دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد. بر شما التفات خواهم نمود و شما را بارور خواهم کرد. غله کهنه پارینه را خواهید خورد. عهد خود را با شما استوار می کنم. مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد. در میان شما راه خواهم رفت. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من.» لاویان ۴/۱۲ - ۲۶

این بهشتی بود که بهر قبیله از اسارت قوم یهود به دست بابلی ها، به پرهیزکاران و بهر پرستان وعده می داد. ولی پس از آن که قوم یهود با افکار و باورهای زرتشتیان در باره دنیای دیگر و زندگی پس از مرگ، روز رستاخیز، پل صراط، عذاب اخروی و بهشت و دوزخ آشنا شدند، این عقاید بسته گریخته در مکاشفات انبیای پس از تمیید راه پیدا کردند و از آنجا به دو دین دیگر، یعنی مسیح و اسلام رسوخ نمودند. در رساله مکاشفات «پطرس» که در کاتب کلیسا پذیرفته نشد ولی درین مسیحیان رواج کامل دارد، مفصلاً از بهشت و دوزخ به سبک زرتشتیان صحبت می کند. از جمله می نویسد:

«جهنم محلی است که در آنجا خون و کثافات و فضولات متعفن وجود دارد و گناه کاران نا گلو در آن فرو رفته اند. در سیاهچال های جهنم، گرم های کثیفی وجود دارند که مرتباً بریدن گناه کاران نیش می زنند. بر بدن های گناه کاران زنجیرهای تفته و سرخ چون آتش آویزان می کنند. برای آن که آن ها بیشتر احساس درد کنند، بریدن آن ها خراش هائی ایجاد می نمایند و آنان را در دریائی از آتش فرو می برند»  
به نوشته پطرس، در بهشت چهار رودخانه وجود دارد که در یکی عسل، در دیگری شیر، در سومی شراب و در چهارمی روغن جاری است.

اقامت زرتشتیان در بین و حجاز و بحرین، موجب شد که اسلام مستقیماً به منابع اصلی افسانه بهشتیان و دوزخیان دسترسی پیدا کند و بتواند داستانی مفصل تر از آنچه در دو دین موسی و عیسی درباره رستاخیز، بهشت و دوزخ، آمده است، در قرآن حکایت کند.

به عقیده مسلمانان، صراط پلی است که بر مٔ دوزخ کشیده شده و به یکی از درهای بهشت منتهی می شود. گناهکاران و تکذیب کنندگان در موقع عبور از این پل به دود پراکنده و شراره های آتش کشیده می شوند، و از گرمی و حرارت نمی توانند به سایه ای پناه ببرند. شیخ صدوق قسی از اجله فنهای اسلامی، در کتاب «اعتقادات» در مرسلات ۲۹ تا ۳۰ می گوید: صراط حق است و آن پلی است که به دوزخ کشیده شده و عبور تمام خلایق از روی آن خواهد بود. و آیات ۷۲ و ۷۳ از سوره مریم و آیه ۷۴ از سوره مؤمنون:

«از شما تنها کسانی وارد بهشت می شوند که بر حقانیت پروردگار حتم داشته باشند، کسانی را که پرهیزکار بوده اند می رهانیم و ظالمان را به زانو در می آوریم.»

عبور از پل صراط و سقوط در دوزخ را ثابت می‌کند. به عقیده شیخ صدوق قمی، کسانی که به وجود پل صراط در دنیای دیگر ایمان نمی‌آورند، از دین خارج شدگانند. به عقیده مسلمانان، «اعراف» فاصله بین بهشت و دوزخ است. در این محل کسانی که اعمال نیک و بد آنان برابر بوده، مقیم هستند. بین بهشتیان و ساکنین اعراف، حجابی است و در بین ساکنین اعراف، کسانی هستند که بهشتیان آنان را می‌شناسند و به آنان می‌گویند:

«داخل بهشت نشوید، و آنان خواهان آن هستند.» اعراف ۴۴

و ساکنین اعراف در بین دوزخیان عده‌ای آشنا می‌بینند و به آن‌ها می‌گویند: «آیا جمع آوری مال برای شما کافی نبود، آیا شما مردمان متکبری در حیات خود نبودید؟» اعراف ۴۶

فرارسیدن رستاخیز در قرآن به گونه‌های مختلف بیان شده است. آیه ۵۳ سوره یس، آغاز روز را با «فریاد ناگهانی» می‌داند. آیه ۳۳ سوره عبس «فریاد گوش‌گرکننده» و آیات ۱۳ از سوره حاقه، ۸ از سوره مدثر و ۱۸ از سوره النبأ (دمیدن در صورت) را نشان فرار رسیدن روز قیامت می‌گویند. ولی در تاریخ وقوع آن در قرآن اتفاق نظر دیده نمی‌شود. در آیات ۴۷ از سوره سجد، ۶۳ احزاب و از ۱۸۷ از سوره احزاب می‌نویسد:

«هیچ‌کس تاریخ وقوع آن را نمی‌داند و علم آن نزد الله است.» ولی آیه‌های بک از سوره قمر و بک از سوره النبأ، آن را نزدیک و ناگهانی می‌دانند.

اینک وصف کامل رستاخیز، بهشت و دوزخ، پاداش پرهیزکاران و عذاب گناه‌کاران، از زبان قرآن، قرآن در ۱۲۶۱ آیه در ۷۴ سوره در این باره سخن می‌گوید.

#### ۱ - رستاخیز:

«وقتی که آسمان شکافته شد، ستارگان فرو ریختند، دریاها منفجر شدند و کوه‌ها زیر و رو گردیدند.» انفطار ۵ - ۱

«زمانی که آفتاب درهم پیچیده شد و کوه‌ها در نور دیده شدند.» تکویر ۳ - ۱  
 «روزی که زمین به سختی حرکت داده شد، بلندیها پست گردیدند و کوه‌ها ریز ریز شدند.» واقعه ۴ - ۱

«هنگامی که زمین کشیده شد و آنچه در درون زمین است بیرون آمد و خالی شد.» انشقاق ۴ - ۱

پس آنگاه در صور دومرتبه دمیده می شود. در مرحله نخست هر که در آسمانها و زمین است، جز کسانی که اراده الله بر بیداری آن ها تعلق گرفته، بیهوش می شوند. سپس بار دیگر در صور دمیده می شود. مردگان از قبرها بر می خیزند همه می ایستند و نظاره می کنند. الزمر ۶۸

«روزی که درازای آن ۵۰ هزارسال است.» معارج ۴

«زمین به نورخدا روشن می شود. پیغمبران و شهدا می آیند. قرآن در میان قرار داده می شود تا به حق بین مردمان قضاوت شود، تا به آنان ظلمی نشود.» الزمر ۶۹  
«در میان صفوف ملائکه و ارواحی که جز به اذن خدا سخن نخواهند گفت.»  
النباء ۳۸

«خدای تو با فرشتگان در صفوف منظم می آیند.» الفجر ۲۳  
«خدای تو نشسته بر عرش که هشت فرشته آن را حمل می کنند.» الحاقه ۱۷  
«و هر يك از فرشتگان دارای دو، سه و یا چهار جفت بال هستند و با هر چه خدا بخواهد. و ملائکه پیرامون عرش خدا را گرفته و تسبیح پروردگارشان را می گویند.»  
الزمر ۷۵

«همه از راه دور او را می بینند ولی ما او را از نزدیک خواهیم دید.»

معارج ۶-۷

«مردمان فوج فوج پیش می آیند و درهای آسمان گشوده می شود.»

النباء ۱۸-۱۹

«در آن روز، هیچیک از مردمان را یارای صحبت نیست. بر دهان آنان مهری زده شده تنها زبان ها، دست ها و پا پاهای آنان صحبت می کند و به کاری که کرده اند شهادت می دهند.» نور ۲۴ - باین ۶۵

«گوش ها، دیدگان و پوست های مردمان بر علیه آن ها گواهی خواهند داد.»

فصلت ۱۹

«خداوند جنبنده ای را از زمین بیرون می آورد تا بگوید که این مردمان آیات

خداوند را تکذیب کردند.» النمل ۸۴

«و آن روزی است که انسان از برادر، مادر، پسر، زن و فرزند خود می گریزد

و هرکس در آن روز به خود مشغول است. بعضی از چهره ها خندان است و بعضی از

چهره ها غبارآلود و سیاهی آن را فرا گرفته است.» عبس ۴۲ - ۳۳



«در روز رستاخیز کسی جویای دوست خود نمی شود. با آن که آن ها همدیگر را می بینند. گناهکار میل دارد، برای رهایی از عذاب، فرزندان، برادران و خویشان خود را فنا کند.» معارج ۱۴ - ۸

«در آن روز همه چیز معلوم می شود و از هیچکس چیزی پنهان نمی ماند.»

الحاقه ۱۸

«در روز رستاخیز، ترازوهای پیا می شوند تا به هیچکس ستمی نشود.» انبیاء ۸۴  
«هرکس که ترازوی او سنگین است، پس او رستگار است و هرکس که کبه ترازوی او سبک است، پس او زیانکار است.» مؤمنون ۱۰۵ - ۱۰۴

«نامه اعمال هرکس که درگردش گذاشته شده بود، بیرون آورده می شود، و خداوند به او می گوید، بخوان نامه اعمالت را. امروزه روز رسیدگی به حساب توست.»  
اسرا ۱۵ - ۱۴

«آنگاه نامه اعمال هر یک گشوده می شود.» تکویر ۱۰

«نامه ای که توسط دو فرشته دست راست و دست چپ هر شخص نوشته شده.»

قی ۱۶

«و انسان از دلیل احضار خود آگاه می شود.» تکویر ۱۴

«در آن روز مردمان بر سه صنف تقسیم می شوند.» واقعه ۵

«یاران دست راست، یاران دست چپ و مقربین درگاه الهی.» واقعه ۱۱ - ۱۰

«آنان که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود می گویند، بگیری و

نامه مرا بخوانید و او در بهشت برین جای دارد.» الحاقه ۲۱ - ۱۹

«آنان که نامه اعمال آن ها را به پشت (دست چپ) آن ها داده می شود، پس به

زودی هلاکت را در آتش جهنم خواهند چشید.» انشقاق ۱۲ - ۱۰

۲ - بهشت

«بوستان های عدن، که در آنجا دستبندهای طلا زینت دستشان می کنند و پیراهن

های سبز از حریر و استبرق می پوشند و بر بالش ها تکیه می زنند.» الکهف ۳۱

«عرض بهشت به اندازه عرض آسمان ها و زمین است.» آل عمران ۱۲۷

«در آن جا نهرهایی از آب، از شیر، از عسل مصفی و از شراب لذیذی که

سردرد نمی آورد جاری است.» محمد ۱۶

«بهشت، محل اقامت دائمی شایستگانی است که با پدران و جفت های خودشان

وارد می شوند و ملائکه بر آن ها از هر دری در می آیند.» رعد ۲۳

«کسانی که از خدا ترسیدند، فوج فوج به طرف بهشت هدایت می شوند، چون

به آنجا برسند درهای بهشت باز می شوند، خادمان و خازنان به آن ها می گویند، سلام

بر شما، پاک شدید، پس وارد شوید.» الزمر ۷۳

«از دیبای نازک و دیبای ستر می پوشند.» الدخان ۵۳

«بر سربرهای بافته شده از زر و جواهره واقعه ۱۵

... و بر فرش هاتی که آستر آن ها از دیبای استبرق است، تکیه می زنند.»

الرحمن ۵۴

«... و در زیر درختان سدر بی خار و درختان مورد در هم پیچیده، با سایه

های بلند و کشیده، و جویبارهای روان، می نشینند.» واقعه ۳۰ - ۲۷

«... و درکاسه ها و قدح هاتی از نقره و بلور، از مخلوطی از کافور بهشتی و

زنجبیل می نوشتند و گرداگرد آنان، پسران نوره جلودانی که گونی مرواریدنا سفته اند،

می گردند.» الزمر ۲۰ - ۱۶

«... و بیاله هاتی از شراب جاری، که لذت زیادی دارد و سردرد نمی آورد، به آنان

می دهند.» صافات ۴۴

«از میوه های بهشتی هر چه بخواهند.» طور ۲۲

«از میوه های نخل، انار و باغ های انکور.» الرحمن ۶۸

«از گوشت پرندگان اشتها آور.» واقعه ۲۱

«... و آنان را جفت می کنیم با حوریان فراخ چشم.» طور ۲۰

«با حدقه های فراخ، که مثل شترمرغ مکتون هستند.» صافات ۴۷

«دختران نار پستان هم سن.» النباء ۳۲

«که گونی باقوت و مرواریدند.» الرحمن ۵۸

«حوریان پرده نشینی که هیچ انسان و یا جنی آن ها را لمس نکرده است.»

الرحمن ۷۴

«... و ما آنان را آفریدیم و با کوه ساختم، شیفته شوهرهای هم سن.»

واقعه ۳۶ - ۳۴

«آنان که نيك بخت شدند در بهشت جاودان، مادام که آسمان ها و زمین باقی است، می مانند.» هود ۱۱۱

«نه آفتاب می بینند و نه سرمائی.» الدهر ۱۳

«هیچگونه تعب و رنجی به آن هائی رسد، و از بهشت بیرونشان نمی کنند.»

الحجر ۴۵

«مزه مرگ را دگر باره نمی چشند و از عذاب دوزخ برکنارند.» الدخان ۵۶

### ۳ - دوزخ

«جهنم چیست؟ نه باقی می گذارد و نه وا می گذارد. سیاه کننده پوست هاست.

در آن نوزده فرشته وجود دارد.» مدثر ۳۱ - ۲۷

«برای گناهکاران جهنم جایی است که در آن، نه می میرند و نه زنده می مانند.»

طه ۷۴

«جهنم، وعده گاه گناهکاران، دارای هفت در است و هر دری مخصوص عده ای از

ایشان است.» الحجر ۴۴ - ۴۳

«در حقیقت، خداوند برای ظالمان آتش جهنم را فراهم آورده که سراپرده آن بر

ایشان محاط خواهد شد و اگر استغاثه و طلب کمک نمایند چیزی را که به عنوان

فریادرس به دست آن ها خواهند داد، آبی است که هم چون فلز مذاب صورت هایشان

را بریان می کند.» کهف ۲۸

«خداوند، بسیاری از جن ها و انسان ها را برای دوزخ آفرید.» اعراف ۱۷۸

«... و آن کسانی که کفر آوردند و نامه اعمالشان به دست چپشان داده شد به

سوی جهنم رانده می شوند. چون برسند، درهای جهنم گشوده می شود، و نه آن ها می

گویند از درهای جهنم وارد شوید و به طور جاودان در آنجا بمانید.» الزمر ۷۳ - ۷۱

«پس آن ها را می گیرند، به زنجیر می کشند، هنگامی که زنجیر در گردن آنان

است، پس به آب گرم کشیده می شوند و سپس در آتش انداخته می شوند.»

المزمن ۷۳

«غذای آنان جز چرك و جراحت نیست و این غذا را فقط گناهکاران می خورند.»

الحاقه ۳۷ - ۳۶

« اینان که قبلا در ناز و نعمت بوده اند، در آتش نفوذ کننده و آب جوشان و سایه هائی از دود که نه سرد است و نه مطبوع، خواهند بود. پس بخورید از درخت زقوم و از آن شکم های خود را پر کنید و از آب جوشان بنوشید. این است میهمانی آنان در روز جزا. » الواقعة ۵۶ - ۴۱

« درخت زقوم در قعر جهنم می روید. شکوفه هایش مثل سرهای دیو است. پس گناهکاران از آن می خورند و شکم های خود را پر می کنند. پس از آن مخلوطی از آب گرم برای آنهاست. سپس به سوی جهنم باز می گردند. » صافات ۶۶ - ۶۲

« پس آتش برایشان است که در آن فریادهای سخت می کشند و ناله می کنند. »

هود ۱۰۹

«... و در آن برای همیشه می مانند تا آسمانها و زمین باقی است. » هود ۱۱۰

« بر اندام آنان لباسی از آتش بریده می شود، بر روی آنان آب گرم می ریزند. تا تمام آنچه در شکم آن هاست و پوستشان، گداخته گردد و برای آن ها گرزهایی از آهن تهیه شده، و هرگاه اراده کنند از غم خارج شوند، دوباره باز گردانیده می شوند تا مزه آتش را بچشند. » حج ۲۲ - ۲۰

«... و آب گرمی که می نوشند، روده ها را پاره پاره می کند. » محمد ۱۷

«... و هرگاه پوست های آنان پخته شد، عوض می کنیم. » نساء ۵۹

«... و درهای آسمان بر روی آن ها باز نخواهد شد و به بهشت وارد نمی شوند تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن عبور کنند. » اعراف ۳۸

« بعد خداوند به جهنم می گوید آیا پر شدی؟ و جهنم می گوید آری باز هم هست؟ » ق ۲۰

## فصل هشتم:

### دین اسلام پس از درگذشت محمد

در روز درگذشت محمد، ابوبکر و عمر شنیدند که انصار اجتماعی کرده و می خواهند جانشینی برای محمد برگزینند. چون این امر ممکن بود باعث نفاق بین مهاجرین و انصار و تفرقه مسلمانان و در نتیجه بی نصیب ماندن خود آنان از قدرت گردد. هر دو به سوی محل اجتماع حرکت کردند. هر یک از انصار و مهاجرین در باره مفاخر دسته خود و قدم هائی که در راه پیشرفت اسلام برداشته بودند، مطالبی بیان می کرد و هر یک خلافت را حق خود می دانست. ابوبکر پیشنهاد کرد، عسریں خطاب از مهاجرین و عبیده بن جراح از انصار، به عنوان امیر و وزیر، برای اداره امور مسلمانان انتخاب شوند. ولی ناگهان عمر برخاست. دست ابوبکر را گرفت و گفت:

«مگر پیغمبر فرمان نداد تو با مسلمین نماز بگناری. تو جانشین او هستی و ما با تو بیعت می کنیم، تا با بهترین کسی که محبوب پیغمبر بوده بیعت کرده باشیم.» این سخنان در دل حاضران اثر کرد. مهاجرین و انصار هر دو با ابوبکر بیعت کردند و او خلیفه اول مسلمین شد.

ابوبکر مدت دو سال خلافت کرد. در زمان فوت، عمر را به جانشینی خود انتخاب نمود. در زمان حکومت این دو خلیفه که اعراب بر ایمان مذهبی خود پابرجا بودند و شوق شدید به قتل و غارت هنوز در سرشت و طبیعت آنان باقی و در اثر تعلیمات اسلامی این تمایلات به صورت جهاد در راه خدا در آمده بود، سبعمانه در تمام جهات حمله ور شدند و در اندک مدتی همسایگان مشمذن خود را از پای در آوردند و حدود و نفوذ دین اسلام را تا سرحدات چین و هند در شرق و تمامی شمال افریقا در غرب

رساندند. در شمال پس از فتح دمشق و شامات در مقابل قسطنطنیه متوقف شدند. در زمان حکومت خلفای بعدی، سردار سپاه مسلمانان به نام طارق به اسپانیا قدم نهاد. مسلمانان پس از فتح سراسر اسپانیا، به خاک فرانسه وارد شدند، ولی در نبردی که در پواتیه (Poitiers) در خاک فرانسه رخ داد، به سختی از شارل مارتل (Charles Martel) شکست خوردند و به اسپانیا عقب نشستند.

بعد از قتل عمر به دست ابولولو، مسلمانان عثمان را به خلافت برگزیدند. از وقایع مهم دوران خلافت او جمع آوری و تدوین قرآن بود. در سال ۶۵۸ میلادی بر اثر عدم رضایت عمومی و طغیانی که اهالی مدینه نمودند، و حوادثی که پیش آمد، عثمان کشته شد. مردم به دور علی بن ابیطالب گرد آمدند و او را به خلافت برگزیدند. دوران کوتاه خلافت علی هم مصادف با جنگ های داخلی جمل و صفین و نهروان و پیدایش دسته خوارج و بالاخره قتل علی به دست یکی از افراد همین فرقه بود. بعد از قتل علی، خلافت به دست قبیله بنی امیه رقیب دیرین بنی هاشم افتاد و به صورت سلطنت موروثی در آمد. مرکز سلطنت از کوفه که مقر خلافت علی بود، به دمشق منتقل شد.

در سال ۷۵۰ م. عباسیان بر امویان شوریدند. دولت آن ها را منقرض نمودند و خود سلسله عباسیان را تشکیل دادند. مرکز خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد. تا حمله «هلاکوخان» مغول و کشته شدن «المعتصم بالله»، آخرین خلیفه عباسی به دست خان مغول، این سلسله در بغداد حکومت می کردند. ولی سال ها قبل از حمله مغول، دولت مرکزی اسلامی سلطه و اقتدار سابق خود را از دست داده بود. حکام محلی در سراسر ممالک مسلمان نشین، کمتر از خلیفه بغداد اطاعت می کردند. در غالب نواحی خلیفه فقط به اطاعت لفظی از طرف حکام و ذکر نام او در خطبه ها، اکتفا می کرد.

در حدود يك قرن پس از درگذشت محمد، به تدریج، عقاید و فرق گوناگونی از درون دین اسلام به ظهور رسید. نخستین آثار این اختلاف و انشقاق در کار تدوین احادیث و روایات پیدا شد. حدیث عبارت است از نقل گفتار و یا اعمال و رفتار محمد توسط یکی از اصحاب و یا نزدیکان او که به تواتر نقل شده باشد و همگی حکایت از آداب و رسوم کنند که در صدر اسلام وجود داشته و محمد خود به آن عمل می کرده و یا آن که خلفای راشدین، براساس سنت محمد، به آن ها عمل می نموده اند.

چون نویسندگان و جمع آورندگان احادیث هر يك دارای عقاید شخصی و فرقه

مذهبی خاصی بودند، احادیثی را جمع آوری و یا با تغییراتی ابداع می کردند که در راه اثبات عقاید شخصی آنان مفید می بود. به همین جهت پس از مدت قلیلی تعارضات آشکاری در احادیث مشاهده شد و تحقیق درباره صحت و سقم احادیث، مکاتب مختلف مذهبی را بوجود آورد. هر فرقه بر اساس آن که حدیثی را صحیح و یا مردود بداند، قضاوت های دینی خود را پایه ریزی کرد.

البخاری، در حدود يك قرن و نیم پس از درگذشت محمد، از میان ششصد هزار حدیث تعداد ۷۲۹۵ حدیث را برگزید و در جامع الصحاح خود نقل نمود. از نظر مسلمانان این کتاب از مهمترین کتب احادیث است. ولی کار جمع آوری احادیث به همین جا خاتمه نیافت و نویسندگان و محققین مذهبی، به خصوص طرفداران فرقه شیعه اثنی عشری، برای جمع آوری احادیث حرص و ولع خاص از خود نشان دادند و کوشش بسیار کردند. به طوری که در زمان علامه مجلسی، تعداد احادیث و روایات از يك میلیون هم تجاوز نمود. (۱)

سیره نویسان اسلامی عین روایات و احادیث را به طوری که از زبان مردم شنیده بودند، نقل می کردند و هیچگونه اظهار نظر شخصی درباره صحت و سقم حدیث یا روایت نمی نمودند. به طوری که «ابوجعفر طبری» در مقدمه کتاب خود به نام «تاریخ طبری» می نویسد:

«کسی که در کتاب ما نظر می افکند، باید بداند که من هرچه در این جا یاد کرده ام و شرط نموده ام تا نگارنده آن باشم تنها بر پایه اعتماد به اخبار و آثاری است که به من رسیده و من بازگو کننده آن ها هستم و همه را به روایانش نسبت می دهم نه بر اساس چیزهائی که با عقل و استنباط فکری فهمیده شده اند. پس هر خبری که در این کتاب از گذشتگان نقل کرده ایم، اگر به نظر خواننده امری ناشدنی آید، باید بداند که

---

۱ - سنن و روایات منسوب به محمد، پیغمبر اسلام، در مجموعه هائی از احادیث گردآوری شده که مهم ترین آن ها عبارتند از: جامع الصحاح محمد بن اسمعیل البخاری (۱۹۴۰ - ۲۵۶ هـ). مجموعه صحاح مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱). مجموعه صحاح سلیمان بن داود الفارسی (۲۰۲ - ۲۷۵). جامع السنن احمد نسائی خراسانی متوفی به سال ۳۰۳ هجری و جامع السنن ابن ماجه قزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ هـ) و مجموعه صحاح محمد بن عیسی ترمذی متوفی به سال ۲۷۹ هجری، الکافی تألیف کلینی.

درباره آن از جانب ما خبری داده نشده، بلکه خبر مزبور را برخی از ناقلان به ما رسانده و ما نیز به همان گونه که خبر را دریافت کرده ایم، بازگو نموده ایم.

جملات دیگری با همین مفهوم در مقدمه کتب سایر سیره نویسان و جمع آورندگان احادیث و حکایات مذهبی از قبیل مغازی و افندی، طبقات ابن سعد، تاریخ یعقوبی، اسباب النزول واحدی و اخبار الرضا ابن بابویه دیده می شود. ولی مطالب همین کتب، که نویسندگان آن ها هیچگونه مسئولیتی را درباره صحت و سقم روایات و احادیث به عهده نمی گیرند، از مهم ترین منابع موثق و مأخذ معتبر کتب فقهی اسلامی محسوب می شوند و بسیاری از محققین و نویسندگان و فقهای اسلامی به آن ها استناد می کنند. احادیث و یا عباراتی را از این کتب گلچین، و برای اثبات فتوا و یا احکام و نوشته های خود به کار می برند.

کتبی که محققین اسلامی تاکنون نوشته اند، غالباً برای اثبات مطلب خاص مورد نظر بوده و نویسنده مبادی و مقدمات را آن چنان فراهم می آورده که رفته رفته و تا پایان کتاب، مقصود خود را در ذهن خواننده تلقین و جای گزین نماید. برای وصول به این هدف، به هرگونه حدیث و روایت و یا عبارتی که در راه تفهیم منظور او مفید بوده توسل می جست و زحمت جستجو و کشف این مطلب که آیا حدیث و یا روایت موثق و یا مجعول است را به خود نمی داده. نویسندگان بعدی نیز به اعتبار شخصیت و مقام علمی نویسندگان قبلی، همان احادیث را با عنوان «ماخوذ از منبع موثق» رونویسی می کردند. به این ترتیب، هر حدیث مجعولی جای خود را در بین سایر احادیث باز کرد، به نحوی که اگر در غالب احادیث دفت شود، برهان و عقل بر هیچیک از آنان صحه نمی گذارد.



## فرق مختلف اسلامی

معتزله، یا نخستین فرقه آزادمنش اسلامی، طرفدار ایمان عقلی بودند و اعمال مسلمین را در صورتی درست می دانستند که عقل و منطق بر آن ها صحه گذارد. معتزله، مقررات دین اسلام را با فلسفه یونانیان درهم آمیخته و معقنات جدیدی براساس دلیل و عقل بنیان نهادند. معتزله، اصل باورهای خود را براساس مکتب اختیار، آزادی بشر در انتخاب و فاعلیت اعمال خود، قرار دادند و مخالف این باور عمومی بودند که «خداوند هرکه را که بخواهد هدایت می کند و هرکه را که بخواهد به ضلالت می افکند.» و آن را، مخالف اصل عدالت الهی می دانستند، و هرچه را که مخالف اصل عدالت الهی بود، باطل می پنداشتند. علاوه برآن، قدیم بودن قرآن را نیز قبول نداشتند و می گفتند که قرآن حادث و مخلوق است و خداوند در مواقع ضروری خلق و نازل می کرده است. معتزله، اصل قدیم و ازلی بودن قرآن را مفایر با اصل توحید و ازلی بودن خدا می دانستند. پیروان این فرقه قائل به ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن و مجسم نمودن خداوند به این صورت که در عرش اعلی نشسته نیز، نبودند، و این نحو ترجمه را معادل با قاتل شدن چشم و گوش برای بدن خداوند می دانستند. از فرقه معتزله پس از قرن چهارم هجری کمتر اثری دیده می شود.

بازوال مکتب معتزله، مکتب های دیگری در اسلام پیدایش شدند که هنوز طرفداران بسیاری در کشورهای اسلامی دارند.

### مکتب حنفی:

این مکتب در عراق، توسط شخصی به نام «ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی» (۸۰ - ۱۵۰ هجری) صاحب کتاب «الفقه الاکبر» پایه گذاری شد. ابوحنیفه اساس تعلیمات خود را بر قیاس و اجتهاد قرارداد. احکام قرآن را بر اساس این دو تفسیر و تعبیر می کرد و کمتر توجهی به احادیث داشت. ابوحنیفه احکام قرآن را مبنای کار خود قرار می داد. ولی چنانچه اجرای احکام قرآنی در عمل مواجه با مشکلی می شد، به اصل قیاس و اجتهاد متوسل می گردید و فتوی می داد، هرچند که احتمالاً فتوای او متفاوت با احکام قرآن می بود. مکتب قیاس و اجتهاد، خیلی زود در عراق و ترکیه شایع شد و پیروان این مکتب در کشورهای ایران و ترکیه و هندوستان و عراق به سر می برند.

## ۲ - مکتب مالکی

این مکتب توسط « ابو عبدالله مالك بن انس » متولد مدینه (۹۵ - ۱۷۹)، صاحب کتاب «الموطأ»، پایه گذاری شد. او مکتب خود را بر پایه دو اصل حدیث و قرآن، تماماً بنیان نهاد. در صورتی که این دو منبع جوابگوی وضعیت مورد نظر نمی بود، به اصل «اجماع» توسل می جست. در مسائل غامض، از اصل قیاس استفاده می کرد. چنانچه بین دو اصل اجماع و قیاس تعارضی حاصل می شد، قاعده «نفع عام» را ملاک عمل قرار می داد. مسلمانان شمال آفریقا (تونس و الجزایر و مراکش) پیرو این مکتب می باشند.

## ۳ - مکتب شافعی

این مکتب توسط «ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی» (۱۴۶ - ۲۴۰ هـ) صاحب کتاب «اصول فقه» پایه گذاری شد. این مکتب برای حدیث اهمیت بیشتری قائل است. در صورتی که بین احکام قرآن و حدیث تعارضی حاصل شود، اصل حدیث ارجحیت دارد. او بحث درباره اصول دین را به کلی مردود و احادیث را مظهر تمدن اسلام و متناسب با اوضاع کشورهای اسلامی می داند. مسلمانان مصر و سوریه و عراق از پیروان مکتب شافعی هستند.

## ۴ - مکتب حنبلی

این مکتب در بغداد توسط «احمد بن حنبل مروزی» (۱۶۴ - ۲۴۱ هـ) صاحب کتاب «المسند الامام احمد» پایه گذاری شد و از سه مکتب پیشین خشک تر و متعصب تر است. این مکتب به نص صریح و ظاهر الفاظ قرآن و احادیث معتقد است و هیچگونه تفسیری را جایز نمی داند. در حدود دوست سال پیش، نهضت وهابیه برای احیای مکتب حنبلی در عربستان سعودی پیدا شد و اکنون این مکتب در آن سرزمین، مذهب حاکم می باشد.

## ۵ - مکتب شیعه

این نهضت از بدو تاریخ اسلام و بلافاصله پس از درگذشت محمد آغاز شد. پیروان این مکتب سه خلیفه اول را غاصبین خلافت می دانند و معتقدند که محمد

پسر عمو و داماد خود علی بن ابیطالب را در غدیر خم به جانشینی به جماعت حاضر معرفی نمود و او امیرالزمانین است. شیعیان حق امامت را امری الهی و فربضه ای آسمانی می پندارند. و روایتی از محمد:

«انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» (۱) را دلیل حقانیت ادعای خود عرضه می نمایند. به همین مناسبت سه خلیفه اول را، به عنوان جانشینان برحق محمد نمی شناسند. بعد از علی دو فرزند او حسن و حسین را به ترتیب امامان دوم و سوم و علی بن الحسین را به عنوان امام چهارم قبول دارند. بعد از امام چهارم، شیعیان فرقه «زیدیه» که جمع کثیری از آنان در یمن زندگی می کنند، (۲) از سایر شیعیان جدا می شوند و «زید بن علی بن الحسین» را جانشین امام چهارم می دانند. ولی دو فرقه دیگر شیعه، به امامت «محمد باقر» و پس از او به «جعفر الصادق» معتقدند. در این جا بازم شیعیان به دو فرقه اسمعیلیه و اثنی عشری تقسیم می شوند.

شیعیان اسمعیلی، «اسمعیل» فرزند بزرگتر جعفر الصادق را به امامت قبول دارند و این مطلب که «چون اسمعیل مبادرت به شرب خمر کرد پدر او را از جانشینی خود عزل و فرزند دیگر خود «موسی الکاظم» را به جانشینی تعیین نمود» را تهمت محض می دانند و آن را انکار می کنند. چون اسمعیل پنج سال قبل از فوت پدر درگذشت، طرفداران او معتقدند که او از انظار غائب گشته و «امام منتظر» هم اوست که دوباره باز خواهد گشت. برای اثبات این موضوع آیاتی از قرآن به عنوان دلیل ارائه می نمایند و مطابق ذوق خود تفسیرهایی بر آن می نویسند.

اسمعیلیه به تشکیل جلسات سری و بنیانگذاری اصول خاصی مبادرت کردند و بدین طریق عده زیادی را به دور خود گرد آوردند و با حکام وقت به مخالفت برخاستند. گرچه در بدو امر موفقیتی نصیب آنان نگردید، ولی بالاخره توانستند خلافت فاطمیه را در شمال افریقا تأسیس کنند و مدت چند قرن بر مصر و لیبی و تونس و شامات حکومت

---

۱ - اهل تسنن این حدیث را که در کتاب یعقوبی ثبت شده قبول ندارند و با توسل به سیره ابن هشام و تاریخ طبری حدیث را به این نحو می خوانند: «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و سنة نبیه».

۲- از قرن یازدهم هجری تا انقلاب اخیر یمن، این کشور توسط اولادان حسن بن علی به طریقه زیدیه اداره می شد.

نمایند. هم چنین سلسله قرامطه را در سواحل خلیج فارس بوجود آوردند که بر سرزمینی از بین نا عراق حکومت و با کمال قدرت در مقابل خلفای عباسی ایستادگی می نمودند. قرامطه در حمله حیرت انگیزی که در موسم حج به مکه نمودند، عده زیادی از حجاج را کشتند و حجرالاسود را از دیوار کعبه جدا ساختند و با خود بردند و مدت بیست سال نزد خود نگهداشتند تا با وساطت المنصور از سلاطین فاطمیه مصر، که خود او نیز از پیروان فرقه اسمعیلیه بود، سنگ را به محل اول خود بازگرداندند.

یکی دیگر از فرق اسمعیلیه، فرقه ای بود که به دست حسن صباح در الموت قزوین پایه گذاری شد. پیروان این فرقه روش ترورهای پنهانی را متداول ساختند و هر کس مخالفی با فرقه ابراز می داشت، به دست یکی از فدائیان به قتل می رسید، و در صورت گرفتار شدن، فدائی خودکشی می کرد. این فرقه در حادثه حمله مغول به ایران به کلی از بین رفت. ولی شعباتی از آن ها در لبنان تا سال ها بعد باقی بود و رشیدالدین السنان معروف به شیخ الجبال، از رهبران این فرقه در لبنان، در جنگ های صلیبی وحشتی در دل سرداران صلیبی انداخته بود.

امروزه بسیاری از پیروان این مکتب در زنگبار، پاکستان و هندوستان زندگی می کنند، و عده کثیری از آنان، آقاخان محللاتی را به امامت قبول دارند. آقاخان مدعی بود که نسبش به آخرین امیر اسمعیلیه الموت می رسد. پیروان او، در روز تولد او، هم وزن بدن چاق و سنگینش، الماس به او هدیه دادند. این فرقه امروزه از دستورات کریم آقاخان، نواده آقاخان محللاتی پیروی می نمایند و در ناحیه کنزینگتون (Kensington) لندن پرستشگاهی برپا نموده اند.

شیعیان اثنی عشری یا دوازده امامی معتقدند که بعد از جعفر الصادق، امامت به فرزند دوم او موسی الکاظم و پس از او به ترتیب به علی الرضا، محمد الجواد، علی نقی و حسن العسگری رسید و نفر دوازدهم به نام محمد بن الحسن ملقب به مهدی در سن ۵ سالگی از سرداب مسجد سامره و به قولی (از سرداب منزل پدرش) از انظار مخفی شد (۱) و روزی برای برقراری عدالت در جهان باز خواهد گشت و تا پایان دنیا بر زمین حکمفرمایی خواهد کرد. به عقیده شیعیان اثنی عشری، مهدی در قید حیات

۱ - برای توضیح بیشتر در این باره، به مبحث (بهانگیری) مراجعه شود.

است و مردم هر روز پس از ادای نماز، برای بازگشت هرچه زودتر او دعا و ثنا می کنند و در روز تولد او جشن مفصلی برپا می نمایند.

شیعیان معتقدند که ائمه، نور امامت را از علی ابن ابیطالب به ارث برده اند و تمامی آنان از دو صفت ممتاز:

۱ - طهارت و عصمت از خطا

۲ - علم لدن و وقوف به کلیه علوم گذشته و آینده، برخوردارند.

شیعیان در آغاز همه جا و همیشه مورد شکنجه و تجاوز معتقدین به سایر مکاتب اسلامی بودند. و وقتی آزار و اذیت به نهایت می رسید، اجارا و با استفاده از اصل تقیه، عقاید باطنی خود را کتمان می کردند. شیعیان نسبت به باورهای دینی و اعتقاد به ائمه بسیار متعصبند و این تعصب درباره حسین بن علی، امام سوم پیش از سایر ائمه است.

اصول دینی که شیعه به آن معتقد است، عبارتند از: توحید، نبوت، امامت، عدالت و روز رستاخیز که با اصول مورد قبول اهل تسنن اختلافاتی در مورد امامت و عدالت دارد.

پس از آن که صفویه مذهب شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نمودند، شیعیان محل و ملوانی، برای تمرکز و اظهار صریح عقاید مذهبی خود پیدا کردند و امروزه در کشورهای ایران، پاکستان، لبنان و زنگبار متمرکز هستند.

در اثر فشار روزافزون ترقیخواهی و پیشرفت جوامع اسلامی، امروزه در غالب سرزمین های مسلمان نشین، قوانین اسلامی سلطه اجرایی خود را از دست داده اند و قوانین مشرقی امروزی جای قوانین مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل و پیش از آن را گرفته اند. آزادی عمل بیشتری به مردم این کشورها داده شده است. قوانین اسلامی مجازات مرتدین از دین را سرگ و جزای زناکاران را سنگسار کردن و حکم سارقین را قطع انگشتان دست و حد بسیاری از اعمال خلاف دیگر را شلاق زدن می داند. امروزه به دلائل متعدد بین المللی، از قبیل اعلامیه حقوق بشر و قراردادهای بین المللی، بسیاری از مجازات های اسلامی زیرسؤال و انتقاد شدید قرار گرفته و از مجموعه قوانین جاری کشورهای اسلامی حذف شده است. با آن که قرآن صراحتاً پرداخت بهره و رباخواری را

حرام می داند و به شدت منع کرده است. تقریباً کلیه بانکهای کشورهای اسلامی، تحت عناوین مختلف و تاحسبزیادی رباکارانه، به مشتریان خود بهره با نرخ های بالا پرداخت می کنند.

اصرار پیش از حد برخی از کشورهای اسلامی بر تقویت هرچه بیشتر شریعت و شعائر اسلامی، منتهی بر تقویت روح فرمانبرداری و اطاعت محض در یکایک اتباع کشور است. قوانین مذهبی دیکتاتوری، روح آزادمندی و آزادیخواهی و اعتمادبنفس را فرسوده و خفه می کند. تنها در چنین محیط فشار و خفقان مذهبی است که فرمانروایان دیکتاتور می توانند در درون هر یک از افراد کشور خود نفوذ کنند و دستورات و اوامر خود را به عنوان تفسیر و تعبیری از کلام خدا، به مرحله اجرا در آوردند و از اتحادی که در بین افراد کشور تحت لوای مذهب و در اثر تلقینات مذهبی ایجاد می گردد، برای عملی کردن مقاصد سیاسی و اقتصادی خود بهره برداری نمایند.

بخش پنجم:

## بهایگری

یهودی ها در طول مدت اسارت خود در بابل، با افکار مذهبی نوینی آشنا شدند. چون دین یهود، با ظهور انبیای متعدد، در حال پویایی و گسترش فکری بود، غالب افکار جدید دیگر ادیان و مذاهب را در معتقدات دینی خود جذب می کرد. از آن جمله عقیده به ظهور ناجی بود. بنا بر اعتقاد زرتشتیان، در پایان جهان و برای نجات عالم ارزشی هارپلیدی ها، و به منظور از بین بردن اهریمن و برقراری حکومت اهورامزدا، منجی بشریت، به نام «سوشیانت» ظهور خواهد کرد.

پیشوایان قوم یهود که این افکار را مناسب وضع سیاسی خود و بهترین وسیله برای ایجاد بارقه، امید در دل یهودی های سرخورده تشخیص دادند، به نشر داستان ظهور مسیح و برقراری مجدد حکومت قدرتمند الهی اسرائیل و قلع و قمع دشمنان یهود پرداختند. انتشار این داستان و ایجاد امیدواری در دل قوم یهود، محیط را برای قبول عیسی به عنوان مسیح موعود، آماده نمود و موجب گرد آمدن سریع عده زیادی از یهودی ها به گرد عیسی شد. چون با مرگ زودرس عیسی، یهودی ها انتظارات خود را عملی ندیدند، به آمدن مسیح دیگری در آینده دل بستند. عیسوی ها نیز که خیلی زود مسیح خود را از دست داده بودند، بازگشت مجدد او سوار بر ابرها و برقراری حکومت خدا به دست او را، به عنوان رکن اساسی باورهای مذهبی خود پذیرفتند.

با ظهور اسلام و تسلط این آئین بر تمامی خاورمیانه، مصر و شمال افریقا، اندیشه ظهور ناجی نیز مانند بسیاری از افکار زرتشتیان و یهود، در اعتقادات مذهبی مسلمانان

وارد شد. مسلمانان معتقد شدند که شخصی به نام مهدی، از اعقاب محمد بن عبدالله پیغمبر مسلمانان، برای نجات دنیا از بدبها ظهور خواهد کرد. کیسانی ها دسته ای از مسلمانان بودند که به گرد محمد حنیفه فرزند علی بن ابیطالب جمع شدند و بر امویان قیام نمودند. وقتی که محمد حنیفه درگذشت، کیسانی ها سرگ اورا باور نمی کردند و می گفتند که محمد در کوه رضوی، نزدیک مدینه، محفی است و به زودی ظهور خواهد نمود. کیسانیان معتقد بودند که امامان چهار تن پیش نیستند. علی، حسن، حسین و محمد حنیفه. بدین ترتیب فکر ظهور سوشیات زرتشتیان، در هیئت شخصیت دیگری به نام مهدی، در اسلام وارد شد. زید بن علی نواده حسین، امام سوم شیعیان، در زمان بنی امیه به ادعای خلافت برخاست و به کوفه آمد. پیروان خاندان علی بن ابیطالب به دورش گرد آمدند و با نقل حدیث:

«ان مهدینا سیظهر فی الکوفه» (مهدی ما در کوفه ظهور خواهد کرد)، زید را مهدی موعود خواندند و با خلافت بنی امیه به ستیز برخاستند. خلیفه لشگری به سرکوبی آنان فرستاد و زید در نبرد کشته شد. ولی کنیه مهدی بر زید باقی ماند و امروزه شیعیان فرقه زیدیه در انتظار ظهور مجدد زید می باشند.

وقتی «علویان» به مخالفت با بنی امیه برخاستند و «محمد بن عبدالله زکیه» نواده پسری «حسن بن علی» ادعای خلافت کرد، حدیث دیگری از محمد بن عبدالله ابداع شد که:

«اگر از عمر جهان فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را دراز می گرداند تا مردی از خاندان من، که نامش با نام من و نام پدرش با نام پدر من یک سان است، برانگیزاند.»

وقتی بنی عباس به ادعای خلافت برخاستند، برای جلب حمایت شیعیان و به ویژه ایرانیان، حدیث دیگری ابداع شد:

«وقتی که پرچم های سیاه از جانب خراسان ببینید، پس به ظهور مهدی مرزده دهید.»

برای تحقق بخشیدن به این حدیث، ابومسلم را برای تجهیز قوا و حرکت پرچم های سیاه، به خراسان اعزام کردند. با پیدایش حدیث:

«ان القائم من ولد فاطمه» (ظهورکننده [مهدی] از فرزندان فاطمه خواهد بود)، مهدیت در خاندان علی بن ابیطالب تثبیت شد و مهدی گری به شیعی گری پیوند



خورد. پس از فوت جعفر بن محمد، معروف به الصادق، شیعیان در انتظار مهدی در خاندان او بودند. به طوری که در تواریخ آمده است، «حسن بن علی» ملقب به «العسکری» امام یازدهم شیعیان، در ۲۷ سالگی درگذشت. چون فرزندی نداشت و بیم پراکندگی و از هم گسستگی کامل شیعیان اثنی عشری می رفت، شیعیان شایع کردند که امام دارای فرزند پسر ۵ ساله است که در سرداب مخفی شده است. کوشش جعفر بن علی برادر حسن، برای تفهیم این مطلب به مردم، که برادرش اصولاً صاحب فرزندی نبوده، به جانی نرسید و او را کذاب لقب دادند.

یکی از شیعیان به نام «عثمان بن سعید» مدعی شد که امام پنهان است و او را به عنوان واسطه و «باب» میان شیعیان و خود تعیین نموده، تا سخنان مردم را به سمع امام برساند و پاسخ او را به مردم بگوید. بدین ترتیب، عثمان سال ها به عنوان «باب» امام مقاصد خود را بر شیعیان تحمیل و از آنان بهره برداری می کرد. پس از مرگ او، پسرش «محمد بن عثمان» و پس از درگذشت او، «حسین بن روح» مسئولیت «باب» امام را به عهده داشتند. پس از حسین بن روح، «محمد علی سیمری» جانشین او شد. در این دوره هفتاد ساله احادیث گوناگونی برای اثبات این مطلب، که مهدی موعود همان «محمد بن الحسن» غایب است، به وجود آمد. درباره زمان، چگونگی و محل ظهور مهدی نیز احادیث بسیاری ساخته شد. از جمله روایت می کنند که:

«امام شامگاهان به مکه در خواهد آمد و نیم شب بالای مناری می رود و باران خود را که ۳۱۳ نفر هستند، از چهار گوشه جهان به سوی خود خواهد خواند و بامدادان شمشیر کشان به کشتن کفار خواهد پرداخت.»

بدین ترتیب اعتقاد به غیبت محمد بن الحسن، ملقب به مهدی و ظهور او در روز موعود، از اعتقادات بنیانی فرقه شیعه، اثنی عشری گردید.

محمد بن علی سیمری، به هنگام فوت جانشینی برای خود تعیین نکرد و گفت امام زمان از میان مردم رفت و دیگر «بابی» برای ارتباط با مردم و امام وجود نخواهد داشت.

گرچه با مرگ محمد بن سیمری دستگاه «باب» برچیده شد، ولی مسئله ظهور امام زمان و تظہیر دنیا به دست او، همچنان در دل شیعیان مشعل و زنده باقی ماند. شیعیان از بیم آزار و شکنجه سنی ها، مجبور به تقیه در باورهای مذهبی خود بودند و تظاهرات چندانی در مورد غیبت، ظهور و باب امام نمی کردند. این وضع چندین قرن

ادامه داشت تا آن که صفویه زمام امور ایران را به دست گرفتند. چون ترکان عثمانی، که چشم طمع به آذربایجان و قفقاز دوخته بودند، سنی مذهب بودند، صفویه برای تحریک احساسات مذهبی ایرانیان و تجهیز نیروی ملی برای مقابله با همسایه مقتدر خود، مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفتند. همین امر به تقویت و علنی شدن اعتقادات شیعیان و تظاهرات مذهبی دامن زد. اهل منبر و مبلغین مذهبی برای بهره برداری های اقتصادی، هرچه در قوه تخیل داشتند عرضه نمودند و هر روز حدیث تازه ای در عفت و عصمت و طهارت و علم لدن و رابطه ائمه با عالم غیب ارائه می کردند و بر ارادت جماعت دلباخته و افسون شده، خاندان علی می افزودند. تولد هر یک از ائمه جزو اعیاد رسمی درآمد و وفات آنان روز عزای ملی شد. ولی هنوز از «باب» امام و رابط او در این دنیا خبری نبود.

با پیداشدن شیخ احمد احسانی و اصول جدیدی که در مسلک شیعه گری وضع نمود، مسئله شیخی گری و به دنبال آن «باب» امام زمان و امکان حلول روح درجسم انسان دیگری بر سر زبان ها افتاد. شیخ احمد احسانی که در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار در کربلا اقامت داشت، مردی تیزهوش، سخن رانی ورزیده و یکی از مسلمانان معتقد به شیعه اثنی عشری بود. او مطالعات زیادی هم در فلسفه یونان داشت. با درهم آمیختن معتقدات شیعیان با فلسفه یونانیان، اصول جدیدی را در بابورهای مذهبی شیعیان پایه گذاری کرد. همین امر، موجب پیدایش فرقه شیخیه و سپس بابیگری، و نفاق بیشتر بین فرق مختلف اسلام گردید.

شیخ احمد احسانی با استفاده از فلسفه افلاطون و ارسطو درباره علل وجودی اشیا، در دنیا، گفت: علل اربعه خلقت جهان، امامان هستند. آفریننده این جهان، روزی دهنده مردمان، گرداننده رهنایت کننده، امامانند. پروردگار عالم رشته کارها را به دست آنان سپرده و بدن های ما نیز در اختیار آنان است. هر لحظه اراده نمایند و جسمی را آماده و مستعد ببینند، روح امام در آن بدن حلول خواهد کرد.

اصل دیگری که مورد تفسیر شیخ احمد قرار گرفت، رستاخیز و روز قیامت بود. شیخ می گفت: که انسان دارای دو جسم است، یکی جسمی که از عناصر اربعه، خاک، باد، آب و آتش ساخته شده و پس از مرگ تغییر شکل می دهد و به اصل خود بازمی گردد. و جسم دوم که جاودان و فنا ناپذیر است، و از عناصر هورقلیاتی بوجود آمده است. در جهان دیگر، انسان به هیئت و شکل کنونی تجدید حیات نخواهد کرد. بلکه با

عنصر هورقلیاتی خود، یعنی با موجودی سواى ترکیبات کنونی بدن، زنده خواهد شد و حساب پس خواهد داد.

شیخ با استفاده از عقاید فلاسفه یونان مبنی بر این که، جهان هستی مشتمل بر چهار قسمت مجزا، کره خاکی، کره بادی، کره آبی و کره آتشی است که به ترتیب بر روی یکدیگر قرار گرفته اند، معراج محمد را بدین ترتیب تفسیر می کرد که محمد بن عبدالله در عروج خود به عرش اعلا در قسمت کره خاکی، عنصر خاکی و در قسمت کره باد، عنصر بادی و در قسمت آب، عنصر آبی و در قسمت آتش، عنصر آتشی خود را رها کرد تا توانست از قسمت های مختلف آسمان عبور کند و به عرش اعلا برسد.

درباره امام زمان نیز شیخ احمد احسانی به ابداع و ابتکار جدیدی دست زد. چون اعتقاد به هزارسال زنده ماندن کسی از نظر عقل قابل قبول نیست. شیخ می گفت، صاحب الزمان که از دشمنان خود بیمناک بود به عالم هورقلیاتی رفت و هرگاه جسمی را مستعد ببیند، در آن جسم حلول خواهد کرد. شیخ با پیش کشیدن داستان قدیمی «باب امام» در نوشته های خود، ادعا می کرد که خود او امامان را دیده و با آنان صحبت کرده است و خود را «نایب خاص» و «باب» امام قلمداد می کرد.

شیخ احمد اصل «عدالت» را که از اصول پنجگانه مذهبی شیعیان است، وارد نمی دانست و آن را حذف کرد و گفت صفات الهی همه در عرض یکدیگرند، برگزیدن و برتری دادن یکی از صفات بر صفات دیگر الهی و قبول آن به عنوان یکی از اصول دین، مورد ندارد.

بدین ترتیب شیخ با انتخاب شیوه «تأویل» یعنی تلفیق بعضی از آیات قرآنی با عقاید شخصی خود، بعضی از اصول معتقدات شیعیان را مردود شمرد و خود، اصول دیگری را جانشین آنها کرد که مورد قبول شیعیان است. اصولی که از اصول پنجگانه شیعیان باقی ماند عبارتند از: توحید، نبوت، امامت، و «رکن رابع»، که خود شیخ احمد احسانی بر سه اصل فوق افزوده است. رکن رابع عبارتست از اعتقاد به وجود «شیعه ای کامل». منظور از شیعه کامل در فرقه شیخیه، حجت های خداوند بر خلق و واسطه های میان امام غائب و مردم می باشند. شیعه ای کامل راه و چاه را به مردم نشان می دهد. مردم باید، در غیبت امام زمان، حجت های خود را بشناسند و از آنان پیروی کنند. چون امامان در قالب هورقلیاتی زندگی روحانی دارند، از این رو ممکن است در قالب و جسم شیعه ای کامل ظاهر شوند. هرکس که به مقام شیعه ای

کامل برسد. قابلیت و لیاقت آن را پیدامی کند که جسمش جایگاه حلول روح هورقلیانی امام زمان و مظهر او در جهان گردد، تا مردم بتوانند از طریق او به امام زمان دسترسی پیدا کنند.

شیخ احمد احسانی در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در گذشت و پس از او شاگردش «سید کاظم رشتی» جانشین شیخ شد و مدت هفده سال نهال خرافاتی را که شیخ احمد کاشته بود، آبیاری و تنومند کرد و پیروان خود را بالاطااتلاتی از نوع جدید سرگرم نمود. سید کاظم بر این جمله که «زمان پیدایش امام نزدیک است»، غالباً تکیه و تکرار می کرد و به همین مناسبت در موقع مرگ کسی را به جانشینی تعیین ننمود.

در اثر تعلیمات سید کاظم رشتی، مسئله باب امام و نزدیک بودن ظهور امام زمان، در جسم و روح تمام شاگردان او رسوخ نموده بود و همه در انتظار وقوع چنین حادثه ای بودند. «ملاحسین بشرویه ای» مدت ۴۰ روز در مسجد کوفه معتکف شد و به عبادت پرداخت تا شاید مکاشفه ای دست دهد و به حضور امام یا باب امام دست یابد. پس از مرگ سید کاظم، شیخی ها به چند دسته تقسیم شدند. عده ای به گرد کریم خان، پسر ابراهیم خان پسر عموی فتحعلیشاه، شاگرد سید کاظم در کرمان جمع شدند. دسته ای نیز از حاج میرزا شفیع تبریزی، یکی دیگر از شاگردان سید کاظم، پیروی نمودند. در همین اوان یکی از شاگردان سید کاظم، به نام «سیدعلی محمد شیرازی» مدعی شد که «باب» امام زمان است. ملاحسین بشرویه ای و شانزده نفر دیگر از شاگردان سید کاظم رشتی، که مفارن همین احوال به جستجوی امام زمان به شیراز آمده بودند، با سیدعلی محمد بیعت کردند و اولین گروه فرقه «بابی ها» را به نام گروه «حی» تشکیل دادند. در بین عده ای که در اولین مرحله به سیدعلی محمد شیرازی پیوستند، تنها یک نفر در جمع حاضر نبود و تا پایان عمر هم موفق بدیدار سیدعلی محمد نشد. ولی این امر مانع از آن نبود که تا آخرین لحظه حیات از مبلغان و مدافعین سرسخت بابی باشند و جان خود را نیز در راه این اعتقاد از دست بدهد. این شخص، زنی به نام «فاطمه ملقب به ام سلمه»، دختر ملا صالح برغانی از علمای بنام قزوین و صاحب درجه اجتهاد، بود. فاطمه غالباً در مکتب پدر و عمرهای خود که از مجتهدین مشهور قزوین بودند، حاضر می شد و شوق و استعداد وافری در فراگیری علوم مذهبی از خود نشان می داد. نخست به شیخگیری و معتقدات شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی گرایش پیدا کرد. سید کاظم رشتی در مکاتبات خود با فاطمه، او را لقب «قره العین»

داد. پس از مرگ سید کاظم، قره العین به کربلا رفت تا حوزه درسی او را اداره نماید و در عراق خود را لجهلی از فاطمه زهرا، دختر محمد پیغمبر اسلام، می نامید. وقتی آوازه ظهور «باب» امام را در شیراز شنید، توسط ملاحسین بشرویه ای غیبی با به پیروان سیدعلی محمد شیرازی پیوست. اندکی بعد، ترک خانه، همسر و اطفال گفت و به همراه سایر بابیها به گرد ایران راه افتاد و به تبلیغ آئین جدید پرداخت. موقعی که سیدعلی محمد درماکو در زندان بود، در مکاتبات خود با قره العین، او را به لقب طاهره ملقب کرد.

سیدعلی محمد در روزهای نخست خود را باب امام می دانست. همین نام بر روی پیروان او باقی ماند. ولی چندی نگذشت که دعوی امام زمانی کرد و خود را مهدی موعود خواند. چون در احادیث مربوط به ظهور امام زمان آمده است که در مروج ظهور مهدی، درفش های سیاه از جانب خراسان حرکت خواهند کرد و خود امام نیز شامگاهان در مکه ظاهر خواهد شد و سحرگاه شمشیر کشان به قتل کفار خواهد پرداخت، سیدعلی محمد، برای تحقق بخشیدن به این احادیث و اثبات این مطلب که او مهدی موعود است، ملاحسین بشرویه ای را به خراسان فرستاد تا درفش های سیاه را در آن خطه به اهتزاز در آورد و خود نیز عازم مکه شد. از مسافرت سید به مکه و اعمالی که در آن شهر انجام داده است، هیچ مندرک و نوشته ای در دست نیست و شاید هم چنین سفری هیچگاه اتفاق نیفتاده است. آنچه مسلم است به دستور والی فارس، سیدعلی محمد را از بوشهر به شیراز منتقل و در خانه والی زندانی کردند. جلسه ای از علمای طراز اول شیراز برای رسیدگی به دعوی سیدعلی محمد تشکیل گردید. چون سید نتوانست در اثبات ادعای خود دلائل قانع کننده و صحیحی ارائه نماید، علما او را تکفیر نمودند و به دستور والی به چوب و فلک بستند و با روی سیاه در کوی و برزن شیراز گرداندند و او را وادار نمودند تا بر سر منبر از کرده خود توبه و اظهار پشیمانی نماید.

ظهور فرقه باب را باید در حقیقت اثر و مولود وضع نگران کننده اجتماعی و سیاسی و اقتصادی محنت در آن زمان دانست. دول بزرگ استعماری نیز برای بهره برداری هرچه بیشتر از اوضاع آشفته ایران، به این آشوب ها دامن می زدند. مذهب تنها راهی بود که توده مردم با توسل به آن می توانستند اعتراضات و انتقادات خود را به گوش گردانندگان محنت و دنیا برسانند.

نمایشاتی که توسط والی و علمای دینی در شیراز داده شد، شهرت بسیاری برای سیدعلی محمد به بار آورد. عده کثیری به قصد زیارت امام عازم شیراز شدند. بهترین موقعیت برای سید علی محمد فراهم آمده بود، تا با استفاده و بهره برداری از ساده لوحی مردم، تحول بزرگی در سراسر مملکت ایجاد کند. مردمی که قریب هزار سال شب و روز چشم به راه ظهور امام بودند و هر روز، در پایان هر نماز، سه بار از خدا درخواست می کردند که در فرستادن امام تعجیل نماید، کسانی که آرزو می کردند زمان ظهور امام زمان را دریابند و در رکاب او شمشیر بزنند و کشته شوند، اکنون به گوش خود می شنیدند که امام زمان در شیراز ظهور نموده است. تنها حادثه کوچکی لازم بود تا این موج عظیم احساسات درونی را به حرکت در آورد و انقلاب بزرگی نظیر انقلاب محمد در عربستان، در ایران ایجاد کند. سیدعلی محمد همپایه و مرد چنین میدانی نبود. او فاقد تجربه کافی بود. درایت و موقع شناسی و روانکاری عمیق و هوشیارانه، لازم را نداشت تا از چنان موقعیت استثنائی، که ادعایش به وجود آورده بود، به درستی بهره برداری کند. فقدان اطلاعات مذهبی و بی مایگی علمی او، مردم را به تدریج از اطراف او پراکنده کرد. سیدعلی محمد در منزل خود تحت نظر و منزوی شد. معتمدالدوله، والی اصفهان، مخفیانه عده ای سرار برای آوردن سید به اصفهان، به شیراز فرستاد. سواران از بی نظمی شهر که در اثر شیوع ربا ایجاد شده بود، استفاده کردند و بدون برخورد با مانعی سید را به اصفهان بردند. سیدعلی محمد، علیرغم مخالفت های شدید علمای اصفهان، درخانه والی زندگی می کرد. ولی این دوره فراغت دیری نپایید. شش ماه بعد معتمدالدوله درگذشت. برادر زاده اش جریان امر را به صدراعظم گزارش نمود. میرزاآقاسی هم سید را بدو به ماکو تبعید و سپس او را در قلعه چهریق نزدیک سرحدات ترکیه زندانی نمود.

تا این تاریخ سه سال از روزی که سیدعلی محمد شیرازی دعوی خود را علنی نموده بود، می گذشت و شهرت او در سراسر ایران پیچیده بود. ملاحظاتی بشرویه ای و سایر پیروان او به تبلیغ آئین جدید و دعوت مردم به شورش مشغول بودند. با پیوستن ملا محمدعلی قدوسی که از علمای صاحب نظران آن دوران بود، و قره العین دختر ملا صالح برغانی به جمع پیروان سید، نفوذ و شهرت او در بین مردم افزایش بسیاریافت. صدراعظم برای روشن نمودن اذهان مردم از حقیقت امر و علنی کردن دروغ وی مایه گی سید، دستور داد درنشستی در حضور ولیعهد - ناصرالدین میرزا - و علمای طراز

اول تبریز، سید را محاکمه و به دعاوی او رسیدگی نمایند. چون سید نتوانست در جلسه رسیدگی به سئوالات مجتهدین پاسخ قانع کننده ای بدهد، علما او را تکفیر کردند. سید توبه نامه ای نوشت و پس از چوبکاری مفصل او را به قلعه چهریق بازگرداندند، و تا سال ۱۲۶۶ در همان قلعه زندانی بود.

در طول این مدت بابیان درمازندران به سرکردگی ملاحسین بشرویه ای، در زلیجان به سرکردگی ملامحمدعلی، و در تبریز به سرکردگی میرزا یحیی دارابی، اغتشاشاتی برپا نموده و تعداد زیادی از قوای دولتی و شورشیان کشته شدند. ناصرالدین شاه که بعد از فوت محمد شاه به تخت نشسته بود، با مشورت میرزاتقی خان امیر کبیر، به این نتیجه رسید که تا سیدزنده است، دامنه این اغتشاشات خاموش نخواهد گردید، و برعکس موجبات بهره برداری دول استعماری و مداخلات بیشتر آنان در امور ایران فراهم خواهد شد. لذا در صدد از بین بردن سیدعلی محمد برآمد. پس از اخذ فتوی از مجتهدین تبریز، که به منزله حکم اعدام سید بود، او را در سال ۱۲۶۶ هجری در حالی که بیش از ۳۱ سال نداشت، تیرباران کردند.

اولین کتابی که سیدعلی محمد نوشت تفسیری بر سوره کوثر به عربی بود و مدتی که در زندان چهریق به سر می برد، کتاب دیگری به نام «بیان» به مخطوطی از فارسی و عربی تدوین کرد. این کتاب به منزله احکام آسمانی بابی هاست. چون مطالب و نوشته های این کتاب حاکی از بیسوادی کامل و بی پایه گی نویسنده، حتی در فن املاء و انشای هر دو زبان بود، بهائیها کوشش نمودند تا تمام نسخ این کتاب را جمع آوری کرده و از دسترس غیر بهائی ها که به معایب آن اشناد می کردند، دور نمایند.

بیان شامل ۱۹ واحد و هر واحد شامل ۱۹ باب است که ۱۱ واحد آن توسط سیدعلی محمد در زندان نوشته شده و هشت واحد دیگر را میرزا یحیی نوری یا «صبح ازل» تکمیل نمود. یا به عقیده بابی ها، هشت واحد دیگر به صبح ازل نازل شد. عدد ۱۹ از اعداد مبارک بابیان است. کسانی که برای اولین مرتبه به سیدعلی محمد ایمان آوردند و با او بیعت کردند، (پاران حی) هیجده نفر بودند که با خود سید نوزده نفر می شدند. سید کتاب خود را به ۱۹ واحد و هر واحد به ۱۹ باب، هر سال را به ۱۹ ماه و هر ماه را به ۱۹ روز، تقسیم نمود. پنج روز باقیمانده سال (روزهای کیسه) را ایام «بها» نام گذاشت.

بابی ها تاریخ جدید را «تاریخ بدیع» می نامند. ایام روزه بابی ها در ۱۹ روز

آخر سال و پس از پنج روز کبیسه شروع می شود. به طوری که دوز نوروز یا روز اول فروردین، روز عید فطر است و آن را عید رضوان می نامند. مدت این عید ۱۹ روز است که روز اول، مخصوص خود سید علی محمد و هر یک از روزهای بعد، مخصوص یکی از اصحاب «حی» می باشد. پنج روز کبیسه قبل از شروع ایام روزه، مخصوص عیش و ضرب و خوشگذرانی است. در ایام روزه، هر بابی موظف است ۱۹ آیه از آیات «بیان» را تلاوت نماید و ۱۹ مرتبه بگوید: «اللهم ربی و لاشریک مالله احد».

هر بابی باید هر ۱۹ سال یکبار، کلیه اساس منزل خود را تجدید نماید.

چون سید علی محمد و جانشین او میرزا حسینعلی از هیچیک ارادیان دیگر اطلاعی نداشتند، دین اسلام را سرمشق آئین خود قرار دادند و کوشش نمودند از هر جهت در همان مسیر حرکت کنند. چون آیات قرآنی به عری که زبان محمد بود تدوین شده بود، بر همین اصل، سید علی محمد و میرزا حسینعلی نیز کتب «بیان» و «اقدس» را به عری نوشتند. نماز و روزه و حج و سایر احکام قرآن و حتی زیارتنامه های اهل قسور در کتب بابی ها و بهائی ها، به سبک و روش اسلام و به عری تدوین یافت. «باب» احکام مربوط به ارث، حجاب بانوان، نجاسات، مطهرات، رباخواری، نماز جماعت و بسیاری دیگر از احکام اسلام را دگرگون ساخت و احکام جدیدی بر پایه مجاز بودن آنچه در قرآن منع شده بود، جانشین آنها کرد. گرچه قرآن سرمشق سید علی محمد در نوشتن و تدوین «بیان» بوده، ولی سید در کتاب خود علاوه بر نسخ غالب احکام قرآن، تعلیم و تعلم و تدریس علوم و کتب مذهبی غیر از نوشته های خود را بر مؤمنین حرام کرد. به همین علت، بابی ها قرآن و جمیع کتب دینی و فقهی را می سوزانند و به خواندن «بیان» اکتفا می کردند. بعد ها میرزا حسینعلی این ممنوعیت را نسخ کرد و نوشت:

«خداوند شمارا از آنچه در «بیان» نازل شده که باید همه کتاب هارا نابود سازید، معاف فرمود و ما اکنون به شما اجازه می دهیم که آن علوم را که به حال شما مفید است بخوانید.»

در «بیان»، «باب»، مبداء ظهور همه چیز است. نار و نور همیشه به دور کلام او می گردند، همان طور که محمد افضل بر موسی و قرآن افضل بر نورا است. «بیان» نیز افضل بر قرآن است.

«پس ای بر مسلمین و مؤمنین که در انتظار قائم منتظر ازال محمدند و هنگامی که او رادر خواب ببینند افتخار می کنند، ولی او رابه دست خود درکوه (چهریق) زندانی



می نمایند.»

«بیان» مردم را از روز و ساعتی که سیدعلی محمد دعوی خود را اعلانی نموده، به پذیرش آئین جدید دعوت می کند. هرکس از آن تاریخ از اطاعت او امر او سرپیچی کند و گفته های او را نپذیرد، محکوم به فسق و عصیان می داند و کسی که با او مخالفت کند، کافر و مهدورالدم می شناسد. هرکس دعوی او را بشنود و به او ایمان نیارد، تمام اموالش بر باب و اماناء وی حلال و مصادره می شود.

بر اساس مفاد «بیان»، نهایت ملاقات خداوند ملاقات «باب» است و مرگ، کنایه از فنا در لقاء «باب». تمام موجودات به تکلم «باب» آفریده شده اند و هیچ محکمی مانند «باب» نیست. «باب» مبداء ظهور همه چیز است.

سیدعلی محمد در ابتدای دعوی خود توصیه می کرد که جسد او را پس از فوت در یکی از حرمین یعنی مکه و یا مدینه، دفن کنند و مردم برای زیارت مقبره او به آن محل بیایند. ولی بعدها از این تصمیم خود منصرف شد و شیراز را به عنوان آرامگاه خود برگزید و گفت: «هرگاه مردم مقتدری در امت او پیدا شد، بیت الله الحرام را خراب کند و هرکس استطاعت داشته باشد، خانه محل تولد او، در شیراز را تعمیر و رنگ آمیزی کند و مردم آن خانه را زیارت نمایند و مناسک حج را در آنجا انجام دهند.»  
واحد ۴ باب ۱۶

هر مردی که بر هر جماعتی وارد شود، باید بگوید «الله اکبر» و آن جماعت در پاسخ خواهند گفت «الله اعظم»، اگر زن بایی وارد شود، باید بگوید «الله ابهی» و جماعت در پاسخ خواهند گفت، «الله اجمل».

سیدعلی محمد ازدواج را تنها منوط به رضایت طرفین کرد و رضایت اولیاء یا وکیل آن ها و هم چنین حضور شهود را معتبر و لازم ندانست. این حکم بعدها توسط میرزا حسینعلی نسخ شد و رضایت و اذن والدین بر شروط ازدواج اضافه گردید. ولی هر دو آئین بایی و بهائی، پرداخت کابین را شرط لازم عقد ازدواج می دانند. باب به زنان اجازه داد تا مانند حوریان بهشتی لباس حریر بپوشند، خود را بیارایند و به صورت حوریان از خانه های خود بیرون آیند و میان مردان وارد شوند و بدون حجاب بر صندلی ها بنشینند. به زنانی که شوهرانشان عقیم هستند، «اقتران با مرد دیگری اجازه داده شد. ولی با اذن زوج، تا آن ثمره از وجود آنان ظاهر گردد.» واحد ۸ باب ۱۵  
حرمت تنزیل و رباخواری نیز، طبق احکام «بیان»، از بایی ها برداشته شد.

«اذن فرمود خداوند تجار را در تنزیل که معمول است امروزه مابین ایشان.»  
واحد ۵ باب ۱۸

این حکم بعد ها ضمن بسیاری از احکام «بیان» توسط بهاء در کتاب اشراقات تنفیذ گردید.

باب نماز مسلمانان را نیز تفسیر داد و نماز دیگری برای بابیان برپا کرد. نماز جماعت را حرام دانست و تنها در مورد نماز میت، نماز جماعت را مجاز کرد. این حکم نیز بعداً توسط میرزا حسینعلی تأیید شد.

در آئین باب، مطهرات عبارتند از: آتش، هوا، آب، خاک و «بیان». بدن هر مرد باری طاهر و مطهر است. تحریم موسیقی و استفاده از ظروف طلا و نقره و نتراشیدن سوی صورت و بسیاری از ممنوعیت های اسلامی، در آئین «باب» برداشته شد. ولی حکم مربوط به ممنوعیت شرب مسکرات به قوت خود باقی ماند و ممنوعیت استعمال دخانیات و تریاک و مصرف داروهای طبی نیز بر آن اضافه شد. این احکام باب نیز در صفحات ۱۷ و ۱۵ کتاب «اقدس» مورد تأیید بهاءالله قرار گرفت.

هیچکس مجاز نیست به اعمال و دستورات باب، و درغیبت او به دستورات امناء باب، ابرادی وارد کند و اعمال آن ها را مورد سؤال قرار دهد، بلکه باب و امناء باب هستند که می توانند به همه کس ابراد کنند. بابیهها باید اموات خود را در قبور بلورین دفن کنند و اگر بلور ممکن نباشد، از سنگ صیقلی شده استفاده کنند و در یکی از انگشتان میت، انگشتری که اسم خدا روی آن حک شده باشد، قرار دهند.

سیدعلی محمد در «بیان» می نویسد: که بیان باید با مرکب قرمز استنساخ و تکثیر گردد. دین او تا سال ۲۰۲۱ هـ (به عدد حروف المستغاث به حساب جمل) باقی خواهد ماند. هر کس در خلال این مدت ادعای نبوت کرد و کتاب و آیات و احکامی ارائه نمود، از او نپذیرید، و اگر بعد از این مدت، «من بظهره الله» ظاهر شود و آیاتی بیاورد، پس معارضه و مخالفت با او روا نیست و به پیروان خود دستور می دهد که با شیشه های بلورین بر از عطر نزد «من بظهره الله» بروند، سجده کنند و با دست خود آن شیشه بلورین را، به عنوان ارمغان «باب»، تقدیم کنند. ولی به طوری که بعداً گفته خواهد شد، هنوز مرکب «بیان» کاملاً خشک نشده بود که میرزا حسینعلی به دعوی «من بظهره الهی» برخاست، خود را امام زمان، پیغمبر و هم پایه خدا خواند و دین بهائیت را بر خرابه های بایبگری پایه گذاری کرد. به طوری که امروزه به ندرت سخن

و اثری از بایبگری در اذهان باقی مانده است.

سیدعلی محمد، يك سال قبل از کشته شدنش، جوان هیجده ساله ای از پیروان خود، به نام میرزایحیی نوری را بالقب «ازل» به جانشینی خود برگزید. میرزایحیی از ترس مسامورین دولتی مخفی می زیست و هیچگاه در بین مردم ظاهر نمی شد. برادرش، میرزا حسینعلی ملقب به «بهاء» که دو سال از او بزرگتر بود، به عنوان پیشکار او به تمشیت امور بابیان می پرداخت. پس از کشته شدن سیدعلی محمد شیرازی، بابی هادرسد انتقام و قتل امام جمعه، امیر کبیر و ناصرالدین شاه برآمدند. دولت توانست شورش بابیان را درمازندران، زنجان و تبریز فرو نشاند. در سوء قصدی که به جان شاه شد، نیروی که به شاه اصابت کرده، کاری نبود و او زنده ماند، ولی همین امرحکومت را برانگیخت تا به سختی از بابیان انتقام گیرد و دست یکنشمار آنان بزند. تعداد زیادی از پیروان سیدعلی محمداز جمله فرقة العین کشته شدند. میرزا حسینعلی به زندان افتاد. میرزایحیی با لباس مبدل درویشان باعده ای از بابیان مخفیانه از ایران گریختند و به بغداد که تحت تسلط ترکان عثمانی بود، رفتند. سفیر روس در ایران میرزاحسینعلی را تحت حمایت دولت روس قرار داد و از محاکمه و قتل او جلوگیری کرد و به همراه نماینده ای ازسفارت به بغداد نزد برادرش میرزایحیی فرستاد. در بغداد بین دو برادر، بر سر تفسیر گفته های باب و ظهور «من بظهره الله»، اختلاف افتاد. میرزاحسینعلی به سلیمانیه رفت و به جمع درویشان خانقاهی پیوست. پس از مدتی میرزایحیی نامه ای برای دلجوئی برادر نوشت و از او خواست به بغداد باز گردد. میرزاحسینعلی به بغداد بازگشت، ولی رجحش درونی هم چنان بین دو برادر باقی بود.

چون بین بابیان و شیعیان مقیم عراق اختلافات شدیدی بروز نموده بود، دولت عثمانی از نظر امنیت منطقه، مصلحت چنان دید که بابیان را به اسلامبول کوچ دهد، سپس آنان را از اسلامبول به ادرنه شهر سرحدی ترکیه و یونان منتقل نمود. در این شهر رجحش دهرین دو برادر به دشمنی مبدل شد. میرزاحسینعلی، رسماً خود را «من بظهره الله»، که در کتاب «بیان» وعده ظهور او در سال ۱۲۳۱ هجری داده شده بود، نامید و عده ای از بابیان را به سوی خود جلب نمود. با بابیانی که در ایران مانده بودند باب مکاتبه را باز کرد و به همه گفت که :

«آن کس که می بایست پدیدآید، منم. خود «باب»، يك مزده رسانی برای ظهور من بود و این که چندسالی ازل جانشین «باب» و پیشوای بابی ها نشان داده شد به این

جهت بود که افکار مردم به آن سوی معضوف گردد و من از گزند و اسیر احتمالی به دور باشم.»

در کتاب الواح، خطاب به عندلیب (یکی از پیروانش) می نویسد:  
«ای عندلیب، کسی که پیش از من بود او را بزرگ کرد و او را به عنایت و رحمت من، که بر تمام اشیا پیشی دارد، و نور من، که عالم وجود را نورانی ساخته است، بشارت داده است.»

میرزایحیی نوری و عده ای از سران بابی ها-دعوی میرزا حسینعلی را باطل خواندند و دو برادر به متهم بودن یکدیگر دست زدند. دامنه این اختلافات به درگیری بین پیروان هر یک از دو برادر منجر شد. به ناچار، دولت عثمانی مداخله نمود و برحسب رای دادگاه مقرر شد هر یک از دو برادر با پیروان خود به گوشه ای دور از یکدیگر فرستاده شوند و در سریازخانه (قلعه بند) بمانند. میرزایحیی صبح ازل و پیروانش را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بها، و اتباع او را به «عکا» در فلسطین اعزام نمودند. بدین ترتیب پیروان میرزا یحیی، که همان بابیان اصیل بودند، نام «ازلی» و معتقدین به میرزا حسینعلی، نام «بهائی» به خود گرفتند.

در عکا، میرزا حسینعلی خود را مسلمان معتقد نشان می داد. در نماز جماعت، اقتدا به پیشنماز سنی محل می نمود و کتبه فرائض اسلامی را کاملاً رعایت می کرد. ولی در برابر پیروان خود گاهی از درجه «من ینظره الله» نیز فراتر می رفت و به خود مقام الوهیت تفویض می کرد. در آغاز کتاب «اقدس» که به منزله کتاب احکام بهائیان است، میرزا حسینعلی می نویسد:

«نخست چیزی که خداوند به بندگان خود واجب کرد، شناختن من است که از سوی وی وحی آورده ام و در آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا بوده ام.»  
«اگر ما در این جا به زبان ملکوت سخن بگوئیم، هرآینه می گوئیم، خدا این مکتب را پیش از خلقت آسمان ها و زمین آفریده است، و ما پیش از متصل شدن «ك» به رکی «ن» در آن داخل شدیم.» (۱)

---

۱ - اندیشه میرزا حسینعلی در این مورد اقتباس از اعتقاد مسلمان ها بر این اصل است که قرآن قدیم است، از ازل وجود داشته و آیات آن به تدریج توسط جبرئیل بر محمد بن عبدالله نازل شده است. در این جا، خود میرزا حسینعلی هم قدیم است.

در یکی از نامه های خود به ازلیان می نویسد:

«به تحقیق که خداوند مرا مبعوث فرمود و با آیات و بینات به سوی شما فرستاد. من آنچه در کتب و صحف خداوند پیش از شما آمده است و آنچه را که در «بیان» نازل گشته، قبول دارم. پروردگاه عزیز منان شما برای من گواه است. ای اهل «بیان»، قسم به خداوند، این همان اعظمی (منظور اشاره به خود اوست) است که هر عظیم و اعظمی در پیشگاه او به سجده افتاده. اسم اعظم برتری پیدا نکرده است، مگر به علت تعظیم در برابر او در هنگام ظهورات سلطنتش، و قیوم غالب نگشته مگر برای فنا در ساختش.»

در نامه ای که برای کئیش قطنظبه فرستاده خود را مسیح موعود می داند و می نویسد:

«بگو ای قوم، به تحقیق که روح دفعه دیگر آمدتا آنچه را که پیش از این گفته بود، تمام کند. ماگواهی می دهیم، که وقتی او به این عالم آمدبر جمیع ممکنات تجلی کرد. چشم هرگوری روشن شد و هر نفسی از نزد آن مقتدر قدیر پاکیزه شد. پس بدان، آن کسی که به آسمان بالا رفت، به حق فرود آمد و به واسطه او نسیم های فضل برعالم عبور کرد و عالم به واسطه رجوع و ظهور او معطر گردید. پروردگار تو بر آنچه می گویم گواه است.»

به «فرانسوا ژوزف» امپراتور اتریش و مجارستان نوشت:

«ای پادشاه اتریش، مطلع نور احدیت در عکاست. گذشتی و از او سوال نکردی. خزن ها ما را فرا گرفت زیرا تو را دیدیم که برای اسم ما دور می زنی و ما را پیش روی خود نمی شناسی. چشم باز کن، تا این منظر کریم را ببینی و کسی را که شب ها و روزها می خوانی، بشناسی و نور تابان را از این افق فروزان ببینی.»

در نامه دیگر خطاب به پادشاهان می نویسد:

«ای گروه پادشاهان، به تحقیق ناموس اکبر در منظر انور نازل شد. شما مملوکید، مالک به بهترین هبت ظاهر شد و شما را به نفس مهیمن قیوم خود می خوانند.»  
میرزا حسینعلی نیز مانند سیدعلی محمد شیرازی، تصور می کرد که وحی خداوند تنها به زبان عربی نازل می گردد و با همین تصور، کتب خود را به عربی می نوشت و با تقلید از آیات قرآنی، جملاتی همانند جملاتی که در پایان آیات قرآن دیده

می شود، از قبیل:

لو انتم تعلمون، انه لهو الففورالکریم.

در آخر عبارات خود ذکر می کرد و حتی نماز و دعا و زیارت نامه های خود را نیز به عربی می نوشت و وقتی عبارات ناصحیح و غلط او مورد اعتراض قرار می گرفت، می گفت:

«این نوشته های مرا نباید با قواعد صرف و نحو سنجید، بلکه باید قواعد صرف و نحو را با این نوشته ها سنجید.»

و یا به عبارت روشن تر باید قواعد صرف و نحو زبان عرب را، بر اساس اغلاط انشائی او، تغییر داد.

به طوری که گفته شد مهم ترین نوشته «بهاء» که به منزله کتاب احکام بهائیان است، «اقدس» نام دارد. در این کتاب، قسمتی از احکامی که در «بیان» آمده بوده لغو و مقررات جدیدی جانشین آن ها می گردد. در مورد تغییر احکام «بیان» می گوید:

«ما همه را خیر دادیم که آنچه در «بیان» نازل شده است با يك کلمه که از جانب توست، معادل نیست. به درستی که تو به هرچه که بخواهی توانائی، بندگان خود را از فیوضات دریای رحمت منع مکن. به درستی که تو صاحب فضلی.»

الله، در نظر میرزا حسینعلی نوری، دارای همان صفات دیکتاتوری است که در قرآن آمده. او، مظهر یفعل مایشاء و یحکم ما برید است. در مورد آزادی بیان و عقیده می گوید:

«ما پاره ای از مردم را می بینیم که آزادی می خواهند و بدان افتخار می کنند. آنان در نادانی آشکارند. آزادی به فتنه ای منتهی می شود که آتش آن خاموش شدنی نیست. مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد. آزادی در پیروی از اوامر من است. اگر مردم به آنچه را که ما از آسمان وحی برای آن ها نازل کرده ایم پیروی کنند، هرآینه خودشان را در آزادی محض خواهند یافت.»

با آن که بهاء در نوشته های خود ممنوعیت مطالعه کتب مذهبی و فقهی مسلمین را بر می دارد و به بهائیان اجازه می دهد که آن علومی را که به حال آنان مفید است بخوانند، ولی اضافه می نماید:

«کسی که آیه ای از آیات سرا بخواند برای او بهتر است تا آن که کتاب اولین و آخرین (قرآن) را بخواند.»

در «افس» نماز بهائیان به ۹ رکعت در شبانه روز، صبحگاهان و شامگاه تقلیل داده شد که به سوی قبله خود، عکا ادا نماید. نماز و روزه از اول بلوغ بر هر بهائی واجب است و اگر در محلی آب برای وضو وجود نداشته باشد، کافی است که شخص بهائی پنج مرتبه بگوید «بسم الله الاظهر» آنگاه به نماز بایستد. نماز آیات و نماز جماعت در کیش بهائی، همانند آئین بابی، از عهد مؤمنین برداشته شده است. قمار و استعمال افیون بر بهائیان حرام است. خداوند هر مردی را که استطاعت داشته باشد، به حج خانه خدا (محل دفن بهاء) امر فرموده است.

به عقیده میرزاحسینعلی، انسان از آب آفریده شده و به خاک باز می گردد و تمام اشیاء در اول رضوان در دریای طهارت فرو رفته اند و پاك می باشند و نجاستی در دنیا وجود ندارد. او بندگان را به نظافت و شستن آنچه از غبار و چرك های خشکیده و تغییر یافته است، حکم کرده و می گوید، کسی که در لباس او چرکی دیده شود، دعای او بالا نمی رود. در مورد ازدواج می گوید:

به تحقیق نکاح بر شما واجب شد. بر حذر باشید که از دو زن تجاوز نکنید کسی که به يك تن کنیز قناعت کند، خودش و او را راحت کرده است.»

نکته جالبی که در افس دیده می شود و در قرآن ذکری از آن به میان نیامده، نهی بهائیان از خرید و فروش کنیزان و غلامان است. ولی البته نباید این مطلب را حمل بر ذکاوت و کاردانی میرزاحسینعلی کرد. بلکه این ممنوعیت، در اثر وجود قوانین بین المللی و حفظ و مراقبتی بود که نیروی قدرتمند دریائی انگلیس در اجرای آن معمول می داشت و مرتکبین را به سختی مجازات می کرد.

در سال ۱۳۱۲ هجری، نوری که عالم وجود را نورانی کرده بود، برای همیشه خاموش شد. میرزا حسینعلی نوری، جانشین خدا بر روی زمین، از دار دنیا رفت. قبل از فوت خود به علمای امتش نوشته بود:

«ای اهل انشاء، هرگاه کیوتر پرواز کند و به سوی اقصای اخفی توجه کند، شما در چیزی که در کتاب نشناخته اید، به شاخه منشعب از این اصل رجوع کنید.»  
علمای امت نیز بر حسب وصیت میرزاحسینعلی نوری، به گرد پسر ار «عبدالبهاء» جمع شدند و او را به زعامت برگزیدند. بهائیها میرزاحسینعلی بهاء را

«جمال اقدس ابهی» و «جل ذکره الاعلی» و پسرش را «عبدالیها» «مخصن الله الاعظم» می نامند.

عبدالیها مدت سی سال رهبری بهائیان را به عهده داشت؛ دولت انگلیس در قبالی خدمات ارزنده ای که به دولت پادشاهی و امپراطوری انگلیس نمود، او را به لقب عالی جناب (سر Sir) (۱) مفتخر کرد. عبدالیها در سال ۱۳۴۰ هجری وفات یافت و نواده دختری او به نام «شوقی افندی» به جانشینی او انتخاب شد. شوقی افندی کوشش بسیار در توسعه و استحکام بهائیت از خود بروز داد. چون فرزندی نداشت، برای تمسیت امور بهائیان تشکیلاتی به نام «بیت العدل» ایجاد کرد و با همکاری دوست امریکائی خود، «چارلز میسون رمی» (Charles Mason Rimi)، نقشه وسیعی برای تقویت و انتشار دین بهاء طرح نمود. شوقی افندی در سفری که به همراه همسر کانادائی خود، «روحیه ماکسول» به لندن کرد، در آن شهر وفات یافت. چارلز میسون رمی، که ریاست بیت العدل را به عهده داشت، به ادعای جانشینی شوقی افندی و رهبری بهائیان جهان برخاست و خود را «شیان» بهائیها نامید. این امر مورد اعتراض «روحیه ماکسول» و عده ای از علمای امت بهائی قرار گرفت و گفتند رمی امریکائی است و فارسی و عربی نمی داند تا قادر به تفسیر الواح عربی و فارسی باشد.

اخیراً شخص دیگری به نام جمشید معانی از اهالی اندونزی خود را «سما الله» و رهبر بهائیان جهان می داند و ادعا می کند که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ میلادی، به معراج رفته است.

فعلاً امور روحانی و مذهبی بهائی ها در دست انجمن های محلی است که به صورت «محفل روحانی» در هر شهری تشکیل و اداره می شود. در جامعه بهائی، کشیش و آخوند مخصوص وجود ندارد و هر يك از پیروان بهاء مكلف به تبلیغ کیش بهائی می باشد.

بهائی هادرخارج از ایران، علاوه برعکا که مقدس ترین پرمشگاه بهائیان در آنجاست، دارای دو معبد بزرگ به نام «حضیره القدس» می باشند. یکی در عشق آباد، واقع در ترکمنستان شوروی سابق، که فعلاً به موزه آن شهر تبدیل شده و دیگری در ساحل دریاچه میشیگان نزدیک شهر شیکاگو در آمریکا.

۱- فقط اتباع انگلیسی مجاز به قبول و استفاده از لقب (Sir) می باشند.



دربلوانی که به تحریک یکی از آخوندهای شیعه در سال ۱۳۳۵ در تهران برپا شد، محفل بهائی ها در تهران ویران گردید و اکنون به صورت عمارت متروکه ای در مرکز شهر باقی است.

### فرقه احمدیه

علاوه بر بهائیت در ایران، فرقه دیگری در هندوستان در اواخر قرن نوزدهم میلادی توسط شخصی به نام غلام احمد قادیانی، متوفی به سال ۱۹۰۸ میلادی، به وجود آمد. غلام احمد مدعی بود که او نه تنها مهدی موعود شیعیان است، بلکه تجسمی از ویشنو خدای هندوها، مسیح موعود عیسوی ها، سوشیانت زرتشتیان، مائی تریا (Maitereya) با بودای هندو ها همه با هم است. ولی با تمام عناوینی که غلام احمد برای خود قائل بود، هیچگاه رابطه خود را با اسلام قطع نکرد و ادعای پیغمبری هم ننمود. بلکه او خود را از پیروان محمد بن عبدالله می دانست و عقیده داشت که جنگ مقدس نباید با زور و اسلحه انجام گیرد. بلکه باید از طریق استدلال و بحث صورت پذیرد. به همین مناسبت، اصل جهاد با اسلحه را که از اصول ثابت و مورد قبول تمام فرق اسلامی است، از آئین خود حذف کرد و طرفداران او نیز با تمام کوششی که در تبلیغ فرقه احمدیه می نمایند، مردمان صلح جویی هستند.

این نهضت در شمال غربی هندوستان به وجود آمد و ریشه گرفت. فرقه ای از آن در قادیان و فرقه دیگر در لاهور به تبلیغ پرداختند و بیش از هر فرقه دیگر اسلامی داعیه تبلیغ دارند و عده زیادی را به اقصی نقاط جهان برای تبلیغ اعزام نموده اند. مرکز تبلیغاتی عمده آنان در شهر واشنگتن، دی. سی است. در آن جا مسجدی با چاپخانه و دستگاه های انتشاراتی بزرگی برپا نموده اند.

## بخش ششم:

### پایان و نتیجه گیری

« آنچه من از خدا می توانم تصور کنم، همین علم یقین به وجود يك نیروی عاقله بالاتر از خیال و وهم است که در دنیای بیرون از فهم بشر مشهود است. »

البرت انیشتین

انسان فطرتاً حیوانی است تئوری ساز که بعد از هر رویدادی، تئوری خاصی برای توجیه آن حادثه ابداع می کند تا بر واقعیات منطبق نماید. بشر اولیه برای توجیه حوادث طبیعی و مخاطراتی که هر آن حیات اورا تهدید می کرد، در مغز ناپخته خود، وجود قدرت های مرموزی را پایه ریزی کرد و برای توجیه پدیده های طبیعی، به مدد قوه تخیل خود به اسطوره سازی پرداخت و افسانه ها به وجود آورد. برای حفاظت خود در برابر خطرات هم، دست توسل به جانب حامیان و نگهبانانی که تنها و فقط در مخیله و تصور او وجود خارجی داشتند، دراز نمود. بدین ترتیب تئوری وجود خدایان و سپس قادر مطلق را بنیان نهاد و باور کرد که با اجرای مناسک عبادی و پرستش این قوای مرموز، آنان نیز در دفع بلا و حل مشکلات، به او کمک خواهند کرد. اگر به هر يك از ادیان و مذاهب زنده که مورد قبول مردم جهان، حتی دانشمندان و روشنفکران است، به دقت نظر کنیم، می بینیم که معتمدین به این ادیان برای توجیه باورهای خود به اسطوره ها متوسل می گردند و اسطوره خمیرمایه اعتقاد آن هارا تشکیل می دهد.

در هیچیک از تئوری های دینی و مذهبی بشر اولیه، که پایه و اساس باورهای امروزی ما را تشکیل می دهند، انگیزه عقلانی و استدلال منطقی وجود نداشته، بلکه از عوامل اقتصادی و تنازع بقا سرچشمه می گرفته است. در سرتاسر قرون و اعصاری که از عمر بشر می گذرد، عامل اقتصادی بر تمام افکار و اعمال بشر حاکم بوده است. شکم یکدیگر را می دریدند، گلوی برادران خود را می فشردند، تا وسائل تولید و نیروهای

اقتصادی آنان را تصرف کنند. برای حفظ و نگهداری این عوامل اقتصادی در برابر حوادث آسمانی، تئوری وجود خدایان را ابداع نمودند. ولی ماهیت قضیه، حتی با آفرینش تئوری خدای نادیده و عملی‌رنگ آمیزی های ظاهری بعدی، هیچوقت تغییر نکرده است. عبارات زیبا و دلپسند، تطبیفات و تلقینات فراوان گوناگون که توسط مبلغین و متولیان ادیان و مذاهب مختلف به کار می‌رود، تنها لغافی است که به دور هسته‌ی مرکزی - اقتصاد و روابط اقتصادی - پیچیده شده است، تا حقیقت مطلب را از نظر افراد کم‌سواد، ساده لوح و زود باور اجتماع، که بیشترین سنگینی بار تئوری وجود خدایان را تحمل می‌کنند، پوشیده بدارند و تسلط و حاکمیتی را که از ریشه های اقتصادی سرچشمه گرفته و در پوشش دین تا اعماق روح و درون طبقه پائین اجتماع تزریق شده است، برای همیشه نگه دارند.

تحقیق مختصری ماهیت اصلی قضیه را فاش می‌سازد و به خوبی نشان می‌دهد که در طول تاریخ، به موازات تحولی که در اثر اکتشافات علمی در وسائل تولید و مفهوم اقتصاد پدید می‌آمده، تئوری وجود خدایان نیز تغییر جهت می‌داده. گمان اینکه خدایانی که بشر در اواخر دوره حجر جدید و عصر شبانی می‌پرستیده، با خدایان ادوار بعدی متفاوت بودند.

در دوران اقوام ابتدائی که هنوز قوانین مدون و ضوابطی برای تشکیل خانواده و روابط افراد با یکدیگر وجود نداشت، بشر موضوع مذهب را پیش کشید و نظامات بدوی قبیله‌ای را در قالب دین ریخت. این نظامات به تدریج بصورت قوانین مقدس آسمانی درآمدند و غیرقابل تغییر شدند. قصص و روایات قبیله‌ای با شاخ و برگ فراوان، به صورت داستان های حیرت انگیز برای اثبات وجود خدایان و میزان قدرت قوای غیبی، ساخته شد و در باورها و برداشت های دینی وارد شدند. مردم این اسطوره‌ها را به عنوان يك واقعیت مطلق و نشانه‌ای از قدرت متعال پذیرفتند، مقدس داشتند و خصوصیات و صفات فوق بشری به آن‌ها بخشیدند. گذشت زمان، این اسطوره‌ها را باخرافات درهم آمیخت. چون عامه مردم اسطوره‌ها را به عنوان حقایق آسمانی پذیرفته بودند، خرافات نیز صورت تعالیم مقدس خدائی به خود گرفتند.

پیدایش تئوری وجود خدایان در مغز بشر، به نوبه خود، باعث بوجود آمدن افرادی در قبایل مختلف شد که مدعی ارتباط دائم با قدرت مرموز متعال بودند. زودباوری و ساده لوحی عوام، موجب گسترش این اعتقادات مذهبی و تقویت مدعیان

ارتباط با خدايان شد. در اثر تلقين و عادت و وراثت، اعتقاد به وجود قدرت هاي متعال در وجود بشر ريشه گرفت و تثبيت شد. خدايان به وسيله كساني كه خود را به عنوان رابط بين خدا و بشر معرفي مي كردند، شكل و صورت گرفتند و صفات مرموز الهي به آنان نسبت داده شد. ساحران و كاهنان و مدعيان ارتباط با خدايان، براي جلب توجه مردم و بزرگتر جلوه دادن عظمت كاري كه انجام مي دادند، اوراد و ادعيه مناسب حال و زمان تنظيم كردند و محل هاي ويژه اي را براي خواندن اوراد و اجرائي مراسم عبادي و سوزاندن ادويه اختصاص دادند. بدین ترتیب، پایه های معابد بزرگتری از قبیل اورشلیم، مکه، بنارس، امریتسار و غیره را پی ریزی کردند. در مواردی که علیرغم اوراد و ادعیه بسیار، توجه قوای غیبی جلب نمی شد و حاجت دردمندان برآورده نمی گردید، به تقدیم قربانی های حیوانی و حتی انسانی به پیشگاه قدرت های مافوق الطبیعه، مبادرت می کردند.

بدین ترتیب، دین، از مجموعه ای از سئوالات گوناگونی که بشر در باره چگونگی و غرض از آفرینش جهان هستی و پدیده های طبیعی طرح نموده بود و پاسخ هایی که متناسب با قوه درک خود برای آن ها یافته بود، بوجود آمد. چون در طرح سئوالات، طرز تفکر بشر مبنا و مآخذ قضاوت ها قرار گرفته بود. لاجرم، پاسخ ها نیز با منطقی که مورد قبول مغز بشر بود، مطابقت پیدا می کرد و از محدوده قابلیت فکری بشر خارج نبود. به همین دلیل، اعمالی را که بشر در اسطوره های دینی به خدا نسبت می دهد، در حقیقت اعمالی هستند که اگر خود او خدا بود این چنین اعمالی را انجام می داد. (۱) خدايان زائیده و مخلوق کارگاه خداسازی بشر، دارای همان صفات و کسری هائی شدند که در وجود من و شماست. آن ها نیز چون من و شما خشم می گیرند، انتقام می کشند، مکر می کنند، تهدید می نمایند و وعده های غیرعملی بعهده می دهند و از ما انتظار دارند در برابر شان تعظیم و آنان را پرستش کنیم تاחס خودخواهی آنان ارضا

۱ - کزنوفانس (xenophanes) فیلسوف قرن ششم قبل از میلاد یونانی می نویسد: «اگر اسب و گوسفند هم می خواستند برای خود خدائی فرض کنند، آن را به شکل خود می پنداشتند.»

گردد. این روش اسان - خدائی که از ابتدای پیدایش ثنوری وجود خدایان و اعتقادات دینی و مذهبی بوجود آمده، هنوز نیز در غالب نزدیک به تمام باورهای دینی بشر امروزی وجود دارد. در کتب آسمانی ادیان بهود و اسلام خداوند جبار، قهار، غیور و رحیم، انتقام گیرنده و جنگجو است و همیشه از قدرت معجز آسای خود سخن می گوید تا پیروانش فرامین او را با ترس و لرز و بدون چون و چرا اجرا کنند. رهبران، پیشوایان و مبلغین مذهبی، که منافع اقتصادی و حیات دنیائی آنان وابسته به سکون عقاید دینی و حفظ باورهای خرافی دیرین مردم است، در کتب و یا در گفتارهای تبلیغاتی خود بر روی منابر و دریلندگوها، آن چنان به وکالت از طرف خدا صحبت می کنند، خواسته ها و صفات ذاتی اوراییان می دارند، از عدالت، مکارم، معجزات او و وظائف بشر در برابر خداوند و بهشت و دوزخش داد سخن می دهند، که گویی در شب قبل، در مجلس انسی در حضور خدا، خلوتی داشته اند.

مسلم است که چنین موجودی خدا نیست. بلکه بتی است که برای تأمین منافع اقتصادی متولیان دین، و فریب و تحمیق اکثریت عوام هر ملت، در کارگاه خداسازی بشر ساخته شده است.

هیچیک از افراد بشر در انتخاب دین و مذهبی که از آن پیروی می کند، اختیاری از خود نداشته است. اگر من یا شما خواننده عزیز، مسلمان، مسیحی، یهودی و یا بردائی و... هستیم، این ادیان را به میل خود انتخاب نکرده ایم. دین ما جزئی از میراثی است که از والدین و اجداد ما به ما رسیده است. من و شما قبل از آن که مسلمان، مسیحی و یا یهودی باشیم، « نیا » پرستیم. اگر ما در خانواده دیگری به دنیا آمده بودیم و یا پدر و مادرمان از دین دیگری پیروی می کردند، من و شما نیز امروزه در برابر خدای دیگری غیر از خدای کنونی خود، سجده می کردیم و صفات عالی و برگزیده او را برمی شمردیم.

دومین عاملی که در پرورش عقاید دینی ما تأثیر داشته، جامعه و تلقینی است که آن جامعه در طول عمر ما، در ضمیر باطن ما معمول داشته است. جامعه قبل از تولد ما وجود داشته و بعد از مرگ ما نیز به حیات خود ادامه خواهد داد. جامعه زبان خود را به ما می آموزد و افکار خود را به عنوان راهی که ما باید در طول زندگی خود طی کنیم، به ما تلقین می نماید. ذهن و ضمیر انسان، به ویژه به هنگام طفولیت، آمادگی فراوانی برای قبول مطالب تلقینی دارد. تکرار قالب های مذهبی در طول

زمان، به صورت عادات ثانوی در ضمیر ناخودآگاه شخص جاهگزیین و به طوری تثبیت می گردد که هیچگونه منطق و استدلال عقلاتی قادر به جا به جا کردن آن نخواهد بود. توده های مردم با توارث و عادت، دین خود را پیدا می کنند، نه با عقل و منطق و تحقیق. به همین دلیل است که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی درجوامع مختلف بشری، و حتی در بین دانشمندان، به معتقدات و باورهای برمی خوریم که عامل وراثت، پس از گذشت قرن ها از دوران جاهلیت، آنها را کماکان در مغز بشر امروزی زنده نگهداشته است. بشر اولیه، وقوع تمام حوادث و اتفاقات را در جهان، وابسته به اراده خدایان می دانست و قدرت های مافوق الطبیعه و نیروهای اسرار آمیز را عامل بوجود آمدن آن ها تصور می کرد. اگر شهری در اثر زلزله ویران می شد، تگرگ درشتی از آسمان می بارید و با طوفان سختی شهر ساحلی را در هم می کوبید، همه را نشانه و آیتی از معجزات و خشم خدایان برای تنبیه گنه کاران می پنداشتند و این درست نحوه تفکری است که در بین پیروان غالب ادیان و مذاهب زنده امروزی مشاهده می شود. گذشت قرون و پیشرفت های علمی و تحولات فکری و مغزی بشر، نتوانسته است تغییر مهمی در این طرز تفکر به وجود بیاورد. اینان غافل از آنند که ما در دنیای علت و معلول زندگی می کنیم، نه در دنیای معجزات و خرافات.

اکثر کسانی که باورهای دینی را از پدران خود به ارث برده اند و گرفتاری های روزانه، و تأمین معاش فرصت مطالعه و تفحص را به آن ها نداده است، حاضر بشنیدن حرف منطقی و مستدلی که بطلان باورهای موروثی را به ثبوت برساند، نیستند. در مسائل دینی و تعصبات مذهبی، حتی دانشمندان نیز قوه استدلال خود را از دست می دهند.

تمام ادیان در بدو پیدایش، سعادت و تعالی، آرامش جسم و جان، وصول به سر حد کمال انسانی، آسایش دنیوی و اخروی را سرلوحه برنامه خود قرار داده اند. ولی عملاً می بینیم که هیچیک از فرق مختلف دینی، در هیچ دوره ای از تاریخ، نه تنها گرهی از مشکلات بیشمار بشر را باز نکرده است، بلکه با تحمیل بیشتر مردم و تحمیل عقاید خرافی و موهومات، موجبات گمراهی و بدبختی و ناراحتی بیشترش را فراهم آورده و با ایجاد دلخوشی به کلمات خیال انگیز و امیدهای راهی در دل انسان ها، بخصوص در درون طبقه فقیر و ساده لوح اجتماع، آنان را از هر گونه اتکاء به نفس و کوشش و فعالیت در راه بهبود زندگی اقتصادی خود بازداشتند. اگر شخص خود را

مسئول و پاسخگوی اعمال خود بناند، دیگر خداوند را در نتایج بد آن اعمال شریک و مقصر به حساب نخواهد آورد و در ترمیم خرابی‌ها و رفع نقائص زندگی شخصاً خواهد کوشید. در طول تاریخ، نه آتش جهنم و نه وعده‌های بهشتی، هیچ‌یک نتوانسته است بشر را از اعمال جنایت‌آمیز باز دارد و در برابر صفات بد او سدی ایجاد کند. برعکس اگر نظری به جنگ‌های مذهبی بیندازیم و افرادی را که به نام دین کشته شده‌اند، فجایعی را که به تحریک پیشوایان و متولیان مذاهب مختلف، به دست مردم عامی و سرپرندگان و متعصبین مذهبی به وقوع پیوسته است، شمارش کنیم، و جنایاتی را که به نام خدا اتفاق افتاده به حساب آوریم، آن وقت تا حدودی به عمق مطلب، میزان حماقت بشر، و بلای که خدایان ساخته‌ی دست بشر و مبلغین ادیان و مذاهب مختلف بر سر اولادان آدم آورده‌اند، پی خواهیم برد.

اعتقادات مذهبی که از پدر به پسر منتقل و در اثر تکرار و تلقین در ضمیر باطن او به صورت تعصب نقش بسته است، همیشه به عنوان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد اجتماعی و اقتصادی پیشوایان و مبلغین مذهبی به کار گرفته شده است. بسیاری از کسانی که در اختلافات عقیدتی و دینی و برادر کشی‌های مذهبی شرکت می‌کنند، در حال عادی مردمان نیک نفس و معقولی هستند. آنچه این مردمان ساده لوح را به حیوانات درنده و آدمیان خونخوار تبدیل می‌کند، تحریک و تلقین پیشوایان مذهبی و به اصطلاح روحانیونی است که با استفاده از نقاط ضعف مردم و تعصبات مذهبی، آنان را به راهی که منافع اقتصادی و اجتماعی خودشان اقتضا می‌کند، سوق می‌دهند. قلم و زبان بزرگترین متفکرین و نویسندگان را برای انجام منظور خود به خدمت می‌گیرند تا در محکیم‌هایی مذهبی در مغزهای ناپخته و علیل مردم بیسواد و عامی بکوشند و اسطوره‌ها را صورت حقیقت بکشند، آن‌ها را به مردم تزریق نمایند تا بر اطاعت و انقیاد درونی و قلبی آنان بیافزایند. برای نشان دادن عظمت کاری که انجام می‌دهند و تحمیل هرچه بیشتر مردم، دانشگاه‌های علوم دینی و الهیات برای تعلیم اسطوره‌ها و افسانه‌ها تاسیس می‌کنند و القاب پرطمطراق دهان‌پرکن مختلف به خود می‌بنند، ناهرگونه تردیدی را در صحت این افسانه‌های مذهبی از ذهن توده مردم محو کنند.

تا زمانی که مردم به حقیقت ادیان و مذاهب و باورهای افسانه‌ای خود پی نبرده و در نیافته‌اند که دین و مذهب و پیشوایان مذهبی، موجودیت و حیات خود را

مذبذبون اطاعت کورکورانه توأم با حماقت و تعصب پیروان خود هستند، و تا روزی که مردم در صدد آزاد کردن خود از زیر بار استثمار دینی برنیامده اند، تحریرکات و تلقینات مذهبی به منظور بهره برداری های اقتصادی، به قوت و شدت خود باقی و طفیلی های اجتماعی، مقام والای کنونی خود را دارا خواهند بود.

تمام پیروان ادیان و مذاهب مختلف جهان، حتی قبائل سیاه پوست که در جنگل های افریقا هنوز به حالت قبیله ای و انزوا به سر میبرند، عقاید مذهبی خود را وحی الهی می پندارند. مسلمانان، بنا بر آیات قرآنی، عقیده دارند که هر دینی جز اسلام، در پیشگاه الهی مردود است و در دنیای دیگر خسران نصیب پیروان آن ادیان خواهد شد. یهودی ها و عیسوی ها نیز در باره دین خود عقاید مشابهی ابراز می کنند. یهودیها، قوم یهود را قوم برگزیده - خدا می دانند و حاضر نیستند هیچ فرد غیر یهودی را در این منزلت عظمی شریک و سهیم کنند. مسیحی ها، تنها به عیسی، پسر خدا، معتقدند و می گویند: اوست که در روز جزا درباره امت ها قضاوت خواهد کرد. هندوها و پیروان سایر ادیان تصویری کننده، تنها آنچه باور آن هاست، حق و حقیقت است و دیگران را گمراه می دانند. پیروان هر یک از ادیان، در محدوده تصورات خود، به خدائی ممتاز و متمایز از خدایان سایر ادیان معتقدند و گروه خود را از این نظر برگزیده می پندارند و توجهی به قضاوت های مشابه پیروان سایر مذاهب درباره معتقدات دینی خود ندارند. ولی در حقیقت امر هیچیک از این موجودات خدا نیست، بلکه بتانی هستند که با صفات آدمی و اسامی گوناگون، در روح مردم تلقین و جایگزین شده اند. پیروان ادیان ابراهیمی و فرق منشعب از این ادیان، خدای نادیده رومی پرستند، گرچه به ظاهر امر می بایستی، هر سه دین بزرگ دنیای ما دارای خدای واحدی باشند و از احکام و دستورات مشابهی پیروی کنند، ولی عملاً و در حقیقت امر، شخصیت خدای نادیده نیز، بنا به موقعیت جغرافیائی، عوامل اقتصادی و ویژگیهای اخلاقی هر یک از بنیانگذاران سه دین، یهود، مسیح و اسلام، تغییر می نماید و دستورات متفاوت و متناقضی صادر می کند.

برای روشن شدن مطلب، به ذکر چند مورد از تناقضات موجود در احکام سه کتاب به اصطلاح آسمانی بسنده می کنم و تحقیق بیشتر را به خود خواننده وا می گذارم.

اقتصاد محدود قوم یهود، بیشتر به شبانی گله های گاو و گوسفند متکی بود و



برای سواری و مسافرت از خر استفاده می کردند. به همین جهت دستورات بهوه به قوم یهود، درباره قربانی هانی که باید به یهود تقدیم گردد، منحصرأ در اطراف گاوردگوسفند و فاخته دور می زند و خوردن گوشت شتر، خرگوش و خوک را بهوه بر یهودی ها حرام کرده است.

اسلام با توجه به سنت و اقتصاد جزیره العرب، به گونه دیگری با این مسئله روبرو می شود. شتر، محور اساسی اقتصاد کوچک عرب را تشکیل می داد. عرب از پشت این حیوان برای بارکشی، سواری و جنگ استفاده می کرد. شیر شتر را می نوشید. با پشم شتر لباس و پوشش خیمه تهیه می کرد. فضولات شتر به مصرف سوخت می رسید و گوشت شتر خوراک شاهانه و عمده قبیله بود. برای هر سنی از سنین شتر و هر حالتی از حالات این حیوان لغتی وضع و قصیده، غرائی سروده شده بود. مسلم بود که چنانچه اسلام به پیروی از دستورات بهوه، محدودیتی در استفاده از این عامل بزرگ و اساسی اقتصاد صحرا وارد می کرد، کوچکترین امیدی به شکوفائی و نشر دین اسلام در سرزمین عرب وجود نداشت. محمد زیرک تر از آن بود که این امر حیاتی دنیای عرب از دهن او مخفی ماند. لذا بنا به اقتضای اقتصاد محل، دستورات آسمانی تورات تغییر کردند. آیاتی چند در وصف شتر آمد و این حیوان عجیب الخلقه به منزله آیتی از قدرت الهی معرفی گردید. به مسلمانان دستور داده شد تا شتران را در راه الله قربانی کنند، از گوشت آن بخورند و به سایر زائرین و حجاج نیز سهمی برای خوردن بدهند.

عیسی مردی سلیم النفس و صلح جو بود. مریدان و حواریون خود را از اعمال خشونت در برخورد با مخالفان و یا هنگام تبلیغات مذهبی برحذر می داشت و می گفت:

«شنیده اید که گفته اند چشمی به چشمی و دندانی به دندانی، لیکن من به شما می گویم با شریر مقاومت نکنید. بلکه هر که بر رخساره راست تو میلی زد دیگری را نیز به سوی او بگردان و اگر کسی خواست با تو دعوا بکند و قبای تو را بگیرد، قبای خود را به او واگذار.» متی ۴۸ - ۵

خصوصیات ذاتی عرب با چنین پیغام صلح و مسالمتی، کاملاً بیگانه بود و روشی را که عیسی در برخورد با مخالفان توصیه می کرد، به ذائقه عرب خوشایند

نبود. عرب مردی زود خشم و تند خو بود و به کوچکترین جسارت و با توهینی، چون کوره، آتش گداخته می شد و داوری را به لبه تیز شمشیر واگذار می کرد. اگر قادر نبود فی المجلس حساب فیما بین را تصفیه نماید، آن جسارت را همیشه به خاطر داشت و تمام عمر در کمین انتقام می نشست. خود محمد نیز از این قاعده مستثنی نبود. او يك عرب كامل العیار با تمام خصوصیات نژادی خود بود. به همین مناسبت، دستوراتی را که اسلام در برخورد با مخالفان به مسلمانان می دهد، با دستورات المجمل اختلاف فاحش دارد و بیشتر متناسب باذوق و خصوصیات نژادی عرب است. اسلام انتقام گرفتن را مایه حیات و زندگی می داند. «بقره ۱۷۵» و آن را به مسلمانان توصیه می نماید. حتی قدمی بالاتر می نهد و در انتظار دریافت سیلی و به دست آوردن بهانه برای کشتن مخالفان دینی نمی نشیند. محمد بنه پیروان خود در مدینه، اعم از مهاجرین و انصار و با کسانی که پس از هجرت به دین اسلام گرویده بودند، دستور می دهد که غیر مسلمانان و مخالفان را هر جا که یافتند بکشند. توبه ۹. و « با آنان آنقدر بجنگید تا فتنه ای در جهان باقی نماند و دین، دین الله باشد. » انفال ۴.

در ادیان مسیح و یهود هیچ گونه ممنوعیت و محدودیتی درباره شرب مسکرات برای عموم وجود ندارد. تنها کاهنان و رابی های یهود در مواقع اجرای مناسک عبادی از نوشیدن مشروبات الکلی منع شده اند. عیسی، پسر خدا در آخرین شب حیات خود، گلاس شراب را نوشید و بقیه آن را به حواریون نوشاند. یکی از معجزات بزرگ عیسی تبدیل گوزه های آب به بهترین شراب، برای میهمانان حاضر در عروسی بود.

در صدر اسلام نیز، به تبعیت از سنت دیرین محل و دستوراتی که در دو دین دیگر ابراهیمی وجود داشت، ممنوعیتی در شرب مسکرات برای مسلمانان وجود نداشت. ولی بیست سال پس از آغاز دعوی نبوت محمد، حادثه ای موجب دگرگون شدن مقررات آسمانی دو دین پیشین گردید. روزی در منزل یکی از انصار در مدینه، مجلس ضیافتی برپا بود. میهمانان ضمن صرف غذا، شراب بسیاری هم نوشیدند. پس از صرف ناهار هریک از حاضران به رجز خوانی و ذکر مفاخر شخصی و فبله ای پرداخت. اندک اندک کار از مباحثات لفظی به جامه درانی کشیده شد. عربی با استخوان شتر به صورت «سعدین ابی وقاص» کوفت و بینی او را شکافت. خبر به محمد رسید. چون بیم آن می رفت که مستی ها و از خود بی خیری ها، موجب نفاق در آئین نویسیاد اسلام و

تفرقه مسلمانان گردد، لذا از نظر سیاست زمان و برای پیشرفت دین، منع شرب مسکرات ضروری به نظر رسید، و مقررات مربوط به آن فی الفور به مسلمین ابلاغ شد.

«مآله ۹۲».

بدیهی است اگر آن مرد اعرابی به خشم نیامده بود و بینی سعد را مجروح و خونین نمی کرد، امروزه برای مسلمانان نیز ممنوعیت آسمانی در مورد شرب مسکرات وجود نداشت.

عیسی مرد مجردی بود و شاید در طول عمر کوتاه خود هرگز با زنی هم آغوش نبوده است. در نظر عیسی، علت غائی ازدواج تشکیل خانواده پاهرجاو تولیدنسل است، نه دفع شهوت و رفع احتیاجات جنسی. به همین دلیل، دستوراتی که عیسی در این مورد صادر می کند در جهت جلوگیری از متلاشی شدن خانواده و بی سرپرست ماندن اطفال صغیر است. عیسی، ازدواج را به يك بار محدود و طلاق را ممنوع کرد و گفت:

«از ابتدای خلقت خدا ایشان را زن و مرد آفرید. از آن جهت مرد باید پدر و مادر خود را ترك کرده به زن خویش بپیوندد و این دو تن يك تن خواهند بود. پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند. هرکس زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند بروی زنا کرده و اگر آن زن از شوهر جدا شود و منکوحه دیگری گردد مرتکب زنا شود.» حرفس ۱۳ / ۲ - ۱۰

اجرای دستورات آسمانی عیسی در مورد ازدواج و طلاق، با سنت عرب و روش خود محمده مغایرت کامل داشت. به همین علت، اسلام نمی توانست دستوری در جهت دستورات انجیل در مورد ازدواج و طلاق به پیروان خود ابلاغ نماید. برعکس، اسلام به مسلمانان اجازه داد هر سررانی از زنان عقدی، متعه و کنیز بریا کنند. طلاق را به دست مرد سپرد و توصیه کرد چنانچه زنی نتواند رضایت کامل مرد را به جای آورد، پس از پرداخت کابینه او را طلاق گوید و دیگری را به عقد ازدواج خود در آورد و یا کنیزی را، بدون انجام مراسم زناشویی و پرداخت مهریه، برای همخوابگی انتخاب کند.

مهم تر و بالاتر از موارد فوق، اختلاف فاحشی است که در صفات و مختصات خود خدا و رابطه، خدای یکتای نادیده با پیروان هر يك از ادیان سه گانه وجود دارد. عیسی وجود خدا را امر مسلمی می دانست و هیچگاه در صدد برنیامد دلالتی بر

اثبات وجود خدا ارائه نماید. در نظر عیسی، خدا مانند پدری است که فرزندان رشت و خوب روی خود هر دو را دوست دارد. عیسی، برای مهربانی و بخشش «پدر» خدا و مرزی قائل نبود و می گفت:

«محبت الهی در باره نیکان و بدان بکسان است و بشر هر قدر هم که گنهگار باشد و کفران نعمت کند، از عنایات الهی چیزی کسر نخواهد شد. گرچه آن پسر تمام وسائل زندگی مرفهی را که پدر برای او فراهم کرده به عبث و نوش تباه کرده باشد، ولی آن پدر باز هم او را دوست می دارد.»

عیسی هیچگاه پیروان خود را برای گناهی که مرتکب شده اند به عذاب الهی تهدید نکرد. در دین عیسی، «خدا عشق است و در عشق ترس و هراس وجود ندارد. هر که با محبت زندگی کند در خدا ساکن است و خدا در او.» نامه ۱ یوحنا

در ادیان یهود و اسلام، درباره محبت و عشق خداوند به بندگانش، عبارتی دیده نمی شود. در هیچیک از آیات قرآنی و یا رسالات کتب مقدس یهود، کلمه ای حاکی از این که دستورات الهی برای سعادت و شکوفائی بشر و وصول به کمال انسانیت است، به چشم نمی خورد. بلکه برعکس، همه جا سخن از هراس از خدا و پیروی کورکورانه از دستورات مستبدانه الهی است. یهود، قوم یهود را به خاطر نجات آن قوم و نشان دادن عشق و محبت خود به بنی اسرائیل بر نگزید، بلکه این عمل را از آن جهت انجام داد تا قومی متعلق به خود داشته باشد، تا مطیع اوامر او باشند. یهود، قوم یهود را از مصر بیرون آورد تا تنها او را پرستش کنند و قوم او باشند و از او بترسند. یهود قوم یهود را تهدید می کند که اگر از اوامر او سرپیچی کنند و در برابر خدای دیگری سرنعظیم فرود آورند، محصولات زراعتی، گله و حشم آنان را نابود، خود و خاندان آنان را به بلایای گوناگون و اسارت به دست دشمنان گرفتار خواهد کرد.

اسلام نیز در جهت توراہ گام می نهد و مؤمنین را از غضب الهی و آتش سوزان دوزخ می ترساند. قرآن، در چندین مورد ضمن بیان داستان گنشتگان، از انتقامی که الله از بندگانش نافرمان خود گرفته است، با غرور و فخر باد می کند. از نظر اسلام بشر تنها برای پرستش شبانه روزی خداوند و اجرای اوامر او آفریده شده است (۱) هراس و ترس از غضب خداوندی و عذاب دوزخ، معیار زهد و تقوای بشر در دو دین یهود و

اسلام است، نه عشق به خدا، این دو دین، خدا را قهار، جبار، مکار، انتقام گیرنده معرفی می نمایند و کرارا این مطلب را به مؤمنین یادآور می شوند و آنان را از عذاب الهی می ترسانند.

این تناقضات، گرچه به ظاهر کوچک و کم اهمیت به نظر می رسند، ولی در حقیقت معرف و مبین اختلافات بزرگی هستند که در سیستم اقتصادی، اجتماعی، سنت ها و خصوصیات اخلاقی و نژادی دو ملت عرب و یهود و بنیانگذاران این ادیان، در زمان پایه ریزی دین، وجود داشته است و انعکاس این اختلافات را در احکام متناقض ادیان مزبور می بینیم.

وقتی ما بپذیریم که تمدن، سیستم اقتصادی و اجتماعی، موقعیت جغرافیایی و باورهای هر ملتی عوامل مؤثر و تعیین کننده در بنیان گذاری هر دینی هستند، دیگر آسمانی و خدائی بودن ادیان به خودی خود زیر سؤال می رود و قوانین دینی آسمانی، صورت قوانین مدنی و نظامات اجتماعی که به دست بشر وضع شده، به خود می گیرند که به تبعیت از دگرگونیهای اجتماعی و تغییر عوامل اقتصادی، آن قوانین نیز تغییر می کنند.

وقتی به کنه مطالب به دیده عقل نظر و تفکر کنیم، به گمراهی خود پی می بریم و می فهمیم که ما همه در مجموع کودکان فریب خورده ای هستیم، که عقل و شعور خود را در راه پذیرش موهومات و افسانه ها، قربانی کرده ایم. چشم و گوش بسته خود را تسلیم عقاید واهی و اسطوره های کهنه و قدیمی که اجداد ما هزاران سال قبل بهم بافته اند، نموده ایم. تمام کتبی که به نام مقدس و الهی نامیده می شوند به دست افرادی امثال من و شما، با توجه به مقتضیات اقتصادی و اجتماعی زمان و مکان تنظیم گردیده و خدایانی که کتب آسمانی تورا، انجیل و قرآن به ماعرضه می کنند، همانند خدایان مرده و فراموش شده، همه بت های مخلوق و مصنوع خودبشر هستند. پیشوایان و مبلغین مذهبی که از شکوفائی عقل و بیداری قوه تفکر مردم وحشت دارند و منافع دنیائی و اقتصادی آنان را خطری جدی تهدید می کند، در برابر ظهور اندیشه های نو، دیوار می کشند و مطالب خرافی دیرین و احکام بسته بندی شده پیش ساخته را، به عنوان حقیقت و واقعیت به مردم عرضه و تلقین می نمایند. مردم زودباور و ساده لوح، که مناسبانه اکثریت مطلق هر جامعه را تشکیل می دهند، باورهای خود را بر اساس همین احکام قالبی، پایه ریزی کرده و می پذیرند که راه رستگاری و رفاه دنیائی و

اخروی در پرستش این بت های خیالی است. در اثر تکرار مداوم و توارث، قدرت خلاقه و تعقل در مردم می میرد. احکام مذهبی و افسانه ها، با روح و حسه آنان چنان عجیب و آمیخته می گردد که حتی از شنیدن کوچکترین عبارتی مخالف با عقاید موروثی، برافروخته می گردند و ناخودآگاه حس مخالفت لجوجانه و انتقام جوئی در ضمیرشان شعله ور می شود.

ایمان به يك سلسله افکار پیش ساخته و اصولی که در گذشته دور به اقتضای زمان و مکان وضع گردیده، موجب عقب ماندگی فکری و محروم شدن از واقع بینی و دانش پژوهی بشر شده و او را به وادی تعصبات کورکورانه کشانده که به نوبه خود باعث رودر روئی انسانها خشونت و کشت و کشتار و تخریب بی حساب گردیده است. آنچه مسلم است، اگر ما هزاران بار از این افسانه ها بسازیم و هزاران کتاب مقدس بنویسیم، هیچگاه به عظمت و قدرت خداوند پی نخواهیم برد. هیچ کوزه ای قادر به شناخت صفات و خصوصیات کوزه گر خود نیست. ما وقتی می توانیم گوشه ای از جلال کبریائی و عظمت خداوندی را در وهم خود منصور کنیم، که به کوچکی و حقارت خود در برابر جهان هستی پی ببریم.

در این جا از خواننده عزیز اجازه می خواهم، به اتفاق سفر کوتاهی به آسمان ها برویم و گوشه بسیار کوچکی از جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، تا آنجا که عقل بسیار ناچیز ما اجازه می دهد، از دیدگاه علم در نظر خود مجسم سازیم. منظومه شمسی که کره زمین ما یکی از ستارگان كوچك آن محسوب می شود، در گوشه ای از کهکشان راه شیری واقع شده است. در این کهکشان بیش از دوست میلیارد ستاره وجود دارد. این کهکشان با چنین عظمتی در برابر سایر کهکشان ها بسیار كوچك است. در کهکشان هائی که دارای رشته کروی هستند، ستارگان نورانی وجود دارد که هزار برابر خورشید ما پرتوافکنی می کنند. خورشید ما، ۳۳۳۴۴۲ برابر کره زمین، و یکی از ستارگان هیدروژنی است. این قیل ستارگان دارای ظاهر و حجمی بزرگ می باشند و هرچه تراکم گاز آن ها بیشتر باشد، قوه جاذبه مرکزی آن ها بیشتر است. حرارت سطح خارجی خورشید ما، ۵۰۰۰ درجه سانتیگراد است. ولی ستارگانی که مثلا حجم آنها تا ده برابر خورشید است، ده برابر بیشتر از خود نورافشانی می کنند.



اتم ها پایدار شدند و نور توانست آزادانه از آن ها عبور کند. جهان ناگهان شفاف شد. ماده از پروتون ها و نوترون ها و الکترون ها بوجود آمد و حیات شکل گرفت. براساس نظریه و فرمول انیشتین ( $E=MC^2$ ) انرژی در فضای تهی به ماده تبدیل گردید. تراکم انرژی در گویهای آتشین، انفجارهای بعدی را به دنبال آورد. وجود «هلیوم» در سطح خورشید و در سایر ستارگان اصالت این نظریه را تأیید می نماید. پس از به وجود آمدن سیارات و سرد شدن ستارگان، طبیعت این فرصت را پیدا کرد تا آزمایش های شیمیایی را یکی پس از دیگری انجام دهد و پس از میلیاردها بار انشعاب، نخستین ارگانیزم زنده را به وجود آورد. قوانین خاص و بسیار دقیقی برای گردش و نظم جهان پدیدار شدند. اگر انبساط جهان با ضریب يك در میلیون سریعتر بود، ماده که دارای سرعت کافی برای فرار از فشرده شدن بود، از مبداء خود پروازکنان دور می شد و کهکشان ها به وجود نمی آمدند. اگر نیروی هسته ای، فقط چند درصد از آنچه وجود داشت، قوی تر بود، زندگی پدیدار نمی شد و افزایش نیروی هسته ای موجب آن می شد که تمام هیدروژن اولیه در اوانل پیدایش جهان به هلیوم تبدیل گردد و بدون هیدروژن درخشش و نورافکنی ستارگان امکان نداشت.

اگر چهار نیروی طبیعت یعنی نیروی جاذبه، دافعه، الکترومغناطیس و نیروی هسته ای، قوی تر و یا ضعیف تر از آنچه هست، می بود، حیات امکان وجود نداشت و خورشید به يك نواختی که اکنون می سوزد، نمی سوخت.

براساس نظریه انبساط «انیشتین» و نظرات «الکساندر فربدمن» دانشمند روسی، در يك جهان باز و نامحدود، انبساط هرگز متوقف نمی شود. جهان فعلی هنوز به سرحد انبساط خود نرسیده و کهکشان ها به دور شدن و فرار از یکدیگر ادامه می دهند. تجربیاتی که با توجه به قانون هبل (Hubble) به عمل آمده، صحت این نظریه را تأیید می نماید. این قانون مبتنی بر این اصل است که انحراف نور ستارگان در دستگاه اسپکترو سکوپ (Spectro - Scope) (طیف نگار) به طرف قرمز، مزید دور شدن ستارگان است و هر قدر ستارگان از یکدیگر دورتر شوند، قدرت گریز از مرکز آن ها بیشتر می شود. دستگاه های جدید، نه تنها فاصله ستارگان و حرکات کهکشان ها را محاسبه می نمایند، بلکه مواد متشکله هرستاره را نیز تعیین می کنند. طبق برآوردی که دانشمندان نموده اند، از هر ششصد میلیون ستاره در یکی از آن ها امکان وجود شرایط حیات و زندگی هست. بدین ترتیب در صدها میلیارد ستاره ممکن



است حیات به نوعی وجود داشته باشد.

با این محاسبات، بگفته آن اندیشمند بزرگ که برای نخستین بار واقعیت دین اسلام را به فارسی زبانان نشان داد، زمین ما در برابر عظمت جهان هستی حتی از دانه خشخاشی در برابر تمامی آب های اقیانوس کبیر و اطلس هم کوچکتر است و بشر، در برابر این عظمت و بزرگی، حشره بسیار کوچک و ناچیزی است که تمامی مدت عمر او، در مقام مقایسه با عمر جهان، از يك لحظه، تنها يك لحظه هم کوتاه تر می باشد. مطالعه خلقت جهان هستی و نظم حاکم بر آن، ما را به مبدا و اساسی راهنمایی می نماید که حتی تجسم شمائی از آن، خیلی بالاتر از قابلیت مغزی بشر است، چه رسد به آن که کسی به وکالت از طرف بر پا کننده این دنیای بی پایان، مطالبی را نیز نقل کند و خود را منسوب به او بنماید.

پس از این سفر کوتاه علمی خارج از موضوع کتاب، اجازه فرمائید به زمین باز گردیم و با هم به پرسش های زیر پاسخ دهیم:

آیا این قدرت متعال و خالق جهان هستی که بشر تنها گوشه بسیار کوچکی از عظمت و جلال و ساخته های او را می تواند درک کند و احتمالاً بر روی صدها میلیارد سناره دیگر نیز موجوداتی شبیه و یا به مراتب کامل تر و پیچیده تر از انسان خلق نموده است، همان بشی است که کتب مقدس ادیان مختلف به ما معرفی می کنند؟

آیا این قدرت متعال، همان موجودی است که در گوشه ای از صحرای خشک فلسطین، به زمین نازل شد و به موسی گفت تا خانه ای از چوب آبنوس برای او بسازد، تادر آن جا منزل کند، بر مردشمنان موسی سنگ باریدوبیاد در گوشه دیگری از همان صحرای بی آب و علف، به محمد گفت که چرا در هم خوابگی با ما ریه تاخیر می کند، به مسلمانان اجازه داد تا در شب های ماه رمضان نیز با زنان خود هم بستر شوند و یا در جنگ بدر از آسمان هفتم به زمین نازل شد و مردان قریش را با دست خود تیرباران کرد و کشت.؟ آیا ما آن چنان خالقی را که قسمت بسیار کوچکی از عظمت و بزرگی مصنوعات او ذکر شد، با اداره کنندگان هتل های بزرگ چندستاره اشتباه نمی کنیم؟ وقتی که معتقد می شویم که به جبران چندمرتبه خم و راست شدن ما در دنیا، آفریننده جهان هستی در بهشت با کباب تیهو، میوه های آبنار و شراب ناب از ما پذیرائی خواهد کرد و در شب برای تکمیل پذیرائی، یکی از حوریان فراخ چشم باکره را به اتاق خواب هر

بنا از ما روانه خواهد نمود؟

ایا قبول ندارید که تمام هیاهوی دینی، نسبت دادن ها و داستان گفتی ها زائیده و مصنوع معز کوچک خود آدمی است، که برای برتری جونی و نسکین و ارضای احساسات و تمنیات اقتصادی خود ابداع نموده است؟

ایا تصور نمی کنید که بهوه، پدر، الله، و سایر خدایانی که مورد پرستش بشر امروزی هستند، همه و همه، مانند خدایان مرده و فراموش شده، ساخته و پرداخته کارگاه خداسازی بشر و مصنوع معز کوچک او هستند؟

ایا با من هم عقیده نیستید که وقت آن رسیده است که نسبت به باورهای موروثی خود درباره خدا تجدید نظر نمائیم و قبول کنیم که ما همه موجودات بسیار کوچک و ضعیفی هستیم که به حکم طبیعت، باید مدت کوتاه و محدودی بر روی این کره خاکی باهم زندگی کنیم و اگر ما:

برقلم اسطوره هائی که به نام دین، از پدران خود به ارث برده ایم و در اثر تلقین جامعه، در وجود ما جایگزین شده است، خط بطلان بکشیم،

کارگاه خداسازی را برای همیشه تعطیل کنیم،

تشخیص نیک و بد اعمال و روابط خود با دیگران راه بر مبنای نوع دوستی و نیکی به خاطر نیکی، قرار دهیم،

به جای خرافات و افسانه های دین و مذهب، عقل و منطق را به عنوان دارر اعمال خود بپذیریم،

دنیای بهتری را بدون حقد و کینه و نفرت به هموعان، که زائیده اختلافات دینی و مذهبی و آتش افروزی پیشوایان و متولیان ادیان است، به وجود خواهیم آورد؟

اجازه فرمائید از دنیای خیالی و دروغین دین و مذهب بیرون آئیم و به جهان واقعیات بازگردیم و راهی را انتخاب کنیم که در دوران کوتاه حیات، برای خود و دوستان و اقربا و جامعه مان و بالاخره برای دنیا و بشریت، فرد مفیدی باشیم.

بابان

کتاب اول در مناقب و تاریخ و تقدیمهای باسیستان

بغضی اولی

دین

درد و اندامی

عاقبتی

نارنج

۲۱

۲۱

بیخمس دوم

دین در نقطه‌های باستانی

۵۶ - ۶۲

خانیان مرده و فراموش شده



بغشت اول

دین و فرقیو مسلمان

۲۲

۱۰

دین و دنیا پر چلنے والا ہے۔



کتابت سوم

دین در خلاصہ

۱۵۹

بغضه اول

زورخانه

و مراد بیست

و مراد بیست

پیش قدم

موسسه عالی و عالی

موسسه عالی و عالی

۲۵۰ -

و غیره

بیشتر

۱۰۰

و الحمد لله

بیتنا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بغض و کینه

پایان و نتیجه

۸۲۶۲۲۲





و انسان

خدا را

آفرید

تألیف و تدوین دکتر الف - ب